هو المعز

در حقیقت کتاب نور الانوار که در متن این کتاب مستطاب مسطور است نوریست از
از تجلیات فیوضات انوار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار که در احوال
خیریت مآل حضرت حجة الله قاطع البرهان و شریک القرآن جناب صاحب

العصر و
الزمان ان تولیدان دودمان
اولاد آدم تا بروز قیامت
و هر کس که بمذهب شیعه اثنی عشریه
داخل است از عالم و عامی چون بشرف مطالعه
این سطور میمنت مشحون فایض شود
قطعاً خارج از عموم حدیث مشهور
من مات و لم یعرف امام
زمانه مات

مات میتة الجاهلیة شده است زیرا که آنچه لازم است در تفتیش احوال آنحضرت با حسن بیانی ابلغ
درین کتاب مسطور است و از اخبار و دلایل عقلیه و نقلیه و معجزات و علایم ظهور و کیفیت
رجعت آل محمد ص در او مزبور است بالتمام

سنة ۱۳۰۱

[illegible stamp]

۳۱۷

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۴۳۴

رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۱ ن ۸۸۵ ن ۲۹۷/۹۵۹ مرجع □

سرشناسه: بیرجندی، علی اصغر بن علی اکبر، ۱۲۳۱ - ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: نور الانوار به ضمیمه ضیاء النور

شرح پدیدآور:

کاتب: حکیم کشمیری (کاتب حاشیه) تاریخ کتابت:

محل نشر: (تهران) ناشر: طبع محمد حسن بالعمومی تاریخ نشر: ۱۳۰۱ ق

صفحه شمار: اج ابدول ۹ ر نوار المصور □ درسی □ گراور یا افست □

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۲۶ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی □ خریداری □ ارسالی □

واقف: دانشگاه رضوی (مدرسه ملاباقر) تاریخ ثبت:

یادداشتها: ضمائم: ضیاء النور در حاشیه از مولف است به صورت شرایب
در ابتدا فهرست نور الانوار و ضیاء النور آمده است. عنوان آن

موضوع(ها): ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشتنامه
۱. شعر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۲. شعر مذهبی - قرن ۱۳ ق.

شناسه(های) افزوده:
الف. کشمیری، حکیم، کاتب. ب. دانشگاه رضوی، واقف. ج.
عنوان. د. عنوان: ضیاء النور. ه. عنوان: نور الانوار در احوال

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: تیر ۸۸

۳۱۷

هو المعز

در حقیقت کتاب نور الانوار که در متن این کتاب مسطور است نوریست از
از تجلیات فیوضات انوار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار که در احوال
خیریت مآل حضرت حجة الله قاطع البرهان و شریک القرآن جناب صاحب

العصر و الزمان
از تولد آن دودمان
اولاد آدم تا روز قیامت
و هر کس که بمذهب شیعه اثنی عشریه
داخل است از عالم و عامی چون بشرف مطالعه
این سطور میمنت مستور فایض شود
قطعا خارج از عموم حدیث مشهور
من مات و لم یعرف امام
زمانه مات

میتة الجاهلیة شده است زیرا که آنچه لازم است در تفتیش احوال آنحضرت با حسن بیان و دلیل بلیغ
درین کتاب مسطور است و از اخبار و دلایل عقلیه و نقلیه و معجزات و علایم ظهور و کیفیت
رجعت آل محمد صلعم در او مزبور است بالتمام

سنه ۱۳۰۱

فهرست کتاب نورالانوار که متن کتابست در ظهور نور موفور البشر و حضرت حجة الله قائم ع

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فهرست کتاب مثنوی مسمی بضیاء النور که در حاشیه مرقوم است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هو

الله العزیز

هذا کتاب نور الانوار

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی انشاء الوجود من العدم و یرجع فی الدنیا بعد الممات طوایف الامم ثم یبعث یوم الجزاء کل من اسلم و من ظلم و صلی الله علی خاتم المرسلین محمد المبعوث علی العرب و العجم و علی آله الاطهار الذین هم اکرم اولاد آدم لا سیما ابن عمه الذی ولد فی الحرم فاقام الله مقام نفسه بعد فوقه فی العالم و علی اعقابه الاحدی عشر الذین کل واحد منهم نور یسود الظلم خصوصا خاتمهم الذی یملاء الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا فی جمیع البلاد حتی الترک و الدیلم اما بعد چون جمعی از اولیاء روحانی و اصدقاء ایمانی و برخی از اخلاء جسمانی از این خادم شرع انور و ساعی ترویج مذهب مولانا حضرت جعفر علیه و علی آبائه و اولاده صلوات الله

الملک الاکبر ابن علی اکبر علی اصغر البروجردی عفی الله عنهما فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رسالهٔ بلغت فارسیه نمودند که محتوی باشد بر آیات و روایات و اخبار و آثار ظهور نور موفور السرور و مشتمل بر امارات و علامات حتمیات و شرطیات خاصه و عامه و قریبه و بعیده و با کیفیت و کمیت رجعت آل محمد و سایر ناسین از بطن قبور لهذا طلبا لمرضات الله تعالی و مجیبا لدعوتهم با کمال اختلال احوال و اشتغال باشتغال هایل در ازدل الازمنه علی سبیل الاستعجال قلم عزم بر ورق جزم نهاده در انجاح مقصود بعون الله الملک المعبود بعبارات مختصره فارسیه خالیه از تکلفات عربیه و عاریه از غوامض ادله عقلیه و نقلیه قریبه الی افهام الخواص و العوام کوشیدم که هر کس بقدر بصیرهٔ خود از او بهره‌مند شوند بقدر وسعت و استطاعت و از خاصه خواص و عامه عوام امید از خلاق عالم چنانست که مقبول درگاه حضرت داور و مطبوع طبع اشرف حضرت عدالت گستر شافع محشر گردد و او را مسمی نمودم بنور الانوار فی آثار ظهور و رجعت ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار و مرتب کردم او را بیک مقدمه و انوار مضیئه و خاتمه اما مقدمه در بیان اسم و لقب و کنیه و ولادت با سعادت و شکل و شمایل و برخی معجزات و بعضی صفات و وکلاء و نواب و ثواب و حجاب و کسانیکه بخدمت او رسیده‌اند و مدعیان باطله و کاذبه و در او چند نور است نور اول بدانکه اسم و کنیه حضرت خاتم الوصیین موافق و مطابقت با اسم و کنیه حضرت خاتم النبیین م ح م د و ابو القاسم

حکایت لقمان حکیم

باشد و حضرت رسول این کنیه و اسم را با او عطا فرموده و اسم آنجناب را در محافل
و مجالس نام بردن منهی عنه است لقوله علیه السلام من سمّانی فی مجمع الناس فعلیه لعنة الله و نیز
او خواهد آمد و جایز نیست از برای غیر آنحضرت که جمع میان این اسم و کنیه مبارک
بماند و القاب مبارک زاکیه آنحضرت بسیار است مثل قائم و حجة الله و بقیة الله
و مهدی آل محمد و صاحب العصر و صاحب الامر و غیر از اینها و در زمان غیبت
کبری باید او را بالقاب یاد نمود و آنحضرت فرزند دلبند سعادتمند حضرت
امام حسن عسکری بن علی النقی ابن علی التقی ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب
علیهم صلوات الله الملک الغالب است و والده ماجده او ملکه بانو نرجس خاتون بنت
یشوعای ابن قیصر پادشاه روم است و آنحضرت از طرف پدر و مادر هر دو
پادشاه زاده است و جد پدری و مادری او محمد و علی و شمعون الصفا وصی بلافصل حضرت
عیسی ابن مریم و از حواریان خاص الخاص اوست اما کیفیت افتادن والده ماجده
او از روم بسر من رای که مسکن او و پدر بزرگوار آنحضرت است بدین طریق بود چنانچه
جمعی از علماء و محدثین از بشر انصاری روایت میکنند که روزی جناب امام علی النقی
علیه السلام مرا طلبید چون شرف دست بوسی آنحضرت مرا حاصل شد امام همام
فرمود ای بشر تو از فرزندان انصاری و مودت تو با اهل بیت خلفاً عن سلف
موروثی است میخواهم ترا مخصوص و مشرف گردانم بفضیلتی که بر دیگران سبقت گیری
بر سوالات ما پس آنحضرت نامه نوشت و سر او را مهر نمود و دو پارچه زری بیرون

احوال نرجس خاتون

بیرون آورد که دویست و بیست دینار در او بود که بپول حال هر یک دینار او یک
اشرفی هیجده نخود وزن است و فرمود ای بشر این زر و نوشته را بگیر
و برو در بغداد و در معبره فرات حاضر شو که فردا وقت چاشت کشتی خواهد رسید
از روی آب که کنیزان فروختنی باشد و از میان تجار عمر بن یزید نخاس را طلب نما
و منتظر باش که وکلاء عباسیان و ظرفاء عرب بخریداری کنیزان خواهند
آمد و برده داران کنیزان را بر مشتریان عرض نمایند از آن میان کنیزی آبی
و امتناع خواهد نمود از اینکه پرده او را بر دارند که او را مشتریان بنمایند و نخواهد
گذاشت که کسی او را ببیند و آواز او را کسی بشنود و حریری پوشیده باشد یکنفر از
مشتریان بیان نماید که من این کنیز را سیصد دینار میخرم بجهة عفت او آن کنیز
گوید اگر بالفرض مملکت سلیمان را مالک شوی که رغبتی بتو نیست نخاس گوید که چاره
چه فروختن تو نیست او گوید شتاب چیست خریداری که دل من میخواهد بهم خواهد
رسید چون کلام او باینجا منتهی شود تو در نزد عمر بن یزید نخاس برو و بگو که نامه با من
میباشد که یکی از اشراف بخط و لغه رومی نوشته است او را باین کنیز بده
اگر بصاحب او میلی نماید من وکیل او هم این کنیز را از برای او بخرم بشر گوید که من
چون از خدمت ذی بهجت آن سرور مرخص شده و ببغداد رفتم آنچه آنحضرت فرموده بود
جمیعا بدون نقصان و زیاده بعمل آمد و چون آن نامه را بکنیز دادم او گرفته باز نمود مطالعه
کرد و گریست و گفت البته مرا بصاحب این نامه بفروش چون با صاحب او گفتگو شد

احوال نرجس خاتون

نمودم قیمت او را بهمان قدر که حضرت داده بود دادم لهذا وجه را تسلیم نموده کنیز را برداشته بمنزل آوردم چون او بمنزل رسید بشاشت و خوشحالی و خندان نامه را از بغل خود بیرون آورده بوسید و بچشم خود میمالید و فدای آن نامه و صاحب او میشد من با و گفتم که غریب است نامه میبوسی که صاحب او را ندیده و نمیشناسی پس او برآشفت و فرمود ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیاء بتو از خدمه او و معرفتی بحال او نداری و از فضل و کمال او بیخبری گوش بحرف من بدار و دل خود را حاضر کن تا آنکه من شمه از احوال و از برای تو بیان نمایم بدانکه من کنیز نیستم بلکه ملکه دختر یشوعای پسر قیصر رومم و مادرم هم از اولاد شمعون الصفا وصی عیسی بن مریم است و جدم قیصر خواست مرا ببرادرزاده خود بدهد پس حکم نمود که جمیع قسیسین و رهبانان را جمع نمودند و سیصد نفر از میان ایشان انتخاب نمود و برگزیدند و هفتصد نفر هم از امراء و قایدان ملک منتخب کردند و چهار هزار نفر از متعدان لشکریان حاضر ساختند و تختی از خزانه بیرون آوردند که مکلل بانواع جواهرات بود و او را در میان قصر بر بالای پایها نهادند و برادرزاده قیصر بر آن تخت برآمد و جمیع خدم و حشم بانواع زینتها در خدمت او کمربسته ایستادند پس رهبانان سفرهای انجیل را باز نموده خواستند که مشغول قرائت آنها شوند که ناگاه یکبار آن قصر بلرزید و هر کس در بالای او بود بر رو بیفتاد و پایهای تخت از جای خود بدر رفته برادرزاده قیصر از روی او افتاد و بیهوش شد و رنگ

از روی کشیشان پرید و لرزه بر اندام ایشان افتاد پس بزرگ ایشان بعرض جدم رسانید که ما را معاف دار که از این حال علامات بد ظاهر شود و فرمود شما عمودهای چلیپا و رحلها را درست نمائید و برادر کوچک این بدبخت را بیاورید تا این کودک را باو دهم تا آنکه او بسعادت خود نحوست این را از شما دفع نماید چون ایشان بفرموده او عمل نموده و برادر کوچک او نیز بر تخت بالا رفت و قسیسین و رهبانان خواستند مشغول بقرائت انجیل شوند باز همان حادثه اول رخ نمود پس همه مردم متفرق شدند و جدم تنها غمناک در منزل خلوتی نشست و نغم واله فرود رفت و منهم در آنشب دیدم بخواب که حضرت مسیح بن مریم و شمعون الصفا با جمعی از حواریین در کوشک من اجتماع نموده اند ناگاه منبر بلندی از نور که برابری با آسمان مینمود آورده و در محلیکه تخت جدم را در آنجا مینهادند گذاردند ناگاه دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا با هشت نفر دیگر از اولادش در آنجا حاضر شدند پس محمد مصطفی ص ملتفت بجانب حضرت عیسی شد و فرمود یا روح الله من آمده ام که نسب خود را منسب تو پیوند نمایم و ملکه را از برای پسرم ابو محمد ع یعنی امام حسن عسکری ع از شمعون الصفا خواستگاری نمایم و اشاره بطرف امام حسن ع نموده پس حضرت مسیح بشمعون نگریست و فرمود بدرستیکه شرافت بتو روی آورده است پیوند نما رحم خود را برحم آل محمد ص پس شمعون عرض نمود که چنین کردم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برخواست

احوال نرجس خاتون

وتشریف ما شریف را بر منبر برده و خطبهٔ بلیغه ادا فرمود و مرا با بی محمد تزویج
نمود و حضرت مسیح و حواریان را برا و گواه گرفت ناگاه من از خواب بیدار شدم
و ترسیدم که اگر این خواب را از برای کسی اظهار نمایم کشته شوم لهذا پنهان
داشتم و لاکن محبت ابو محمد بر دلم زور آور شد بحدیکه از خوردن و آشامیدن
باز ماندم و جسمم ضعیف و نحیف شد و پدر و جدم گمان نمودند که من رنجور و بیمار شده‌ام
پس طبیبی در شهرهای روم باقی نماند مگر آنکه بفرمان جدم همه حاضر شدند و از دواهای
ایشان هیچیک از برای من بهبودی حاصل نشد چون پدرم از حیات من نومید شد
روزی بمن فرمود که ای نور هر دو چشمم هیچ آرزوئی در دل داری که او را از برای تو
حاصل نمایم من عرض نمودم که درهای فرج و فرح را بر روی خود بسته می بینم
اگر از این زندانیان خود که همه اسیر و دستگیر تو اند از اهل اسلام غل و زنجیر برداشتی
امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند پس پدرم جمعی از اسیران را از غل و زنجیر
رها فرمود و من قدری اظهار خوش حالی و بهتری نموده اندک طعامی تناول کردم پس
جد و پدرم باین واسطه شاد شدند و نیکی و احسان و اکرام باسیران مینمودند و بعد از چهارده
شب دیگر در خواب دیدم که حضرت سیدهٔ نساء فاطمه بتول عذرا و زهره زاهره زهرا
تشریف می آورد که ناگاه کسی بمن گفت این مادر شوهر تست ابو محمد پس من بر
خاستم و تعظیم او نموده عرض کردم که شکایت از جفای ابو محمد دارم و گریستم چون آن
بضعهٔ احمدی مشاهدهٔ حال مرا فرمود فرمود ما دامیکه تو بدین و مذهب ترسایان باشی

احوال نرجس خاتون

باشی فرزندم بنزد تو نخواهد آمد اگر رضای خدا و مسیح را میخواهی و میخواهی
که بزیارت فرزندم ابو محمد فایز شوی اسلام را قبول نما و بگو اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس چون من این کلمات را
بزبان بیان کردم سیدهٔ نساء عالمیان مرا بسینهٔ خود چسبانید و فرمود که دلخوش
باش که فرزندم ابو محمد را از برای تو میفرستم منتظر باش پس من با شوق از خواب بیدار
شدم و میگفتم و اشوقاه الی لقاء ابی محمد و در شب دیگر حضرت امام حسن علیه السلام را
بخواب دیدم و با و عرض نمودم فدای تو شوم چرا اینقدر جفا فرمودی بعد از
آنکه دلم را بجوامع و مجامع محبت و مودت خود مفتون و مشغول نمودی فرمود تأخیر
بسبب شرک تو بود حال که بشرف اسلام مشرف شدی دیگر هر شب انشاء الله
بنزد تو میایم تا زمانیکه حق سبحانه و تعالی بظاهر میانهٔ من و تو جمع فرماید و از آن زمان
تا بحال فیض زیارت جمال بیمثال آن برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال از من قطع نشده است
بشر گوید پرسیدم که حال چگونه در میان اسیران افتادی فرمود شبی ابو محمد ع
بمن فرمود که جد تو درین زودی لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود
نیز از عقب ایشان خواهد رفت باید که تو همراه او باشی من با جماعتی از غلامان و خدمتگاران
از راهی میآمدیم ناگاه طلایهٔ لشکر اسلام بما رسید و ایشان غالب شده ما را اسیر
نمودند و کار ما بجائی رسید که تو دیدی و درین مدت هیچ کس نفهمید که من بنت قیصرم
که حال احوال خود را بتو گفتم که من در غنیمت نصیب تو شدم از نام من پرسید گفتم نام م

من نرجس است گفتم عجب است که تو رومیه الاصلی چگونه زبان عربی را باین فصاحت میدانی گفت جدم از بس مرا دوست میداشت بسیار حریص بود که مرا آداب آموزد لهذا زنان مترجمه السنه مختلفه آورده بود که مرا تعلیم مینمودند از انجمله زنی عربیه بود که بامداد و شبانگاه بنزد من می آمد و مرا تعلیم زبان عربی میداد تا آنکه زبانم باین زبان گویان شد بشر میگوید بکمال استعجاب نمودم و او را باحترام تمام بر داشته بشر من رای بخدمت آنحضرت آوردم چون حضرت امام علی النقی علیه السلام او را دید فرمود حق سبحانه و تعالی چگونه بتو عزت اسلام و خاری نصرانیت و شرافت محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمود او عرض کرد که چگونه وصف نمایم بخدمت تو یابن رسول الله چیزیرا که تو اعلم باو از منی پس آنحضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که مشرق و مغرب عالم را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض نمود فدای تو شوم از که خواهد بود این فرزند فرمود از کسیکه حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری از حضرت عیسی بن مریم و شمعون نمود در فلان زمان از فلان شب از فلان ماه از فلان سال در فلان مکان در سر منبر نور تزویج فرمود آیا بخاطرت هست عرض نمود بلی فدای تو شوم مرا بفرزند دلبند سعادتمند تو ابو محمد علیه السلام عقد بست حضرت فرمود او را میشناسی عرض نمود بلی فدای تو شوم از آن شبی که در دست بهترین نساء عالمیان و اهل جهان مسلمان شده ام دست رد بسینه من نگذاشته و هیچ شبی زیارت جمال بیمثال خود را از من مهجور و دریغ نداشته است پس آنجناب بخادمه فرمود که خواهرم حلیمه خاتون را از برای من بخوان چون علیا جناب حلیمه خاتون بشرف دستبوسی برادر بزرگوار خود فایز شد آنحضرت باو فرمود ای خواهر این است آن مکرمه محترمه دست بگردن آن مخدره فرمود و او را بشرف تقبیل دختر و خواهر و عمه امام فایز نمود پس حضرت باو فرمود ای خواهر حال او را ببر بخانه خود و احکام و فرایض و سنن و آداب شریعت غرای محمدیه را باو بیاموز که این زن فرزندم ابو محمد و والده حضرت مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

نور دویم در بیان تزویج آن مخدره و تولد و بعضی از خصایص و صفات و برخی از معجزات و تکلمات حضرت حجة الرحمن صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه است بدانکه جمعی از علماء اخیار و محدثین ابرار از علیا حضرت حلیمه خاتون رضی الله عنها روایت نموده اند که چون چندی از این مقدمه گذشت روزی آن سرو بوستان امامت و رهبری حضرت امام عسکری علیه السلام در صحن خانه نظر مشدی بنرجس خاتون فرمود من عرض نمودم عمه فدایت شود هرگاه وجود شریفت را میلی باشد از پدر بزرگوارت اذن حاصل نموده نرجس خاتون را بخدمتت بفرستم آنجناب فرمود ای عمه نظر من باو از بابت این بود که خداوند عالمیان باین زودی از او فرزندی بوجود خواهد آورد که مشرق و مغرب دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از

ظلم و جور شده باشد پس من برخواستم و چادر بسر انداخته بخدمت برادر بزرگوار
خود شتافتم و چون شرف حضور باهر النور را ادراک نموده بزانوی ادب بخدمت
آنسرور نشستم پس قبل از آنکه تکلم نمایم آنحضرت ابتداء بکلام نموده فرمود ای عمه
نرجس از برای فرزندم ابو محمد بفرست عرض نمودم فدای تو شوم من
هم بجهة همین مطلب آمده بودم پس برخواستم و از مجلس ملک محفل آنجناب
بیرون آمده تهیه و تدارک ضروریه نرجس خاتون را دیده او را بخدمت برادر
زاده ام ابو محمد عسکری علیه السلام فرستادم و چون چندی ازین گذشت
و برادر بزرگوارم بعالم قدس رحلت فرمود و مدتی هم ازین برآمد روزی
بعزم شرفیابی خدمت برادرزاده خود بدولتسرای او رفته بملاحظهٔ
جمال آنحضرت فایض شدم و قدری در خدمت آن بزرگوار نشستم و استفادهٔ فیوضات
احکام الهیه نمودم و چون خواستم برخواسته مرخص شوم آنسرور اخبار بزبان
گوهربار درر نثار فرمود ایعمه امشب را نزد ما باش که در این شب خلف آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم میشود متولد و آنشب شب نیمه شعبان بود من عرض
نمودم یابن رسول الله فدای تو شوم از که متولد میشود فرمود از نرجس عرض نمودم
اثر حمل در او ظاهر نمی بینم فرمود ایعمه مثل او مثل موسی کلیم الله است که اثر حمل او بر
مادر او نمایان نبود تا زمان ولادت او پس بامر آنحضرت در آنشب در خدمت
بوده آن برگزیده خالق اکبر بسر بردم و چون از نماز تهجد فارغ شدم گمان کردم

کمان

گمان کردم که صبح نزدیک رسید و آن آفتاب تابان و بدر نمایان که وعدهٔ
طلوع او بود طالع نشد و عالم را بنور جمال خود منور نفرمود که ناگاه آواز مبارک حضرت
ابو محمد علیه السلام را شنیدم که از میان حجره مبارکه خود فرمود ایعمه تعجیل مکن و قدری
صبر کن من بسیار از تخیل خود خجل و منفعل شدم و از آن حجره که شب در او بودم بیرون
آمدم و متوجه حجرهٔ نرجس خاتون شدم ناگاه آن مخدرهٔ مکرمه برخواست و وضو ساخت
و مشغول نماز تهجد شد و چون من بدر خانه رسیدم مرا استقبال نموده در آن وقت
دیدم که رعشه بر بدن او افتاد و بغایت اضطراب نمود او را در بر گرفتم و بسینهٔ خود
چسبانیدم و او را در درون خانه در آوردم و قل هو الله احد و انا انزلناه
و آیة الکرسی میخواندم و با و میدمیدم ناگاه شنیدم حضرت صاحب الامر عجل الله
فرجه از درون شکم مادر خود با من در خواندن سورهای مزبوره موافقت میکرد پس
نرجس خاتون بر زمین نشست که ناگاه دیدم خانه روشن شد و آن هلال
اوج سعادت و اقبال از افق دامان طهارت والدهٔ ماجدهٔ خود طالع و ظاهر شد
و رو بجانب قبله بسجده حضرت واجب الوجود ملک عزیز افتاد چون او را
از زمین برداشتم طیب و طاهر و پاک و پاکیزه و معطر و نورانی و ناف بریده
و ختنه کرده دیدم که گویا قرص قمر و چشمهٔ خورشید بود ناگاه آواز مبارک ابو محمد را
شنیدم که فرمود ایعمه قرة العین مرا بیاور پس آن نوگل بوستان محمدی و غنچه گلشن
احمدی را بسینهٔ خود چسبانیده میبوسیدم و می بوئیدم و او را آوردم بخدمت والد ماجد

ماجد

۲۵۷۴۶۳

ما جد بزرگوارش وا آنحضرت آن نوشکفته گل چمن رسالت و نونهال سرو بستان
امامت و ولایت را بدامن وطرف راست مبارک خود نشانیده وزبان
معجز بیان خودرا بدهان آن برگزیدهٔ ملک منان نهاد و زمانی آن خلف دودمان
احمدی زبان آنسرو چمن محمدیرا مکیده و در خبر دیگر لسان خودرا بدو چشمان حق بین مبارک
او کردانیده بدهان او نهاد پس اذان و اقامه بگوش راست و چپ او خواند و دست
بر سر مبارک او نهاد و فرمود یا بنیّ انطق باذن الله ایفرزند باذن خدا تکلم نما که ناگاه
آن زبدهٔ عالمیان و عمدهٔ آدمیان بزبان آمد فرمود اعوذ بالله من السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکّن لهم فی الارض و نری فرعون و
و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی
و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
ابی صلواة الله علیهم اجمعین پس ناگاه دیدم مرغان سبز بسیار در اطراف آنجناب
طیران مینمودند پس برادرزادهٔ عالیمقدارم نظر مبارک بمرغی انداخت و او را
بنزد خود خواند و با او فرمود باذن خدا فرزندم را محافظت فرما تا زمانیکه خداوند او را
رخصت ظهور فرماید پس گفت ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا پس آنمرغ بنز
آن سید سدید و گل نورستهٔ باغ سعادت و امید را در میان دو بال فرخنده فال خود

خود

خود گرفته بشوق تمام پرواز باسمان نموده رفتند من عرض کردم یا ابن اخی عجب
مرغان خوش رنگ و طایران خوش آهنگ بودند که نور چشم مرا بردند آنجناب فرمود
ایعمه این مرغان ملائکه رحمت حضرت منان میباشند و آنمرغی که فرزندم را با و
دادم جبرئیل امین بود من عرض کردم فدای تو شوم او را بکجا بردند فرمود ایعمه او را برد
باسمانها تا بعرش الهی که مختلع بانوار انواع اسرار فیوضات التفاتات حضرت پروردگار
شود و چون زمانی گذشت ناگاه دیدم همان مرغان فرود آمدند و آن بدر منیر را از میان
بال خود بیرون آورده و بآنحضرت داد پس آنجناب بمن فرمود ایعمه بگیر فرزند سعاد
تمندم را و بمادرش برسان کی تقرّ عینها و لا تحزن و لتعلم ان وعد الله حق و لاکن
اکثر الناس لا تعلمون تا آنکه چشم مادرش روشن شود و محزون نشوی تو و بدانی که وعدهٔ
خدا راست است و لاکن اکثر مردم نمیدانند و در خبر دیگر وارد است که چون آنحضرت
متولد شد بسجده افتاد و بعد از او برخواست و بدو زانو نشست و انگشت سبابهٔ
خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادتین را بزبان معجز بیان خود جاری
فرمود و عطسه نمود و گفت الحمد لله غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستجبر بغیرک پس فرمود
زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی گمان
نموده اند ظالمان بدرستیکه حجت الهی قطع شونده است و هرگاه خدای تعالی اذن
میفرمود از برای ما در حرف زدن هرآینه شک برطرف میشد بدانکه ولادت با
سعادت آن فخر دودمان عالمیان در شب نیمهٔ شعبان قریب بطلوع فجر صادق در سنهٔ ۲۵۵

و دویست و پنجاه و پنج یا پنجاه و شش بنا بر آنکه ماده تاریخ او لفظ نور باشد در زمان خلافت المعتمد علی الله خلیفه پانزدهم عباسی یعنی المهتدی بالله گفته‌اند در خانه پدر بزرگوارش در قصبه طیبه سر من رای و آنجناب با حضرت ولایت مآب پدر بزرگوار خود علی الاصح پنج سال بود و بیست و شش و هشت و نه و ده نوشته‌اند و بعضی گفته‌اند هنوز متولد نشده و بعضی گفته‌اند متولد شد و بعد از دو سال فوت شد و بعضی گفته‌اند متولد خواهد شد و بعضی گفته‌اند مهدی آل محمد غیر معین است و شخصی نیست بلکه نوعی است و در هر عصری در یکی جلوه و ظهور میکند و بعضی گفته‌اند مهدی عباسی بود که مرده همه این اقوال باطل و غلط است چنانچه بتفصیل در کتاب بعض شیعه کبیر نوشته‌ام بلکه آنحضرت از فرزندان حضرت امام حسین است نه امام حسن و پدر او امام حسن عسکری است نه امام حسن مجتبی ع و بعد از رحلت پدرش غیبت صغری نمود که خواص شیعه او بخدمت او میرسیدند و بعد از مدت هفتاد سال و کسری به غیبت کبری از برای او واقع شده و حال هم زنده است و خواهد ظهور نمود و خداوند زمین را هرگز خالی از حجتی نخواهد گذاشت لقوله لو رفع الامام لساخت الارض باهلها و هرگاه امام از زمین برخواسته شود هر آینه فرو خواهد برد زمین اهل خود را چنانکه او در توقیع مبارک خود فرموده انی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء من امان بهر اهل زمین میباشم از هلاکت چنانچه ستارها امان از برای اهل آسمان میباشند و ایضا فرموده‌اند من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة کسیکه بمیرد

بمیرد

بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمردن زمان جاهلیت مرده است و مراد از زمان فترت میگویند که زمان میان حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله باشد که کسی در آن زمان خدا را نمیشناخت و او را عبادت و اطاعت نمیکرد و پیغمبر و امامی در میان نبود مگر بعضی اوصیاء حضرت عیسی و نماز اهل جاهلیت بر جستن و کف زدن بود و برهنه حج مینمودند و زنان ایشان بدور خانه کعبه برهنه بچهار دست و پا طواف میکردند و اطفال خود را از ترس فقر و نان دادن میکشتند خاصه دختران خود را پس اگر امامی نباشد که مردم او را بشناسند باید بمیرند بمردن جاهلیت پس وجود مبارک امام در هر عصر و زمانی لازم است

نور دویم در بیان بعضی از صفات

و برخی معجزات و کمالات و بعضی خصایص بابرکات آنحضرت است بدانکه آنحضرت در شکم مادر خود تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید و تحمید الهی را مینمود و چون متولد شد از ران والده ماجده او شکافته شده فرود آمد و از راه متعارف که مردم بیرون میآیند نیامد چنانچه سایر ائمه هم همین حال را دارند و چون بزمین افتاد بسجده ملک معبود در آمد و انگشت شهادت خود را بلند بطرف آسمان کرد و شهادتین گفت و عطسه نموده تحمید کرد و آیات قرآنیه را خواند و صلوات بر محمد و آل محمد که آبا خود باشند فرستاد و بر بال جبرئیل نشست و بآسمان و بعرش بالا رفت و واقع و مورد التفاتات مکرره و فیوضات غیر متناهیه الهیه شد و بزمین فرود آمد و چون متولد شد بر بازوی راست او نوشته بود و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته

وهو السمیع العلیم یعنی تمام شد کلمهٔ پروردگار تو از روی صدق و عدل که تبدیل کنندهٔ
از برای کلمات آلهیه نیست و خداوند شنونده و داناست و ایضا بر بازوی چپ او
نوشته که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل بر طرف شد
بدرستیکه باطل رونده است و آنحضرت از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو
و در خواب می بیند و میداند چنانچه در بیداری پیدا شد و چشم مبارک او بخواب
میرود و لاکن دل پاک او بیدار است و چون متولد شده پاک و پاکیزه از آلایش
کثافات و خون و بود ناف بریده و ختنه کرده متولد شد و هر ساعت او بقدر روز
سایر اطفال نمو مینمود و هر روز بقدر هفته دیگران و هر هفته او بقدر ماه و هر ماه او بقدر
سال دیگر است و حلیمه خاتون فرمود که بعد از چهل روز از تولد آنحضرت روزی بعزم
دست بوسی برادرم فرزند رفتم که ناگاه دیدم آن سرو بوستان رسالت و نوباوهٔ چمن
امامت در صحن خانه میرفت و با یکیک از اهل خانه بزبان فصیح تکلم مینمود که من از فصاحت
و بلاغت و طلاقت لسان مبارک او متعجب شدم چون بخدمت حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مشرف شدم فرمود ای عمه از نوباوهٔ چمن رسالت تعجب منما و همانا
آب نطفهٔ مبارک آنحضرت از آب نهر جاری در زیر عرش است که هر وقت
که مقدر شده بود که نطفهٔ او منعقد شود خداوند امر فرمود که قطره از آن بر
میوه و غیره چکیده و والد ماجد او او را تناول فرمود و نطفهٔ او
منعقد شد و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر رحمت بر سر مبارک

مبارک

مبارک او سایه می اندازد و زمین مدفوع او را فرو میبرد و صفات خاصهٔ امام در
علیه السلام در آنحضرت یافت می شود چنانچه در عقاید شیعه نوشته ام و از
نسیم خادم منقولست که من در روز سیم از تولد آنحضرت داخل خانه شدم
و عطسهٔ نمودم ناگاه دیدم که آن آفتاب آسمان امامت از برج مهد سر بر آورده
فرمود رحمک الله بشارت باد ترا که عطسه امان از موت میباشد تا سه روز
و ایضا مرویست از ابو نصر خادم که گفت بعد از سه روز از تولد آنجناب من رفتم
در خانه که گهوارهٔ مبارک او در او بود و چون روی مبارک چون قرص قمر او را دیدم
بر او سلام کردم پس جواب سلام مرا داد از میان گهواره و فرمود علیّ بالصندل
الاحمر قدری صندل سرخ از برای من بیاور چون رفتم و صندل از برای او
حاضر آوردم و از آن احوال متعجب بودم که ناگاه فرمود اتعرفنی آیا مرا
میشناسی عرض نمودم بلی فدای تو شوم تو سید و مولا و پسر سید و مولای
منی فرمود الست عن هذا سألتک از این از تو سوال نمیکنم انا خاتم الاوصیاء
وبی یرفع البلاء عن شیعتی منم خاتم اوصیاء انبیاء و بواسطهٔ من بلا از شیعه
من برداشته میشود انشاء الله و ایضا از معتمد موثق احمد بن اسحق منقولست
که روزی رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام که از امام بعد از او
سوال نمایم چون بشرف دست بوسی آن نور روشنی بخش کاینات رسیدم
قبل از آنکه سوال نمایم آنحضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز زمین را

خالی

وهو السمیع العلیم یعنی تمام شد کلمه پروردگار تو از روی صدق و عدل که تبدیل کننده
از برای کلمات آلهیه نیست و خداوند شنوا و داناست و ایضا بر بازوی چپ او
نوشته که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل برطرف شد
بدرستیکه باطل رونده است و آنحضرت از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو
و در خواب می پسنه و میدید چنانچه در بیداری پیدا شد و چشم مبارک او بخواب
میرود و لاکن دل پاک او بیدار است و چون متولد شده پاک و پاکیزه از آلایش
کثافات و خون و بود ناف بریده و ختنه کرده متولد شد و هر ساعت او بقدر روز
سایر اطفال نمو مینمود و هر روز بقدر هفته دیگران و هر هفته او بقدر ماه و هر ماه او بقدر
سال دیگران است و حلیمه خاتون فرمود که بعد از چهل روز از تولد آنحضرت روزی بعزم
دست بوسی برادرم فرزند رفتم که ناگاه دیدم آن سرو بوستان رسالت و نوباوه چمن
امامت در صحن خانه میرفت و با یکیک از اهل خانه بزبان فصیح تکلم مینمود که من از فصاحت
و بلاغت و طلاقت لسان مبارک او متعجب شدم چون بخدمت حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مشرف شدم فرمود ای عمه از نوباوه چمن رسالت تعجب منما
آب نطفه مبارک آنحضرت از آب نهر جاری در زیر عرش است که هر وقت
که مقدر شده بود که نطفه او منعقد شود خداوند امر فرمود که قطره از آن بر
میوه و غیره چکیده و والد ماجد او او را تناول فرمود و نطفه او
منعقد شد و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر رحمت بر سر مبارک

مبارک

من برداشته میشود انشاء الله و ایضا از معتمد موثق احمد بن اسحق موثق منقولست
که روزی رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام که از امام بعد از او
سؤال نمایم چون بشرف دست بوسی آن نور روشنی بخش کاینات رسیدم
قبل از آنکه سؤال نمایم آنحضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز زمین را

خالی

و هو السمیع العلیم یعنی تمام شد کلمهٔ پروردگار تو از روی صدق و عدل که تبدیل کنندهٔ
از برای کلمات آلهیه نیست و خداوند شنوا و داناست و ایضا بر بازوی چپ او
نوشته که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل برطرف شد
بدرستیکه باطل رونده است و آنحضرت از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو
و در خواب می بیند و میداند چنانچه در بیداری پیدا شد و چشم مبارک او بخواب
میرود و لاکن دل پاک او بیدار است و چون متولد شده پاک و پاکیزه از آلایش
کثافات و خون و بود ناف بریده و ختنه کرده متولد شد و هر ساعت او بقدر روز
سایر اطفال نمو میمود و هر روز بقدر هفته دیگران و هر هفته او بقدر ماه و هر ماه او بقدر
سال دیگران است و حلیمه خاتون فرمود که بعد از چهل روز از تولد آنحضرت روزی بعزم
دست بوسی برادرم فرزند رفتم که ناگاه دیدم آن گل نوباوهٔ بوستان رسالت و نوباوهٔ چمن
امامت در صحن خانه میرفت و با یکیک از اهل خانه بزبان فصیح تکلم مینمود که من از فصاحت
و بلاغت و طلاقت لسان مبارک او متعجب شدم چون بخدمت حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مشرف شدم فرمود این نوباوهٔ چمن رسالت تعجبی نیست و هیچگاه
آب نطفهٔ مبارک آنحضرت از آب نهر جاری در زیر عرش است که هر وقت
که مقدر شده بود که نطفهٔ او منعقد شود خداوند امر فرمود که قطره از آن بر
میوه و غیره چکیده و والدهٔ ماجدهٔ او را تناول فرمود و نطفهٔ او
منعقد شد و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر رحمت بر سر مبارک

مبارک

مینی ... بهتر ...
دیدم بهیچ وجه ملکی ... ایرا ...
امشب که خانه رفتید ... ضیا و آقا رضا
زیاد قسم خاطر ... آدم ... هستید
[illegible]

من بر داشته میشود انشاء الله و ایضا از معتمد موثق احمد بن اسحق موثق منقول است
که روزی رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام که از امام بعد از او
سوال نمایم چون بشرف دست بوسی آن نور روشنی بخش کاینات رسیدم
قبل از آنکه سوال نمایم آنحضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز زمین را

خالی

خالی از حجت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و زمین و اهل او ناچارند از وجود حجتی که بواسطه او خیرات و برکات براهل زمین نازل شود و آفتها و بلاها از ایشان رفع کردد پس عرض نمودم که فدای تو شوم یا بن رسول الله خلیفه و امام بعد از جناب که خواهد بود پس آنحضرت برخواسته و باندرون خانه طاهره تشریف برد و بیرون آمد و پسری را بسن سه ساله چون ماه شب چارده در بغل کرفته بود آورد و فرمود ای احمد چون بسیار در نزد ما عزیز و محترم بودی این پسر را بتو نمودم و او همنام جد خود حضرت محمد مصطفی است و او زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من عرض نمودم فدای وجود مبارکت شوم علامت امامت او چیست که قلبم با و مطمئن کردد ناگاه دیدم آن طفل بسخن آمد و بزبان فصیح فرمود انا بقیة الائمة فی الارض انا المنتقم و انا المهدی و انا القائم باذن الله انا الخاتم و انا الذی املاء الارض عدلاً کما ملئت ظلما و جورا یعنی منم باقی مانده از ائمه هدی در زمین و منم انتقام کشنده از دشمنان خدا و دشمنان ائمه هدی و منم هدایت کننده خلق را براه راست و حق و منم قائم بامر الهی و منم خاتم همه اوصیا و منم که زمین را پر از عدل و داد خواهم نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و ایضا آنحضرت مکرر در آنحالت خبر از اسرار غریبه غیبیه و آثار عجیبه مکنونه و اخبار مخفیه میداد که بجز خداوند و راسخون در علم کس دیگر آنها را نمیدانست و حل مسائل مشکله

مشکله مینمود و آیات غامضه را کشف میفرمود و اخبار غیر جلیه را بیان میکرد و رموزات را آشکار مینمود و بسیار مسائل مسطوره و رموزات را آشکار مینمود و بسیار مسائل مسطوره و رموزات را در اوراق که بخدمت پدر بزرگوار او میآوردند بدون دیدن و ملاحظه نمودن میفرمود و میفرمود فلان کس است و فلان مسئله را میخواهد که ال نماید یا نوشته است و جواب او این است و مکرر جوابهای شافی و کافی از مطالب و مقاصد و مآرب مخفیه مکنونه در سینههای مردم را میداد قبل از آنکه سوال نمایند و بسیار اوقات تحف و هدایا که از اطراف بلاد قریبه و بعیده نائیه میآوردند با انکه عرایض و وجوه بر از قبیل خمس و زکوة و مظالم از اکناف عالم شیعیان و محبین ارسال خدمت ذی سرت مینمودند قبل از آنکه خبر و اثر آنها بآنحضرت برسد در مجلس ملک محفل پدر عالیمقدار خود میفرمود فلان شیئی مقبول است و فلان شیئی مردود است و فلان شیئی حلال است و فلان شیئی حرام است و فلان چیز از فلان کسب حاصل شده است و دراهم و دنانیر از فلان قدر است و سکه آنها فلان است و فلان کس پسر فلان از فلان ولایت و محله در فلان وقت و زمان او را داده است و میفرمود فلان وجه حرام است بجهة آنکه فلان شغل و عمل در او شده است و چون او زنده و صاحب مال ملاحظه مینمود بهمان طریق بود که آن مخدوم عالمیان و سرور عارفان و قدوه ادیان بیان فرموده بود بدون زیاد و نقصان

وایضاً مکرّر خبر از موت بعضی از شیعیان و دوستان و محبّان و موالیان
خود میداد و بسا بود که از راه التفات خطوط و کفن با ایشان میداد و میفرمود در ساعت
فلان از روز فلان از ماه فلان خواهی مرد و فلان ناخوشی را خواهی کرد و چون موعد
میرسید بقدر یک ذرّه تخلّف نمینمود و بفصاحت و بلاغت چنان تأویلات و تنزیلات
آیات قرآنیّه و رموزات سبحانیّه را میفرمود که علما و حکما در حیرت فرو میرفت
و استفاده کلّیه از او مینمودند و بیان حلال و حرام و فرائض و سنن را در حالت
طفولیّت و صغر سنّ چنان با نهایت فصاحت و بلاغت میفرمود که حیرت فقها و حفّاظ
و اصحاب حدیث زیاده بر زیاده میگردید با وجود آنکه بحسب عادت ظاهری قوّه
احدی نبود که یک کلمه از او تحریر فها بزند و در نزد کسی درسی نخوانده بود و همیشه در خانه
از انظار فسّاق و فجّار و تجّار و ظلمه و کسبه و عوام و خواص پنهان بود مگر آنکه گاه‌بگاهی
حضرت امام حسن عسکری عم آنحضرت را در محفل بهشت آیین خود می‌آورد یا آنکه او را بعضی
از دوستان خود نشان میداد که او را بشناسند و عارف بحق زمان امام خود باشند و شخصی مسائل
چند از مشکلات علوم خواست از حضرت امام حسن عم سؤال نماید قبل از سؤال حضرت فرمود
آنها را از فرزندم سؤال نما و آنحضرت قبل از سؤال فرمود سؤالات تو چند است فلان
و فلان است و جواب آنها هم این است از آنجمله سؤال از معنی کهیعص بود حضرت
در جواب فرمود کاف اشاره بکربلاست و ها اشاره بهلاکت اهل بیت است و
یا اشاره بیزید پلید است و عین اشاره بعطش ایشان است در آن بیابان و صاد

اشاره بصبر ایشان است مکرّر امور عجیبه و غریبه از او سر میزد مثل اینکه یکحرف
معالجه امراض مشکله مزمنه صعبه مهلکه را که همه اطبّاء عاجز از معالجه آنها بودند مینمود
بحدّیکه اطبّاء حاذقه اذعان و اعتراف و اقرار مینمودند که اینکار مسیح ابن مریم است
و غیر او خواه دوست باشند و خواه دشمن و بسا بود که فقیری از او سؤال مینمود
قدری خاک و ریگ از زمین بر میداشت و باو عطا میفرمود و چون ملاحظه مینمودند
مجموع طلا یا نقره و انواع جواهرات شده بود و بسیار طلب دعا از آنحضرت
مینمودند و هر کدام را وعده میکرد و بعمل می‌آید و مکرّر حوائج مخفیه مشکله مردم را بر میاورد
و بعضی خواهش اولاد مینمودند حاصل شد چنانچه گذشت که ابوجعفر محمد بن علی الاسود
روایت میکند که علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی ره از من خواهش نمود که بخدمت
ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی وکیل سیّم آنحضرت عرض کنم که بخدمت حضرت قائم
از برای من استدعا اولادی نماید و چون من رفتم بخدمت او رسیدم بعد از سه
روز توقیع شریف بیرون آمد که علی ابن الحسین را خداوند فرزندی مبارک عطا
فرماید پس محمد بن علی ابن بابویه قمّی که از مشاهیر مجتهدین و علماء و فقهای شیعه است
بوجود آمد و در حق ابوجعفر نوشته بود او را فرزندی نخواهد شد و در حق دیگری
نوشته بود او را دو پسر خواهد شد یکی را فلان و دیگری را فلان نام بگذارد و غیر از اینها که
علمای ابرار و محدّثین اخیار از معجزات و خوارق عادات از آنحضرت روایت در کتب
معتبره خود نموده اند شکر الله سعیهم و رضی الله عنهم و ما هم بحیث در این کتاب

نقل میکنیم که موجب روشنائی چشم شیعیان و مزید اعتقاد ایشان شده باشد چنانچه
جمعی از محدثین اخبار روایت میکنند از سعد بن عبد الله اشعری و
حاصل مضمون او این است که روزی یکی از شیعیان بمن رسید و پرسید چه
میگوئی در ایمان ابوبکر و عمر آیا ایشان از روی رضا و رغبت به اختیار خود ایمان
آوردند یا انکه از روی کره و اجبار و عدم طوع و رغبة ایمان آوردند و اظهار
اسلام میکردند و اطاعت و خدمت حضرت رسول صلعم بجا می آوردند من فرو ماندم
از جواب او که اگر بگویم ایمان ایشان از روی اکراه بود علاوه بر اینکه از جان خود
میترسیدم در جواب میگفت که حضرت رسول آنوقت که ایشان ایمان آوردند
مبعوث بسیف نشده بود و خوفی و کرهی و اجباری در میان نبود و اگر بگویم از روی
رضا و رغبت و طوع ایمان آورده بودند بحثی بر ایشان لازم نمی آمد لهذا از
جواب او ساکت شدم و بمسامحه گذرانیدم تا انکه از او گذشتم و رفتم بخانه
احمد ابن اسحق که یکی از جمله اجله شیعه بود که این سوال را با سوالات دیگر نمایم
چون بمنزل او رسیدم و احوال او را پرسیدم گفتند حال بیرون رفت بطرف
سر من رای من نیز رفته سوار اسب خود شدم و راه سر من رای را پیش گرفته
رفتم تا انکه ملحق باحمد شدم او از من پرسید اراده کجا داری گفتم بقدر چهل مسئله
بر من مشکل شده است و میخواهم بروم و از حضرت امام حسن عسکری ع سوال نمایم
پس بمرافقت یکدیگر رفتیم تا انکه وارد بقصبه سر من رای شدیم و بکاروان

سرائی

سرائی رفته حجره گرفتیم و منقولات را در آنجا نهاده بحمام رفتیم و خود را از گرد راه شستیم
غسل توبه کرده بیرون آمده رو بخانه آنحضرت که مطاف ملائکه بود نهادیم و احمد
ابن اسحق هم در میان راه انبانی خریده و پاره تحف و هدایا که از برای آنحضرت
آورده در میان او نهاده بدوش گرفته رفتیم و در میان راه توبه و انابه و استغفار
از گناهان خود می نمودیم و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستادیم تا انکه بدر
دولتسرای آن فخر دودمان آدمیان و عالمیان رسیدیم اذن دخول
حاصل نموده بشرف پای بوسی آنحضرت مشرف شدیم دیدیم که آن سرور عالمیان
و آن مخدوم دو جهان یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در صفه نشسته است
و طفلی مانند شب چارده که روح بخش جان عالمیان بود با حسن و جمال
و کمال تمام در تمام بر زانو آن حضرت بود پس سلام نموده بشرف دست بوسی
آنجناب فایض شدیم آنحضرت بعد از جواب سلام اشاره بنشستن فرمود پس
من و احمد بدو زانوی ادب بخدمت آنجناب با کمال استعجاب نشستیم و احمد انبان
خود را نزد خود نهاد و آنحضرت مشغول نوشتن جواب عرایض و مسائل شیعیان
که از اطراف و اکناف عالم آورده بودند بود و جواب هر یک را در زیر سوال
او می نوشت ناگاه آن طفل که مانند قرص قمر بود در و مبارک خود را بطرف احمد بن اسحق نموده
فرمود این انبان تحف و هدایای دوستان ما میباشد که از برای ما فرستاده اند
احمد عرض کرد بلی فدای تو شوم ای سید و مولای من پس آن طفل فرمود اینها صلاحیت

ازانها ندارد

انداخته‌اند که ما تصرف در آنها نمائیم زیرا که در این انبان حلال و حرام مخلوط و ممزوج است
پس حضرت امام حسن علیه السلام روی مبارک خود را بآن طفل نموده فرمود ای نور
دیده حق سبحانه و تعالی تو را الهام داده است و میزان حلال و حرام را
در کف کفایت تو برقرار فرموده است میان اینها امتیاز کن و آنچه ضمیر منیرت
قرار گیرد حکم فرما پس احمد از میان انبان همیان زری بیرون آورده باز
تمام برده در خدمت آن طفل نهاد پس آن طفل فرمود این همیان فلان پسر فلان است
که از فلان مکان او را فرستاده است و او بها گندمی است که فروخته است
اما در حین تقسیم گندم با مزارعان خود حیف نموده و مقدار زر همیان این و
وصفاتش چنان و چنین است و کاغذی هم نوشته شده است در میان
این همیان که عدد دنانیر و اسم صاحب و از او معلوم است و سه عدد دینار
در میان این دنانیر است که از باقی ممتاز است یکی مضروب بسکه بلده آمل و یکی
غیر مسکوک و یکی دیگر او را بطریق غرم و تاوان از مرد بیچاره با فنده ریسمان
گرفته است زیرا که ریسمانی داده بود به نساجی که او را از برای او بیافد و دزدی
آن ریسمان را از او دزدید من غیر تفریط چون نساج حکایت دزد را بصاحب ریسمان
گفت از او قبول نکرد این دینار را در غرامت و تاوان از او گرفت چون احمد
این کلمات معجز علامات را استماع نمود با کمال استعجاب و حیرت آن صره
زر را بکناری نهاد و صره دیگر از همیان بیرون آورده در خدمت آنحضرت نهاد

نهاد آن طفل او را هم رد فرمود و سبب قبول نکردن او را هم بیان نمود و فرمود
این صره را نزد آن صره بگذار و آنچه مرا که فلانه عجوزه صالحه داده است در ریسمان
او را بدست خود رشته و بافته است بسنده ما بیاور که او از او مقبولست
احمد عرض نمود فدای تو و پدرت من و پدر و مادرم شویم او را فراموش
نموده‌ام و در منزل مانده است الحال میروم و او را حاضر مینمایم پس احمد برخاست
برخواست و بیرون رفت ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روی
مبارک بطرف من نمود و فرمود آن چهل مسئله که تو را مشکل شده از فرزندم سؤال کن
تا آنکه حل مشکلات تو شود ناگاه آن طفل بدون اینکه من سؤالی نمایم یا بعد از آنکه از او
سؤال نمودم جواب مسائل مشکله مرا شافی و کافی داد تا آنکه فرمود و اما ایمان
آوردن ابوبکر و عمر که آیا ایمان ایشان از روی رضا و رغبت و طوع بوده است
یا از باب کره و اجبار بدانکه ایمان نه از کره بود و نه از طوع بود بلکه از روی طمع و
مکر بود که اظهار اسلام نمودند و اختیار خدمت حضرت سید مختار را نمودند
زیرا که از اهل کتاب شنیده بودند که محمد صلی الله علیه و آله ظاهر خواهد شد و بر عرب
غالب میشود و دین او رونق میگیرد و رواجی پیدا میکند و ملک مشرق
و مغرب ربع مسکون زمین خواهد شد بطریق استیلاء بخت النصر بر بنی اسرائیل
بلکه در خبر دیگر وارد است که ابوبکر در سفر شام از بحیرا راهب شنید که این محمد
خاتم پیغمبرانست و تو هم خلافت بجای او خواهی نمود لهذا چون دانستند که او

احوال شیخین

محمد همین محمد کی خواهد بود خدمت او را اختیار نموده با وایمان آوردند بجهة طمع ریاست و حکومت و ملازمت او را بر ملا نمودند تا آنکه قرب و منزلتی در نزد آن حضرت زیاد نمایند و از توجه آنجناب بحکومت و ایالت و امارتی برسند و آنحضرت در حال حیات خود ایالتی و ولایتی را بایشان بدهد و باین خیال خدمات مینمودند و بحسب ظاهر از مخلصین و خلیقین و مریدین و صحابه بودند تا آنکه چون آنحضرت از حجة الوداع برگردیدند و حضرت رسالت پناهی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را باذن خدا در منزل غدیر خم ولیعهد خود فرمودند و او را منصوب بامارت و ولایت و امامت و خلافت نمودند امید ایشان قطع شده پشیمان شدند از اظهار اسلام خود و با خود ها شان گفتند ما بجهة ایالت و امارت و حکومت ایمان باین مرد بحسب ظاهر آوردیم و از عشایر و قبایل و اقوام خود قطع نمودیم و جدائی و عزلت اختیار کردیم و از قریش طعنهای بسیار شنیدیم و ملامت و خواری کشیدیم و مرارت بسیار چشیدیم و هیچوجه در این مدت اثری از مطلوب ما بظهور نرسید و حال هم عمزاده و داماد خود را ولیعهد خود نمود و او را برگردن ما سوار نمود پس مصلحت آنست که فرصت نموده او را بکشیم و در میان قریش رفته بگوئیم که اظهار اسلام و ایمان ما بواسطه این بود که در ظاهر خدمت محمد را بنمائیم و با او در هر جا باشیم تا آنکه در وقت فرصت او را بکشیم و شتر او را از سر خود و خدایان خود دفع و رفع نموده باشیم چون نخیشد بدشمنی از او بر ما

لیلة العقبه

بردما از راه دوستی به پیش او رفتیم و در این مدت فرصت نکردیم حال فرصت اتفاق افتاد کار خود را بانجام رسانیدیم و باین سبب حتی برگردن قریش ثابت نمائیم و در میان ایشان و سایر سرکشان عرب عزیز و محترم و مکرم باشیم پس با بعضی از اشقیاء و منافقین که همزبان ایشان بودند اتفاق نمودند که در وقت فرصت ایشان را بکشند تا اینکه در لیلة العقبه بر این امر شنیع مصمم شدند و با هم گفتند میرویم و بر سر راه محمد پنهان میشویم و چون او بمحل خطرناک عقبه میرسد از کمینگاه بیرون آمده و شتر او را رم دهیم تا آنکه او از شتر بزیر افتاده از کوه سرازیر شود و هلاک گردد و ما در نزد قریش رفته عذر بگوئیم و صاحب عزت و آبرو شویم و عمر برامر همون خدمت خود نموده باشیم پس دبهای خود را پر از خاک و ریگ نمودند که در بلندی صعبه عقبه پنهان شوند ناگاه جبرئیل امین بحضرت رسول مبین نازل شد و خبر نمیمه و مکر ایشان را بعرض اقدس حضرت رسالت رسانید چون آنحضرت استحضار از گفتار و کردار و احوال و اطوار آن ملاعین و رؤساء اشرار بهم رسانید حکم باحضار اصحاب فرمود و حکم نافذ از مصدر حکومت حقه عز صدور یافت که احدی قبل از من بعقبه بالا نرود و چون آن منافقین از سبقت عقبه ممنوع شدند با خود مشورت چنین مصلحت دیدند که در شب که تاریک است در میان راه در مقابل جاده در مکان مرتفعی پنهان شوند که کسی ایشان را نبیند و نشناسد و دبهای خود را به بندند بدنبال

و چون آنحضرت بمحاذی ایشان رسید دبهای خود را از بلندی بزیر غلطانیدند
تا آنکه شتر آنحضرت از جای خود بجهد و رم نماید و او را بر زمین بیندازد شاید
مقصود خود را حاصل نمائیم و چون شب شد دبهای چند هم بستند و خود را بمکان
داشتند رسانیدند و در آنجا ساکن شدند تا آنکه چون شتر آنحضرت بمقابل ایشان
در میان راه رسید ایشان یکدفعه دبها را غلطانیدند و آواز آنها در میان
کوه پیچید و شتر آنحضرت خواست از جای خود بجهد و رم کند که حضرت باو فرمود
ساکت باش و باستعجال حرکت مکن پس شتر در همان مکان بزانو برآمده و
جبرئیل امین نزول نموده دست آنحضرت را گرفته او را محافظت نموده و در آن
ستاره از آسمان درخشان شده حبتن نمود که جمیع آن منافقان در آنمیان نمایان
شدند و حذیفه یمانی که مهار شتر آنسرور را می‌کشید ایشانرا با آن روشنائی دید
و شناخت و حضرت رسول این واقعه را بسامح گذرانده و بعد از آن با ایشان قتال
فرموده و بحذیفه فرمود افشای ایشان را مکن و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود
که بعد از قتل عثمان بطمع ایالت و امارت و حکومت با امیر مؤمنان بیعت نمودند
و چون مدتی گذشت و از این مقصود خود مأیوس شدند بمضمون و من نکث فانما
ینکث علی نفسه نقض عهد و بیعت آنحضرت را نمودند و بمکه رفته عایشه دختر ابوبکر را
با خود برداشته بطرف بصره بردند و او را بتحریص و ترغیب بجنگ و محاربه
شاه ولایت نمودند و چون او هم عداوت سابق از آنحضرت در باطن خود داشت فرصت

غنیمت

غنیمت جسته با جمعی از اشقیا متفق شده اقدام بر جنگ آنحضرت نموده جمعی از آنمیان
بکشتن دادند مترجم گوید چون کلام معجز نظام آن طفل باینجا رسید حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام برخواست بنماز و من هم از خدمت ایشان مرخص
شدم و بیرون آمده بطلب احمد بن اسحق رفتم چون با او ملاقات نمودم
او را گریان یافتم سبب گریه و آمدن تا تأخیر از او پرسیدم گفت جامه عجوزه
مفقود است گفتم باکی نیست برو بخدمت آنحضرت عرض کن چون رفت خندان برگردید
و بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد سبب پرسیدم گفت چون داخل شدم دیدم
آنجامه در زیر پای آنحضرت افتاده و آنجناب بروی او نماز می‌کند پس چند روزی
در آنجا بودیم بخدمت آنحضرت میرسیدیم و لاکن دیگر آن طفل را ندیدیم و چون روز
وداع رسید من و احمد با دو پیرمرد دیگر بخدمت آنحضرت رسیدیم احمد برپا ایستاد
و عرض کرد یابن رسول الله وقت مرخص شدن نزدیک است و محنت ما زیاد شده
سؤال مینمائیم از خداوند عالمیان که صلوات بر جد و آبای طاهرین تو و تو و فرزند
تو بفرستد و قدر و مرتبه ترا بیشتر نماید و دشمنان تو را مخذول و منکوب فرماید
و این را آخر عهد زیارت ما نگرداند چون کلام احمد باینجا رسید اشک چشم مبارک آنحضرت
گردید و فرمود ای احمد تکلف در دعا مکن که درین سفر با خدا ملاقات خواهی نمود
پس احمد از شنیدن این کلام بیخود شد چون بخود آمد عرض کرد ترا بخدا و بحرمت
جدت قسم میدهم که مرا بخرقه مشرف فرمائی که او را کفن خود قرار دهم حضرت

دست مبارک خود را بر بریساط نموده سیزده درهم که پول حالا میشود شش ریال
ناصری عددی بیست و هشت نخود الا ثلثه شاهی رایج بیرون آورد و فرمود اینها را بجز
نفقه خود صرف کفن و کفن هم بوقت حاجت بتو میرسد پس از خدمت آنحضرت مرخص
شدیم و از سر من رای بیرون آمدیم و طی منزل نموده تا آنکه بسه فرسخی حلوان رسیدیم
احمد تب شدیدی نمود و ناخوشی صعبی عارض او شد تا آنکه وارد حلوان شدیم و در
کاروانسرائی منزل کردیم و احمد از حیات خود مأیوس شده بود شبی با کمال مرا تنها
بگذارید چون صبح نزدیک شد چشم خود را باز نمودیم دیدیم که کافور خادم حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام آنجا حاضر است و فرمود خدا نیکو نماید جزای
شما را در عزا صاحب شما ما از غسل و کفن فارغ شده ایم حال شما او را دفن نمائید
بدرستیکه او گرامی ترین شما بود در نزد سید شما پس از نظر ما غایب شد و ما بر جنازه او
گریان او را در حلوان دفن نمودیم و معجزات باهرات و کرامات ظاهرات
و کشف مشکلات و بیان تأویلات و تنزیلات آیات و روایات و حکایات
آنحضرت بسیار است و ما بجهة اقتصار اکتفا بمذکورات می کنیم نور سیم
در بیان شکل و شمایل آنحضرت و افضلیت او و کسانی است که بخدمت آنحضرت
رسیده اند از شیعیان در زمان پدر بزرگوار او و در زمان غیبت صغری و بیان اسامی
وکلاء و نواب او و قطع وکالت و نیابت خاصه او بعد از وقوع غیبت کبری و
در بیان بعضی از ملاعین مدعین کاذبه ولایت و وکالت و نیابت خاصه و بابیت

و بابیت آنحضرت اما شمایل آنحضرت چنانچه از بعضی اخبار ائمه اطهار معلوم میشود
این است که شکل و شمایل آنحضرت بشکل و شمایل حضرت رسول خدا و ندعالیاست
و خطی از موی سبز برنگ زمرد از چنبره گردن تا ناف مبارکش کشیده
شده است و رنگ او عربی گندم گون مایل بسبزیست و پیشانی کشیده درخشان
و جسم لطیف اسرائیلی و متساوی الخلقه میباشد و دندانهای مبارک او سفید و
مثل مروارید منور است و بر گونه راست مبارک او خال هاشمی درخشانی میباشد
و این احقر در اوان بلوغ که حال قریب به بیست و سه سال میشود شبی در عالم رؤیا
بخدمت آنحضرت رسیدم و چون شیطان متمثل بصورت امام علیه السلام نمیتواند
شود بعینه خود او را دیدم که ظهور فرموده است و در مسجد جامع بلده طیبه
همدان در پای منبر کوچک طرف یسار بر سر پا ایستاده و پشت مبارک خود را
بمنبر داده است و رو بطرف مردم ایستاده است و بقدر دو سه صف نماز
جماعت مردم نشسته است و مردم از اکناف و اطراف و جوانب رو بمسجد
میدویدند و منهم رفتم چون نزدیک آنحضرت رسیدم ملاحظه جمال با کمال او را نموده
دیدم که صورت گرد گندم گون پیچیده موی ریش محرابی مایل برنگ خرمائی سیاه
کشیده ابروی میانه بالای متوسط الخلقه میان بن دندانهای او گشاده بود
که گویا از سفر آمده رنگ سفر بر او نشسته بود و جبه از پشم شتر مثل جبهای خراسانی در بر
داشت و دستهای مبارک خود را از آستین جبه بیرون آورده بود و بر روی او

در بیان علم

دبرروی او

و بروی او چیزی بسته بود و شمشیری حمایل فرموده بود و عمامه کوچک عربی بر سر بسته بود و از آن زمان الی الآن هنوز رنگ مبارک و نور جمال آن برگزیده حضرت متعال از نظرم محو نشده است پس چون مشاهده آفتاب جمال با کمال آن بدر آسمان امامت را نمودم بی اختیار صفوف را بهم زدم تا اینکه خود را بپای مبارک آنسرور انداختم و بنای بوسیدن پای او را نمودم تا بحدیکه از خود رفتم ناگاه بعضی از مردم بمن رو آوردند و گفتند اینگونه خوابیدن در حضور امام علیه السلام بی ادبی است من بخود آمدم و در مقابل آنحضرت ایستادم که دیدم آنجناب دست مبارک خود را به جیب مبارک خود نموده چند مشت اشرفی و ریال و پول سیاه بدامن ریخت و مرا مرخص فرمود که بروم و من بیرون آمده از مسجد و می دیدم که مردم میدوند و میگویند حضرت صاحب الزمان یا صاحب الامر علیه السلام ظهور نموده است و من هر کس که میدوید میرسیدم قدری از آن پولها که در دامن داشتم میدادم و میگذشتم تا آنکه از مسجد بیرون رفتم و از خواب بیدار شدم و باقی صفات و خصایص و کمالات آنحضرت در طی کتاب مذکور خواهد شد و اما افضلیت آنحضرت از انبیاء سالفه و اوصیاء سابقه محل تشکیک نیست نظر بکثرت اخبار و آثار و از آنجمله است حدیثی که عیسی بن مریم با او خواهد نمود و متابعت او را می کند و ایضا شکی در افضلیت حضرت رسالت و شاه ولایت و دو سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسن

امام

در فضیلت آنحضرت

امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از آنحضرت نیست نظر بکثرت اخبار و آثار و لاکن در افضلیت ائمه ثمانیه از او و یا او از ایشان در میان علماء اعلام خلافست جمعی تساوی او با ایشان میباشند نظر بورود اخبار عدیده و بعضی قائل با فضلیت آنحضرت از ایشان شده اند نظر بکثرت عمر و عبادت و پر کردن او زمین را از عدل و داد و پاک نمودن او عالم را از ظلم و کفر و شرک و نظر بآیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و بروایت ضحضاح نور و غیر از اینها از اخبار چنانچه از کتاب مشکوة الانوار نوشته ام بدانکه آن حضرت در سال دویست پنجاه و پنج یا شش در نیمه شعبان متولد شد و تا سنه ۲۶۰ دویست و شصت با پدر بزرگوار خود بود و چون حضرت امام حسن عسکری ع رحلت فرمود آنحضرت را غسل داده حنوط و کفن نموده و جعفر برادر آنحضرت خواست باو نماز نماید و مردم صف کشیدند ناگاه طفلی بسن چهار ساله و پنج ساله از خانه بیرون آمد و گوشه ردای جعفر را کشید و فرمود ای عم بکنار بایست تا بر پدر بزرگوار خود نماز نمایم پس رنگ جعفر متغیر شده بکنار رفت و آنحضرت بپدر عالیمقدار خود نماز کرد و او را در خانه خود در نزد جد بزرگوار خود دفن نمود و رفت در خانه و کسی دیگر او را ندید بجز موالیان خاصه او و این اول غیبت صغری است و چون بجعفر گفتند این طفل کیست گفت او را ندیده ام و نمیشناسم پس مردم گمان نمودند که حضرت امام حسن ع اولادی ندارد که بجای او نشینند و جعفر

جعفر

و جعفر ادعای امامت نمود خواست بجای برادر بزرگوار خود بنشیند لهذا
شیعیان بعادت سابقه خود بنزد جعفر میآمدند و از او مسائل مشکله میپرسیدند و
و اخبار غیب از او میخواستند جعفر عاجز شده برخواست و گفت مردم از ما علم غیب
میخواهند و غیب را نمیداند مگر خداوند عالمیان چون با و گفتند برادر و پدرت
جواب اینمردم را میدادند میگفت آنها با ایشان قرا می بندند پس حال جعفر بر مردم
معلوم شد بعظم گردیده رفت بنزد خلیفه و گفت سالی فلان قدر بدیوان اعلی
که چنانچه مردم شیعه بنزد پدر و برادرم میآمدند بنزد من هم بیایند و آنچه از برای
ایشان میآوردند از برای منهم بیاورند مردم با و میخندیدند و میگفتند اگر تو قابلیت
داری زبرای تو خواهند آورد و الا فلا این همه بنی عباس شمشیر زدند نتوانستند
نور امام عصر را بپوشانند پس جعفر آمد و ادعای ارث برادر خود را نموده اموال
آنحضرت را درمیان خود و مادر خود قسمت نموده برد و لاکن چون خلفاء بنی عباس
شنیده بودند که فرزندی از حضرت امام حسن عسکری ع ظاهر خواهد شد که سلطنت را از همه
عالم بگیرد و در مقام تفحص و تجسس آنحضرت بر آمدند که او را پیدا نمایند و بکشند لهذا انجا
آنحضرت فرستادند و تفتیش نمودند کسیرا بدست نیاوردند و بعضی از کنیزان آنحضرترا گرفته
حبس نمودند که شاید حملی از او ظاهر شود و غلامان بخانه او فرستادند که بخبر داخل شده
هر کس را ببینند بکشند چون آمدند و داخل خانه شدند دیدند پرده آویخته است آن
پرده را چون بلند کردند دیدند پرده آویخته است آن پرده را چون بلند کردند دیدند خا

خانه پر از آب است و جوانی حصیری بروی آب انداخته مشغول نماز است ایشان
هر چند تکلم نمودند جواب نشنیدند یکی از غلامان جسارت نموده خود را آب زد که او را
بگیرد غرق شد فریاد نمود تا آنکه دستش را گرفته بیرون آوردند دیگری هم باین حال
شد چون این کرامت را دیدند عذر بسیار از آنحضرت خواستند بجناب اصلاً التفات
بایشان نفرمود ایشان بیرون رفته خبر بخلیفه دادند خلیفه امر با خفاء این راز
نمود و دیگر متعرض نشدند تا آنکه خلیفه از زمان مرد و آن کنیز از رها نمودند و
آنحضرت در خانه خود بود تا مدت هفتاد سال و کسری و این مدترا غیبت صغری
میگویند که عامه مردم از مشاهده جمال آنحضرت محروم بودند و لاکن جمعی از خواص شیعیان
و موالیان خاص الخاص آنحضرت بخدمت او میرسیدند چنانچه بعضی در زمان امام حسن
عسکری علیه السلام بخدمت او رسیده بودند و آنحضرت در این مدت غیبت صغری چهار
وکیل داشت که احکام و مسائل و وجوه مردم را بخدمت آنحضرت میرسانیدند و جواب
گرفته از برای مردم میآوردند اما کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیدند بدینموجب است
عثمان عمری و محمد ابن عثمان و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم و ابو عبدالله کندی
و ابو عبدالله ابن روح و هرون القزاز و سرور طباخ و حبیس و ابو عبدالله و
اسحق کاتب و ابن کسوره و حسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی
و حسن بن نضر قمی و حسن بن یعقوب و قاسم ابن موسی و علی ابن محمد و محمد بن کلینی
و مرداد قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت هروی و فضل بن یزید یمنی

سمریه یمنی و ابن عجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجا مکی و ابو محمد و حیاط و شمشاطی
و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله ابن عاصم کوفی و محمد ابن ابراهیم مهزیار اهوازی و
و محمد ابن اسحق قمی و محمد ابن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد ابن عبد الله و قاسم
بن علاء آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر از اینها از شیعیان
که اسم هریک در نزد علما معلوم و محقق است **و اما وکلاء اربعه** آنحضرت
که در زمان غیبت صغری که مدت هفتاد سال و کسری بود واسطه میان آنجناب
و خلق بودند و مطالب و عرایض مردم بتوسط ایشان بآنحضرت میرسید
و جواب گرفته میشد و بایشان میرسید اینها میباشند اول جناب وثاقت مآب
عثمان ابن سعید عمروی بود که ملقب بابو عمرو است و حضرت امام حسن عسکری ع اورا
بمنصب جلالت وکالت و نیابت مخلع فرموده بود و حضرت قائم ع اورا
بعد از رحلت پدر بزرگوار خود بر منصب خود برقرار فرمود دویم ولد ارشد او محمد بن
عثمان ثقهٔ جلیل القدر بود که حضرت بقیة الله اورا بعد از فوت پدرش بمنصب
منصب او فرمود و برتبه نیابت و وکالت فایز شد سیم عالم زاهد عابد
عالیمقدار ابو القاسم حسین ابن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان اورا در نزد
فوت خود بامر حضرت حجة الله منصب باین مرتبه عظمی نمود که بعد از وفات او بشرف
تشرف فیض منصب نیابت شد چهارم عدل معتمد ابو الحسن علی بن محمد
سمری که از جمله اجلهٔ علما و زهاد و عباد بود و اورا حسین بن روح در نزد فوت

در نزد موت خود از جانب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب بدرجه
علیا مرحله نیابت و وکالت نمود و چون زمان وفات شدن آن بزرگوار توقیع شریف
از ناحیه مقدسه عز صدور یافت بر فوت او و حصول غیبت کبری و کذب
مدعی مشاهده و او این است بنا بروایت شیخ طبرسی در احتجاج و غیره او در غیر

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علی بن محمد السمری عظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب
و امتلاء الارض جورا و سیاتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج
السفیانی و الصیحة فهو مفتر کذاب و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ای پسر محمد سمری
بزرگ بگرداند خداوند اجر برادران ترا در مصیبت تو پس بدرستیکه تو میانهٔ شش روز
دیگر خواهی مرد پس امر خود را جمع نما و وصیت بکسی مکن که قائم مقام تو شود بعد از فوت
تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نخواهد بود مگر بعد از طول مدت
و قسوهٔ قلب و پر شدن زمین از ظلم و جور و زود است که پیدا کسیکه ادعای دیدن
مرا نماید آگاه باش که هر کس ادعا نماید که مرا مشاهده نموده است پیش از بیرون
آمدن سفیانی و پیش از ظاهر شدن صدای آسمان پس او دروغگو و افترا بند است
و نیست حول و قوه مگر بخدای علی عظیم پس چون زمان وفات آن بزرگوار شد

شد جمعی از شیعیان از او خواهش نمودند که شخصی را وکیل نما فرمود لله امر
هو بالغه از برای خدا امری هست که او را رساننده است آن امر را و دیگر کسی را به وکالت
و نیابت منصوب ننموده برحمت الهی واصل شد پس وکالت بفوت او منقطع شد
و کسی دیگر بخدمت بقیة الله نرسید و نخواهد هم رسید تا زمان ظهور حضرت مگر در بعض
اخبار مرویست که بعضی از موالیان خاصه آنجناب بخدمت او میرسند که او
نماز جمعه را با جماعت با ایشان نماید و بروایتی آنها چهل نفر و بروایتی سی نفر
میباشند و بعضی ایشان را اوتاد و ابدال و رجال الغیب میگویند و ایشان سر
خود را بدیگران نمیشناسانند و خود را بمردم آشکارا و ظاهر نمیکنند و ادعا
در میان مردم نمی نمایند و کسی ایشان را نمی شناسد و بجهة نظم نظام عالم در اطراف
صحرا و دریا میباشند و چنانچه خود آنحضرت غایبست ایشان هم غایب از انظار
هستند و در میان مردم ادعاء رویت و مشاهده آنحضرترا نخواهند نمود مثل بعض
از مشایخ صوفیه و بابیه ناباییه پس دیگر آنحضرت در مدت غیبت کبری وکیل
و نایب و بابی نخواهد داشت و احدی واسطه میانه آنحضرت و خلق نخواهد بود دیگر
علماء اعلام و فقهاء ذوی المجد والاحترام که مخلع بنیابت خلعت آنحضرت میباشند
که روات اخبار و احادیث آباء کرام او صلوات الله وسلامه علیه و
علیهم اجمعین میباشند که باید مردم باذن عام او رجوع بایشان در حوادث
واقعه و مسائل حلال و حرام نمایند و هر کس ادعاء نیابت خاصه

نیابت

نیابت خاصه و رویت و مشاهده آنحضرت را در زمان غیبت کبری نماید فاسق
و ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و هر کس هم معتقد او شود و متابعت او نماید
ملعون و مردود و مطرود آنحضرت و خدا و رسول و سایر ائمه هدی علیهم صلوات الله
خواهد بود تا روزیکه خود آنجناب باذن خدای وهاب ظهور فرماید و در اول
وقوع غیبت کبری عمر مبارک او به هفتاد و چهار ۷۴ سال و کسری رسیده بود و او در ۳۲۹
سیصد و بیست و نه هجری واقع شد و از عمر شریف او تا زمان تحریر این عجاله یکهزار
سیزده سال ده ماه و کسریست و در سردابه خانه ایشان که الحال مردم زیارت
او را در آنجا می کنند غایب شد و در توقیع شیخ مفید ره نوشته بود که
حال آن در شمراخ منزل داریم پس هر کس در زمان غیبت کبری ادعاء مشاهده و دیدن
آنحضرت را نماید و بپندارد که بخصوص شناخته باشد و با بواسطه مدعی وکالت و نیابت
و بابیت آنحضرت باشد ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و همچنین است حال کسیکه
ادعا نماید که او را آنحضرت بخصوصه تعیین از برای هدایت خلق نموده باشد یا اینکه
بگوید آنحضرت بمن توقیعی نوشته یا صحیفه یا کاغذی داده است و مرا نایب
و وکیل و باب علم خود قرار داده است یا آنکه مردم باید متابعت مرا نمایند زیرا
که بر من قرآن نازل شده یا صحیفه مجدده که در آنها احکام جدیده میباشد نازل شده
غلط و کفر است چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام یا آنکه ادعاء مهدویت نماید
که من مهدی آخر الزمان میباشم مثل این باب ناباب که پدر ما در او معلوم است یلعه الله

بی و بندهٔ مهدی آل محمد علیه السلام فرزند سعادتمند امام حسن عسکری است نه علی محمد
فاشق کافر شیرازی بدنام کننده نکونامی چند یا آنکه بگوید من از جانب
حضرت قائم آل محمد منصوبم یا آنکه جمیع احکام و علوم و معارف حقه را از من شنیده
و یاد گرفته رفتار نمایید یا آنکه احداث دین و مذهب و آیین تازه نماید و یا آنکه
منکر یکی از ضروریات دین مبین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم
چه از اصول و چه از فروع شود کذاب و مفتری و مرتد و کافر نجس العین و واجب
القتل است و هر کس هم متابعت او را نماید و معتقد باعتقادات فاسده کاسده او
شود کافر و نجس و لازم القتل است و اگر اختلاف در احکام فرعیه نماید که غیر ضروری
و غیر مجمع علیه باشند یا آنکه در عقاید مذهبیه اختلاف نماید موجب قتل او نمیشود
مگر آنکه با انکار ضروری دین مبین حضرت سید المرسلین بکشد بتفصیلی که در عقاید ایمه
نوشته ام و در ازمنه سابقه چند نفر مدعی وکالت و نیابت و بابیت آنحضرت ظاهر شدند
و باد عاء باطله خود خواستند اضلال مردم را نمایند لاکن بحمد الله که کذب و افترا
و لعنت و شیطنت و مفسدیت ایشان بر کافه خواص و عامه عوام الناس محقق
و معلوم شد یکی از آن جمله حسین منصور حلاج بود که دعاوی مختلفه کرد اول آنها نیابت
و وکالت آنحضرت بود و آخر اختیار اتحاد و حلول را نموده و وزیر خلیفه آن زمان
او را گرفته بدار کشید و صوفیه او را مرشد خود میدانند و ایضاً شلمغانیه
و ابو الخطابیه ظاهر شدند و دعاوی باطله نموده منقرض شدند بحمد الله تعالی

بحمد الله تعالی و ایضاً در زمان تحریر این عجاله جمعی بابیه بهم رسیدند و دعاوی
باطله کردند چنانچه در رساله ظلمیه بیان آنها را کرده ام تو رچهارم در بیان بعضی از
توقیعات مبارکه آنجناب است که عبارتست از دستخط مبارک حضرت حجة الله الاعظم
حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ناحیه مقدسه از برای بعضی از شیعیان
و وکلاء و موالیان ایشان شرف صدور یافته است و جمعی از علماء اعلام و محدثین
فخام آنها را ضبط و ثبت نموده اند که از آنجمله است توقیع مبارک او که من سمانی
فی مجمع الناس فعلیه لعنة الله یعنی کسیکه نام مرا ببرد در جماعت مردم پس بر او باد
لعنت خدا لهذا نباید اسم مبارک آنسرور را بخصوص در مجالس و محافل بزبان برد
بلکه باید آنحضرت را بالقاب مبارکه او خواند و این دو احتمال دارد اول آنکه نهی
کراهت محض زمان غیبت صغری بوده باشد تا آنکه آنحضرت نام برده نشود که
اعادی او از خلفاء جور در صدد اطفاء نور انور الهی برآمده آنحضرت را بدرجه رفیعه
شهادت برسانند و منظور الهی بشهادت او از دست برود و چنانچه توقیع دیگر
شرف صدور یافت که شیعیان ما ترک زیارت مقابر قریش را
نمایند در بغداد که مراد قبر مطهر امامین همامین کاظمین علیهما السلام بوده
باشد و چون معلوم شد خلیفه آن زمان نهی از زیارت قبر آن دو بزرگوار را نموده
بود و با تأکید بلکه امر بقتل زائرین کرده بود دوم آنکه چون یهود لعنهم الله میگویند
حضرت محمد مصطفی صلعم که خاتم پیغمبرانست در آخر الزمان خواهد آمد و اسم مبارک حضر

حضرت قائم با اسم مبارک حضرت رسول خدا یکی است و کنیهٔ هر دو ابوالقاسم است لهذا نهی از اسم بردن آنحضرت در زمان غیبت او مطلقا وارد شده است که موجب شبههٔ عوام نشود که تصدیق یهود را نمایند و بگویند محمّد که خاتم الانبیا است بعد از این خواهد آمد و شاید سرّ دیگر هم داشته باشد والله العالم **و ایضا** ابوعلی عریضه بخدمت آنحضرت ارسال داشته سؤال از این نموده بود که بعضی تعیین وقت ظهور را می نمایند آیا صدقست یا کذب آنقدوه اولوالابصار در جواب او نوشتند کَذَبَ الوَقّاتون دروغ میگویند کسانیکه تعیین ظهور قائم آل محمّد ص را نمایند ادّعای شراکت با علمی که مختص خداوند عالمیان است نموده است و او از اسرار مکتومهٔ مکنونهٔ مخفیه است که بجز علام الغیوب کس دیگر او را نمیداند بلکه از جملهٔ بدا است که مختص ذات اقدس الهی است بلکه از بسیاری از اخبار و آثار ائمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار معلوم میشود که پیغمبر و امام هم او را نمیدانند بلکه خود حضرت صاحب الامر هم نمیداند مگر وقتیکه او را اذن بدهند و در خبری وارد شده که خداوند عالم علم او را بائمه عطا فرموده بود و بعد از ایشان او را محو نموده چنانچه مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی از حضرت مولانا امام الخامس الطاهر ابوجعفر محمّد الباقر علیه سلام الملک الغافر حدیثی نقل میکند که حاصل مضمون در مشحونش این است که گردانیده بود خداوند عالمیان وقت ظهور حضرت صاحب الامر عج را در نود پس چون

پس چون مردم شهید نمودند حضرت امام حسین علیه السّلام را شدید فرمود خدا غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنجناب را تاخیر انداخت بیک صد و چهل پس ما معاشر ائمه بشما ها شیعیان خبر دادیم و شما تعیین او را نموده افشاء او را کردید و پرده را از میان برداشتید و بمردم او را گفتید پس خداوند علم او را از ما برداشت و دیگر وقتی از برای او در نزد ما قرار نداده است که ما بدانیم یَمحُو اللهُ ما یَشاءُ وَیُثبِتُ وَعِندَهُ اُمُّ الکِتاب محو میفرماید خدا هر چه را که میخواهد و اثبات میکند و در نزد او هست مادر همه کتابها و شاید مراد از نود نود هجرت باشد یا بعد از وفات حضرت رسول **و ایضا** اسحق ابن یعقوب که یکی از جملهٔ اخیار است مسائل بسیار بخدمت آن قدوه اولوالابصار عریضه نگارشته بود بتوسط وکیل ثانی جناب وکالت مآب محمّد بن عثمان العمروی رحمة الله علیه پس توقیع مبارک

توقیع دربارهٔ جعفر

بخط شریف عزّ صدور یافت که اَمّا ما سَئَلتَ مِن اَمرِ المُنکِرینَ لی مِن اَهلِ بَیتِنا وَبَنی عَمِّنا فاعلَم اَنَّهُ لَیسَ بَینَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَینَ اَحَدٍ قَرابَةٌ وَمَن اَنکَرَنی فَلَیسَ مِنّی وَسَبیلُهُ سَبیلُ ابنِ نوحٍ وَاَمّا سَبیلُ جَعفَرٍ عَمّی وَوُلدِهِ فَسَبیلُ اِخوَةِ یوسُف و امّا آنچه سؤال نموده بودی از او و از امر منکرین من از اهل خانهٔ ما و اولاد عموی ما پس بدان بدرستیکه نمیباشد میان خدای عزّ و جلّ و میان احدی از بندگان او خویشی پس کسیکه انکار مرا نماید پس از من نیست و طریقهٔ او طریقهٔ پسر حضرت نوح است و امّا طریق عمّ من جعفر مثل طریق برادران یوسف ع پس از این

پس ازین کلام شریف معلوم میشود که هرکس انکار وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام را یا انکار تولد و یا انکار امامت و را نماید حکم کنعان پسر نوح را که غرق با کافرین دارد و اما جعفر که معروف بکذابست جاهل و فاسق بود که شرب نبیذ میکرد و قمار میباخت و ارث برادر خود امام حسن عسکری ع را مطالبه نمود بلکه خواست بمقام و منصب امامت اخ اعزّ خود فایض شود و از حرکات جاهلانه خود در مطعون دوست و دشمن بود و مبغوض خدا و رسول و ائمه شد و شاید توبه نموده باشد و اما الفقاع فشربه حرام ولا باس بالشلمات و اما اموالکم فلا نقبلها الا لتطهروا فمن شاء فلیقطع فما اتانا الله خیر مما اتاکم اما شرب فقاع حرام است و او شراب حاصل از جو میباشد و باکی بشلمات نمیباشد و آن نوعی از مشروب است که در آن زمان متداول بوده است و حلیت او محل شک از برای سایل بوده است و اما اموال شما را ما قبول نمی‌کنیم مگر آنکه آنها را پاک نماید از حقوق واجبه آنها خواه حق الله باشد و خواه حق الناس باشد مثل زکوة و اخماس و مظالم و شبهات پس کسیکه میخواهد وصل نماید و کسیکه میخواهد قطع نماید پس آنچه خداوند بما عطا فرموده است بهتر است از آنچه بشما داده است و اما ظهور فرج فانه الی الله وکذب الوقاتون و اما قول من زعم ان الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال و اما ظاهر شدن فرج پس او با خداوند عالمیان است وکسانیکه

وکسانیکه بتعیین وقت او رامی کنند دروغ میگویند و اما کسانیکه گمان میکنند که حسین ابن علی علیهما السلام در صحرای کربلا شهید نشده است بلکه شبیه او را بقتل رسانیده اند و خود او باسمان بالا رفت کفر و دروغ و ضلالت و گمراهی است شاید انکار قتل سید الشهدا آنهم کفر باشد و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و اما حکم حوادث واقعه را که نمیدانید رجوع نماید در آنها بسوی راویان احادیث ما اهل البیت پس بدرستیکه ایشان حجة من بر شما میباشند و من حجة خدا بر شما میباشم پس ازین کلام شریف برمیاید که حفاظ و فقها و علما نایب عام آنحضرت میباشند در زمان غیبت او که مراد مجتهدین جامع الشرایط فتوی و مرافعات باشد که باید مردم در اخذ مسایل حلال و حرام و قطع منازعات و مخالفات خود و ترافع رجوع بایشان نمایند که آنچه از ایشان از احکام صادر شود بر مردم حجت میباشد و حضرت قائم حجة خدا بر ایشان خواهد بود و آنحضرت بطریق عموم نایب خود مجتهدین و رواة اخبار را قرار داده و دیگر تعیین نایبی بخصوصه در زمان غیبت کبری نکرد پس ادعای نیابت خاصه و بابیت این باب ناباب غلط است پس هرکس رد بر حکم مجتهدین عظام و فقهاء کرام و علماء ذوی الاحترام نماید رد بر آنحضرت کرده است و رد با و رد بر رسول خداست و رد رسول رد بر خداست و او در حد شرک است بخدا چنانچه باقر علوم الاولین والاخرین فرمود انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا

ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا
حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله وهو
فی حد الشرک بالله یعنی نظر نماید بسوی کسیکه بوده باشد از شما که بتحقیق روایت
کند حدیث ما را ونظر نماید بسوی حلال وحرام ما وبشناسد احکام صادره از ما
پس راضی شوید بحکومت او پس بدرستیکه من گردانیدم او را بر شما حاکم
که در میان شما حکم نماید پس زمانیکه او بحکم ما حکم نماید وکسی از او قبول نکند پس
این است وجز این نیست که بحکم خدا استخفاف وبر ما رد کرده است وکسیکه
رد کننده بر ما باشد رد کننده بر خداوند عالمیان است واو در حد شرک
بخدا است پس حضرت قائم ع در زمان غیبت خود نایب عام بجهت رفع خصومات
قرار داده است وآن نایب چنانچه حضرت باقر علیه السلام فرمود باید حدیث
آل محمد را روایت نماید ونظر در حلال وحرام ایشان نماید وحرام وحلال ایشان را
بشناسد بالعلم قطعی ویقین واقعی که مطابق وموافق بالنفس الامر ولوح المحفوظ
باشد یا انکه بعلم عادی ظاهری از ادلهٔ ظنیهٔ عقلیه بشناسد وچون آن شخص
حکم ایشان را شناخت وباو حکم نمود بر متراضیین وسایر مؤمنین واجب است که حکم
او را اطاعت نموده قبول نمایند واگر العیاذ بالله حکم او را قبول نکنند
ویا انکه رد نمایند واگر العیاذ بالله حکم او را قبول نکنند ویا انکه رد نمایند حکم
امام را رد نموده وقبول نکرده است زیرا که او بحکم امام ع حکم نموده است نه بحکم

بحکم خود ورد بر حکم امام رد بر حکم خداست پس بنا بر نص آل رسول رد حکم مجتهد
جامع شرایط حکم وفتوی رد بر خداست واز جمله کافرین ومشرکین خواهد بود
مگر انکه یکی از شرایط وجوب قبول در حکم او مفقود باشد چنانچه در محل خود مزبور است
واما محمد ابن عثمان عمروی پس خدا از او وپدر او راضی باد فانه ثقتی وکتابه کتابی
واما محمد ابن علی ابن مهزیار که اهوازی است فیصلح الله قلبه ویزیل عنه
شکه پس زود است که خدا باصلاح بیاورد قلب او را وزایل فرماید از او شک
او را واین ابن مهزیار از اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع بود ولکن در باطن
چندان معتقد بحضرت قائم ع نبود وچون آنحضرت باطن او را میدانست دعا فرمود
که شک او برطرف شود واز مخلصین شیعیان شود چنانچه شد واو هدیه از
برای آنحضرت فرستاده بود آنحضرت او را قبول نفرموده وفرموده بود واما ما
وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب وطهر واما آنچه را که صله نموده است
باو ما را پس او در نزد ما مقبول نیست مگر آنکه طیب وطاهر شود احتمال دارد که
مراد آن باشد که تا آن هدیه طیب وطاهر نشود یا بجهة حرام بودن او یا بجهة اختلاط
او بحرام یا بجهة متنجس بودن او واحتمال دارد که مراد خود او باشد یعنی تا انکه
از شک در امامت من طیب وطاهر شود آنوقت از او هدیه او را قبول خواهیم
کرد واما محمد بن شاذان بن نعیم پس بدرستیکه او مردی است از شیعه ما اهل البیت
واما ابو الخطاب محمد بن زینب اجدع ملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس اهل

توقیع مبارک

اهل مقالتهم فانی بری منهم و آبائی علیهم السلام منهم براء و ثمن المغنیة حرام و قیمة
کنیز مغنیه حرام است و درباره محمد علی شلمغانی فرموده بود فانه رجل ملعون و این
مرد ملعون از جمله فضلاء شیعه بود و بعد از غلاة مردود شد و کتابی در فقه
باسلوب شیعه نوشت الا در یک مسئله مخالف با شیعه که شاهد اعتماد بقول مدعی
نموده شهادت دهد و ایضا توقیع شریف بر لعن غلاة مفوضه برآمد و فرمود ملعونست
ملعونست کسیکه تاخیر بیندازد نماز مغرب را تا آنکه آسمان از ستارها مشبک شود و ملعونست
ملعونست کسیکه نماز صبح را تاخیر بیندازد که ستارها از آسمان پنهان شود و ظاهرا مراد
تاخیر انداختن آنهاست عمداً خطاءً و غفلةً لمانع و علةٍ و ایضا از برای ابو جعفر
برآمد که خداوند دو پسر بتو عطا خواهد فرمود یکی احمد و دیگری را جعفر نام بگذار و دو ثقه
جلیل القدر علی ابن بابویه و محمد بن بابویه که از مشاهیر علما و محدثین و عباد و مجتهدین
میباشند بدعای آن بزرگوار بوجود آمدند و هر یک مصنفاتی چند دارند که معتبر
یکی در قم و دیگری در ری مدفون میباشند و توقیعات آنحضرت بسیار است که در اصول
و مسائل فرعیه و عقاید اصلیه و رد بر مفوضه و غلاة و معانی آیات قرآنیه و اخبار
غامضه و مشکله میباشند و بعض آنها بتوسط نواب و وکلاء اربعه عز صدور یافت
و بعضی بغیر توسط ایشان و بعضی در حالت غیبت صغری و بعضی بعد از وقوع غیبت
کبری چنانچه در سنه ۴۱۰ چهارصد و ده از برای شیخ سدید محمد بن محمد النعمان المفید ره
شرف صدور یافت و آنحضرت او را مفتخر بیا ایها الاخ الولی و السدید الرشید

و السدید الرشید الشیخ المفید فرمود و توقیعات آنحضرت بسیار است ما اقتصار
بهمین میکنیم و مرحوم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسیاری از آنها را نقل میفرماید
شکر الله سعیهما

نور ششم در بیان سر غیبت آنحضرت بدانکه غیبت آنجناب
از جمله اسرار مکتومه و آثار مخفیه و رموزات مخفیه است که نمیدانند او را مگر خدای علام
الغیوب و راسخون در علم که بتعلیم الهی میدانند و لکن احتمال چند داده میرود اول
آنکه چون نباید زمین خالی از حجتی باشد و قرار الهی بر این شده است که عدد ائمه
هدی دوازده باشد بعدد نقباء بنی اسرائیل و بعدد شهور سنه که مدار
حساب و عیش بنی آدم بر آنهاست لقوله تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنا
عشر شهراً پس خداوند آنحضرت را از انظار فساق و فجار و ظلام و منافقین و کفار
و اشرار غایب و مخفی فرمود که آنها باو دسترسی نداشته باشند که بواسطه اغراض
دنیای دنیه و خیالات شیطانیه شهید نمایند او را چنانچه از صادق آل محمد
سؤال نمودند از سر غیبت فرمود بجهة خوف از سر بریدن مخفی میشود و بدست
مبارک خود اشاره بحلق خود فرمود و چنانچه خلفاء بنی عباس که معاصر آنجناب بودند
سعیهای بلیغه در اطفاء آن نور انور نمودند و از برای ایشان میسر نشد و خداوند
او را حفظ فرمود چنانچه میفرماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم
نوره و لو کره الکافرون میخواهند کافرین و منافقین و ظالمین و فاسقین که خاموش
نمایند نور مشعشع الهی را بدهنهای خود و ابی میفرماید خداوند مگر آنکه تمام فرماید نور خود را و

روشنائی

روشنائی و ضیاء و تلألؤ او را نجه کمالی که خود میخواهد برساند و هر چند که نخواهند کافران
بسیاری از کفره و فجره و ظلمه و فسقه و متمرده باین آرزو مردند و بحمد الله به مطلب
نرسیدند دویم آنکه چون باید آنچه که در امتهای سابقه خاصه بنی اسرائیل واقع
شده است در این امت مرحومه نیز طابق النعل بالنعل واقع شود و از برای بعضی
از اولیاء و انبیاء و اوصیاء ایشان اتفاق افتاد پس از برای حضرت قائم
هم باید واقع شود تا تطابق واقع شود چنانچه حاصل شد سیم آنکه
چون این امت مرحومه در آخر امم سالفه واقع شده است و باید حضرت قائم
دین جد امجد بزرگوار خود را رواج دهد و احکام شریعت او را روشن و آشکار نماید
و زمان این امت ممتد تا قیامت است لهذا باید شخص جناب مدتی مدید از نظرها
غائب و مخفی باشد ولاکن اسم و رسم او معلوم عوام و خواص شود تا آنکه بمرور
ایام و ازمنه امر او روشن شود و قلوب مؤمنین شایق و مایل و آرزومند
آن سعادتمند شوند و محبت و مودت و ولایت و امامت و حکومت و ریاست
و سلطنت او در سینه‌ها و دلها و چشمها پر و ظاهر شود که کسی شک و شبهه در او
نکند و چون ظاهر شود بظهور و بروز معجزات باهرات و کرامات ظاهرات
شک شکاکین برطرف شود چهارم وجهی است که خود آنحضرت در توقیع بیان
او را فرموده است و آن این است که و اما علة ما وقع علیه الغیبة فان الله یقول لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و لم یکن احد من آبائی الا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة

لطاغیة زمانه و انی اخرج و لا بیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی و اما علة الحجة غیبت
بر او واقع شده است پس بدرستیکه خداوند میفرماید سؤال مکنید از چیزها یکه اگر
از برای شما ظاهر شوند شما را بد آید و از او بد حال شوید و نبوده یکی از پدران من
مگر آنکه بتحقیق که واقع شده است بیعت یکی از طاغیان زمان او در گردن او و
بدرستیکه من بیرون میآیم در حال آنکه بیعت احدی از طاغوتها
در گردن من نخواهد بود و دیگر این هم معلوم است که چون حضرت قائم بسیف
قیام نماید نباید زیر دست کسی در دنیا واقع شود یا آنکه در بیعت کسی واقع شود یا آنکه در
بیعت کسی داخل شده باشد زیرا که باید عالم را از ظلم پاک نماید و فاسقین و فاجرین و ظالمین
و مشرکین و منافقین را از روی زمین براندازد پنجم آنکه غیبت امام علیه السلام
بجهة امتحان و ابتلاء مردم است و باید خداوند عالمیان امتحان بندگان
خود را نماید حتی یتبین الرشد من الغی و لیمتیز الخبیث من الطیب تا آنکه خوب
از بد و خبیث از طیب جدا و ممتاز شود و کافر از مؤمن و منافق از مسلم
و فاسق از عادل و خوب از بد و زشت از زیبا نمایان گردند و ایمان مؤمن
خالص شود و شک و شبهه او برطرف شود و کافر راسخ در کفر خود نماید
و حجة الهی بر خلق تمام شود لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
تا آنکه هلاک شود کسیکه هلاک شده است از روی دلیل و برهان هلاک شده باشد
و زنده شود بایمان هر کس زنده شده است از روی حجت و بینه و دلیل زنده شود

زنده شود

زنده شود و لئلا یکون للناس علی الله الحجة تا اینکه بوده باشد از برای مردم بر
بر خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق خود تمام نموده باشد و این مقام امتحان مقامی
هست که خداوند بندگان خالص خود را با امتحان و ابتلا سیفر ماید مثل طلا که او را
بقال بگذارند و غش او را بگیرند و او را خالص نمایند و او را محک امتحان بزنند
و این بجهة اظهار جلال و جبروت الهی هست و بجهة ظاهر شدن احوال خلق است
بیکدیگر بلکه بخود شخص احوال خود او معلوم شود و الا خدا عالم و دانا بجمیع اشیا
ظاهره و مکنونه میباشد محتاج بامتحان و ابتلا بنده نیست و بدون امتحان
خوب و بد و را میداند و بسا باشد بنده بخیال او میرسد که بسیار خوب و صابر و شاکر
و عابد و زاهد است و چون بامتحانات الهیه مبتلا میشود از فقر و فاقه و بسر مردن و
ناخوشی و وقوع حادثات و ورود بلیات و منافرات طبع و ناملایمات روزگار
و پایین آمدن از مقام و مرتبه خود بحسب ظاهر و بالا رفتن و عزت و ذلت و صحت
و سقم و فقر و غنا و غیر ذلک از امتحانات و ابتلاآت پس کسیکه در معرض امتحان درآورده
شد و صبر نمود خوبست و الا فلا و او با ابتلا و امتحان معلوم خود شخص و غیر او میشود
و تا کسی مبتلا و ممتحن نشود و سنگ سنگ نخورد و مثل طلا و نقره و آهن مکرر
در بوته و کوره آتش نرود و چکش نخورد صاف و پاک و بیغش و خالص نمیشود
و قابل بهشت و درجات عالیات و مقامات رفیعات و مراتب متعالیات
نخواهد شد و مردم را بحال خود نمیگذارند که هر کس بمجرد اینکه گفت من مؤمن یا مسلم اکتفا

آشفته

اکتفا بهمین ایمان و اسلام ظاهری او نمایند بدون امتحان و ابتلا چنانچه خداوند
میفرماید الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین
من قبلهم و لیعلمن الکاذبون یعنی آیا گمان میکنند مردم اینکه واگذار میشوند بهمین
قدر که بگویند ما ایمان آورده ایم و حال آنکه بمعرض امتحان و ابتلا در نیایند و هر آینه
بتحقیق که ما امتحان نمودیم آنکسانی را که پیش از شما بودند پس بعد از امتحان هر آینه
خواهند دانست آنکسانیکه راست میگفتند و آن کسانیکه دروغ میگفتند
یعنی هر کس که دعوای ایمان میکرد و صادق باشد و حقیقة ایمان آورده باشد
با امتحانات و ابتلاآت ایمان او بحال خود باقی خواهد ماند و خواهد دانست که
ایمان او اصلی بوده است و عارضی و عاریتی نبوده است و همچنین کسانیکه
ایمان ایشان عارضی و عاریتی بوده است بعد از امتحان و ابتلا ایمان
ایمان ایشان برطرف خواهد شد و ایشان خواهند دانست که ایمان ایشان
اصلی نبوده است بلکه عارضی و عاریتی بوده است نه هر کس ادعاء اسلام نماید
مسلمان است و نه هر کس ادعاء ایمان نماید مؤمن است خوش بود گر محک
تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد پس بمجرد اینکه
خود را مسلم و مؤمن نهادن کسی داخل بهشت نمیشود چنانچه خداوند عالم میفرماید
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء و الضراء
آیا گمان میکنید شما ای بندگان که داخل بهشت خواهید شد و نخواهد آمد بر سر شما

بر سر شما مثل آنچه بر سر کسانیکه پیش از شما بوده اند که بایشان رسید بدیها و ضررهای
جانی و مالی یعنی بدون اینکه کسی امتحان کردیده شود داخل بهشت نمیشود مگر بعد از
مبتلاء و ممتحن شده صبر و بردباری کرده و تسلیم و رضا نمود و تفویض امور خود را
بخدا کرد و توکل بر او در جمیع امور خود آنوقت قابل دخول بهشت خواهد شد
مثل طلائیکه غش او که برطرف شد آنوقت قابل واقع شدن سکه بر او میباشد
و اخبار بسیار نیز برطبق آیات الهیه درباب امتحان و ابتلاء وارد شده است
از آنجمله است خطبهٔ مبارکه امیر المؤمنین علی علیه السلام که بعد از قتل عثمان او را
بر بالای منبر انشاء فرمود که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله
نبیه والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم
اسفلکم و لیسبقن سباقون کانوا قصروا و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا
والله ما کتمت کتمة و لا کذبت کذبة و لقد نبئت بهذا المقام و هذا الیوم و در
نسخهای دیگر اختلافات عبارتی دیگر این خطبهٔ شریفه دارد یعنی آگاه باشید
بدرستیکه بلیه و امتحان و ابتلاء شما تحقیق که برگردید مثل هیئت او در روزیکه خداوند عالمیان
مبعوث فرمود رسول خود را برسالت قسم بآنخدائیکه او را بحق و راستی بخلق فرستاده است
که هرآینه امتحان کردیده خواهید شد البته امتحان شدنی و هرآینه غربال کردیده
خواهید شد غربال شدنی تا آنکه برگردد زیر شما بالای و برود بالای شما بزیر
شما و هرآینه پیشی و سبقت در عبادت و اطاعت بگیرند آنکسانیکه بودند پیش

بودند پیش از اینکه تقصیری نمودند در اطاعت الهی و هرآینه تقصیر نمایند البته
در عبادت خدا آنکسانیکه پیش از این که تقصیر نمینمودند بلکه اطاعت میکردند قسم
بخدا که پنهان نکردم پنهان کردنی بقدر سوزنی سر دروغ نگفتم دروغ گفتنی و آنرا
تحقیق که خبر داده شده ام من باین مقام و باین روز یعنی حال باید شما باز ممتحن شده
در مقام ابتلاء برآئید بجهة استعلام احوال خود زیرا که چون زمان دولت
حقهٔ آنحضرت مثل زمان رسول خدا بود پس چنانچه در زمان آنحضرت مردم در مقام
امتحان و ابتلاء بیرون آمده میشدند حال هم باید بمقام امتحان و ابتلاء درآیند
و غربال کرده شوند که از شدت ابتلاء مثل سنگ و کلوخ در میان غربال بزیر
و بالا برآیند تا آنکه آن کسانیکه در پیش ایمان آورده بودند بجهة اغراض نفسانیه
نه از روی حقیقت ایمان عاریتی ایشان برطرف شود و مثل غش طلا که در بوته
میگذارند برود تا آنکه کسانیکه پیشتر از جملهٔ مقصرین بودند توبه و انابه نموده
رجوع بحق کرده ایمان بپا دارند و ایمان ایشان کامل گردد چنانچه چنین هم شد
که کسانیکه ایمان در زمان رسول خدا صلعم آورده بودند و با آنحضرت بیعت بجهة
طمع حکومت و ریاست و ولایتی نموده بودند مثل طلحه و زبیر و سایر
منافقین از ناکثین و مارقین بیعت آنحضرت را شکسته در مقام
کید و مکر و محاربه با او برآمدند و کسانیکه ایمان بنا ورده بودند ایمان کامل
آوردند بجهة آنکه شبهه و شک ایشان بجهة ظهور اعجاز آنحضرت بمقام ثبوت

ثبوت نمانده برطرف شد وایضاً منقول است که یکی از صادقین آل محمد فرمود
ویل للطغات العرب من امر قد اقترب وای بر احوال طاغیهای عرب
از امریکه بتحقیق نزدیک است که بظهور برسد که ظاهرا مراد ظهور موفور الظهور
حضرت صاحب الامر است وایضاً صادق آل محمد فرمود لابد للناس
ان یمحصوا ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر یعنی چاره نمیباشد
از برای مردم بجز آنکه امتحان کردیده شوند وتمیز داده شوند وبیرون بیایند
از غربال خلق بسیاری وایضاً فرموده ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد یأس
ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد
من یسعد یعنی بدرستیکه ظهور فرج نمیشود مگر بعد از ناامیدی نه بخدا قسم است
که ظاهر نخواهد شد تا آنکه شما تمیز داده نشوید وبخدا قسم است که ظاهر نمیشود تا آنکه
امتحان کرده نشوید وبخدا قسم است که ظهور واقع نخواهد شد تا آنکه شقی و
بدبخت شود هرکس که در باطن شقی وبدبخت است وتا آنکه سعید ونیک بخت
شود کسیکه در باطن سعید ونیک بخت است یعنی تا آنکه باطنها بروز نمایند
وظاهرها معلوم شود وچون سعادت وشقاوت امر باطنی است لهذا اعتباری
چندان بظواهر مردم نیست چون بمقام امتحان برمی آیند معلوم میشود خوبی وبدی
ایشان وایضاً مخدوم عالمیان فرمود که ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال
فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه انه لابد من ان تکون فتنة یقع فیها کل بطانة

کل بطانة ووليجة حتی یسقط فیها من یشق الشعرة بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن وشیعتنا
بدرستیکه این خبر شما در باب ظهور مهدی آل محمد صلعم هر آینه منزجر میشود از او قلبهای مردم
وقلبها از او بوحشت می افتد پس کسیکه اقرار بظهور دولت حقه نماید شما هم کلام
وسخن ظهور را باو زیاد نمائید وکسی که انکار او را نماید او را بحال خود واگذار نمائید
وبا او درین خصوص سخنی نگوئید بدرستیکه ناچار است از فتنه که واقع شود
وپیچیده شود در میان آن فتنه وامتحان هر مشخص وبزرگی واز آنها بدر رود وبعید
در میان این فتنه وابتلا کسیکه از زیرکی بمو اشتقاق نموده او را دو مو نماید تا آنکه
در غربال امتحان باقی نماند مگر ما وشیعیان ما وباقی مردم از غربال ریخته شوند
وایضاً آنجناب فرمود الناس یفتنون کما یفتن الذهب ویخلصون کما یخلص
الذهب مردم گداخته خواهند شد در بوته امتحان چنانچه طلا گداخته میشود وپاک
خالص خواهند شد از گداختن در بوته امتحان چنانچه طلا پاک وخالص خواهد شد
در قال پس چنانچه غش وجرم طلا در قال وبوته وگداختن برطرف میشوند
وطلای خالص پاک باقی میماند همچنین میباشند خلق که غش ایشان در بوته
امتحان وابتلا برطرف میشود وهرچه طلا بیشتر در قال میرود پاکتر میشود و
غش او کمتر میگردد واین خلق هرچه بیشتر ممتحن میشوند خالص تر میشوند تا آنکه
کسانیکه ایمان عاریتی داشته اند بروند وکسانیکه ایمان کامل دارند با ثبات
قدم در دین ومذهب چنانچه ملاحظه میشود که مردمان بزرگ باندک اشاره تغییر

چیزی سبلغ زند و ایمان ایشان برطرف میشوند عشق از اول سرکش و خونی بود
تا گریزد هر که بیرونی بود و ایضا آنحضرت فرمود الشیعة تربّی بالامانی منذ سنین
یعنی شیعه تربیت داده میشوند در باب ظهور قائم ع بامید و تعلل در وقت انتظار
فرج پس هر گاه کسی بگوید که ثمرهٔ وجود امام علیه السلام اینست که مردم را به راه حق دعوت
نماید و احکام حلال و حرام را بمردم برساند و مردم بخدمت او برسند و او رفع منازعات
و مخالفات از ایشان نماید و امور دین و دنیای مردم را منتظم نماید و در صورت
نبودن امام یا غیبت او هیچ یک از مذکورات بعمل نخواهد آمد پس وجود او ثمر نخواهد
بود جواب او این است که اسحق همین سوال را عریضه بخدمت خود حضرت قائم ع
نمود و توقیع شریف او بیرون آمد که و اما وجه الانتفاع بی فکالانتفاع بالشمس اذا غیّبها
السحاب و انّی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء یعنی اما منتفع
شدن مردم بوجود من و حال آنکه من غایبم مثل انتفاع بردن ایشانست از آفتاب
در زمانیکه در زیر ابر پنهان شده باشد و بدرستیکه من از برای اهل زمین امان میباشم چنانچه
ستارها امان از برای اهل آسمان میباشند زیرا که ستارها از آسمان که برطرف و محو شوند
آسمانها از هم پاشیده خواهند شد و قیامت برپا میشود و همچنین امام که از روی زمین
برطرف شد زمین اهل خود را فرو میبرد و از هم پاشیده میشود و بدل بزمین دیگر
میشود و قیامت برپا میشود علت او این است که امام علیه السلام چون علت غائی
آفرینش دنیا میباشد همین که علت برخواسته شد معلول هم برخواسته شد خواهد و

خواهد شد و چون بواسطهٔ وجود مبارک امام ع فیوضات نامتناهیهٔ الهیه از برکات
ارضیه و سماویه بمردم میرسد خواه فیوضات معنویه از قبیل علوم و معارف
و عوارف و احکام باشد و خواه معاشیه از قبیل رویانیدن زمین علفها و میوها
و بیرون آوردن ماکولات و عیون و انهار و ما یحتاج از معادن و باریدن آب
از آسمان و وزیدن بادها که هر یک موجب حیات زندگانی دنیای فانی میباشند
و بواسطهٔ وجود شریف امام ع آسمان و زمین برپا خواهند بود و بواسطهٔ او افلاک
گردش میکنند و آفتاب و ماه حرکت میکنند و شب و روز و نور و ظلمت حاصل میشود و بوجود او
کوهها ایستاده اند و کشتیها در روی آب روانست و مردم در صحرا و دریا تعیش
مینمایند و امام علیه السلام قلب عالم است چنانچه آدمی بزندگی قلب زنده است
و بمردگی او مرده است و بکدورت او مکدر و پژمرده و ناخوش است همچنین بصحت
او صحیح است و عالم هم بوجود مبارک امام ع صحیح خواهد بود و هر چیز او در محل و موقع
واقع خواهد بود و فیوضات نامتناهیهٔ الهیه آناً فآناً با ضروریات عالم وجود از
محل و مبدء فیض همیشه جاریست و فیض از فیاض ابتدا با امام ع مینماید و بعد از او تعدی
نموده است بسایر موجودات خواهد رسید پس وجود اشیا بوجود مبارک امام ع بسته است
و فنا آنها بعدم امام بسته است و بقاء آنها ببقاء امام بسته است و وجود و بقاء امام و
اشیا بسته ببقاء الله و وجود او است پس بر خدا لازم است بقاء و حفظ وجود امام را بواسطهٔ
حفظ عالم زیرا که ذات او فیاض است و باید فیض او آناً فآناً برسد و هرگز قطع نشود در هر عالمی البته

بالنسبة بالعالم خود رسیدن فیض او موقوف بوجود امام عم است که علت غائی اشیا و سبب آفرینش ارض و سما و محل فیض حضرت آله و قلب جمیع مراتب ادنی و عوالم علیا است پس وجود او لطف است و ظهور او لطف دیگر است و عدم ظهور او بواسطه موانع خارجه است که عبارت است از سوء افعال و اعمال و کفار و کردار و رفتار بد خلق است پس علت غیبت امام علیه السلام سوء افعال انام است و وجود لطف او لازم است که بر خدا واجب است و خدا کار خود را فرموده است که ایجاد امام و حفظ او باشد و ما بندگان نامه پر از عصیان بسوء اعمال خود مانع ظهور او شده ایم بجهة اطاعت نکردن و انقیاد نمودن او را و او هم از سوء اعمال عباد غایب شده است که خوف قتل باشد لهذا مرحوم خواجه نصیر الملة والدین طوسی فرموده وجوده لطف و ظهوره لطف آخر و عدمه منا یعنی تصرف نمودن لطف علی اللطف و عدمه ایضا منا که تصرف نمودن امام در زمان ظهور و بروز لطف بر لطف است و تصرف نمودن او از جانب عباد است پس وجود مبارک امام مثل آفتاب عالم تاب است که موجب روشنائی دنیا و ما فیها است که هر کس و هر چیز بقدر قابلیت خود از او منتفع میشود و فیض حاصل میکند ولیکن انتفاع ایشان از وجود آفتاب در روز بر دو قسم است که متصور میشود یا بلا مانع و حاجب است یا مع المانع است که وجود سحاب و انتفاع اشیا از آفتاب بی ابر نوع دیگر است و انتفاع ایشان از او در روز ابر نوع دیگر است و همچنین انتفاع اشیاء بردن از او در فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز غیر از یکدیگر است چنانچه انتفاع از او در ساعات غیر از یکدیگر است مثل اول صبح یا وسط روز یا آخر روز که هر یک علیحده اند پس انتفاع بردن از آفتاب در روز ابر غیر از انتفاع از او است در روز غیر ابر ولیکن نفع عمده برطرف شدن ظلمت شب است بوجود او و هر انتفاعی که مردم از آفتاب در روز ابر میبرند بهمان سیاق اشیاء از امام علیه السلام انتفاع میبرند زیرا که وجود هر ذی وجودی موقوف بوجود شریف امام است پس امام که باشد اشیاء وجود دارند و الا فلا چنانچه بسط کلام را در کتاب مشکوة الانوار داده ام در باب خلقت و طینت او

نور ششم

در بیان ادله نقلیه وجود مبارک امام حضرت قائم عجل الله فرجه است از اخبار خاصه و عامه با ادله مختصره خلافت و امامت و طول عمر آنجناب بدانکه اخبار بطریق شیعیان و سنیان در وجود مبارک او یافت میشود از آنجمله بطریق مقبول از امیر المؤمنین علی عم از حضرت رسول منقول است که آنحضرت بمن فرمود یا علی ان الخلفاء من بعدی اثنا عشر اولهم انت و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها یعنی بدرستیکه خلفاء بعد از من دوازده میباشند اول ایشان یا علی تو هستی و آخر ایشان قائم است و او چنان کسیست که میگشاید خدا بدست او مشرقها و مغربهای زمین را و ایضا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که یملک الارض

یملک الارض من ولدی اثنا عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی اصلح الله امره فی لیلة
واحدة یعنی مالک میشود زمین را از اولاد من دوازده خلیفه پس بیرون میآید
مهدی از اولاد من که اصلاح میاورد خدا امر او را در یک شب و مراد از مالک
شدن این دوازده خلیفه اولی بتصرف بودن ایشان است نه پادشاهی کردن
ایشان باشد تا کذب لازم بیاید بجهة خانه نشین و مقهور بودن غالب ایشان و
ملک بودن خلفاء جور زمین را یا مراد مالک شدن ایشان است زمین را در زمان
رجعت و ایضاً از حضرت رسول صلعم منقولست که مهدی از اولاد من ظاهر خواهد
شد و ابن عباس از آن قدوة ناس روایت میکند که فرمود یخرج المهدی
من ولدی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً بیرون خواهد آمد
مهدی از اولاد من که زمین را پر از عدل و قسط میکند بعد از آنکه پر از ظلم و
جور شده باشد و فرمود که عیسی بن مریم از آسمان نزول میکند و در پشت سر
او نماز خواهد باقتدا نماید و خواهد رسید سلطنت او بمشرق و مغرب عالم تا
بجائی که ته کفش و سم مرکب نرسیده باشد و ایضاً در صحیح مسلم که یکی از کتب
معتبرهٔ معتمدهٔ اهل عامه است از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود عیسی از آسمان
نزول خواهد نمود و حضرت صاحب الامر علیه السلام باو بگوید از برای ما در نماز امامت
کن عیسی قبول نکند و گوید تو اولویت داری از من تو امامت کن تا من اقتدا
نمایم بتو زیرا که منصب امامت مختص شما است پس عیسی دست حضرت صاحب را

صاحب الامر گرد و او را پیش بدارد و در عقب سر او نماز را اقتدا نماید و ایضاً از حضرت
رسول صلعم بروایات عدیده منقول است که گفت پیغمبر مود الائمة بعدی اثنی
عشر راوی میگوید که حضرت کلامی دیگر فرمود که من نفهمیدم او را و از پدر خود
که در نزد من نشسته بود پرسیدم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش و اخبار
عدیده معتمدهٔ معتبره و آثار کثیره که بحد تواتر معنوی و استفاضه قطعیه و شیاع
و ذیاع و تکاثر و تظافر از خاصه و عامه رسیده است که صاحب الامری قطعاً
خواهد بود و او غایب خواهد شد و ظهور خواهد نمود و در این هیچ شک و شبهه احدی
از مسلمین نیست بلکه جمیع ایشان اتفاق بر وجود شریف او دارند بلکه جمیع از
ملل اصحاب نحل از ادیان مختلفه و مذاهب تشتته غیر متفقه از یهود و نصاری
و مجوس و صائبین و زردشتین و فرق مختلفه مسلمین از سنیان و شیعیان
و شیخیان و صوفیان و عرفاء و حکماء و اطباء و علماء و ارباب سیر و سلوک
و حدیث و تاریخ و غیره از مذکورات متفق بر وجود شریف او در آخر الزمان
میباشند و لیکن اختلاف شدید درباره او نموده اند بعضی میگویند ظهور مهدی
و خروج دجال از حتمیات است و جمعی قائلند بانیکه او پادشاه تمام روی
زمین خواهد بود که جمیع سلاطین و خواقین و خواتین و امراء صفحهٔ زمین و ساکنان
ربع مسکون مطیع و منقاد او خواهند شد و لاکن خلیفه و امام نیست بلکه سلطان
قوی است و برخی میگویند سلطنت او سلطنت ظاهری او لوالامری است نه خلافت

نه خلافت حقه و امامت صدقه و ایضاً جفریین و رملیین از جفر و رمل و منجمین از نجوم و اختر
شناسان و ستاره شماران همه معتقدند بر ظهور و سلطنت او حتی آنکه جاماسب در کتاب خود
احوال او را مفصلاً نوشته است چنانچه بتفسیر کلمات او بعد از این ذکر خواهد شد
ان شاء الله و طایفه ناجیه و فرقه منجیه شیعه اثنا عشریه میگویند او امام عصر است
و صاحب زمان و حجة الرحمن و شریک القرآن و خلیفه دوران دوازدهمی خاتم
پیغمبران است و او متولد شده است و غایب است بجهة حکمتهای الهیه و اسرار الهیه
و پاره سنیان میگویند مهدی آل محمد باید بیاید و لیکن هنوز متولد نشده است
و بعد از این متولد میشود و بعضی از ایشان قائل بقول شیعیان میباشند
چنانچه میآید نظر بکثرت اخبار و عدت آثار از طریق رسول مختار و ائمه اطهار
که طریقین از خاصه و عامه درباره او از کتب عدیده معتمده معتبره خود نقل نموده‌اند
از اهل سیر و تاریخ و حدیث از فقها و علما و فضلا از موثقین و معتمدین
و معتمدین و معتبرین واحدی از اهل ورع و تقوی و صلاح و سداد و رشاد
چه در تولد او و چه در امامت و خلافت و سلطنت او و چه در غیبت کبری و
صغرای او و چه در بودن او پسر امام حسن عسکری از اولاد امام حسین ع
از نسل علی و بطن فاطمه طاهره از ذریه رسول خدا و رسیدن جمعی از کملین اخیار
و موثقین ابرار بخدمت آن بزرگوار چه در زمان حیات والد ماجد عالیمقدارش چه
در زمان اختفا و غیبت صغرای او و مشاهده نمودن ایشان انوار جمال و جلال و کمال

و کمال آن برگزیده حضرت متعال را و دیدن و شنیدن و دانستن یقین کردن ایشان
ایشان با آثار معجزات باهرات و خوارق عادات و حل مشکلات غامضات
و بیان تنزیلات و تأویلات آیات متشابهات و محکمات و اصول و فروع مسائل
متکثرات از برای علما و فضلا و فقها و تشنه لبان و سیراب نمودن و والد ماجد حضرت
امام حسن عسکری ع او را بخواص موالیان خود و فرمودن او و سایر امامان از آبا
کرام و اجداد عالیمقدار فخام او که مهدی آل محمد ص پسر امام حسن عسکری است
که امام و خلیفه دوازدهم رسول مجید است و مشرق و مغرب
عالم را مالک میشود و عالم را از ظلم و کفر و شرک پاک میکند لهذا خلفای بنی
عباس سعیهای بلیغه نمودند در تفحص و تجسس او که شاید او را بدست بیاورند تربیت
ایشان نشد حتی آنکه بیخبر بخانه او ریختند و جستجو نمودند و کنیزان والد او را حبس نمودند
و امر بقتل اطفال بایشان شده آنچنانکه کردند مثل نمرود و فرعون که شنیده بودند
که ابراهیم و موسی نامی ظاهر خواهد شد که سلطنت ایشانرا بهم زنند لهذا در سال
تولد ایشان چندین هزار طفل را سر بریدند و اثری از آنها ندیدند تا آنکه امر حتمی الهی
جاری شد و حمل آنها بر والدات ایشان ظاهر نشد و احدی نفهمید همچنین بود حمل حضرت
مهدی آل محمد ص که کسی ندانست و نفهمید و خلفای بنی عباس او را در هیچ طفلی
نیافتند و چنانچه نمرودیان و فرعونیان شکم زنان را شکافته و مردها را از زنان جدا
نمودند که شاید نطفه مبارکه حضرت ابراهیم و حضرت موسی بن عمران منعقد نشود و

نشود و آخر الامر تا رخ که منجم نمرود بود در شب که شبیک او در بالای سر نمرود مقارنت
با زوجه خود نموده نطفه مبارک ابراهیم منعقد شد و فرعون بواسطه زن خود آسیه
متوجه تربیت موسی بدست خود شد بشوق هرچه تمامتر تا اینکه زعماً لانف ایشان خداوند
بدست خود شان در خانه خود شان دشمن ایشان را پرورش داده بمرتبه رسانید
که هلاک نمرود و فرعون را بدست ایشان قرار داد باسوء حال و چون باید آنچه در
امتهای گذشته واقع شده در این امت نیز جاری شود تا مطابق بعل بیاید لهذا
خدا در خانه و ملک خلفاء حضرت مهدیرا حفظ فرمود و حمل مادر او را پنهان نمود
و شخص او را مخفی کرد و عمر او را طولانی نمود و او را ظاهر خواهد فرمود و هلاک طواغیت
و ظلمه و فسقه و فجره و کفره و ملاعین و منافقین و اهل رده و دشمنان خدا و رسول
و دین مبین را بدست او جاری خواهد فرمود و چون آنحضرت ولادت او از مردم
مخفی بود بجهة حکمتهای الهیه لهذا ارث والد ماجد او را درمیان عم او جعفر و مادر او
قسمت نمودند و مقصود از این قسمت اموال و این بود که خلفاء بنی عباس میخواستند
بمردم بفهمانند که حضرت امام حسن عسکری ع بلا ولد و عقب است و مهدی آل محمد ص از
صلب او نیست و غایب نمیباشد و ظهوری نخواهد کرد و این کلمات بیهوده را
رافضیان است و این حرکات ایشان بحمد الله موجب اخفاء آنجناب نشد روز بروز
زیادتر ظهور و بروز نمود و علماء شیعه این اخبار را تنها و آثار در خصوص وجود و غیبت
آنحضرت نقل نکرده اند بلکه جماعتی از مشاهیر علماء و فقهاء اهل سنت و جماعت هم

و جماعت هم اخبار و آثار بسیار درین باب روایت بطریق خود نموده اند مثل ثعلبی و
ثعلبی و ابن ماجه و ابن عساکر و غزالی و ابن مغازلی و ابن جوزی و سبط او و احمد
حنبل و ابن شیرویه و ابن مردویه و احمد خطیب خوارزمی و بخاری و مسلم و حمیدی و صحیح
و جمع بین صحاح سته خود و ابن حجر مکی در صواعق خود و سجستانی و غیر از ایشان چنانچه
کتاب سیف الشیعه کبیر نوشته ام مفصل بلکه جمعی از علماء ایشان قائل بتولد و غیبت
او و ظهور او شده اند و آنحضرترا امام دوازدهم میدانند مانند شیعه الا انکه خلفاء
ثلاثه را هم بحق میدانند و درباره دوازده امام کتابها نوشته اند و احوال و اخلاق
و افعال و علم و حکمت و زهد و تقوی و افضلیت ایشانرا از اهل عصر خود نوشته اند
مثل سبط ابن جوزی و حافظ ابونعیم اصفهانی و ترمذی و از آنجمله است فاضل
متبحر ابن ابی الحدید و عالم معتبر ابن صباغ مالکی مکی کتابی درباره امامت دوازده
امام ائمه علیهم السلام و کیفیت احوال عمر و اخلاق و اولاد و زمان و خلفاء آن
عصر و شهادت آنها را غالبا بطریق شیعه نوشته است و اسم کتاب خود را فصول المهمه
گذارده است و آن کتاب از جمله کتب معتبره معتمده موثقه اهل سنت است لهذا
ما هم بعینه مضامین عبارات آن کتابرا در اینجا نقل می کنیم بجهة اتمام حجت
الهی چنانچه میگوید که مهدی علیه السلام پسر امام حسن عسکری ع است و در زمان المعتمد
بالله عباسی در شب شنبه دویست و پنجاه و پنج متولد شد و پنجسال هم با پدر بزرگوار
خود بود و بعد از فوت پدر خود دو غیبت نمود یکی صغری و یکی کبری و برمی خیزد

و بر می خیزد به شمشیر چنانچه خداوند میفرماید وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ
اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ و هر آینه بتحقیق که ما نوشته ایم در زبور بعد از بیان
ذکر اینکه بدرستیکه زمین را بارث می برند بندگان صالح نیکوکار من و حضرت رسول صلعم فرموده
اِنْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا اِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ ... حَتّٰی یَبْعَثَ اللّٰهُ رَجُلًا مِنْ اَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اِسْمُهُ اِسْمِی یَمْلَأُ الْاَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی تمام نمیشود شبها و روزها تا آنکه برانگیزاند
خداوند مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را
از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و باز از زرارة بن اعین منقول است
که گفت شنیدم از ابی جعفر ع که فرمود اَلْاَئِمَّةُ اِثْنَا عَشَرَ کُلُّهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْ
وَعَلَیْهِمْ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ وَاَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ یعنی ائمه دوازده که تمام از
آل محمد میباشند اول ایشان علی بن ابی طالب با یازده نفر از اولاد او
و باز روایت نموده است حافظ ابونعیم اصفهانی بسند خود که رفع او را نموده است
بسوی عبدالله بن عمر بن الخطاب که رسول خدا فرموده است که لَا تَذْهَبُ الدُّنْیَا
حَتّٰی یَبْعَثَ اللّٰهُ رَجُلًا مِنْ اَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اِسْمُهُ اِسْمِی وَاِسْمُ اَبِیهِ اِسْمَ اَبِی یَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ
عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا و معنی این فقره می آید که اسم پدر او موافق است با اسم
پدر من پس ابن صباغ در این کتاب حسب و نسب و القاب حضرت قائم ع
بیان میکند و چند حدیث باز نقل میکند و بعد باین مضمون میگوید که حافظ ابونعیم
جمع نموده است چهل حدیث در امر مهدی بخصوصه و تصنیف نموده است شیخ ما ابوعبدالله

ابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد شافعی گنجی درین باب کتابی را که اسم او را کتاب
البیان در اخبار صاحب الزمان نهاده است پس میگوید روایت نموده ابوعبدالله
مذکور را از زر بن عبدالله که حضرت رسول صلعم فرمود که لَا تَذْهَبُ الدُّنْیَا حَتّٰی یَمْلِکَ الْعَرَبَ
رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اِسْمُهُ اِسْمِی اخرجه ابو داود و ایضاً از امیرالمؤمنین علی ع
منقولست که حضرت رسول صلعم فرموده که باقی نماند از دهر مگر یک روز هرآینه
میانگیزاند خدا از اهل بیت من مردی را که پر نماید زمین را از عدل و داد چنانچه
پر شده باشد از ظلم و جور و اخراج نموده این را ابی داود در مسند خود و ایضاً
روایت نموده است ابو داود و ترمذی و هر یک رفع حدیث را نموده اند با بی سعید
که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمود مهدی از من است پیشانی او گشاده است
و دماغ او کشیده است که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد
از ظلم و جور و ابو داود در این حدیث زیاد نموده است در روایت خود فقره و یملک سبع سنین
که یعنی مالک میشود هفت سال و بعد از ایراد حدیث میگوید حدیث ثابت صحیح یعنی حدیث ثابت
صحیح است و ایضاً روایت نموده است طبرانی در معجم خود و غیر از او از ائمه حدیث و
ذکر کرده است ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام باسناد خود بسوی
ابن عباس که رسول خدا صلعم فرمود اَلْمَهْدِیُّ طَاوُسُ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی مهدی طاوس اهل بهشت است
و ایضاً ... در روایت رسیده بطریقه یمانی از حضرت رسول صلعم که فرمود مهدی فرزند
صورت او مثل قمر روشنی میدهد و رنگ او رنگ عربی و جسم او جسم اسرائیلی است

اسرائیلی است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده است از ظلم و جور
که ترضی بخلافته اهل السموات و الارض و الطیر فی الجو یملک عشر سنین یعنی راضی
میشود بخلافتش اهل آسمانها و اهل زمین و مرغ در هوا که مالک میشود زمین را ده
سال و ایضاً روایت میکند ابو داود که میرسانند او را بام سلمه که گفت شنیدم
از حضرت رسول خدا صلعم که فرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمة ع مهدی از
عترت من از اولاد فاطمه است و از این بابت است آن چیزیکه روایت نموده است
او را قاضی ابو محمد حسین ابن مسعود بغوی در کتاب خود که مسمّی بشرح السنه است
و اخراج او را نموده اند مسلم و بخاری در صحیح خود که هر یک مسنداً او را میرسانند
بابو هریره که گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که میفرماید کیف انتم اذا نزل ابن
مریم فیکم و امامکم منکم چگونه میباشید شما زمانیکه نازل شود پسر مریم در میان شما و
پیشوای شما از شما باشد و ایضاً از این بابت آن چیزیکه اخراج نموده است او را
ابو داود و ترمذی در مسند خود که میرسانند هر یک مسنداً او را بسوی ابن مسعود
که گفت فرموده است حضرت رسول خدا صلعم که هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز
هر آینه طول میدهد خدا وند آن روز را تا آنکه برانگیزاند او مردی را از امت من که موافق
باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از
ظلم و جور و ایضاً از این بابت است آنچیزیکه روایت میکند او را ابو اسحق احمد بن
محمد بن ثعلبی که میرساند مسنداً او را بسوی انس بن مالک که گفت حضرت رسول خدا

رسول خدا صلعم فرمود ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل بهشت میباشیم من و علی
و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اخراج این حدیث را
ابن ماجه در صحیح خود نموده است و ایضاً روایت شده است از علقمه
پسر عبدالله ما بودیم در خدمت حضرت رسول که ناگاه چند نفر از بنی هاشم آمدند
پس چون آنجناب ایشان را دید اغرورقت عیناه بالدموع چشمهای او پر
از اشک شد و رنگ او متغیر شد پس من عرض نمودم یا رسول الله می بینم
در صورت مبارک تو چیزی را از اندوه که خوش ندارم او را پس آنحضرت فرمود
انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا یعنی بدرستیکه ما اهل بیتی میباشیم
که اختیار فرموده است خدای تبارک و تعالی از برای ما آخرت را بر دنیا
بدرستیکه با اهل بیت من میرسد بعد از من خواری و بیرون مینمایند ایشان را از محل سکنای
خود تا آنکه میاید قومی از مشرق و با ایشان میباشد علمهای سیاه و میدهند
آنها را بمردی از اهل بیت من که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده
باشد از ظلم و جور پس هر کس درک نماید آن زمان را از شما باید برود نزد او
هر چند به رو راه رفتن باشد بروی برف اخراج این را کرده است حافظ
ابو نعیم و چون این حدیث را ابن صباغ طولانی روایت نموده است ما موضع حاجت
او را گرفته باقی او را انداختیم و ایضاً روایت نموده است حافظ
ابو نعیم از ثوبان که حضرت رسول صلعم فرمود و اذا رأیتم الرایات السود اقبلت

اقبلت من خراسان فأتوها ولو حبواً على الثلج فان فيها خليفة الله المهدي
یعنی زمانیکه دیدید شما علمهای سیاه را که رو آورد از طرف خراسان پس
بروید بنزد او و هرچند بسینه راه رفتن بروی برف باشد بدرستیکه در میان
آن علمها خلیفه خدا مهدی میباشد و شاید مراد ازین حدیث برگردیدن آنحضرت
باشد از طرف ترکستان بعد از فتح آن بلاد نه آنکه مقصود اول ظهور آنحضرت
باشد زیرا که اول ظهور موفور السرور آنجناب از مکه خواهد بود و حمل نمودن طایفه
ظالمه ضاله مضله خبیثه بابیه ملعونه این حدیث را بر ظهور آنحضرت و خروج ایشان
از طبرستان و احداث فتنه نمودن و بحمد الله مغلوب شدن ایشان غلط است
و کذب و افترا ایشان بر عالمیان ظاهر شد و ایضا حافظ ابو نعیم اخراج نموده
بسند خود از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا ص فرمود که یخرج المهدی
من قریة یقال لها الکرعة یعنی حضرت مهدی بیرون خواهد آمد از قریه که او را کرعه
میگویند در مجمع البحرین گفته است کراع الغمیم وادی است که میانه او و مدینه یکصد و هفتاد
میل راه است و میانه او و مکه بقدر سی میل راه است و از او تا عسفان سه میل راه است
و در روایت شیعه وارد شده است که آنحضرت در شمریخ و شمراخ مسکن دارد و کسی نمیداند
او در کجا واقع است و ایضا در بعضی اخبار میباشد که آنحضرت در جزیره اخضر میباشد
و تعیین او معلوم نیست و ایضا هرون عبدی روایت میکند از ابو سعید خدری
که من باو رسیدم و گفتم اگر حدیثی از حضرت رسول ص شنیده از برای من بگو او حدیث

او حدیث طویلی در مدح فاطمه ع و شوهر و پسران او از برای من روایت
نمود که حضرت رسول ص بفاطمه فرمود یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا ستة خصال
لم یعطها احد من الاولین ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا نبینا خیر الانبیاء
وهو ابوک ووصینا خیر الاوصیاء وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وهو عم
ابیک ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناک ومنا المهدی الذی الامام یصلی خلفه
عیسی ابن مریم ثم ضرب علی منکب الحسین علیه السلام وقال من هذا مهدی هذه الامة
و بعد میگوید و همچنین اخراج نموده است او را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل یعنی
ای فاطمه ما خانواده میباشیم که خداوند شش خصلت بما عطا فرموده است
که یکی از آنها را باحدی از اولین عطا نفرموده است و یکی از آخرین هم او را ادراک
نخواهد نمود غیر از ما اول آنکه پیغمبر ما بهترین همه پیغمبران است و او پدر تو میباشد دوم
آنکه وصی ما بهترین همه اوصیا است و او شوهر تو میباشد سیم آنکه شهید ما بهترین
شهیدان میباشد و او عم پدر تو حمزه است چهارم آنکه از ما میباشد دو سبط این امت
که حسن و حسین باشند و آن هر دو پسران تو میباشند پنجم جعفر طیار از ما میباشد که
بدو بال خود در جنت پرواز میکند ششم آنکه از ما میباشد مهدی این امت و او امامست
که نماز میکند در عقب سر او عیسی بن مریم پس آنحضرت دست مبارک خود را بدوش
امام حسین ع نهاده فرمود مهدی ازین پسر خواهد بود و این حدیث شریف را
جمعی از علما و فضلای خاصه و عامه از سلمان و غیره نقل کرده اند و ایضا روایت

خبر جابر

روایت میکنند عبدالله پسر عمر بن الخطاب از حضرت رسول صلعم که فرمود بیرون میاید مهدی و بر سر او عمامه میباشد که بر او ملکی موکل است که ندا میکند هذا خلیفة الله المهدی فاتبعوه یعنی این خلیفه خدا مهدی است پس او را متابعت نمایید و همین روایت را بعینها ابو نعیم و طبرانی و غیرهما نقل کرده اند از آنحضرت و ایضاً جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند از حضرت رسول صلعم شنیدم که فرمود سیکون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوک جبابرة ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملأ الارض قسطاً کما ملئت جوراً یعنی زود است که خواهند بود بعد از من خلیفه ها و بعد از خلیفهها امراء خواهند بود و بعد از ایشان پادشاهان جبر کننده خواهند بود و بعد از آنها بیرون خواهد آمد مهدی از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از جور پس ابن صباغ بعد از ذکر مذکورات رفع استبعادات و دفع شبهات طول عمر آنحضرترا میکند و مثل او را بمثل خضر و الیاس و عیسی و دجال و شیطان میزند و از برای بقاء هر یک از مزبورین آیه از قرآن شاهد میاورد که محال نیست بقاء آنحضرت مثل بقاء این اشخاص و پس از اینها ذکر علامات و امارات ظهور او را میکند و ذکر رفتار و سیره و سلوک او را با مردم مینماید و چون ذکر همه کلمات او موجب تطویل است لهذا بهمین قدر اکتفا بکلام او نمودم که شیعیان بدانند که جمعی از علماء سنیان هم قائل بوجود مبارک حضرت مهدی آل محمد صلعم میباشند و اخبار بسیار و آثار بیشمار از حضرت رسول

ذکر معمرین

از حضرت رسول مختار و ائمه اطهار بر وجود و ظهور او نقل شده است بدانکه حدیث اخیر دلالت بر حقیت خلفاء ندارد زیرا که آنحضرت بیان وقوع واقعه را نموده است که بعد از من چنین و چنان خواهد شد و خلفاء و امراء هم میرسند چنانچه پادشاهان هم خواهند رسید چنانچه حدیث الخلافة بعدی ثلاثون سنة را از آنحضرت روایت کرده اند و معارضات این اخبار را با خبر اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش را با وجود اینکه مدت خلافت خلفاء اربعه و شش ماه امام حسن خلیفه شدن را با سایر اخبار بسیار در کتاب سیف الشیعه نوشته ام و اما مدت عمر آنحضرترا خدا میداند که چه قدر خواهد بود و لاکن در خبری وارد شده است که باید آنحضرت هزار نفر از اولاد خود را مکمل و مسلح نموده بجهاد دلیر بسته و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس خواهد نمود و بعضی گفته اند باید آنحضرت بقدر طول عمر معمرین سالفه امم عمر نماید بجهة حصول مطابقه میانه این امت و امتهای گذشته و عمر چند نفر طولانی بوده و هست از مؤمنین و کافرین اولاد آدم یکی خضر و یکی الیاس ع یکی لقمان و یکی عیسی و یکی ادریس ع یکی نوح که دو نفر ایشان زنده اند و دو نفر ایشان زنده باسمان رفته اند و دو نفر ایشان مرده اند و همه از خوبان و از بدان هم بسیارند مثل دجال بنا بر اینکه از اولاد آدم باشد چنانچه در روایتی وارد شده است و در خبری در زمان حضرت رسول صلعم متولد شد و سامری است که هنوز از زمان موسی زنده است و در بیابان مصر است و لامساس میگوید و کسی نزد

وکسی نیز او نمیتواند برود زیرا که هر دو را تب شدیدی عارض میشود و چون موسی خواست
او را بکشد خطاب رسید باو که سامری سخی است موسی او را نکشت چون گوساله را درست
نمود و مردم را بعبادت او دعوت نمود عذاب لامساس در حیات باو نازل شد
و اولاد او هم در مصر همین درد مبتلا میباشند و ایضا از معمرین از بدان یکی
عوج پسر عناق دختر حضرت آدم است از آن زمان زنده بود تا آنکه بدست موسی بن
عمران کشته شد و یکی هاروت و ماروت بودند که دو بندهٔ صالح بودند و بواسطه
معصیت معذب شده اند در چاه بابل نزدیک بکوفه و تا قیامت زنده اند و ملک
بودند و یکی دجال است و در عمر هر یک از بدان و نیکان مذکورین خلاف واقع است
در اخبار بروایتی حضرت نوح دو هزار و پانصد سال و کمتر و بیشتر هم وارد و حضرت
لقمان سه هزار چهار هزار سال وارد است و حضرت خضر و الیاس قریب به هفت
هزار سال عمر دارند پس نباید آنحضرت بقدر طول العمر گذشتگان عمر نماید زیرا
که در میان آنها کسانی میباشند که تا قیامت زنده خواهند بود مثل حضرت خضر و
الیاس ع پس مراد این است که نباید کسی تعجب از طول عمر آنحضرت نماید زیرا که
در گذشتگان هم بسیار بودند که طول عمر داشتند و دارند بلکه در این زمان
طول عمر آنجناب یکی از معجزات باهرات او خواهد بود و درین مدت ضعف
و سستی و فتور و پیری باعضا و جوارح و قوی و حواس ظاهره و باطنه او
نرسیده است بلکه چون ظاهر شود بسن چهل سالگان ظاهر شود پس انکار وجود

انکار وجود آنحضرت بجهت کثرت طول عمر او غلط و باطل است زیرا که امتناع عقلی
و عرفی و شرعی ندارد که خداوند حجت خود را بجهت مصالح چند از نظرها غائب نماید
و بعد از مضی مدتی او را ظاهر سازد چنانچه جمعی از اولیاء و انبیاء و اوصیاء زمانهای
گذشته غائب شدند مدتها و بعد ظاهر گردیدند و دعوت الهی را تمام نمودند و معمرین از ملائکه
و جن و شیاطین بسیارند که هر یک چندین هزار سال عمر نموده اند مثلا شیطان چندین سال
قبل از خلقت آدم خلق شده بود و پسر زادهٔ او که نام آن هیم بن لاقیس ابن ابلیس باشد
در زمان آدم موجود شد و ایمان بهمه پیغمبران آورد و با نوح در کشتی بود و از شیاطین کسی بجز
او مسلمان و خوب نیست و حال هم مسموع میشود که جوکیهای هند حبس النفس خود مینمایند
و هر یک مدت مدیده زندگانی دنیای فانی را میکنند بلکه بعضی از آنها را در خمها و دخمها
میگذارند که سالهای بسیار بر او میگذرد پس تعجب از عمر آنحضرت نیست تعجب از منکرین است
که طول عمر اشخاص مذکوره را قائلند و عمر آنجناب را منکرند بجهت تعجب حال آنکه عمر او از اعمار مذکورین
بمراتب قصر است زیرا که تولد آنجناب در دویست پنجاه و پنج یا شش هجری بود و بنا بتاریخ
نوروز حال که زمان تحریر این عجاله است هزار و چهارده سال و دو ماه کم است چه تعجب
دارد که خداوند او را حفظ فرماید و چون بخواهد او را ظاهر نماید و امر خود را بواسطهٔ او جاری
فرماید و اما در مدت سلطنت او هم نیز اختلافست در اخبار و آثار و این سبب اختلاف
اقوال شده است پس هفت سال و ده سال و بیست سال و هفتاد سال و سیصد و نه سال بعدد
لبث اصحاب کهف در غار گفته اند چنانچه خداوند میفرماید و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین

طول عمر آنحضرت

سنین وزیاده و اوقات بسیار جمع میانه اخبار ممکن است بوجوه عدیده که یکی از آنها
این است که مدت سلطنت آنحضرت از ابتدا تا انتها سیصد و نه سال باشد
و هفتاد سال مختص آنجناب باشد که احدی از بنی آدم بجز او در روی ربع مسکون
از زمین سلطنت نکند و در باقی با اهل دنیا از مشرکین و کافرین و ظالمین و فاسقین
مشغول جدال و جهاد باشد و غیر از آنحضرت هم قبل از استیلاء او سلطنت نمایند و آن ده
سال مشغول تعلیم احکام حلال و حرام بر جمیع اهل دنیا باشد که بجز حکم و سلطنت او
در اجرای حدود و احکام حکم احدی از بنی آدم نافذ نباشد یا آنکه مراد از هفت سال
و هفتاد سال مذکور باشد زیرا که هر سال آن زمان مقابل با ده سال این زمان است
زیرا که خداوند امر میفرماید افلاک را که بآرام حرکت نمایند و از بطئی حرکت نمودن
افلاک خاصه فلک اعظم و فلک اطلس و فلک الافلاک حرکت خاصه متوالیه
آفتاب و ماه و حرکت فلکی آنها که بر خلاف توالی است بطئی واقع شود و بنا بر حرکت
نماید که مدت زمان حرکت یکدوره او از متوالی و غیر متوالی بقدر حرکت ده سال
ازمنه این زمان واقع شود و این موجب فتور و رخنه در افلاک نمیشود زیرا که خداوند قادر
تغییر دادن افلاک است که بطئی را بسریع و سریع را ببطئی مبدل نماید و الا عجز او لازم
میاید و این کفر است و تحقیق این مسئله اگر چه در علم هیئت است لاکن اهل هیئت
و نجوم قائل نیستند بسرعت و بطئی حرکت کردن افلاک زیرا که آنچه افلاک حرکات
خاصه و غیر خاصه دارند بهمان طریق حرکت میکنند بدون کم و زیاد و الا آنکه اخبار بسیار

اخبار بسیار بر تغییر اوضاع آن زمان وارد شده از فصول اربعه و وجود اشخاص و تغییر
هوا و امکنه و ظهور میوجات غیر موجوده و بروز احوال غریبه و عجیبه و سالی دو دفعه یا
بیشتر گندم و جو و سایر حبوبات و بقولات و فواکه از اراضی و اشجار بعمل میاید
و حال آنکه حالا متعارف است که سالی یکدفعه در غالب بلاد حاصل شوند اگر چه در بعضی
بلدان سالی دو دفعه حاصل گندم و جو و سایر بقولات و فواکه بعمل میاید مثل گرمسیرات و
پر معلوم است که تغییر و تبدل هوا و آب در امکنه متفاوت است لهذا اشخاص و اعمار و اطوار
و احوال و اعمال و صفات و جمال و سیاه و سفید بودن ایشان بواسطه امکنه و ازمنه
است و بسا میشود که آفتاب در بعضی ایام می ایستد از حرکت خود و حرکتی نمیکند
و حال آنکه او مرکوز در ثخن فلک رابع است و دو حرکت دارد که حرکات
خاصه خود و حرکت فلک الافلاکی است و مع ذلک رکود مینماید در روز جمعه
بنا بر بعضی اخبار و روز جمعه قصر الایام است که از روزهای دیگر کمتر است در هر فصل باشد
و احتمال دارد که ازمان بالنسبه باشخاص تفاوت نماید در طول و قصر مثل شب هجر و وصل
بالنسبه بعشاق که شب وصل بسیار کوتاه است بالنسبه بعاشق واصل و دراز است بالنسبه
بعاشق مهجور **فصل نوزدهم** در بیان بعضی از عبارات مختلفه وارده در کتب
اهل ادیان و ملل و مذاهب متفرقه که تمام اهل دنیا از سابقین و لاحقین از مسلمین
و کافرین که در خصوص حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه بیان نموده
اند و قائل بوجود آنجناب شده اند و خبر از ظهور موفور السرور و الفرح آنحضرت داده اند

داده اند و ما بعضی از آنها را از بعض از افاضل محدثین نقل می کنیم که موجب زیادتی
بصیرت و حصول معرفت بآنحضرت شود بدانکه چون آنجناب بواسطه صفات عدیده
زاکیه و باعتبارات مختلفه ذکیه که دارد اسامی مختلفه از برای او پیدا شده در هر دین
و مذهب و ملت و هر زبان و کتاب از کفار و مسلمین و اهل کتاب در صحف توریة
و انجیل و زبور و قران و هر یک از انبیا و اولیا و علما و ارباب علوم مختلفه او را بامی
خوانده اند چنانچه جمعی از علما بتصریح یاد فرموده اند مثل قائم و مهدی منتظر و صاحب الامر
والعصر و حجة و برهان و نجم و عصر و غیب و فجر و در صحف ابراهیم صاحب و در زبور
قائم و در توریة اقید مود ماشیع و در انجیل فهمیده و در کتاب فرنگان مسیح الزمان
و در کتاب زند دشت سروش ایزد و در کتاب ایباغ که تفسیر زند و پازند است
بهرام و بنده یزدان و در کتاب از ماطس شاطین و در کتاب هزار نام هندوان
لند پطارا و در کتاب جاودان خورانه و در کتاب بعضی از مضار اخسرو و در کتاب
ارژی میزان الحق و در بعض صحیفه آسمانی کلمة الحق و لسان الحق و در کتاب کندرام
صمصام الاکبر و در کتاب کبران عجم گیتیا ذویم و ایزد شناس و در کتاب پاتکل راهنما
و در کتاب شاکمون ایستاده و خداشناس و در بعض کتب نجته و منصور و فرخنده
و بقیة الله و برهان الله و قاطع میگویند و هر صاحب علمی از منجمین و جفاریین
و اختر شناسان و اهل کشف و ریاضیین و مرتاضین و اهل کتاب و علما متقدمین و
متاخرین و کفره و مسلمین ذکری از آنحضرت نموده اند و خبر بآمدن او داده اند ولاکن

داده اند ولاکن ... چیزی از او فهمیده اند و اختلافات بسیار در خصوص او نموده اند
بعضی او را پیغمبر میدانند مثل ... و بعضی او را پادشاه میدانند و بعضی او را خلیفه خدا میدانند
و بعضی او را امام عصر میدانند و بعضی گفته اند آمده و رفته است و بعضی گفته اند نیامده است
و خواهد آمد و از برای آمدن او علامات بسیار است و ما نقل از علما بعض و کتب ایشان
بعض کلمات ... معنی می کنیم چنانچه بعضی از محدثین نموده اند از آن جمله
صاحب کتاب پاتکل که از کتب اعظم کفره هند است در ایام مدت عمر
دنیا گوید عمر دنیا چهار طور است ... طوری چهار کور است و هر کوری چهار دوره
دوری چهار هزار سال است که مجموع او میشود دویست و هشتاد و چهار هزار
سال پس گفته است چون دوره تمام شود دنیا کهنه تر شود و زنده گردد و صاحب
و صاحب ملک تازه پیدا گردد از فرزند و پیشوای جهان که یکی ناموس آخر الزمان است
و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که بشن نام دارد و نام صاحب ملک راهنما است
بحق پادشاه شود و خلیفه رام حق باشد و رام ملعت ایشان بمعنی خدا است آن پادشاه
بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم براند و او را معجزه بسیار است و
هر که پناه با و برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخ رو باشد نزد رام و دولت
او بسیار کشیده شود و عمر از فرزندان ناموس اکبر زیاده و آخر دنیا باو تمام شود
و از ساحل دریای محیط و سراندیپ و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال هیل الزهر تا سیف
بحر اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و با بیلی کابل و بتخانه

وبتخانه او را خراب کند و جگرناک بفرمان او بسخن آید و بجاگناه قدیس او را بشکند و
بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و از آنجمله است
شاکمونین که باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب کتاب است و میگویند بر اهل
ختا و ختن مبعوث بوده است و مولد او شهر کیلوس است و گوید که دولت دنیا
و حکومت او بفرزند سید خلایق دو جهان گشتن بزرگوار تمام شود و او باشد
که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم راند و فرمان کند و برابرها سوار شود
فرشتگان کارکنان او باشند و از سوداآن که زیر خط استوی است تا ارض تصلین
که زیر قطب شمالی است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف
باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او ایستاده و خداشناس است و
و از آنجمله است تامنک که یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هنود است
و صاحب کتاب است و باعتقاد او آدمی مثل گیاه روئیده و خشک میشود و میگوید
که دنیا تمام شود و پادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد از
فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و کوهها
و زمینها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها خبر دهد و از آنجمله است ماهی سوز
در کتاب وید خود گوید و او از هنود است میگوید که پادشاهی در آخر الزمان بهم رسد
که امام خلق میباشد و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و
هر کس از مؤمن و کافر او را بشناسد و از آنجمله است صاحب کتاب وشن

وشن جوک که گفته است در اواخر دنیا یکی بگردد که خدا را دوست دارد و
و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند بحکم
جاش که خداست و تباه کاران را زنده کند که در دینها اختراع کرده باشند و حق خدا بعمل
پامال کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نو کند و هر بدی را سزا دهد و یک کرور دولت
اوست که عبارت از چهار هزار سال باشد و از آنجمله است دادنک
که از کتب براهمه است گوید بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در آخر الزمان
و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان
و ریای زاهدان و بیدیانتی امینان و حسد حاسدان برطرف شود و دنیا مملو
شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف شود و بجز نام از او نماند و پادشاهان
ظالم و بی رحم شوند و رعیت بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر کوشند و عالم را کفر و
ضلالت بگیرد دست حق بدر آید و جانشین آخر که ممتاکا که محمد باشد ظهور کند
و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد و همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را هدایت
کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غیر حق و راستی از کسی قبول
نکند و از آنجمله است کتاب کوموسب که بجوسب و جاماسب او را
میگویند و از اسرار العجم است احوال پادشاهان و انبیا و اوصیا و اولیا را
بیان میکند تا آنکه احوال حضرت رسول خدا پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم را
نیز می گوید مفصل و بعد از آن میگوید که از فرزندان دختر پیغمبر عرب که خورشید جهان

خورشید جهان وشاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا و بحکم یزدان که جای
آخر آن پیغمبر باشد در میان گمه باشد و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی
او دنیا تمام شود و آسمان جفت شود و زمین بآب فشرده شده و کوهها بر طرف
شوند پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بندهٔ عاصی وست او را بگیرد و او را
حبس نماید و شمندغ و فشرخ و صابل و شغند ربیان اهرمن را بگیرد و شاه
که عبارت از ملائکه اند با فرود آیند و خلایق را بیزدان خوانند و نام مذهب او
برهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر باشند شتر و سروش و اسمان
که عبارت است از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و نازل شود با و بهرام و فرشتهٔ موکل
بمسافران و ملک موکل بزمین و ملک موکل بر گاوان و گوسفندان و ملک موکل
بر آتش و آب و روان بخش که روح القدس است و زنده گرداند خلق را از بدان
و نیکان و نیکان را جزا و بدان را جزا دهد و بدان را سزا دهد و بسیاری از
خوبان و پیغمبران زنده شوند مثل ملکان پدر خواجه خضر و مهرآیس پدر الیاس
و لقوماس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که حضرت
سلیمان است و ارسطو ماقدونی و سام ابن افریدون که حضرت نوح است
و شالون عابد و سولان و شموئیل و شاد دل و مناس و ماجاس پیغمبران زنده شوند
و زنده شود جابر بن شالخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقا
مغربست که بجای حنظلة بن صفوان غایب شد و از بدان گیتی و دشمنان خدا

و دشمنان خدا

و دشمنان خدا و کافران زنده گرداند ستورنوس را که نمرود باشد و او را
ما برج و فسرح بسوزانند که مراد فرعون و قارون باشد و هامان وزیر فرعون را
زنده کند و بسوزانند و سامری را زنده نموده بسوزانند که اسرائیلیان را گمراه نموده و از جا
دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را داد او را دیوان مظالم کند و زنده کند شاسی را که دین
پهلوی را بهم زند و زنده کند صدوم قاضی شهر لوط را و سقف قاضی ترسایان را و مار
یعقوب عالم نصارا و زنده کند دو باغ اهرمن را که عمل اغلام را پیدا کرد در میان قوم
لوط یا داد و زنده کند دزدان را و همچنین زنده گرداند آنان را که در دنیا بدعتها
نهادند مثل سیه رنگ که طبع را خدا میدانند و صاحب که ستاره پرستی انبیاء
کرد و میلا را که مبدء را نور و ظلمت میدانند و کون بکاف عجمی را که اصل وجود را آب
و آتش و خاک میدانند و همه اینها را قدیم میخوانند غلط با این حرا حد و همه اینها را بسوزانند
و از پادشاهان اقوام خود را زنده کند که ستمها در دین کرده باشند و خوبان نبدگان
یزدان را کشته باشند و رستم بن زال را زنده کند و کیخسرو را زنده نماید و دیوان
همه را بکشند و همه را بکشند و بسوزانند و خاکستر ایشان را بدریای محیط ریزند و همه بدان
اهرمن و تبه کاران را بکشد و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان و شاه زنان
که او دختر ساسان باشد که مراد محمد است صلعم و ظهور او در آخر دنیا باشد و عمر معتک گرگین کند
و چون خروج نماید عمر اویس قرن باشد از زمان که تازیان بر فارسیان غلبه کنند
و شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اکثر بدست سلطان زنگ

تا زنگ

تا زنگ برآید و جنگ کند و دو را بکشد یعنی دجال را و گشتاسب و لهراسب را زنده کند و بدر ایشان را بکشد و با او باشد صاحب حکایی و اسکندر رومی دارا را زنده کند و او را بقهر بغیر شد و رستم زال و بهمن و سید بزرگی که از پدران پادشاه آن باشد برود قسطنطنیه را بگیرد و هند و سیستان را فتح نماید و علمای ایمان و مسلمانی در آنجا برپا کند و عصای سرخ شبانان باهو دار که موسی بن عمران است با او باشد و هر جا را که چون اشاره کند بگشاید و انگشتر دو مهر سلیمان ع با او باشد و این بهرام از قبر زندان نذر دان بزرگ که حضرت ابراهیم است باشد و او دست آیزدگشب و تاکب بزرگ مثل جشاسب و او دست کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان و شیطان از او بگریزد و کیهان خدیو است و از فرزندان سین است و در تورات اند که یا نصد قرن باشد او و یاران اش امامت و پیشوائی کنند و برود تا معبد دینه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر اقصا بوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است و همه جهان را یکدین کند و کیش گبری و دین زردشتی و آیین ساسانی و کیانی نماند در دنیا و پیغمبران خدا و مسایه داران و سوبذان و حکیمان و پریزادان و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب برگردد و داخل ظلمات شود و جزیره لیستاس را خراب کند و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید انتهی کلام جاماسب حکیم و از آنجمله یهود قائل شده اند که ما شیح در آخر الزمان پیدا میشود و او معنی بزرگ است هندی که پادشاه پادشاهان باشد و لاکن او را از اولاد اسحق میدانند نه از اولاد اسمعیل و حال اینکه بخطا رفته اند و احوال آنحضرت را حضرت شعیای پیغمبر

شعیای پیغمبر بنی اسرائیل و پنجاس و ارمیاه پیغمبر و مرداس پیغمبر و دکیان پیغمبر و بیکاس پیغمبر و از دراس پیغمبر و غیر از اینها از پیغمبران بنی اسرائیل که همه تصریح نموده اند بوجود آنحضرت در آخر الزمان که اگر بخواهیم تفصیل عبارات ایشان را بدهیم کلام بطول می انجامد و همچنین نصارا بوجود آنحضرت قائل شده اند و در بعض اناجیل اربعه ایشان احوال آنحضرت بتمثیل مذکور است مثل مکاشفات یوحنا و کلمات متی و داود دی از نصاری میگویند مهدی ظهور می کند و عالم را خواهد گرفت و عیسی با زامی کشد و ماه دریان و پادریان و کشیشان و خلیفه ها و آنانکه رو من بلسا نها بر پیشانی میمالند و بر گاوها می بندند و یا بعوض گاو بر خویشها می بندند که زمین را شخم و شیار کنند و تخم بکارند و ایشان را با آب عذاب می کند و دیگر جزیه از نصارا قبول نمی کند الا اسلام یا کشتن و ایضاً نقل از کتاب ارژی و کتاب ذکیان و کتاب شندره مضر ساری مسطور است که چون ماه از ماران طلوع کند و دوازده دانه بیشمار داشته باشد که بعد از او بجای او حکم راند و آنوقت دولت مسیحیان است و برهم خوردن دین ایشان و جزیه بدهند و حصار کردند و شهر بگیرد و دوازهم ایشان صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و ناصره زند و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و یهود انزا بگیرد و مسیحیا نرا بزیر پای گذارد و خراب کند و پایتخت بکشد و هیکل دانیال را خراب کند و پادشاهان فرنگ را ذلیل نماید و آدینا بر پشت او باشد و دجال از کوه گرگلو برآید خر سوار که آن خر بزرگ چون کوهی باشد

که مشهور باشد و با صاحب جنگ کند و از زمان اینوس که مراد مسیح باشد و بروایت دیگر
از بستوس از برگین که آسمان باشد بزیر آید با حواریین و ایشان در پس و پیش او جنگ
کنند و بروایت دیگر یشوع ناصری و بانگ ناقوس در عالم گم شود و زنجیرها در گردن
مسیحیان کنند ای قوم فکر خود کنید که جزاداده میشوید و بردار کشیده میشوید
از دست لشکر ذم یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و گردن شما
و از آن جمله سنیان همه قائل شده اند بوجود مهدی علیه السلام در آخر الزمان و اخبار
بسیار بطرق ایشان در باب ظهور مهدی در کتب معتقده خود روایت نموده اند
لیکن گفته اند رافضیان او را امام مفترض الطاعه میدانند و حال آنکه نه چنین است
بلکه او از فرزندان رسول خداست و لیکن پادشاه خواهد شد که سر آمد همه پادشاهان
باشد و لاکن در خصوص آنحضرت کلمات بسیار مختلفه گفته اند بعضی از ایشان گفته اند
هنوز متولد نشده است و جمعی کثیر و جمی غفیر از ایشان مثل محمد بن یوسف گنجی در
کتاب بیان و سبط ابن جوزی در کتاب خصائص و خطیب دمشق اسکندرانی
و باقلانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر
در جامع الاصول و صاحب کتاب جمع بین الصحاح الستة و خوارزمی در کتاب
اربعین و ظاهر قول محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات و حافظ ابو نعیم و ظاهر
قول ثعلبی از محدثین و مفسرین و غیرهم قائل شده اند که متولد شده است و لیکن
علاء الدوله سمنانی که از صوفیان است گفته است که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض

روافض

روافض میگویند ایمان نزد ایشان این است که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدیست و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که غایب
شد در طریقه ابدال درآمد و همچنان عمر تازه یافت و قطب شد و نوزده سال
قطب بود و خدا میداند که او مرده است و در مدینه رسول ص او را دفن نمودند و
فاضل محدث مجلسی نقل از قاضی ذکریا روایت میکند که او بر حاشیه کشاف در تفسیر
آیه فنسی آدم و لم نجد له عزما گفته است که حضرت آدم عزمی نداشت در اقرار
بظهور مهدی و لجرأة رفضه و مرأته لهم صاحب با امام مفترض الطاعة میدانند
و درین باب غلو بسیار دارند این را میدانم لاکن بر من ثابت شده است که
صاحب الامر چهار نفر صحابه کبار را چون خلفاء ثلاثه و معاویه را زنده می کند که
امراء آنحضرت باشند و از سنیان چهار نفر که مساعی جمیله در دین ظهور آورده
باشند زنده می کند که مسلمانان را تعلیم مسائل و فرائض نمایند و گمان دارم که فقهاء
اربعه باشند که ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل شیبانی باشند و قاضی خرم
ابو علی که پسر قائم مقام روم است سلطان بر این حاشیه رد نوشته است که
اجماع مسلمین منعقد است که شیخین افضل خلقند بعد از حضرت رسول ص و این کلام دال است
بر فضیلت مهدی دارد و دال بر تشیع اوست و اما فرق مختلفه شیعه
قائل شده اند بوجود مهدی اگرچه در شخص او خلاف نموده اند پس اسمعیلیه از
ایشان اسمعیل ابن حضرت امام جعفر صادق را مهدی میدانند

مهدی میدانند

مهدی میدانند و او را غایب میدانند و از اولاد مهدی است که از سلاطین مصر و اسکندریه
است و ناووسیه از ایشان خود امام جعفر صادق علیه السلام
مهدی میدانند و میگویند آنحضرت نمرده و غایب است و با لشکر بسیار ظهور
خواهد کرد و کیسانیه میگویند محمد حنفیه مهدی این امت است و او زنده
و در کوه رضوی در کهف عقیق یمن غایب شده است و در آخر الزمان ظهور میکند
و دجال را میکشد و دنیا را پر از عدل و داد کند و جارودیه از طایفه زیدیه
گویند که مهدی محمد بن عبد الله بن حسن ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و او را غایب میدانند و خود زیدیه محمد بن ابو القاسم عمر بن علی بن الحسین علیهم
مهدی این امت میدانند و او را غایب میخوانند و حال آنکه معتصم عباسی او را گرفته
حبس نمود و عباسیان مهدی عباسی را مهدی این امت میدانند و بعضی
از شیعه مثل ابطرو سیه مهدی را از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام
میدانند و جمعی انکار آنحضرت را نموده اند و جمعی انکار حیات او را نموده اند
و اختلافات در وجود شریف آنحضرت بسیار است چنانچه گذشت
ولاکن همه بوجود شریف مهدی امت محمد قایل شده اند اگرچه در خصوص شخص او
اختلاف نموده باشند یا آنکه در شخصی و نوعی بودن مختلف باشند چنانچه
بعضی از ارباب تصوف مهدی را شخصی نمیدانند بلکه میگویند نوعی است که باید
در هر زمان یکنفر مهدی باشند و در هر یک از مرشدین جلوه و ظهور میکند

و ظهور می کند نور مهدویت لکاته بدیهی است که تا حضرات بنوعیت آن بزرگوار
قایل نشوند نعوذ بالله چگونه مرشد درست میشود که قایل مهدویت باشد علیهم
و از جمله سخنهای لاطایل حضرات بابیه ناباییه که ظهور کلیه را قایل اند و میگویند که
هر کس که متصف بصفت مذکوره شد قایل مهدویت است که جسعلی که دوهزار
کودن قلمی بل متجاوز داده است و آن اشخاصیکه واطی آنجناب میباشند همگی حاضرند
و معین اند که مذاکره آنها مورث تطویل کلام است و کسانیکه ربقه اطاعت
و ارادت و اخلاص و مریدی او را بگردن تسلیم و بندگی انداخته اند همین
اعمال شنیعه را که آن فاسق فاجر مرتکب شده ایراد میشود در جواب میگویند
باکی نیست نفس ناطقه قدیم است او که مراقبت باین اعمال قبیحه نموده و فساد
نظر باد نی تامل و از کلمات مولف مرحوم فساد اقوال مدفوع است و همه آنها باطلست
کثر الله امثالهم فارجع فاتبع

نور هشتم در بیان علامات ظهور موفور السرور آن سرور

و آن آیست که باید قبل از ظهور
آنحضرت آن امارات ظاهر شوند و آنها بر شش قسمند اول حتمیه که البته باید
واقع شود مثل خروج دجال و سفیانی و صیحه آسمانی و این هر سه علاماتی است
که مقارنه با ظهور خواهند بود دویم معلقه و شرطیه مثبته الهیه است که هر گاه
خدا خواسته واقع میشوند و الا فلا بجهة حکمت و مصالح و مقتضی و موانعی که خدا
عالمیان میداند و بوقف اصلحیت با حوال عباد در رفتار خواهد فرموده بود و

خواهد فرمود و شاید بفعل عباد از اطاعات موجود و مرفوع شوند والله العالم
بخفایا الامور سیم علاماتی است که بحال که زمان تحریر این عجاله است واقع شده
شد در جا چهارم اماراتی است که هنوز واقع نشده اند و باید واقع شوند پنجم
علاماتی است خاصه که مخصوص خود آن جناب است که بداند خدا او را و اذن ظهور داده است
زیرا در بعض اخبار گذشت که علم ظهور را بجز خدا کسی نمیداند و درین علامات کسی شریک
نیست با آنحضرت ششم علامات عامه است که از برای عامه عوام و خواص
خواص ظاهر خواهد شد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی اما علامات خاصه
و امارات مختصه آنجناب دو چیز است اول شمشیر آنحضرت است که در غلاف خود بند میباشد
و چون خداوند میخواهد ظهور او را امر بفرماید که سیف او بخودی خود از غلاف خود
خود بیرون میآید و بزبان فصیح عرض میکند اخرج یا ولی الله فلا یحل
لک ان تقعد بعد الآن عن اعداء الله یعنی بیرون برو ای ولی خدا پس
دیگر حلال نیست از برای تو که بنشینی ازین بعد از دشمنان خدای تعالی دویم
علم آنجناب است که بشقه او بسته است و خود بخود باز میشود و بلند می گردد و
عرض میکند یا ولی الله اقتل اعداء الله یعنی ای دوست خدا بکش دشمنان خدا را
و با آنحضرت سه علم میباشد که بر شقه علم اول نوشته شده است الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز را کامل
نمودم دین شما را از برای شما و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و راضی شدم

و راضی شدم از برای شما که اسلام دین شما باشد و بر شقه علم دویم نوشته شده است
که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و بر شقه علم سیم نوشته شده است
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفته و الحسن و الحسین و التسعة من ولد
الحسین اوصیائه واما ظهور موفور السرور آن سرور بسیارند و ما
درین عجاله علی سبیل الاختصار قریب بشصت علامت را (و علامات عامه) بیان می کنیم تا آنکه شیعیان
قوی البنیان بر بصیرت باشند و هر شری که در صحرا غوغا نماید نگویند این خبر علیست یا
هر کودنی ادعائی نماید نگویند امام یا باب و نائب خاص امام است زیرا که آنحضرت
در زمان غیبت کبری اصلا نایب ندارد تا آنکه بامر الهی خود او یکدفعه ظهور نماید یکدفعه
اول خروج شعیب بن صالح نامیست از شهر سمرقند که امور عظیمه را مرتکب خواهد شد و تا حال
خروج او معلوم نشده است و این ترتیب وقوع علامات نیست بلکه مقصود تعداد
و شمردن آنها است و شاید تقدیم و تاخیر در علامات مذکوره است واقع شود دویم
خروج عوف نامی است سلمی در زمین جزیره که او را کوفیه گویند و قریب بشهر ابوشهر است
و خروج او با فتنه و فساد خواهد بود تا آنکه میرود به دمشق و در آنجا کشته خواهد شد
سیم خروج حسنی است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
یکی از علامات ظهور کشته شدن پسری است از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او
محمد بن حسن زکیه است و در خبر دیگر است فاصله در میان کشته شدن او و ظهور
فرج بیش از پانزده روز نخواهد بود و در حدیثی فاصله پنج روز خواهد بود و جمع میان

وجمع میان هردو ممکن است بر حمل ظهور دیگری بر مقدمات او و این علامت هنوز
نیامده است و در حدیثی وارد شده است که همین نفس زکیه از اصحاب حضرت
قائم است و آنحضرت او را قبل از ظهور خود میفرستد که مردم را بشارت بظهور آنجناب
بدهد و چون در مکه اظهار ظهور آنحضرت را نماید او را اهل مکه بکشند و بعد آنحضرت
ظهور فرماید و شاید مراد این باشد که در خواب با او فرمایش نفرماید که خبر بمردم
بدهد نه اینکه او را نایب خود قرار بدهد زیرا که از اخبار سابقه معلوم و مستفاد شد
که آنحضرت نایب خاصی ندارد قبل از ظهور خود مگر آنکه محمول بر این باشد که فاصله
میان ظهور او و فرستادن زکیه نباشد و او از آن سی نفر یا چهل نفر باشد که در خدمت
آنحضرت میباشند بجهة نماز جمعه نمودن و فیض بعالم رسانیدن چهارم اختلاف
بنی عباس است در ملک و سلطنت و پادشاهی و این علامت واقع شده است
و شاید بعد از این هم بنی عباس اختلافی در سلطنت نمایند و بعضی از ایشان در
بعضی از بلاد سلطان شوند پنجم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک
رمضان و گرفتن قرص ماه است در آخر ماه و هردو بر خلاف نجوم و عادت و
متعارف است زیرا که آفتاب در نیمه ماه نخواهد گرفت و ماه در سیزده و چهارده
میگیرد و در آخر ماه نخواهد گرفت زیرا که بقاعده اهل تنجیم کسوف شمس بواسطه
حلول قمر است جرم او میانه زمین و آفتاب و این در آخر ماه حاصل میشود نه در
وسط او و خسوف قمر بواسطه حیلوله ارض است میانه شمس و قمر لهذا مانع

لهذا مانع از تابیدن نور آفتاب است بجرم صیقلی قمر و در کسف شمس جرم کثیف
قمر مانع از اضائه شمس است بروی زمین ششم فرورفتن جمعی است در
مشرق زمین بزمین و فرورفتن بعضی است در مغرب زمین بزمین و احتمال دارد
که اهل آنها بزمین فرو روند و احتمال دارد که شهری یا قریه با اهل او بزمین
فرو رود یا بواسطه زلزله یا بعلت صاعقه یا بخودی خود بدون اسباب ظاهره
هفتم ایستادن آفتاب است از اول زوال ظهر در وسط آسمان تا وقت عصر بدون
اینکه حرکت نماید و این دلیل بر این است که حرکت افلاک متغیر میشود و زمان بر میگردد
و خداوندی که عالم را خلق نموده است و این افلاک را بحرکت میآورد قادر است که
زمانی افلاک را از حرکت بیندازد و تغییر در حرکت او بدهد و اوضاع افلاک هم
بهم نخورد و احتمال دارد که آفتاب را امر نماید که حرکت نکند بواسطه حرکت فلک الافلاک
و تحقیق این مسئله را در کتاب سیف الشیعه در حدیث رد شمس نموده ام و این ایستادن
آفتاب را رکود شمس میگویند و در هر روز جمعه از برای شمس رکودی واقع میشود در
نزد زوال ظهر و حال آنکه روز جمعه اقصر ایام است از ایام هفته و بواسطه رکود
شمس باید اطول ایام شود و این از اسرار الهیه است هشتم طلوع نمودن آفتاب است
در یک روز از طرف مغرب بخلاف عادت که از مشرق طلوع میکند همیشه و این را
از جمله علامات قیامت کبری بعضی شمرده اند و با این طلوع نظم و نظام حرکت
افلاک بهم نخواهد خورد و احتمال دارد که مراد از طلوع آفتاب در اینجا نور جمال بیهمال

سبحان با کمال بلا مثال برگزیدهٔ ذو الجلال حضرت قادر متعال مهدی آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم باشد چنانچه بعضی از علماء اعلام و محدثین فخام او را با نیمغی عمل نموده اند
و خبری هم باین مضمون روایت شده است نهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه
با هفتاد نفر از صلحاء و این نفس زکیه غیر از حسن زکیه است که در میان رکن و مقام کشته میشود
چنانچه گذشت و این هر دو علامت ظهور است الا آنکه آن اولی قریب بزمان ظهور
کشته میشود و این اخیر احتمال دارد بعید از زمان ظهور واقع شود یا قریب یا و پس ممکن است
که بعد از این واقع شود و ممکن است که واقع شده باشد در قضیهٔ نایله و ها پیه یا در قضیه بر غصه
نجیمیه و نهر کوفه شامل اطراف نجف اشرف و خود کربلای معلی میشود دهم سر بریده
شدن سید هاشمی جلیل القدری است در مکه معظمه در میان رکن و مقام و این علامت
نیز غیر از کشته شدن سید حسنی است و هر کدام علامت علاحده میباشند اگر چه احتمال اتحاد
میرود الا آنکه اصل در تعدد اخبار تعدد آثار است و اصل در کلمات متعدده تاسیس است
نه تاکید یازدهم مسموع از بعضی علماء اعلام شد که خراب شدن قصر دار الاماره کوفه یا دیوار
مسجد کوفه از جملهٔ علایم ظهور است و دیواری حال در پشت مسجد است که میگویند این دیوار
قصر است و اطراف پایه او از هم رفته است و قدری باقی مانده است که بنا مده عادة
آن دیوار بر پا بایستد دوازدهم خروج یمانی است از یمن که احداث فتنه میکند
در حدود یمن و اطراف و نواحی آن و اسم او معلوم نیست و احتمال اینکه واقع شده
باشد یا واقع شود در او میرود معلوم نیست سیزدهم خروج مغربی است در مصر

در مصر

در مصر و مالک شدن او بر اطراف شام و با مصر و نواحی او و احتمال وقوع و عدم
وقوع او هر دو میرود و شاید محمد علی پاشای مصری باشد که مالک مصر و شامات و یمن
و زنگبار شد اگر چه دول ثلاثه اجتماع نمودند خوفا منه دست او را از حجاز و شام کوتاه
نمودند چهاردهم باریدن تگرگ بزرگ است در جزیره روم که بسبب عادت محل
تعجب باشد خواه بقدر خوف یا کوچکتر یا بزرگتر از تخم مرغ باشد و احتمال وقوع و عدم وقوع
در او میرود چنانچه در سنوات سابقه مشاهده شد و شاید باز هم واقع شود و الله العالم
پانزدهم طلوع نمودن ستاره است در طرف مشرق که روشنی میدهد مثل روشنی دادن
ماه و بعد از آن کشیده میشود بحدیکه نزدیک میشود از کجی دو طرف او بهم برسد
و احتمال دارد که این علامت وقوع یافته باشد و احتمال واقع شدن بعد هم
در او میرود و در سنه هزار و دویست و شصت و یک هجری داعی مشاهده
نمودم از سمت قبله چند شب در اول شب روشنائی مستطیله بسیار بزرگی حادث
شد دیگر معلوم نشده که ستاره است یا دنباله ستاره است یا چیز دیگر است شانزدهم
ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز در میان زمین و آسمان
افروخته باشد که محل تعجب و خوف باشد هفدهم ظاهر شدن سرخی
شدیدیست که بر اطراف آسمان پهن شود که گویا همه آسمان را گرفته است هجدهم ظاهر شدن
آتشی است که همه مردمان از مردان و زنان ساکنان روی زمین از آن ترسان و
هراسان و از گناهان و عصیان پشیمان و لرزان شوند و هر کس از اعمال بد خود بازگرد

بدین و مذهب خود پریشان شود نوزدهم [19] مطلق العنان شدن عرب است
که بهر جا روند و هر چه خواهند کنند بستم خارج شدن شان است از سلاطین عجم
و این دو احتمال دارد اوّل آنکه سلطنت از اعجام و دودمان اعجام منقرض شود
که سلطانی در میان ایشان بهم نرسد و دیگران در آنمیان سلطان شوند دوّیم
آنکه بجهة کثرت حرص و طمعی که در میان ایشان میباشد فتوری بهم رسانند
که دست نشان دیگران از سلاطین شوند اگرچه برحق باشند و اغیار بر باطل
والله العالم بالکامل بیست و یکم [21] کشتن اهل مصر است امیر کبیر عظیم خود را با کمال قوت
و شوکت او بیست و دوّیم [22] خراب شدن شام است و از او بیرون میاید سه علم
و رایت که دو رایت او بسمت مصر و یک رایت بسمت خراسان خواهد رفت
بیست سیّم [23] وارد شدن سواران است از جانب مغرب زمین و منزل نمودن
ایشان است بجزیره و دمشق بیست و چهارم [24] وارد شدن سواران است با
رایتهای سیاه از طرف خراسان و شاید این چند علامت واقع شده باشند
و چون بلاد مشرق و پاشیده شده اند کسی ندانسته است و رایات سیاه خراسان
شاید علمهای فاغنه و اوزبکیه اشرف و محمود افغانیه باشند که در زمان صفویه
مسلّط بر ایشان و بر ایرانیان شدند و شاید بعد از این وقوع بیابد بیست و پنجم [25]
جدا شدن نهری است از شطّ فرات و جاری شدن او است بکوچهای کوفه
و این علامت ظاهر شده است و الحال هم جاریست بلکه جسر هم بروی آب

بروی آب در کوفه بسته شده است بلکه کشتیها بروی آب روان است در
کوفه و اطراف آن بواسطه آنکه نهر هندوستان که حفر نموده اند آب از شط جدا شده و
رو بآن آورده در میان بیابان افتاده آن صحرا را در پشت کربلای معلّا تا پشت
مسجد کوفه را آب گرفته است بلکه بعضی از زمین شهر کوفه را آب فرو گرفته است
و کوفه رو بآبادی نهاده است و بواسطه آن آب اطراف او را اعراب گرفته اند
و لاکن هنوز کوفه آبادان بلدی نشده است اگرچه نجف اشرف حال شهر کوچک
آبادی است که برج و بارو و قلعه و خندق و عمارات محکم دارد بیست و ششم
ظاهر شدن شصت نفر مدّعی نبوّت است بدروغ که همه ایشان کذّاب سحّار
و کفّار فسّاق میباشند بانواع نیرنجات و سحر و طلسمات و اعداد و جادو و سحر
العیون و با دویه و با دعیه و شعبدهٔ پارهٔ از امور غریبه و عجیبه بمردم ضعیف العقول
بنمایند و مردم را فریفته نمایند و این اشخاص اگر مسلمان باشند واجب القتل
خواهند بود بواسطه سحر ایشان و اگر کافر باشند لازم الحدّ میباشند و امّا بجهة ادّعای
نبوّت واجب القتل میشود خواه مسلم باشد خواه کافر باشد زیرا که از ضروریات
دین محمّدی است که آنحضرت خاتم همه پیغمبران است و کسی دیگر بعد از او پیغمبر نخواهد
بود و اگر کسی ادّعای پیغمبری نماید لازم القتل است و چند نفر بعد از رحلت حضرت
رسالت صلعم ادّعای نبوّت نمودند که یکی مسیلمه کذّاب و یکی سجاج نام زنی کذابه
بود و آخر مسیلمه با او زنا نمود و هر دو از درجه پیغمبری در میان خر مریدان خود

خود افتادند و ابوبکر لشکر بر سر مسیلمه فرستاد و وحشی او را در جنگگاه کشت و در زمان سلاطین
بعضی هم از این گونه دعاوی باطله را در اطراف و اکناف زمین نمودند و امر بعضی
بجهة ضعف حال ایشان مخفی ماند و امر بعضی از ایشان افشا شد و بعضی با فتنه شدند
و بعضی بدون فتنه شدند مثل بعضی از مشایخ صوفیه که پاره از احمقان که معتقد
آنها شدند و از این قصص تفسیر آنچه در بلاد و قرا یا آشکار و نهان ادعا نمودند
ظاهر شده اند و ما بقی آنها باید ظاهر شوند و از برای تعداد این کذابین مقام دیگر است
بیست [27] و هفتم پیدا شدن دوازده نفر سید ابوطالبی است که همه ادعا است
باطل و کذب نمایند و بعضی اول ادعا نیابت خاصه آنحضرت و وکالت و سفارت
و بابیت او را نمایند و بتدریج ادعا مهدویت و امامت و خلافت
کنند و بعضی از آنها شعبدات و نیرنجات و سحریات و امور عجیبات و رموز
غریبات بواسطه ترکیبات ادعیه و ادویه و طلسمات و فلقطیرات و دوایر و اعداد
و غیرها بمردم سفها و حمقا ضعیف الایمان سخیف البنیان بنمایند و بعضی را جمعی از
احمقین و جاهلین فاسقین فاجرین و مطرودین مردودین مجبور دارند و ادعا
نمایند بهوای نفس و اغوای شیطان لعین ندیده و نفهمیده و برنخورده و ندانسته
بمحض ادعا بدون مطالبه دلیل و برهان و حجت و سند و بعضی از املاعین معتقدین
مخترعین خراعین مکارین بعد از غیبت کبرای حضرت قائم عجل الله فرجه از سادات
و غیر سادات این دعاوی باطله عاطله فاسده کاسده را نمودند و جمعی هم

و جمعی هم مطاوعت ایشان را کردند و بعضی از احمقین و مجانین و معتوهین سفها و
و مخبوطین الانف ایشان در زمان تحریر این عجاله همین دعاوی باطله را نمودند و فتنه
او از فتنه های مفتنین سابقین بیشتر بود و بحمد الله تعالی از همت متعالیه سلطان
السلاطین پادشاه دین پناه ناصر الدین شاه غازی قاجار خلد الله ملکه و عدله و شوکته
و سلطانه قطع و قلع و قمع شده و خواهند شد و آنها همین طایفه ضاله مضله مهلکه بابیه
تا باییه بودند و شکر الله تعالی شانه که شیطنت و ملعنت و مفسدیت آنها بر مسلمانان ظاهر
و باهر و روشن و نمایان شد و آنچه از این دوازده نفر کذابین گذشته اند که آمده اند و باقی
آنها باقی مانده است و خواهند آمد و ادعا خواهند کرد و عالم را مغشوش نموده احداث
فتنه و فساد می کنند تا آنکه خداوند اذن بدهد و حق بمرکز خود قرار گیرد و صاحب الامر
ظاهر شود بیست [28] و هشتم سوزانیدن مرد جلیل القدریست از شیعه بنی عباس در میان
حلولا و خانقین و ظاهرا همین خانقین عرب و عجم باشد و شاید مراد از آن مرد
سید عباسی جلیلی باشد و لفظ شیعه معرب شعبه باشد یعنی سوزانیدن یکی از سادات
عباسی باشد یا از دوستان عباس بن عبد المطلب عم حضرت رسول ص باشد و مراد
از جلالت قدر میشود ظاهرا یا باطنا باشد اگرچه جلالت قدر باطنی با شیعه عباسی
بودن منافات دارد مگر آنکه محمول باشد بوجود شیعه اثنی عشری بودن شیعه عباسیان
هم باشد یعنی با ایشان دوست و موالی باشد لاغیر بیست [29] و نهم بستن جسر است
در محله کرخ بغداد و این واقع شده است و الان هم موجود است و او همین جسر است

جسری است که در بغداد بسته شده است و منحصر بهمین یک جسر است و در زمان عباسیین خاصه در زمان مستعصم که آخر خلفای عباسیه بود دو عشر جسر در بغداد بسته شده بود بجهة کثرت تردد عابرین از رونده و آینده سی ام ورنیدن باد سیاهی است در بغداد در اول روز واقع شدن زلزلهٔ شدیده دراو که بسیاری از اهل او بمیرند و اضطراب بسیار در اهل او بهم رسد که دوام نداشته باشند بلکه همهٔ عرب مضطرب شوند اضطراب شدیدی سی و یکم فرو رفتن جمعی است در بصره بزمین بحدیکه اهل او مستغرق شوند و خانهای بصره خراب گردد و او بدست مردی از سادات خراب شود که اتباع او زنجی باشند و غلامان سیاه داشته باشد و احتمال میرود که بصره چندین دفعه خراب شود بواسطهٔ تعدد اسباب او و حال چندین دفعه خراب شده است و یکدفعه بدست سید ملقب بصاحب زنج در سابق خراب شده است سی و دویم وقوع طاعون و وبا است در عالم خصوصاً در بغداد و ما یقرب به که جمعی کثیر و جمی غفیر از مردمان ساکنان دنیا بار آخرت بندند و تهیهٔ سفر مفارقت از علایق جسمانیه گرفته بزودی زود بر کشتیهای مرگ از شهر فنا بملکستان بقا کشتی کشتی و فوج فوج روند و یکدفعه دنیا را خالی گذارند و هوای فضای عالم کون و فساد را وسعت دهند و مشاهدهٔ این احوالات در طاعون و وبای کبیر و صغیر تخمیناً سی سال قبل از این شد و آن طاعون و وبا عالم گیر شده بود خاصه در ملک ایران و روم و حجاز

و حجاز والی الآن در کار است که سال بسال عهدی تازه مینماید و در میان مردم باقیست و از ایشان دور نمیشود سی و سیم آمدن ملخ بسیار و جراد منتشر بسیار در وقت و غیر وقت که موجب تضرر بسیاری از عوام و خواص شود و در سنهٔ ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار چنان هجوم جیوش و جنود جراد منتشر را در کربلای معلی مشاهده نمودم که نشانه از قبطیان اجرده بود بحدیکه در خانها و بازار و کوچها و ابدان و دواب و انسان را فرو گرفته بودند که از جهات سته بجز جراد منتشر چیزی دیگر مرئی نمیشد و در سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و هشت در شیراز جراد منتشر با یا ئی بعرصهٔ ظهور رسید بحدیکه مجموع توابع و لواحق و محالات او را خالی نگذاشته حتی ببالاقات انجا از عجیب عادت نباید برود بشدتی ظهور بهم رسانید که تا پنج سال در همانجا تخم و بچه میگذاشتند و بعوض تخم گندم و جو را از زمین بر میداشتند بقسمی شد که قحط و غلا بهم رسید و در آنمدت کسی در آن شهر رنگ گندم و جو خام را ندید چه جای اینکه نان پخته او را به بیند یا بوی او را استشمام نماید بالاخره خوراک مردم تمام ذرت بود و با نواع اقسام از گرفتن و سوزانیدن و چاههای عمیق کندن و پر کردن از جراد و سر او را پوشانیدن در صدد مدافعه او بر آمدند و خیال میکردند که جنود الهی تمام باز سال دیگر از سال قبل بیشتر و شدیدتر که هر وقت پیدا میشدند و از جائی بجائی حرکت جرم آفتاب را پوشانیده بمثابه ابر غلیظ با رعدی در میان زمین و آسمان عبور میکردند و از حاصلی بحاصلی و زراعتی بزراعتی تشنه خان

چنان میخورند که گویا هرگز در آن زمین حبه و دانه کاشته و سبز نشده بود حتی چمن د
زارهای ییلاقات و قشلاقات آنسرزمین را باقی نگذاشته که دواب و غنم چهارپایان
و دهات بکلی از پا در آمدند و احتمال دارد بعد از این هم واقع شود والعلم عند الله
القادر العالم سی و چهارم ٣٤ خونریزی بسیار و قتل و نهب و فتنه و فساد
بسیار است در میان دو طایفه از عجم که هجوم بهم آورند و بشمشیر قتل عام یکدیگر را
متعرض نمایند و بضرب گلوله توپ و تفنگ بنیان و جدران قلعه و ملک
بستی یکدیگر را خراب کنند و قاعاً صفصفاً نمایند با وجود یکه هر
دو طایفه از یک سنخ از مردم باشند زقاتلین و مقتولین و اختلافات ایشان
بواسطه اغراض دنیای دنیه و شهوات نفسانیه شیطانیه باشد کما هو الظاهر و در این
سنوات مرتبه بسیار از این مشاهده شد سی و پنجم ٣٥ مسخ شدن طایفه دو
بصورت قرده و خنازیر و دوب است که این مردم و ناسی که در باطن شیطان
و الخناس میباشند بحسب صورت میمون و خرس و خوک شوند که در همین دنیای
دنیه بجهة کثرت خباثت باطن و اعمال زشت خود مسخ بصورت و ابدان حیوانات و
سباع درنده ضاره شوند و باطن ایشان بروز نموده ظاهر شود سی و ششم بیرون رفتن غلامان
از اطاعت آقایان خود و کشته شدن آقایان بدست غلامان خود و احتمال دارد که
مراد از غلامان غلامان سیاه و زر خرید باشد یا اینکه کوچکان و زیردستان و پست فطرتان
باشند که اطاعت بزرگان خود را نکنند و ایشان را خفیف و خوار و بیقدر و منزلت نمایند که بمنزله

که بمنزله کشتن ایشان باشد و احتمال دارد که مراد از آقایان علما و بزرگان دین باشد
که این مردم عوام و گوسفند طبیعت از ربقه اطاعت و انقیاد ایشان بیرون رفته
و بمقام اذیت و آزار ایشان برآیند چنانچه الحال همین در احوال عصر خود مشاهده است
سی و هفتم ٣٧ ظاهر شدن صورت و سینه و دستی است در نزد چشمه خورشید و قرص آفتاب
که همه مردم او را ملاحظه نمایند و تعجب کرده متفکر شوند و مدتی بهمان حال باشند
و کسی وجه او را ندانند و این قریب بظهور نور و فرج آنسرور است سی و هشتم ٣٨ باریدن
چهارده روز باران پی در پی میباشد برخلاف عادت و ابن صباغ مالکی که در
فصول المهمه خود روایت بیست و چهار باران پی در پی را مینماید و نزول این امطار
و بروز این امطار بجهة پاک نمودن زمین است از کثافات و خباثات و نجاست
ظاهره و باطنه سی و نهم ٣٩ زنده شدن مرده ها است از قبور خود بعضی از متقدمین
و برخی از متاخرین و بهمین ابدان دنیویه از قبور خود بعد از آنکه عظم رمیم شده اند
بقدرت کامله خداوندی زنده شوند و در کوچه و بازارها تردد نمایند و یکدیگر را بشناسند
و این علامت هم قریب بظهور فرج و بروز نور آنسرور است و این علامت هم
در زمان ظهور و هم در زمان رجعت واقع میشود و لیکن معلوم نیست که چه کسان
از مردگان زنده میشوند و کیان از زندانیان قبر بدنیا رها میشوند و باید بهمین
بدن و جسم دنیوی بدنیا پایند نه بجسم مثالی یا جسم تبدلی چنانچه طایفه شیخیه
میگویند و آنکه طایفه بابیه نابابیه میگویند ما زنده میشویم و بدنیا عود میکنیم

بدنیا عود میکنیم غلط است زیرا که زنده شدن مردها از قبور علامت ظهور نور انور رب
عالمیان حضرت صاحب الزمان است و ایشان میگویند این زمان ظهور است و
مهدی از برای خود برپا نموده اند لهذا ابعد از ظهور نور زنده شدن ایشان علامت
او نخواهد بود مگر آنکه از برای رجعت باشد و در زمان رجعت هم تخصیص بزنده شدن
با پنه نا با پنه ندارد و بلکه باید مؤمن خالص و کافر خلص بیرون بیایند از قبور و زنده
بشوند و رجوع بدنیا نمایند چنانچه خواهد آمد انشاء الله پس ایشان یا کافر محضند یا
مؤمن محض و بر هر دو تقدیر ایشان و غیر ایشان از کافرین و مؤمنین زنده میشوند
چهلم منقول از سید کائنات و خلاصهٔ موجودات و نور انور مجردات و روح
اطیب مقدسات حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است
که فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بمن رسید
که یا محمد از جمله عطاها که بتو مرحمت فرموده ایم آنست که بیرون بیاوریم از صلب تو
یازده امام که همه ایشان از بطن دختر تو فاطمه میباشند و آخر ایشان مردی است که
باز خواهد نمود عیسی ابن مریم ع در عقب سر او و او پر میکند زمین را از عدل و داد
بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس من عرض نیاز بدرگاه بی نیاز پادشاه
بنده نواز کردم که پروردگارا این امر در چه وقت ظاهر خواهد شد خطاب مستطاب
رسید که یا محمد در وقتیکه برطرف شود علم و ظاهر شود جهل و بسیار شود قتل و کم شوند
علما و فقهای حقیقی و بسیار شوند شعرا و بگیرند امت تو قبور را مساجد یعنی قبرستانرا

قبرستان را مسجد نمایند یا آنکه مسجد را قبرستان کنند و شاید کنایه از خوابیدن
مردم در مسجد باشد و در میان قبرستان نماز نمایند چنانچه این فعل بسیار متداول
شده است خاصه در مشاهد مشرفه و حال آنکه مکروه است و بعضی از علما جایز نمیدانند
یا امت تو زینت نمایند مصاحف و مساجد را چنانچه در این زمان بسیار شده است
که قرآنها را طلاکاری و مساجد را نقاشی میکنند و هر دو بد و خلاف رضای الهی است
و بسیار شود جور و فساد و بکروند امر ناشایسته و اولیاء و دوستان ایشان فجره و اعوان
و انصار و یاران ایشان ظلمه و صاحب رای و مشورت ایشان فسقه که فاسقان
بی ایمان اهل مشورت ایشان خواهند بود که نگویند حرفی بجهت رضای خدا بلکه آنچه
میگویند بجهت ریا و هوای نفسانیه و شهوات دنیویه دنیه باشد و آنچه را که بخیال ایشان
صلاح دنیای آنها باشد میگویند و می کنند و بجهت حصول رضای الهی نه کار را
می کنند و نه کلامی را میگویند خاصه در وقتیکه جلب نفعی بکنند یا آنکه احتمال خیال ضعیف
یا ضرری داشته باشند یا ایستبه بدنیای خود پس در آن وقت یا قبیله بسته خسف میشود یکی در
سمت مشرق و یکی در طرف مغرب و یکی در جزیرهٔ عرب و مراد از خسف فرو رفتن زمین
با اهل او بزمین یا فرو بردن زمین اهل خود را بزمین میباشد و خراب شدن بصره است
بدست یکی از ذریهٔ تو که اتباع او زنجی باشند و خروج مردی است از اولاد حسین بن علی
که بیرون بیاید و ادعاهای کند که موجب فتنه عالم خواهد بود و ظهور دجال است از
طرف مشرق از سجستان و در بعض نسخ است که از اصبهان یا اصفهان و ظهور

وظهور سفیانی است چهل و یکم خروج سفیانی ملعون است که از علایم حتمیه است و آن ملعون
مردی است چهار شانه و بد صورت آبله رو سرکنده ازرق چشم که بندگی خدا را هرگز در
مدت عمر نجس نجس خود نکرده است و مکه معظمه و مدینه مکرمه را هرگز ندیده است و هر کس
او را می بیند پندارد اعور است و اسم نحس نجس او عثمان است و پدر او عتبه یا عنبسه است
و او از اولاد ابو سفیان بن حرب بن صخره پدر معاویه علیه الهاویه است و او را سفیانی
بن حرب و سفیان بن قیس هم میگویند شاید یکی از پدران معروفه او را حرب
و یکی دیگر را قیس بگویند که باسم هر دو خوانده شود و آن ملعون پنجاه از یک
کمتر در ماه مبارک رجب از وادی بی آب و علف از طرف مکه معظمه خروج
میکند و شاید از زمین جبل یا نجد خروج کند که واقع بین شام و مکه و مدینه است
و آن ملعون پنج شهر را متصرف میشود از بلاد شام که عبارت است از دمشق و حمص
و فلسطین و اردن و قنسرین و خروج او بعد از فتنه بزرگی است در میان اهل مشرق
و مغرب شاید مراد اهل مشرق و مغرب آنجا بوده باشند نه مشرق و مغرب عالم پس
آن ملعون میفرستد یک طایفه از لشکر کفر و شرک اثر خود را بطرف مغرب و افواج
چند او را بطرف مشرق میفرستد و جمعی را بسمت بابل که از ارض کوفه و بغداد است
روانه میکند بجهة نهب و قتل و غارت پس بیحیایی میکنند و خرابی بسیار و غلط کارهای
بیشمار مینمایند و میکشند بناحق اکثر از سه هزار نفس را و فجور خواهند نمود با بیشتر از صد زن
عفیفه و میکشند سیصد نفر از اکابر بنی عباس را و ظاهرا در آن زمان امورات بدست

بدست بنی عباس باشد و بعد از آن می آیند بطرف نجف اشرف و کوفه و خرابی بسیار
بسمت کوفه و نجف و اطراف و جوانب او میکنند و مردم آنجا و در النجف و غارت
مینمایند بعد از آن یک حصه لشکر او متوجه بجانب شام میشوند و در میان راه لشکر قائم عج با ایشان
میرسند و غارات و منهوبات و غنایم ایشان را از آنها میگیرند و همه آنها را میکشند
و یک حصه از لشکر کفر اثر او میروند جانب مدینه رزقنا الله شرف زیارتها و در ظرف
مدت سه روز مدینه مشرفه را تاراج و غارت مینمایند و خرابی بسیار میرسانند پس از آنجا
بعد از خرابی و نهب و قتل رو بسمت مکه معظمه خواهند نمود و چون به بیدا که زمینی است
نزدیک بمدینه که کوههای اطراف او را ضجنان میگویند میرسند و در شب در آنجا
درنگ مینمایند که روز او بروند که ناگاه ملکی را خداوند عالمیان میفرستد که فریاد میکند
که ای زمین این ملاعین را بخود فرو بر پس بیدا جمیع آنها را که عدد ایشان سیصد هزار نفر
میرسد با اسباب و اسلحه و اسبان و آنچه با ایشان است فرو میبرد مگر دو نفر از قبیله
جهینه باقی میمانند که ملکی روی ایشان را بعقب بر میگرداند که یکی از آنها را بشیر و دیگری را نذیر میگویند
پس آن ملک بشیر میگوید که برو بمکه و قائم آل محمد ص را بشارت بهلاکت این لشکر بده و بنذیر میگوید
برو بشام و خبر سفیانی ملعون بده و او را بترسان پس بشیر و نذیر بشارت و نذارت خود را
بحضرت قائم ع و بشام میرسانند پس سفیانی خبیث از شام متوجه کوفه میشود و در آنجا
نزول مینماید و منادی او ندا مینماید که هر آن کسی که سر یک نفر شیعه علی ابن ابی طالب را
بیاورد ده هزار درهم بگیرد که پول طلا که مسکوک بسکه پادشاه دین پناه این عصر ناصر الدین شاه

شاه تا جار چهل و پنج اشرفی دارد چند تخود باشد پس مردم بی دین بی باک
ناپاک که نطفهٔ شان خلل دارد بجهت طمع ذخایر دنیای دنیه و اغراض باطله نفسانیه
شهوانیه و بغض و عداوت و دشمنی یکدیگر را بدست آن ملعون میدهند حتی آنکه همسایه
در حق همسایه بگوید که این از آنهاست و گردن او را بزنید و هزار درهم بگیرد و
دیگری باز بگوید این از آنهاست و گردن او را بزنید و هزار درهم بگیرد و هکذا و صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که غازیان شیعه در آن زمان فرزندان
زنا باشند و امرا سفیانی خبیث همه حرامزاده ها باشند و از صاحب برقع بشیعیان ها
آزارها برسد و آن ملعون حرامزاده شخصی است که در میان شیعیان با بوده است و همه
ایشان را شناخته است و خود را از ایشان با ایشان مینموده است در آخر وز او برقعی بروی
خود بیندازد که مردم او را نشناسد و کسی او را نشناسد و آن ملعون در نزد سفیانی حرامزاده
باشد و مردم را بگیرد او دهد و بکشد پس حضرت قائم عج بر اسب ابلق سوار شده باشد
و داخل کوفه شود و سفیانی ملعون بگریزد بشام پس آنحضرت لشکری تعیین فرماید در
شام بر سر او فرستد و با او جنگ نمایند تا آنکه آن ملعون مغلوب و دستگیر شود و او را
در سر صخره بیت المقدس سر برند و عالم را از لوث کثافت و نجاست و خباثت
آن ملعون پاک نمایند و مدت سلطنت آن حرامزاده با این همه مفاسد که در دنیا از
او ظاهر شود هشت ماه مستمر خواهد بود و زوال دولت آن ناپاک موقوف بظهور
نور موفور است و ران‌سرور است و بعموم اذا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان

کان زهوقا

کان زهوقا آفتاب درخشان که عالم را بنور جمال خود منور نمود خفاشان و شب پرکان
مختفی و بر طرف و پنهان خواهند شد و انحصار با وندارد و جمیع سلاطین و امرا و پادشاهان
و خواقین روی زمین بهمین احوال خواهد بود الا آنکه بقاعده الاقرب فالاقرب همه
مغلوب و منکوب و مخذول خواهند شد مگر کسی را که خود آنحضرت مخلع به خلعت حکومت
و ریاست و امارت و سلطنت و جهانبانی فرماید بجهت زیادتی عدالت و مرحمت
و رافت او با علم و عبادت با بندگان خدا که او فایز بدرجات قصوی و مراتب
علیا و فرمانفرمای آخرت و دنیا خواهد شد و از برکت عمل و علم و عدالت سلطنت
دنیا و آخرت خواهد رسید و ایضا در تفسیر آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا اوتوا الکتاب
بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها در کتاب
غیبت نعمانی روایت نموده است از ابی مقدام از جابر بن یزید جعفی از مولانا ابی جعفر
محمد بن علی الباقر ع که آنجناب فرمود کلامیکه حاصل مضمون در ترجمه‌اش این است
که ای جابر زمین را بگیر و دست و پا حرکت مده تا آنکه ببینی علاماتی را که ذکر
مینمایم از برای تو اگر تحمل در آنها یکی اول از آنها اختلاف نمودن بنی فلان است
و لعل مراد بنی عباس است و لاکن نمی بینم که تو درک او را بنمائی و لیکن خبر بده بکسانی
که بعد از من است که منادی ندا کند از آسمان و فریادی از جانب دمشق بفتح
میرسد و قریه در شام بزمین فرو میرود که اسم او جابیه است و طایفه در طرف راست
مسجد دمشق ساقط میشوند و خارج میشوند جمعی از بیرون روندگان از طرف ترک

حدیث شریف

تبوک و عقب ایشان میروند بهرج و مرج روم یعنی باطل و پست ترین رومیان و رومیه
برادران ترک تا آنکه نازل شوند در جزیره و روی میآورند بیرون روندگان از روم
تا آنکه منزل در رمله که مکانی میانه شام و مصر است نمایند پس در آن سال اختلاف
بسیار میشود از هر طرف خاصه از طرف مغرب پس اول زمین مغرب زمین شام است
پس مختلف میشوند بر سه رایت و علامت اول رایت اصهب است که رایی است
از سرخی بسفیدی میزند یا از سفیدی بسرخی مایل است دویم رایت ابقع است
که مختلف اللون است که رنگهای مختلف دارد سیم رایت سفیانی است پس ملاقات
میکند سفیانی با رایت ابقع و باهم جنگ خواهند نمود تا آنکه سفیانی او را میکشد
با کسانیکه با او میباشند پس سفیانی با رایت اصهب جنگ میکند و آنها را
بقتل میرساند پس همت خود را میگمارد که بطرف عراق توجه نماید و میآید تا آنکه
میکند و لشکر او بقرقیسیا که بلدی است نزدیک بفرات و جنگی در آنجا واقع میشود
که صد هزار نفر در آنجا کشته میگردد از جباران پس سفیانی لشکری میفرستد بجانب
کوفه که عدد ایشان به هشتاد هزار نفر خواهد رسید پس از ایشان میرسد باهل
کوفه از قتل کشیدن و دار کردن و اسیر نمودن بسیاری و درین هنگام علامات
و رایات چند از طرف خراسان خواهد رسید که منزلها را طی مینمایند بسرعت تمام
و با ایشان میباشند چند نفر از اصحاب حضرت قائم ع و بیرون خواهد آمد
مردی از دوستان اهل کوفه با چندی از ضعفا و امیر لشکر سفیانی او را خواهد

خواهد کشت در میان حیره و کوفه پس سفیانی لشکری بطرف مدینه طیبه میفرستد
و حضرت مهدی در این هنگام از مدینه بطرف مکه میرود پس چون خبر بلشکر
سفیانی میرسد که حضرت مهدی ع از طرف مدینه بطرف مکه رفت لشکری بعقب
سر آنحضرت و باثر او میفرستد که شاید او را ملاقات کرده جنگ نمایند یا او را
بگیرند و یا بکشند آن لشکر بآنحضرت میرسند و آنجناب هراسان بطریق سنت
موسی بن عمران خائف مترقب داخل مکه میشود و لشکر سفیانی در بیداء فرود می
آیند که منزلی است نزدیک بمدینه طیبه پس ناگاه منادی ندا میکند از طرف
آسمان که ای بیداء فرو بر این قوم را در آنوقت زمین همه آن لشکر را با آنچه با
ایشان است بخود فرو میبرد مگر سه نفر از ایشان که روهای آنها بعقب بر میگردد
و ایشان از طایفه بنی کلاب میباشند و آیه مبارکه در حق ایشان نازل شده است
و حضرت قائم ع در این هنگام در مکه معظمه است و پشت مبارک خود را
داده است بر بیت الحرام در حالتیکه پناه باو برده است پس ندا میفرماید
بمردمان که ای مردم ما نصرت میجوییم از خدا پس کیست از مردم که اجابت ما را
نماید پس بدرستیکه ما اهل بیت پیغمبر شما میباشیم و ما اولیتر از مردمیم بخدا و رسول
او محمد ص پس هر کسیکه حجت بمن بگیرد با آدم پس من اولیترین مردم بآدم
و کسیکه حجت بمن بگیرد بنوح پس اولایم بنوح و کسیکه حجت بر من بگیرد با براهیم
پس من اولایم بابراهیم و هر کس حجت بمن بگیرد به محمد ص پس من و الذین

از ابراهیم و صفوة از محمد صلی الله علیهم اجمعین و کسیکه حجت بمن بگیرد بکتاب خدا
پس من اولیترین مردم بکتاب خدا آگاه باشید کسیکه حجت بگیرد بمن بسنت حضرت
رسول خدا پس من اولیترین بسنت رسول خدا صلعم پس قسم میدهم بخدا کسی را که بشنود
امروز از من فریاد مرا هر آینه برساند حاضر از شما بغایب و سؤال میکنم از شما بحق خدا
و رسول صلعم و بحق خودم بر شما بقرابت بحضرت رسول که هر آینه اعانت نمایید ما را و منع
کنید ما را از کسانیکه بر ما ظلم می کنند و ما را از خانهای خودمان بیرون نمایند و بغی
بر ما روا میدارند و ما را از حق خود دفع میسازند و اهل باطل را بر ما زیادتی میدهند
الله الله ما را مخذول نمایید و نصرت و یاری ما را کنید خدا شما را یاری و نصرت
نماید پس جمع میفرماید خدا اصحاب او را از برای او که سیصد و سیزده نفر
میباشند و جمع میفرماید خدا ایشان را از برای آنحضرت از غیر میعاد مثل جمع شدن
ابرهای متفرقه در اول تابستان چنانچه خداوند تبارک و تعالی میفرماید ایاما
تکونوا یات بکم الله ان الله علی کل شیئ قدیر پس با او بیعت مینمایند در میان
رکن و مقام و با او عهدی میباشد از جناب رسول خدا صلعم که ارث میبرند او را فرزندان
از پدران خود پس از آنچه گذشت از اخبار و آنچه میاید از آثار وارده از ائمه اطهار
علیهم سلام الله الملک الغفار چنین معلوم میشود که احوالات حضرت قائم عجل الله
فرجه مختلف خواهد بود در زمان ظهور خود در اوائل و اواسط و اواخر او و در اول
امر جنگها با مردم خواهد کرد و شکستها خواهد داد و شکست خورد خواهد و از مکه

و از مکه بمدینه خواهد آمد و از آنجا بمکه باز رجوع خواهد نمود خانه تقاتل قتاد و با سفیانی
و لشکر او جنگها خواهد نمود و سفیانی و لشکر او با آنحضرت و سادات علوی و فاطمی
و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام اذیتها و آزارها خواهد رسانید و از ایشان
خواهد اسیر نمود و حبس کرد و قتل و غارت نماید بحدیکه بدترین زمانها باشد و در صدد
قتل و دفع آنحضرت خواهد برآمد تا آنکه آنجناب از او و لشکر او از مدینه بطرف مکه
برد و پناه بخدا و خانه خدا آورد و فسادها از سفیانی ظاهر خواهد شد در مدینه و شامات
و عراق عرب و غیرها بعد از آنکه اطراف اصحاب آنحضرت بطی الارض و سوار ابر شده
بخدمت آن بزرگوار برسند و با او بیعت نمایند و منصور بجنود سماوی و جیوش ارضی گردد
آنگاه سفیانی و لشکر او را متفرق و مقتول سازند اگرچه و هن بسیار بآنحضرت رسیده
باشد بجهة تطابق حال او با حال انبیاء سابقین و اوصیاء سابقین و با حال خاتم المرسلین
و فاتح الاوصیاء المرضیین و سایر الائمة الطاهرین بجهة مصالح چند که خداوند
عالمیان میداند که از جمله آنها است امتحان و ابتلاء بندگان چنانچه برخی از آنها
گذشت و آنحضرت با دجال و لشکر او جنگها خواهد نمود تا آنکه آخر الامر بر او غالب
خواهد شد و با بسیاری از سلاطین روی زمین و عبده طاغوت و اولیاء شیاطین
و عمله جابرین و ظلمه مقاتلها خواهد نمود تا آنکه بر ایشان فایق خواهد آمد اگرچه در خلال
این احوال گاهی قاهر و گاهی مقهور و لشکر آنحضرت گاهی مغلوب و گاهی مظفر و منصور
گردند تا آنکه تمامی بلدان و روی زمین بلامنازع مسلم بآنحضرت شود و در او سلطان

وکثرت فساد و معاصی و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و قلت علم و هتک حرمت
علما و خفت فقها و غلبه جهال و سفها باشد و کسی متمکن از امر بمعروف و نهی از منکر
نشود و اگر احیانا کسی بکند هیچ کس نشنود لهذا هر بلدی بسببی خراب شود و اهل او ببلائی
مبتلا شوند و بعضی از بلدان و سبب تخریب ورا بدین وجه بیان کرده اند و بعضی از آنها هم
واقع شده است و بعضی دیگر متوقع الوقوع است مصر را زلزله خراب کند عمان را دریا خراب کند
بصره را آتش از آسمان آید و بسوزاند دمشق را باد خراب نماید روم را صاعقه از آسمان
آمده بسوزاند یمن را درد قولنج بر اهل او غالب شود و آنها باین مرض بمیرند و آنجا
خراب شود بغداد را آب دجله سیلان و بنیاد او را از ریشه بکند و خراب کند مدینه را
آبله بر اهل او غالب شده بنیانرا بکشد و او بلا اهل مانده خراب شود ریسانرا ترکان
خراب کنند و خرابه تا بحال بعد از وقعه چنگیزیه بحال خود باقی است اصفهان را امیری
علیه نام خراب کند و غالب اهل او ساکن تبریز زمین شوند طبرستان را کرم در دهن و دماغ
ایشان بپیچد و موجب هلاکت آنها شود نیشابور را سنگ از آسمان بیارد و خراب کند لعلّ کلا
طالعة نحرابها یا لحاصل هر مکانیرا خداوند بواسطه عمل بدی بسببی از اسباب قهر و غضب خدا نباید و بسیاری
از بلدان از جور حکام زمان در هر عصر و دوران خراب شوند و این علامت از علامات شرطیه است
و شاید بتوبه و انابه برطرف شود و اینچند بلد را در کتاب نخبة التصانیف تعداد نموده است والعالم هو الله تعالی
چهل و ششم خروج دجال است و او مقارن با ظهور و بروز نور عالم افروز حضرت
بقیة الله و حجة الله است و اسم آنملعون صاید بن صید است و لقب او دجال است

واین از علامات

و این از علامات حتمیه است که البته باید خروج کند و فتنه و فساد بجهة ابتلاء و امتحان
عباد در عالم کون و فساد بنیاد نماید و دجال صیغه مبالغه است از دجل که بمعنی
پوشانیدن حق بباطل است و بمعنی خدعه و مکر و حیله نیز آمده است که همان معنی
اولی باشد و آن ملعون اول ادعای نبوت و آخر ادعای ربوبیت
والوهیت خواهد نمود که خاک ناپاک بدهان بی باک او باد و اخبار خاصه
و عامه درباره تولد او اختلاف دارد بعضی دلالت براین دارد که او را از زمان
آدم و بعد بود و بعض دیگر دلالت دارد که در زمان حضرت رسول متولد شد بالش
بود حرف میزد از عبد الله ابن عمر بن الخطاب مرویست که روزی حضرت رسول ص
بعد از ادای فریضه صبح با جمعی از اصحاب بخانه از خانهای مدینه تشریف
برد در خانه را زد ناگاه پیره زنی بیرون آمد حضرت رسول اذن دخول از او
طلبیده داخل خانه شده و ما هم در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه دیدیم مردی در آنخانه
بود که سر خود را بقطیفه پیچیده بود و خود بخود حرف میزد و بدن او متلوث بکثافات
و نجاسات بود و هرزه چند می گفت پس حضرت رسول ص او را بکلمه شهادتین فرمود
او قبول نکرد و عرض کرد که تو از من بنبوت سزاوارتر نیستی من رسول خدا
میباشم حضرت رسول روی مبارک خود را از او گردانیده بیرون تشریف آوردند
روز دویم باز بهمان خانه تشریف بردند ناگاه دیدیم که آنملعون بر سر درختی رفته بود
و هرزگی مینمود چون حضرت رسول داخل خانه شد آن پیره زن که مادر او بود

بود و با و گفت پایین بیا و ساکت باش که محمد ص آمد پس آن ملعون بزیر آمده و
ساکت شد پس آنحضرت اظهار شهادتین گفتن را از او مطالبه نمود جواب غیر
صواب روز سابق را شنید باز بیرون تشریف آوردند و در روز سیم
تشریف بردند ناگاه دیدیم آن ملعون در میان گوسفندان چند رفته بود و صدایی
مانند صدای کلاغ از او ظاهر میشد حضرت او را باز امر بشهادتین فرمود آن ملعون
انکار نموده برگشت آنحضرت فرمود اخسأ تو را مهلتی داده اند و بآرزوی خود نخواهی رسید
و آنچه مقدر شده است از تو بفعل خواهد آمد و در خبری عمر شمشیر کشیده عرض نمود
یا رسول الله اذن بفرما تا گردن این ملعون را بزنم پس آن برگزیده عالمیان رو بمبارک
باصحاب نموده فرمود خداوند تبارک و تعالی هر امتی را از فتنه دجال ترسانیده است
و او را مهلت داده است تا زمان شما و این همان ملعون است و خروج خواهد نمود
اول ادعای نبوت و بعد از آن ادعای الهیت کند و در سال قحط ظاهر خواهد شد
و با او باشد دو کوه یکی شبیه کوه نان و یکی شبیه کوهی که چشمهای آب صاف
جاری در او باشد و جمعی از مردمان متابعت او را نمایند و اکثر مطاوعان و مریدان
او زنان و یهودان و اعراب بادیه نشینان و سازنوازان و سرناچیان و اولاد
زنا و زناکاران باشند و این ملعون همه روی زمین را سیر خواهد کرد و بهمه جا برسد مگر مکه
و مدینه را که نخواهد دید و قدم کثیف او بحرمین شریفین نخواهد رسید و این ملعون اعور
و کور است و خداوند تعالی و تقدس اعور و کور نیست و در خبر دیگر وارد است که حضرت

حضرت رسول ص امر فرمود بملکی که متشکل بشکل مرغ بزرگی شده بود و فرمود که این
ملعون را بردار و بهر جا که مأموری برسان تا زمان خروج او که او را مهلت داده اند
و در خبر دیگر وارد است که آن مرغ او را برد در جزیره که در طرف زیر زمین چهار قریه
یهودیه اصفهان یا اصبهان یا سجستان حبس نمود و در غل و زنجیر است تا زمانیکه
مشیت الهی بر خروج او قرار گیرد و بجهة امتحان و ابتلاء مردمان و سایر
مصالح و اسرار و حکمتی که خدا میداند ظاهر شود و آن مفاسد مکنونه مخفیه
از او بظهور برسد و آن ملعون خلقتی عجیب و خری غریب دارد اما صفت
خر دجال است چنانچه از بعضی اخبار بعض علما اخبار استنباط میشود خرترین
خرهای عالمیان است خری که بر این خر سوار است و او بسیار بزرگ است بحدیکه
مسافت میان دو گوش او یک میل راه فاصله است و برنگ پلنگ است
بدن او یک خال سفید و یک خال سیاه و بسیار خوش رنگ و خوش راه
و شده گام و میان هر گام او که برمیدارد ثلث فرسخ است در زمین و زمین در زیر
پای او پیچیده میشود و از نهرها و رودخانهها و دریاها عبور می کند و از بیابانها و کنار
شهرها و قریهها میگذرد و مردم در عقب سر او می افتد و بسیاری باو نمی رسند
بجهة تندی و تیزی راه او **و اما صفت خلقت خود دجال الملعون**
کما فی بعض الاخبار این است که یک چشم او مالیده شده است و چشم چپ او
در میان پیشانی او واقع شده است و میدرخشد مثل درخشیدن ستاره صبح

شبح و در میان او پارچه خونی واقع است که گویا مخلوط بخون شده است و در میان
محل دو چشم او نوشته شده است بخط جلی آیس من رحمة الله یعنی که از رحمت
الهی ما یوس است و در خبر دیگر نوشته است هذا کافر فقهاء و هر کس از زن
و مرد و ملا و عامی این نوشته را میتواند بخواند و بدن او بزرگ و تنومند است
که دیدن او محل تعجب عامه خلق است با شکل عجیب و روبت غریب و اطوار
و گفتار و رفتار عوام فریب و آن ملعون ساحر ماهریست که بسحر فرو میرود
بدریاها و زمین و بچشم مردمان میآید که سر مینماید با او آفتاب و در پیش روی
او کوه سیاه و در پشت سر او کوه سفید نمایان میشود و چنین مینماید که کوه نان و آب است
و حال آنکه مثل سراب است چون نزدیک میروی چیزی نیست و بسحر بچشم مردمان
مینماید که بهشت و دوزخ همراه او است از آتش و قصور و انهار و اطیار و علی رؤس
الاشجار و حال آنکه اصلی ندارند و آن ملعون با آن خر شل خودش و کوههای آب و نان
و بهشت و دوزخ و جنان همه اطراف جهان را سیر مینماید و قدم نامبارک خر
او بهر دریا و نهر که میرسد آب او فرو میرود و خشک میشود که تا روز قیامت
آبی نخواهد دید و کوهها و صحراها و کنار شهرها و قریه ها را گردش میکند و فریادی
میکند که اهل مشرق و مغرب و جن و انس خواهند شنید و باواز بلند که خاک
ناپاک در دهان او باد فریاد میکند و میگوید انا الذی خلق فسوی انا الذی
قدر فهدی انا ربکم الاعلی یعنی ای دوستان من منم آنخدائی که خلق نمودم بندگان را

نمودم بندگان را و اعضاء و اجزاء ایشان را تسویه کردم منم خدائیکه تقدیر امور عباد را
نمودم پس هدایت کردم ایشانرا براه راست منم پروردگار بلند مرتبه شما و پر معلوم است
که این حرامزاده ازل و ابد کور اعور شقی ناپاک بی باک سحّار جبّار کذّاب خدا
نمیباشد بلکه بنده ضعیف نحیف کثیف علیل محیل خر سوار خداست که کوری او از ادعاها
کذب او عار است و آخر روز بازار شیطان و کافران و فاسقان و فاجران
و منافقان و ساحران و کاهنان و مردمان بیدین و ایمان در رواج
و در رونق است و شیطان اعوان و انصار و اتباع خود را از جن و انس و شیاطین
متمرده و غیرهم را جمع آوری نموده بر اطراف او در آمده رقاصی نماینده و انواع
سازها و سرناها و بربطها و زنگهای شیطانیت را بنغمات در آورده مردم را باو
و خود مشغول نماید و خر او را در نظر آن ضعفاء العقول و سفها چنان زینت دهد
که جلوه او در انظار بسیار بزرگ و با آثار عظمت و شکوه باشد و آن ملعون
مکار بسحر چنان وانماید که گوئی از هر موئی بش چغانه و چنگ بر مثلث و بم
کشیده آهنگ گویا از هر تار موی خر او نغمه و آهنگ سرودی و نوای
ساز و سرنا و بربط بر آید که هر کس بنوای خوش صدا و دلربائی آوای او برباید
نعوذ بالله من شرور آخر الزمان که آن صداها موجب حیرت و تعجب خلق روزگار
شود بطریق دیگر مروی است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدهی که در دو فرسخی مدینه
بود رسید فرمود ولادت دجال بدفعال درین ده خواهد بود و در نزد بعضی نام

پدرش صیاد است و نام مادرش کاهنه و هر دو یهود بودند و یهود دجال را
قط میگویند و در نزد بعضی نام پدر او داود است و مادرش میمونه نام دارد
و کنیه دجال ابویوسف و یهود او را پیغمبر میدانند و چون خروج کند او را خدا
میدانند و در خبر دیگر است که دجال روز چهارشنبه متولد شد نزد غروب آفتاب
و چون از شکم مادرش بزمین افتاد فی الحال نشست و حرف زد و ... را
وصف نمود و هرچه هر کس بخاطر خود میکند از او خبر میداد و ساعت
بساعت بزرگ میشد در وقت تولد ریش دراز داشت چون عبدالله ابن مسعود
و محمد بن مسلم که از اصحاب حضرت رسول بودند آن را شنیدند آشوب و غوغائی دیدند
از سبب او پرسیدند گفتند چنین شخصی در اینجا متولد شده است چون بخانه او رفتند
دیدند که بر پیشانی او نوشته شده است بخط صنع الهی که الکافر بالله ایشان بمدینه
رفته عرض حال را بخدمت حضرت رسول نموده آنحضرت روز دیگر با بعضی صحابه
مثل ابن مسعود و عمر بآنخانه تشریف برده بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در
زد پیره زنی آمده ایشان را بدرون خانه برد حضرت رسول صلعم در وقت دخول آنجا
با بعضی اصحاب سوره الم را و سوره حم دخان را بخاطر گرفته که دجال را امتحان
نمایند چون داخل شده او را دیدند که مربع نشسته است و بادزنی در دست دارد
و بخود باد میزند و لحظه بلحظه بزرگ میشود و با مردم از هر باب سخن میگوید حضرت رسول
او را امر بشهادت بتوحید و رسالت خود فرمود قبول نکرد و گفت تو از من اولیتر

اولیتر برسالت نیستی و بعد ادعای خدائی نمود حضرت از او اعراض فرموده
استفسار از آنچه در خاطر گرفته بودند نمود فی الحال باستعجال گفت الم و حم دخان
حضرت فرمود قاتلک الله عمر شمشیر کشیده بدون اذن حضرت رسول بر سر
دجال زد اصلا در سر او کارگر نشد بلکه برگردیده و بر سر خود و سر او را شکافته
و چهار انگشت در سر او جا نموده و خون بر سر او جا نموده و خون بر روی او جاری شد
حضرت رسول صلعم فرمود تو نتوانی او را کشت زیرا که برای قضای خدا جاریست
دست مبارک خود را بسر عمر کشید فی الفور خوب شد پس حضرت رسول صلعم رو
بمدینه تشریف آورد و دجال لعین نعلین خود را در پا کشیده و عصا در دست گرفته
از عقب سر آنحضرت روانه مدینه شد چون مردم آن هیئت غریبه و عجیبه را دیدند
بر او گرد آمدند دجال بطرف کوهی دوید و سنگی بزرگ بر سر راه ایشان گذاشت
مردم ترسیدند حضرت نبوی بر آن کوه برآمده دست بدعا بلند نموده عرض
کرد بارخدایا دفع شر این ظالم را بنما تا وقتیکه خود میدانی فی الفور مرغی از آسمان
فرود آمده و آن ملعون را بچنگال خود گرفته بهوا برد هر چند دجال استغاثه نمود
سودی نبخشید تا آنکه آن مرغ او را بدریای طبرستان رسانیده و در جزیره انداخت
و در آنجا محبوس نمود و در بعضی از کتب مسطور است که خدا دجال را با خر او در جزیره
طبرستان که شصت فرسخ در شصت فرسخ است محبوس نموده است و هر روز خر آن
جزیره را پر از علف میکند و میرود باید آن جزیره را و بحیره دراو هست که پر از آب

نری دیدیم انقدر بزرگ بود که اگر کسی پیش سر او بودی دم او را ندیدی سر او مثل
و روی او مثل روی آدمیان و شمشش مثل پشت گاو بود و بدنش گل گل بود بقدر درهم
گفتیم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده ایم ناگاه آن خر بزبان آمد و گفت
دجال که بر من سوار میشود از من عجب تر است گفتیم او کیست گفت در این قصر است رفتیم
در آن قصر شخصی را دیدیم که بآن بزرگی کسی را ندیده بودیم یک چشمش ممسوح و دیگری
چون ستاره در میان پیشانی او میدرخشید و در میان دو کتفش موهای روئیده
بود مانند نیزه و در پیشانیش نوشته بود هذا کافر و پای او بزنجیر بسته بود و دست
راستش بگردنش غل بود و در میان زمین و آسمان معلق بود و چون مرا دید گفت
تمیم داری هستی گفتم بلی چند سوالی پرسید گفت محمد را میشناسی گفتم کدام محمد گفت نبی
عربی که تولدش در مکه و هجرتش در مدینه است و صاحب لواء و شفاعت و حوض
کرامت چون باو برسی تصدیق او را بنما و ایمان باو بیاور و این نصیحت که ترا کردم
بکسی نکرده ام و بروایتی دیگر پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت
آخر چه شد گفتم بسیاری اطاعت او را کردند گفت خیر ایشان در این است پس گفت
نزدیک است مرا اذن خروج دهند و همه زمین را در مدت چهل روز بگردم پس بخر خود
گفت که این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور و نام آن خر جساسه است
پس آمد و زانو نموده ما را بر دوش خود سوار کرده در یک ساعت ما را بمدینه
رسانید و تمیم داری نصرانی بود و بخدمت حضرت رسول صلعم آمده و ایمان آورد

ایمان آورد و در خبر دیگر است که بدن آن خر گل گل سرخ است و چهار دست
و پاش تا زانو سیاه است و از زانو تا سم سفید است و در میان دو گوشش
چهل میل فاصله است و در گوش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت
فرسخ است و هر گامش یک میل راه است و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند
و بروایت و قول دیگر میان هر گامش چهار فرسخ است و دجال عصائی از نقره
سفید در دست دارد که طول او یکفرسخ است و بسحر از هر بن مویش آواز و نغمه بر آید
و شاید خلقت اینها چنین باشد یا که بسحر بنظر و سمع چنین آید یا آنکه قوه تشکل مثل جن
در او باشد که بهر شکل بخواهد از کوچکی و بزرگی ظاهر شود بجهة امتحان خلق و در روایتی
دیگر قامت دجال بست گز است و ابله رو و ازرق چشم و ریش و شاخ و دو
بد بو و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش بهزار هزار و ششصد هزار خواهد رسید
و تا سه دفعه خواجه خضر را شهید میکند و باز آنحضرت زنده میشود و این داعی
دوام دولت ابد مدت قائمیه قبل از بلوغ بحد بلوغ در عالم رؤیا دیدم که
میدان بسیار وسیع بزرگی بود و ازدحام و جمعیت بیشمار از زنان و مردان
در آن میدان بوده گویا میدان خانه صباغخانه همدان بود که بجز راه عبور
یک خر دیگر جائی از هجوم مردان نداشت که ناگاه غوغای عظیمی های و هوی
کثیری و همهمه صغیری در میان آن مردمان افتاد که دجال دجال خر سوار نا
پایه دار بدفعال میاید و انواع اصوات و نغمات ساز و سرنا برپا شده برخواست

برخواست و احقر هم در میان مردمان دران میانه میدان ایستاده بودم که
ناگاه گله سر خر دجال جال خر سوار از گوشه طرف مدرسه بزرگ میدان نمایان
شد که همه آنمردمان از پیران و جوانان و زنان و مردان بسجده افتادند و احقر
در کمال استعجاب و فکر شدم و بهمان نحو ایستاده بودم تا آنکه او از طرف میدان
گذشت و رفت و اما کیفیت خروج دجال و زمان بروز
آن بدسگال بدین طریق است کما فی بعض الاخبار که سه سال قبل از خروج
او قحط و غلا در دنیا واقع شود باین نهج که در سال اول ثلث باران از آسمان
که متعارف اوقات و ازمان است نبارد و زمین ثلث روییدنی متعارفه خود را
نرویاند و در سال دویم دو ثلث باران و روییدنی نبارد و نروید و در سال سیم
یک قطره باران از آسمان و یک برگ سبز از زمین نروید و اکثر از جانداران
زمین از الم جوع بمیرند و در خبری از ائمه منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود
که هر مؤمنی دجال را به بیند آب دهان بروی او بیندازد و با آن ملعون حرّان
باشد و اکثر خلق متابعت او را نمایند مگر کسی را که خدا نگاه دارد و با او بهشتی
و دوزخی باشد بسحر پس هر مؤمنی که بدوزخ او گرفتار شود سوره مبارکه حمد را بخواند
و برآتش بدمد تا آنکه سحر او در او اثر نکند و آن ملعون دیوان و عفریتهای بسیار داشته
باشد که آنها متشکل بصورت آدمی شده باشند پس آن ملعون بجهة اظهار خارق
عادت بکسیکه او را پدر و مادر مرده باشند بگوید میخواهی پدر و مادرت را زنده کنم

زنده کنم که انها اقرار بالوهیت من کنند آنمرد قبول کند پس امر برد دو دیو از
دیوان از دیوان خود نماید که بشکل پدر و مادر او متشکل شده و نزد او آیند و گویند
ای فرزند اطاعت او را نمای که پروردگار تو هست و آن ملعون همه شهرها را مسخر کند مگر
مکه و مدینه را که نتواند و قصد آنجا را کند ملکی او را نگاه بدارد که نتواند داخل آنها شود
و لاکن در اطراف آنها بیاید پس در مدینه زلزله عظیمی واقع شود که هیچ منافقی نماند
مگر آنکه در او نتواند بماند بلکه بیرون بیاید و نزد دجال بدفعال آمده متابعت
او را کند پس چون کلام معجز نظام آن فخر انام باین مقام رسید ام شریک عرض
نمود یا رسول الله در آنزمان مؤمنان در کدام یک از بلدان میباشند حضرت فرمود
در بیت المقدس جمع خواهند شد و دجال بیاید و ایشان را حصاری نماید و در آن اوان
در نزد نماز صبح و بروایتی نماز عصر حضرت قائم عجل الله فرجه بیاید و اذان و
اقامه میگوید و با ایشان نماز را بجماعت مینماید رزقنا الله آمین یا رب العالمین و
و درین هنگام عیسی بن مریم از آسمان بزمین در نزد مناره بیضا بر بالای کوه افیق
نازل میشود در حالتی که دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با طراوت باشد
و هر دو دست خود را بر بالای سر فرشته گذاشته باشد و رخساره مبارکش غرق عرق باشد
بحدیکه چون سر بزیر آورد قطرات عرق همچون مروارید از جبین مبین او بریزد و چون
انفاس قدسیه او بر هر کافری برسد در همان ساعت بمیرد و نظر مبارک او بهر مشرکی
بیفتد در همانجا افتاده جان دهد و در نماز اقتدا بصاحب الامر نماید پس در آن حصار

آن حصار را بگشایند و بیرون آیند و با دجال هفتاد هزار یهود مکمل و مسلح باشند
در دور آن حصار چون حضرت عیسی ع از قلعه بیرون آید دجال فی الحال با کمال
استعجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکر و عسکر ضلالت اثر او
در بعضی از حصون و قلاع متحصن شوند و خود را از لشکر مؤمنان مخفی و پنهان نمایند پس خداوند
عالمیان ارباب قلعها و حصنها فرماید که بزبان بیایند و بمؤمنین بگویند که از لشکر
دجال بدفعال در ما پنهان میباشند پس ایشان آنها را بیرون آورده بکشند بنحویکه
اثری از دجال و دجالیان نماند و در خبری وارد شده است که دجال را در شام
بگیرند و در دست حضرت عیسی شمشیری یا حربهٔ دیگری باشد بر او زند و او را بکشد
و جمیع اتباع او را هلاک نمایند و ایضا منقول است که حضرت صاحب الزمان
احمد بن عبد الله نام را بجنگ آن ملعون بفرستد و چون دجال محتال او را ببیند لشکر
خود بگوید میخواهید احمد سر عسکر را بکشم و باز او را زنده کنم همه گویند آری پس آن ملعون
سحری نماید که احمد بیفتد و بیهوش گردد که گویا مرده است و چون زمانی بگذرد
بحال بیاید و برخیزد و آن ملعون با احمد سه دفعه این شیادی و سحر را نماید پس احمد
بقوت ایمان و توجه صاحب الزمان با او جنگ نماید و جمعی کثیر از لشکر ضلالت
اثر آن ملعون را بکشد تا آنکه او عاجز شود و از دست احمد بسمت مکه بگریزد احمد او را تعاقب
نموده که ناگاه ملکی با احمد برسد و بگوید خود را زودتر از او بمکه برسان که ظفر و نصرت با تو
خواهد بود پس احمد متوجه مکه خواهد بود و ملک موکل زمین رگ زمین را بکشد که احمد زود

احمد زود

احمد زودتر از دجال بمکه برسد پس بر گرد حرم راه او را بگیرد و با آن ملعون مردانه جنگ
نماید تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس بگریزد پس احمد با عسکر ظفر اثر
خود او را تعاقب نموده باو برسند و با او جنگ نمایند و جمعی کثیر از لشکر او طعمه
شمشیر آتش بار احمد و عسکر او شوند و او شکست فاحش خورده رو بطور سینا فرار
نماید احمد در عقب او برود و باز بینهما جنگ عظیمی اتفاق شود پس دجال مجددا شکست
خورده بگریزد و رو بمدینه آورد و اهل او را محاصره نماید و کار را بسیار بر ایشان
تنگ کند پس مردم بستوه آمده بروضهٔ مطهرهٔ منورهٔ سید عالمیان روند و
استدعای دفع شر آن ملعون را نمایند که در آن حال حضرت صاحب الزمان و عیسی بن
مریم با لشکر گران برسند دجال این حال را ببیند تاب مقاومت نیاورده
فرار بر قرار اختیار نماید و چون بگریزد خداوند عالم امر بزمین فرماید که او را نگاه
دارد تا آنکه حضرت عیسی باو برسد و حربهٔ خود را از پشت سر باو بزند که از سینهٔ او
بدر رود و از خر سرنگون بیفتد و چندان خون از موضع زخم آن پلید برود که دو میل راه
از آن خون تر شود تا آنکه هلاک گردد و جمیع اتباع او طعمهٔ شمشیر مؤمنین شوند
و در خبر دیگر وارد شده است که چون آن ملعون از مدینه فرار نماید بطرف شام
بگریزد تا آنکه چون از عقبهٔ کوه افیق بخواهد بالا رود در سه ساعتی از روز جمعه حضرت قائم
علیه السلام باو برسد و او را بضرب ذو الفقار آتش بار روانهٔ اسفل درک من النار
نماید و دنیا را از لوث کثافت و نجاست ذات و شرک و کفر و زندقه و الحاد آن

سك صفات وبا اتباع او پاک فرماید اللهم العنه لعناً وبيلاً وعذبه عذاباً اليماً وجبار
بسيار در اطوار وگفتار وكردار ورفتار دجال بدفعال وارد شده است ليكن
خوفاً للاطاله بهمين قدر اكتفا كرده وشايد بزرگي كام وميان دو گوش خر او
از سحر چنان نمايان باشد يا آنكه محمول بر شدت بزرگي خر او باشد يا آنكه در حقيقت
به آن بزرگي است ودر شهرها وقريها بسحر كوچك شود يا آنكه كوچك باشد وبسحر
بزرگ شود وچون به بلندي بالا رود دستهاي او بسحر كوتاه وپاهاي او دراز
گردد وچون از بلندي بزير آيد دستهاي او بلند وپاهاي او كوتاه شوند وسر وجود
حكمت وخلقت او را خداوند عالميان وراسخون در علم ميدانند چهل وچهارم حديثي
كه از حضرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم منقول است كه مفاد كلمات درر
شحونش بدين مضمون است كه در سال ششصد جرح وقتل بسيار ميشود وپر ميگردد زمين
از ظلم وجور ودر ششصد وبيست واقع ميشود موت علما يكي بعد از ديگري پي در پي
بحديكه باقي نخواهد ماند يكي از آنها ودر ششصد وسي واقع ميشود كمي آب نيل وفرات
بحديكه مردمان در وسط شط زراعت نمايند ودر ششصد وچهل سنگ از آسمان
ببارد بقدر بزرگي تخم مرغ باين واسطه بسياري از حيوانات تلف ميشوند ودر ششصد وپنجاه
مسلط ميگردد درندگان بر مردمان ودر ششصد وشصت ميگيرد آفتاب پس نصف
جن ونصف انس خواهند مرد ودر ششصد وهفتاد ميگردند زنان مثل بهايم شايد
زنان صفت درندگان را خواهند ربايند كه بجز خوردن وخوابيدن وحرف مفت زدن

علامات ظهور

زدن

زدن واذيت وآزار مردان بيچاره را نمودن وبخواهشهاي نفسانيه و
شيطانيه رفتار كردن ديگر چيزي نخواهند دانست وفهميد پس احتمال دارد كه
مثل بهايم صفات ناپسنديده واخلاق غير مرضيه رديه غير مستحسنه پيدا نمايند كه
بهيچ وجه نتوان با ايشان يكبار آمد ورفتار كرد واحتمال هم دارد كه بواسطه فعال
بد ايشان بصورت بهايم وحيوانات درنده وچرنده مسخ شوند واين اقوي الاحتمالات است
زيرا كه ايشان غالباً افعال رديه وصفات سخيفه واعمال غير مرضيه واخلاق ناپسنديده را
دارند وقينا الله من شرهن ودر ششصد ونود بيرون ميآيد دابة الارض ودر هفتصد
طلوع ميكند آفتاب تاريك وسياه رنگ وديگر بعد از آن سؤال نكنيد پس
احتمال دارد كه مذكورات مقدمات قيامت كبري باشد بعد از ظهور ورجعت
واحتمال دارد كه مراد از اين سالها از هزار دويم از هجرت واقع شود ومراد از دابة
الارض حضرت ولايت مآب علي ابن ابيطالب امير المؤمنين روحي له الفدا باشد
كه بجهة نصرت وياري فرزند دلبند خود حضرت قائم عجل الله فرجه ظاهر شود زيرا كه از جهة
حضرت مولاي متقيان امير مؤمنان سلام الله عليه رجعات متعدده بكرات مكرره خواهد
بود در خفا وآشكار واحتمال دارد كه اين واقعات در ميانه زمان ظهور ورجعت
واقع شود واحتمال دارد كه اينها محمول بر ظواهر خود نباشد بلكه مؤول بتأويلات
باطنه باشند وايضاً در خبر ديگر وارد شده است كه در سال ششصد وهشتاد ظاهر
ميشود زني كه سعيده نام داشته باشد وصاحب ريش وسبيل باشد مانند ميايد

مریم است و در زیر هر علمی هزار سوار فرنگی و نصرانی باشند که عبارت از هفتصد هزار سوار
فرنگی باشند و در آن وقت ظهور میکنند از طرف مکه مردی که اسم او سفیان بن حرب
باشد و شاید مراد همان سفیانی ملعون است که سابق بر این احوال او گذشت و این
قرینه میشود که مراد از این سنوات سنواة قبل از ظهور حضرت قائم است ع پس باید مراد
از ششصد و ما بعد او ششصد از هزار و دویم هجرت باشد که حال دویست و هشتاد
و چهار او گذشته باشد پس بنا بر این ظهور آنحضرت طولی خواهد داشت و شاید
اینها از علامات شرطیه معلقه باشند نه حتمیه که بمشیت الهی یا بتوبه و انابه و تصدق
بندگان خداوند آنها را محو فرماید یا آنکه وقوع بیابند و یا آنکه محمول بر ظواهر نباشند
بلکه مرادتا ویلات آنها باشد و الله العالم و در سنوات تالیف این عجاله ظهور نمود
شد که زنی صاحب ریش و سبیل یافت شده است اما سوارانی نداشت
علامات و اماراتی است که جناب یعسوب الدین امیر المؤمنین ع آنها را بیان
فرمود چنانچه منقول است که روزی آنحضرت بمنبر تشریف برده فرمود سلونی
قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن
صوحان از آن میان برخواست و عرض نمود یا امیر المؤمنین خروج دجال در چه زمان
خواهد شد آنحضرت فرمود که این از جمله اسرار مخفیه الهیه است و از برای خروج
او و [illegible] معتبر [illegible] است و لاکن امارات و علاماتی دارد اگر بخواهی بیان کنم
عرض نمود بلی فدایت شوم پس آنحضرت کلماتی چند فرمودند که مضمون در ترجمه‌اش این است

که از علامات او میرانیدن مردم است نماز را و ضایع نمایند امانت را و حلال دانند
دروغ را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم نمایند و دین را بدنیا
بفروشند و سفیهان را صاحب امور خود قرار دهند و در امور مشورت با زنان
نمایند و قطع رحم کنند و تابع هوا شوند و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند
و علم و اهل علم حقیقی را ضعیف نمایند و خار دارند و ظلم نمودن در میان ایشان فخر باشد
و امراء فجره باشند و وزراء ظلمه شوند و اهل معرفت ظاهریه خیانت کار شوند و قراء
فسقه گردند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور را اعلانیه و آشکار نمایند
و بهتان و تهمت زیاد گردد و در مسجد گناه نمایند و اشرار محترم و مکرم باشند
و نزد دیگر شود عذابهائیکه خداوند عالمیان با نها وعده فرموده است و زنان
در تجارت کردن با مردان شریک شوند و صدای فاسقان در تمشیت امور بلند شود
و پست ترین قوم بزرگ قوم گردند و مردم تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق دروغگو
نمایند و خیانت کار را امین دانند و زنان خواننده و غناکننده زیاد شود و سازها
و سرنا در میان مردمان پیدا شود و آخرین لعن بر اولین نمایند و زنان سوار بر زینها
شوند و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند یعنی در زلف پس و پیش نهادن
و خود را درست کردن و زینت دادن و زنان لباس مردان و مردان لباس
زنان پوشیدن بلکه مردان کار زنان را از دستشان بگیرند و مردم طلب علم نمایند
بجهة طلب دنیا کردن چنانکه در این زمان غالب طلبه دنیا شده اند و طلبه امور دینیه

و احکام ربانیه و معارف سبحانیه مثل کوگرد احمر بسیار کم است و مردمان امور
دنیا را مقدم بر آخرت دارند و خود را بمردمان مؤمن دشمنی نمایند و حال آنکه آنها
ارکان دین‌اند بلباس میشان باشند و دلهای آنها تلخ‌تر از صبر و گندیده‌تر از مردار
پس در آنوقت خروج دجال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس
میباشد که مردم آرزو کنند که کاش ما در آنجا ساکن بودیم و همه این علایم مذکوره
در سال تالیف که سنه ۱۲۶۸ هزار و دویست و شصت و هشت در سال تحریر این
عجاله که سنه ۱۲۸۴ هزار و دویست و هشتاد و چهار است از هجرت با علا درجه ظهور و بروز
رسیده موجود است بلکه بمراتب زیاده اند چهل و ششم علامتیست که از حضرت
خاتم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که آنحضرت بعد از
در بیان تاویل آیه مبارکه فقد جاء اشراطها ذکر نموده است پس فرمود باصحاب
خود که آیا میخواهید شما را خبر دهم بعلامات ساعت که مراد قیامت صغری باشد
که زمان ظهور و ما بعد او از زمان رجعت باشد چنانچه در بعض اخبار ائمه اطهار منقول
از آیاتی که خداوند درباره امر قیامت و ساعت میفرماید مراد قیامت صغری
میباشد که زمان رجعت آل محمد است و ابتدا او زمان ظهور نور موفور السرور حضرت
قائم است پس سلمان فارسی رضی الله عنه برخواست و عرض نمود بلی یا رسول الله
بیان بفرموده و در خبری دیگر است که حضرت دست مبارک خود را به پرده کعبه
زده بود که این کلام را بیان فرمود که مضمون در ترجمه‌اش این است که آنوقت ضایع

ضایع شدن صلوة و تابع شدن شهوات و میل بهوا است و تعظیم نمودن مال است
و فروختن دین بدنیا است پس در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود
نمک در آب بجهة آنچه می بیند از منکرات و نمی تواند که او را تغییر دهد و نهی از او نماید
پس سلمان عرض نمود یا رسول الله آیا همه اینها واقع شدنی است آنحضرت
فرمود بلی بحق آنخدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست ای سلمان در آنوقت والی
و حاکم میشود بر مردمان امرا جور و وزرا فسقه و عارفان ظلمه و امنا خیانتکار
سلمان عرض نمود که اینها البته شدنی است آنجناب فرمود بلی در آنوقت میگردد
معروف منکر و منکر معروف و امین خائن و خائن امین میشود و دروغگو راستگو
و راستگو دروغگو میگردد در میان مردمان ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنان
و مشورت نمودن با کنیزان است و اطفال بر منبرها بالا روند و برای آنها شنیدن
دروغ گفتن صحبت و شوخی خواهد بود و مال خدا را غنیمت میدانند و مردم
بر پدر و مادر جفا مینمایند و حال آنکه با دوست ظاهری خود احسان مینمایند و طلوع
ستاره دنباله دار ای سلمان شریک میشوند زنان با شوهران در تجارت و باران
از آسمان بغیر موقع و محل ببارد و خوبان پایمال بدان شوند و عبادت
کنندگان خار و ذلیل میشوند و مردم از خدا همیشه شکایت خواهند نمود یکی
گوید چیزی نخوردم و یکی گوید نفعی نکردم ای سلمان در آنزمان حاکم و امیر خواهد
شد برای مردمان کسانیکه اگر حرف زنند آنها را بکشند و اگر حرف نزنند

مالهای ایشانرا میبرند و مال مردم را حلال میدانند و خون ایشانرا میریزند و دل ایشان
پر از خوف و بیم و ترس میباشد و نمی بینی مردمانرا مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده از ایشان
و میآیند بعضی از مشرق و مغرب و مستوجب امر امت من میشوند پس وای بر ضعیفان
امت من از ظلم و جور ایشان و ویل جهنم باد برای ایشان رحم نمی کنند کوچکرا
و احترام نمی گیرند بزرگرا و نمیگذرند از گناه گناهکاری صورت ایشان بصورت
آدمیان و قلوب ایشان مثل دل شیطان است ای سلمان در آنوقت اکتفا
مینمایند مردان بمردان در دفع شهوات خود و این کنایه از کثرت لواط است و
همچنین زنان بزنان اکتفا می کنند در کسر شهوات خودشان خواهند نمود و زنان
رشک و غیرت میبرند بر پسران چنانچه رشک میبرند بدختران در خانه اهل ایشان
و شبیه میشوند مردان بزنان و زنان بمردان و زنان متصدی امور میشوند و مثل
مردان بر منبرها سوار میشوند پس بر آن زنان باد که از امت منند لعنت خدای سلمان
در آنزمان نقاشی و طلا کاری مینمایند مسجدها را چنانچه نصاری معابد خود را نقاشی
و طلا مالی مینمایند و قرآنها را طلا کاری و زینت میکنند چنانچه حال متعارف شده است
که سر لوحها و جدول طلا از برای قرآن درست میکنند و بلند کرده میشود منارها
و بسیار میشود صفهای نماز جماعت با دلهای پر بغض و زبانهای مختلف ای سلمان
در آنزمان زینت مینمایند مردان امت من خود را بطلا و میپوشند حریر و دیباج و استعمال
مینمایند پوست نمور و خز را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند بزیادتی گرفتن مثل ده دو

ده دو و ده سه و ده چهار و کمتر و بیشتر که در این زمان متعارف شده است و رشوه
میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا را بلندی میکنند و او را بزرگ میشمارند
ای سلمان در آنزمان ظاهر میشوند زنان خواننده و نوازنده آلات لهو و لعب مثل سرنا
و ساز و طنبور و غیره و حاکم و والی میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان در آنزمان
حج می کنند بزرگان امت من بجهت تفنن و تفریح و تفرج و اغنیا بجهت تجارت و فقرا
بجهت ریا و سمعه و شهرت و قومی یاد میگیرند قرآنرا از برای غیر خدا و قرآن خوا
خواندگی میکنند و قرآنرا بغنا میخوانند و غنا خواندنرا قرآن خوانی نام میکنند و علم را یاد
میگیرند بجهت غیر خدا و در آنزمان زیاد میشوند اولاد زنا و مردم را خود را بروی دنیا
میاندازند ای سلمان در آنزمان پاره میشود پردهای احترام مردمان و کسب
گردیده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر
میشود فقر و فاقه و فخر و مباهات مینمایند مردمان بیکدیگر بلباس و اساس و بارد
باران در غیر اوان و انکار مینمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی آنکه مؤمن ذلیل
ترین امت من میباشند و ملامت مینمایند مردمان متابعت کنندگان قرآنرا و عبادت
کنندگانرا و این مردمانرا در آسمانها باسم ارجاس و انجاس بخوانند
ای سلمان در آنزمان نمیرسد غیر غنی و مالدار بفقیری حتی آنکه سائل سؤال
یک میماید و در میان دو جمعه نمیرسد بکسی که چیزی در دستش بگذارد و حرف خواهد
زد در امور عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نباشد و درین زمان جمیع این علامات

بظهور رسیده است خداوند عالمیان ظهور فرج آل محمد را نزدیک بفرماید اللهم
فرجهم و سهّل مخرجهم بجاه محمد و آله چهل و هشتم صیحه آسمانی است که از جمله شرایط
حتمیهٔ قریبهٔ ظهور است و آن صدائی است البته از آسمان ظاهر شود در شب
بیست و سیم ماه مبارک رمضان که همهٔ مردمان از عالمیان از اهل مشرق و
مغرب بشنوند از مرد و زن و سفید و سیاه و بلندی آن ندا بحدی باشد که خوابیده
بیدار شود و نشسته برخیزد و ایستاده بنشیند از شدت هیبت آن صدا و آن
ندا دهنده جبرئیل خواهد بود که در نزد صبح باواز فصیح و بلیغ بلند بگوید الحق
مع علی و شیعته یعنی حق با علی و شیعهٔ او میباشد و شیطان در وسط روز
فریاد کند در میان زمین و آسمان که همه کس بشنود که الحق مع عثمان و شیعته
یعنی حق با عثمان و شیعهٔ او میباشد و در خبر دیگر است که در روز صدا از آسمان
بلند شود که الا ان حجة الله قد ظهرت عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه
آگاه باشید بدرستیکه حجة خدا ظاهر شد در نزد خانه خدا پس او را متابعت نمائید
پس بدرستیکه حق با او میباشد و چون قریب بغروب آفتاب شود شیطان از میان
زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنود که ای گروه خلایق پروردگار شما در وادی
یابس پیدا شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه است با او
بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او مکنید که گمراه میشوید و شاید مراد از این
همان سفیان بن حرب سابق الذکر باشد و مراد از وادی یابس همان وادی

وادی بی آب و علف خشک است که در میان مکه و شام واقع است در جبلستان
و در بعضی اخبار وارد شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهداء
و پیش از ظهور سفیانی و صیحه آسمانی هیچ یک از فاطمیین خروج بسیف
نمی کنند مگر آنکه مغلوب و منکوب خواهند شد و ظفر با دشمن او خواهد بود
چنانچه احادیث از صادقین علیهما السلام در حق زید فرمود چهل و هشتم از جمله علامات
که حتمیه قریب بظهور است خروج سید حسنی است و آن جوان خوشروئی خواهد بود که
از طرف دیلم و قزوین خروج خواهد نمود و باواز فصیح بلند فریاد خواهد کرد که بفریاد
برسید آل محمد بیچاره را که از شما یاری میگوید و مطلب پس او را اطاعت نمایند گنجهای
خدا در طالقان و آن گنجها از طلا و نقره نخواهند بود بلکه مردان دلیر شجاعان
چندی باشند که مانند پارهای آهن در شجاعت باشند با عظم و صلابت و ایشان
بر یابوهای اشهب مسلح و مکمل سوار باشند و بر دور حسنی جمع شوند و جمعی هم متابعت
کنند او را و موعظت نموده پس او اکثر از زمین را از کافران یا یاوران خود پاک
نماید تا آنکه وارد کوفه شود و با اصحاب خود در آنجا ساکن گردد که ناگاه خبر برسد که
مهدی آل محمد ظهور نموده است و از مکه و مدینه تشریف آورده است و نزدیک بکوفه رسیده است
پس آن سید حسنی با اصحاب خود گوید برویم و ببینیم این مرد کیست و چه میخواهد
حضرت صادق آل محمد فرمود بخدا قسم است که آن جوان میداند که این آینده حضرت
مهدی آل محمد است ع اما مطلبش این است که حقیقت آن حضرت را بر مردم و اصحاب خود ظاهر

ظاهر نماید پس سید حسنی با اصحاب خود بیرون بیایند و در مقابل لشکرگاه خود فرود
آیند و بیاید با جمعی از اصحاب خود و در برابر حضرت مهدی آل محمد علیه السلام بایستد
و عرض کند تو اگر مهدی آل محمدی پس کجا میباشد عصای جدت رسول خدا و انگشتری
آنحضرت و برد و زره او که اورا فاضل مینامند و عمامه او که سحاب نام داشت و اسب
که یربوع نام دارد و ناقه عضبای او و استرش که اورا دلدل مینامند و حمارش که یعفور
و براق میگفتند و کجاست مصحف امیرالمؤمنین که آنحضرت اورا جمع نموده است بعد از
رحلت حضرت رسول که تغییر و تبدیل ندارد پس حضرت مهدی آنچه حسنی طلب نموده باید
بنماید با برهان واضح و دلیل لایح و حجت بسند حتی آنکه جمیع مواریث انبیا را باو نشان
خواهد داد مثل عصای حضرت آدم ع و حضرت نوح ع و ترکه هود ع و حضرت صالح ع
و مجموعه حضرت ابراهیم ع و صاع حضرت یوسف ع و کیل حضرت شعیب ع
با ترازوی او و عصای حضرت موسی ع و زره حضرت داود ع و انگشتری
حضرت سلیمان ع با تاج او و اسباب عیسی بن مریم و باقی مواریث انبیا
و ائمه را باو بنماید پس عصای حضرت رسول ص را بر سنگ سختی نصب نماید که در ساعت
سبز شود و درخت بزرگی شود که سایه او در همان آن بر سر جمیع آن دو لشکر پهن شود
که همه حیرت نمایند پس در این هنگام حسنی بگوید الله اکبر ای فرزند رسول خدا دست
مبارک خود را دراز کن که بیعت با تو نمایم پس دست آنحضرت را ببوسد و با آنحضرت
بیعت نماید و جماعت کثیره هم از اصحاب او با آنحضرت بیعت نمایند مگر چهل هزار نفر

چهل هزار نفر

هزار نفر از زیدیه از لشکر او که از بیعت تخلف نمایند و مصحفها بگردن خود
بیندازند و فریاد نمایند که این سحر بزرگی است و اینها سحر میباشند که بما نمودند پس
حضرت مهدی هرچند آنها را نصیحت فرماید و اظهار اعجاز نماید سود ندهد و گویند
اینها همه سحر است و تا سه روز با ایشان مدارا فرماید پس بفرماید تا آنکه گردن همه را
بزنند و اینجوان سید حسنی یا از اولاد امام حسن ابن علی بن ابی طالب است یا آنکه
حسن نام دارد یا ملقب بحسنی خواهد بود و ادعای نیابت و یا امامت حضرت مهدی را
نمی کند بلکه شیعه اثنی عشریه است و مردم را بهدی و باطل دعوت نخواهد نمود و لکن
به بزرگی و مطاعیت و ریاست خواهد رسید و گفتار و کردار او موافق با شریعت حضرت
خاتم النبیین باشد و لکن در آن زمان کفار عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست آنها
تنگ آمده باشند که آنجوان حسنی فریاد برآرد که بفریاد برسید مضطر بیچاره را و از آنوقت جمعی از
مؤمنین که مستعد باشند او را اعانت نمایند و کم کم بکفار غلبه بجوید و از ایشان بکشد
و قوت بگیرد تا آنکه جمعیت او بسیار شوند و در سیرت که بطریقه سلاطین عادله
حرکت نماید تا آنکه با جمعی کثیر و تهیه خطیره وارد کوفه گردد و این در وقتی است که کوفه آباد
شده باشد و محل سکنای بزرگان باشد و در لشکر او طوایف مختلفه باشند که از آنجمله
باشند طایفه زیدیه که قائل بامامت زید بن علی بن الحسین یا زید بن حسن بن حسن ابن
علی بن ابی طالب علیهم السلام اند و زیدیه از عسکر او سر باز زنند از اطاعت و از نقبا
حضرت قائم ع و آن طایفه از اعراب خواهند بود نه از عجمیین و خصوصاً دیگر داد

دارد که ان شاء الله ظاهر شد چهل و نهم ۴۹ خراب شدن بغداد است بعد از آبادی
او چنانچه حضرت صادق آل محمد منقول است فرمود وقتی شود که بغداد چنان آباد
شود که مردم گویند دنیا همین بغداد است و قصرهای او از قصور بهشت است و دختران او
حور العین و پسران او غلمان و ولدان خلد است و چنین گمان کنند که روزی بندگان را
قسمت نکرده اند مگر در آن شهر و ظاهر شود در او از افترا بر خدا و رسول و حکم بغیر
حق و شهادت ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و خون ناحق ریختن و مال مردم
بردن بحدیکه آنقدر در تمام دنیا نباشد پس در آنوقت آنشهر محل غضب خدا و لعنت
او خواهد شد و وای بر کسیکه در آنجا ساکن شود از علمهای زرد و علمهای مغرب
و علمهائیکه از نزدیک و دور متوجه او میکردند قسم بخدا که نازل شود انواع عذاب
و اصناف عقاب که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند در آن شهر
نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و این عذابها از قبیل طاعون
و وباء و قحط و غلاء و طغیان آب و بادهای مختلفه زرد و سیاه و کرم و طوفان
آب و طوفان شمشیر و غلبه دشمن بر آنها باشد و بحدی برسد خرابی او که چون از آن
محل عبور نمایند یکدیگر بگویند که این محل شهر بغداد است و ایضاً احتمال دارد که مراد
شهر بغداد کهنه بوده باشد که حال خراب شده است ولی از آبادی او باقی مانده
و آنهم روز بروز خراب میشود و بغداد نو را تازه ساخته اند و شاید بغداد نو هم
خراب شود چنانچه بغداد کهنه و عمده خرابی بغداد کهنه از استیلاء هلاکو خان

کوخان که از احفاد چنگیز خان است چنانچه ری را هم چنگیزیه خراب نموده اند و
طهران حال آباد است و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام هم در بعضی از خطبهای
شریف خود خبر خرابی بغداد را داده است چنانچه میفرماید اذا جائت العصابة التی لا
خلاق لها تنحرن و اتقد یا ام الظلمة و مسکن الجبابرة و ام البلایا و ویل لک یا بغداد
و لدارک العامرة التی لها اجنحة کالطواویس ثم انین کما ثات الملح یا تو بنو قنطوراء
و مقدمهم جهوری الصوت لهم وجوه کالمجان المطرقة و خراطیم کخراطیم الفیلة
لم یصل ببلدة الا فتحها و لا برایة الا نکسها و مراد از بنی قنطوراء لشکر چنگیزیه اند
زیرا که این صفات ایشان است که بلند آواز و پهن صورت و دماغ دراز بوده اند
که بهر ولایتی رسیده اند او را فتح نموده و اهل او را بقتل آورده و بهر لشکری مقابل
شدند رایات آنها را شکسته و آنها را منهزم نمودند و ری و بغداد را آنها
خراب کردند و از ماوراء النهر تا بغداد قتل کردند و بسیاری شهرهای آنها را خراب
کردند و ایضاً حضرت امیر المؤمنین در خطبه میفرماید الا ان الباطل جولة و للحق
دولة یعنی آگاه باش که از برای باطل جولانی در دورانی باشد و از برای حق
دولتی خواهد بود و بعد از این کلمات چند میفرماید که اخبار از وقوع واقعات است
که بعد از آنحضرت ظاهر خواهد شد چنانچه آنچیزیکه فرمود تا بحال ظاهر شده و خواهد شد
بدون کم و زیاد و مضمون در مشحون کلمات معجز علامات او این است که آگاه باشید
که زود است من از میان شما بروم پس منتظر شوید فتنه امویه را که دو ترشریعه الجوله

الجمله طایفه بنی امیه است و دولت کسرویه را که مراد دولت بنی مروان باشد که
بقاعده و قانون پادشاهان عجم و مجوس رفتار خواهند نمود که آنها را کسری میخواندند
و بعد از آن رو خواهد آورد دولت بنی عباس با خوف و بیم و هم و فاقه
از برای عامه ناس پس در زمان ایشان بنا میشود شهری که او را زورا میگویند و
او در میان دجله و دجیل واقع خواهد شد و مراد از این شهر بغداد است که منصور
دوانقی او را بنا نهاده و پای تخت عباسیان در آنجا برقرار شد و بقدر پانصد
سال آباد بود که کمتر شهری بآن آبادی بود و او را دار السلام نام نهادند یعنی
دار اسلام پس آنحضرت فرمود ملعون است کسیکه سکنا نماید و از او بیرون آید
طیب جباریین لهذا غالب اهل او ناصبی و سنی و دشمنان علی و اولاد او
در باطن میباشند پس کسیکه باختیار خود بدون سبب شرعی در آنجا سکنا کند
ملعون است و باز فرمود و قصرها در آنجا بلند میشود و سواران در آنجا عبوری کنند و
معامله فجور و فجور و مکر در آنجا خواهد شد و بنی عباس او را رونق خواهند داد در رونق
بغداد و آبادی او بحدی رسیده که هشت جسر در او بسته بودند بجهة آیندگان و روندگان
در زمان معتصم عباسی اوضاعی در او فراهم آمده بود که غرفهای سر راه او را در روز زینتی
که بیرون میرفت بهزار دینار کرایه میدادند که مردم بنشینند و تماشای جلالت او را
نمایند تا آنکه خراب شد به فتنه هلاکو خانیه چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود پس
بعد از آن فتنه غزی است که بحرکت و هیجان خواهد آمد که کسی شوند مثل در اکبر دبا

بگیرد با قلاده سرخ که در گردن او باشد و خواجه نصیر الملة والدین هلاکو خان را به بغداد آورد
و بعد از گرفتن بغداد و مالیدن معتصم را در میان نمد چنان قتلی در بغداد نمود که آب دجله
بغداد سرخ رنگ شد چنانچه اهل سیر و تاریخ نوشته اند و هنوز اثر او در بغداد هست و خرابی
او باید مثل خرابی کوفه وری شود و هنوز نشده است بدانکه از این حدیث چنین مستفاد
میشود که زورا عبارت است از بغداد و لاکن در روضه کافی از معاویة بن وهب مرویست
که جناب صادق ع یک وقتی مثل آورد شعر ابن عقبه را که گفته است و نحر با الزورا
منهم لدی الضحی   ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن   بعد از آن فرمود آیا
میشناسی زورا را عرض کردم فدای تو شوم میگویند زورا بغداد است آنحضرت
فرمود نه آیا ری را دیدی عرض کردم بلی فرمود آیا بیا زار دواب فروشان او
رفتی عرض کردم بلی فرمود آن کوه سیاه که در یمین راه واقع است آنکوه زورا است
کشته میشود در او هشتاد هزار نفر که از جمله ایشان هشتاد مرد از ولد فلان
که همه ایشان صلاحیت خلافت را دارند عرض نمودم که خواهد کشت فرمود می کشد
ایشان را اولاد عجم و این روایت را نیز در کتاب مجمع البحرین روایت میکند و او را
حمل نموده است بزمان ظهور حضرت قائم ع و حال آنکه احتمال دارد قبل از ظهور واقع
شود و الله العالم و ایضا در کتاب غیبت نعمانی از کعب مرویست که
در وصف مهدی ع گفت و در خراب شدن زورا ذکری کرده است و
آن ری است و خسف مزوره و آن بغداد است و خروج سفیانی و حرب ولد

و حرب با جوانان ارمنیه حربی که پسر عباس بوده باشد بنا باید با جوانان مذکور و
در آذربایجان چنان حربی مینمایا پسر عباس که کشته میشود در آن حرب چندین هزار
کس که همه میگیرند شمشیر مجلّی را و آمد و شد میکنند براد علمهای سیاه این حربی است
که بر میخیزد براو موت احمر و طاعون و نه غیر این بود پس بنابراین حرث میشود
زوراء ری باشد نه بغداد و احتمال بغداد هم دارد و احتمال دارد که بغداد و ری هر دو را
زوراء بگویند چنانچه در مجمع میگوید الزوراء هو جبل بالری یقتل فیه ثمانون الفا من
ولد فلان کلهم تصلح للخلافة یقتلهم ابو ثاد العجم کذا مروی عن الصادق علیه السلام
پس بنابراینکه زوراء بغداد یا ری باشد مراد از آن علمهای مشرقی و مغربی و زرد و
دور و نزدیک که در او بلند میشود میتواند علمهای دول خارجه باشد از روس و رومی
و فرنگی و عجم و غیرهم پس براین سکنا نمودن در ری و بغداد بدون عذری بد و مذموم است
زیرا که زمینی است که محل سخط و غضب الهی است و لمیث جبارین از او بیرون میاید
و انواع فسوق و فجور و معاصی و کفر در او ظاهر میشود منکرات اعلی رؤس الاشهاد
بجا میاورند چنانچه امر بمعروف و نهی از منکر نمودن در آنجا اقدام بر هلاکت خود نمودن است
چنانچه در این زمان همچنین است پس سکنا نمودن در بغداد و ری بد است حتی آنکه
لعن او را فرد خواهد گرفت و ایضاً آنحضرت کلمات دیگر و علامات چند بیان کرد
و بعد فرمود ثم اسفر من وجهی بین انجمة الاقالیم کالقمر المضیء بین الکواکب پس
ظاهر شود نوری از صورت من در میان بلادهای ولایتها مثل ماه روشنی دهنده

دهنده میان ستارگان و شاید مراد ظهور حضرت قائم ع باشد که نوری از انوار
آنحضرت و از اولاد امجاد آنجناب است که بطریقه و سجیه و روش و قاعده و قانون
آنحضرت سلوک و رفتار و گفتار خواهد نمود که گویا نور روی آنحضرت عالم را بعدل
و داد و علم و حکمت پر نموده و روشن فرموده است و مراد از بین انجمة الاقالیم
مکه است زیرا که ام القری است و وسط دنیا است و قریب بخط استوا است و چون
حضرت قائم ع ظهور فرمود بعد از او زمان رجعت میشود و حضرت امیرالمؤمنین ع
هم بدنیا رجعت خواهد فرمود لهذا این کلام را فرمود پنجاهم از جمله علامات
مسموعه ظهور حضرت مهدی علیه السلام آباد شدن کوفه است بعد از خرابی او
و گذشتن مدتها است از خرابی او و الحال شهر کوفه شهر آبادی نیست و بحال خرابی
خود باقی است الا آنکه آثار آبادی در او پیدا شده است و آب بعضی از او را فرو گرفته
و بواسطه جمعی از اعراب خانهای نی در آنجا ساخته اند و علامت عمارت هم
کم کم در او یافت میشود پنجاه و یکم از جمله علامات فرو گرفتن کفر است عالم را که ظلمت
کفر و ابر سیاه فسق و فجور پیش روی آفتاب و ماه و ستارهای ایمان و اسلام را
بگیرند بحدیکه ظلمات کفر بعضها فوق بعض شده اند در معنی این علامت چندین
احتمال دارد اول آنکه همه مردم دنیا از زن و مرد و سفید و سیاه کافر گردند
از دین اسلام روگردان شوند و این بعید است زیرا که عباد مؤمنین بسیار زیادند دوم
آنکه کفار مسلط بر همه عالم شوند خواه یک فرقه باشند یا طوایف متعدده مختلف

مختلفه باشند زیراکه الکفر ملة واحدة و تسلط کفار میشود بر عالم بقهر و غلبه و جبر باشد و میشود بدوستی و یگانگی با اهل اسلام باشند در قواعد دولتیه دنیویه که مسموع القول و مقبول الکلمه باشند که آنچه بخواهند بتوانند بعمل بیاورند یا بزور یا بپول و شاید مردم اهل اسلام مایل بایشان شوند بجهة اظهار نمودن ایشان عدالت ظاهریه را در میان مردم بجهة جذب قلوب عامهٔ ناس از عوام و خواص بهر نحو یکه ممکن باشد اگرچه خیالات بعیده در ضمن این اطوار و گفتار و کردار نیک باشد شود و باین سبب هر تصرفی که خواهند در اقطار عالم نمایند و قوی و امین و مطاع و بزرگ شوند و در امور عامه محل شوری و صلاح شوند بلکه بدون رضای ایشان امر عمده واقع نشود مگر آنکه باختیار ایشان باشد پس بوا[رد]گردنها شوند و مردم اهل دنیا بجهة اغراض نفسانیه دنیویه دنیه و شهوات شیطانیه عدیده خود و اربابِ علم منسوب بایشان داخل نمایند یا بجهة طمع دنیا یا بجهة خوف یا بجهة امن و امان بلکه بسیاری از مسلمانان بدوستی ایشان فخر و مباهات در میان مردمان نمایند سیم آنکه احتمال دارد که متلبس شدن مسلمانان باشد بلباس مشرکان و کافران و شبیه شوند باحوال و گفتار و کردار و رفتار ایشان و آلات و ادوات و اسباب و اوضاع و حرکات و سکنات و مسکن و لباس و خوراک از مرکبات و مفردات کفار در میان اهل اسلام متداول شود بحدیکه مردم بقاعده و قانون و طریقه و زاکون اهل کفر رفتار نمایند و بهیئت کفر و وضع مأکولات و ملبوسات ایشان بیشتر از اهل صلاح و سداد و اسلام و رشاد شود و طریقه و منهجیه مسلمین متدرجا ضعیف شود که در جنب

که در جنب اوضاع کفار مضمحل باشد چهارم آنکه دین اسلام چنان ضعیف شود که اسمی از او باقی بماند و رسم اسلام را نداشته باشند و کفار غلبه نمایند از هر فرقه از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه غیر اهل کتاب باشند از اهل ادیان و ملل و نحل مختلفه پنجم آنکه چنان اختلافی در دین اسلام بهم رسد بحدیکه کفر و اسلام و کافرین و مسلمین مخلوط بهم شوند که تمیز میان آنها نتوان داد الا آنکه اعتقادات کفریه و عقاید اهل شرک و ارتداد در میان مردم شیوع بیابد که هر کسی یک اعتقاد داشته باشد و غالب آنها همه زندقه و کفر و الحاد و شرک و جحود و انکار حق باشد چه از عقاید اصولیه دینیه و مذهبیه و فروعیه ضروریه و غیر ضروریه و اجماعیه و غیر اجماعیه بحدیکه نور انوار علم صدق و حکمت حقه و دین مبین و شریعت و آیین و طریقه متین امیرالمؤمنین و نهجه مرضیه ائمه طاهرین علیهم سلام الله ابد الآبدین از میان برود چنانچه در زمان ما این سیاق اسلام مغلوب و منکوب و کفر غالب و فسق مطلوب و فجور مجلوب شده اند پنجاه و دویم علامتی است که حضرت امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه در الطریق منظم میفرماید نبی اذا ما جاشت الترک فانتظر ولایة مهدی یقوم و یعدل یعنی ای پسرک من زمانیکه غلبه نماید ترک و بهیجان بیایند پس منتظر باش ولایة مهدی را که برخیزد و بعدالت در میان مردم رفتار میکند و لفظ ترک مطلق است و شامل جمیع اتراک میشود و مراد از هیجان ایشان احتمال دارد تسلط ایشان باشد و احتمال دارد

دارد سلطنت ایشان باشد و احتمال اغتشاش و فتنه و فساد نمودن ایشان و شاید مراد
از هیجان اتراک روسیه یا روسیه یا ماوراء النهر باشند یا سلاطینی که از آذربایجان برخیزند
باشند اگرچه احتمال هیجان روسیه اقوی است ❊ و ذل ملوک الارض من آل هاشم
و بویع منهم من یلتذ و یهزل ❊ یعنی زمانیکه ذلیل و خوار شدند پادشاهان روی
زمین از آل هاشم و بیعت کرده شد از ایشان کسیکه لذت از خواهشهای نفسانی خود
بفراغت بال برد و لهو و لعب نماید و احتمال دارد که مراد این باشد که پادشاهان روی زمین
از آل هاشم ذلیل میشوند و مردم بیعت بیک هاشمی از اهل التذاذ که لاغر و ضعیف و نحیف
باشند نمایند و احتمال دارد که پادشاهان آل هاشم ذلیل و خوار شوند و آخر کار بجائی رسد
که بیعت به اهل لذت و هزل و لهو و لعب نمایند که موجب فناء دولت ایشان باشد
و بنا براین باید مراد پادشاهان صفویه باشند که ضعف بهم رسانیده منقرض
شدند و آن کسیکه بیعت با او واقع میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند پادشاهان
زمین از دست ایشان یا خود ایشان ذلیل شدند ❊ صبی من الصبیان لا رای
عنده ❊ و لا عنده جد و لا هو یعقل ❊ طفلی از اطفال که رای و فکر و تدبیر
در نزد او نباشد و در نزد او جد و اجتهاد نباشد و از برای تعقلی در امور نباشد که بیعت
بطفل بیشعوری از ایشان واقع شود ❊ ثم یقوم القائم الحق منکم ❊ و بالحق
یاتیکم و بالحق یعمل ❊ پس در آن هنگام برخیزد قائم بحق از شما و حق و راستی میآورد
از برای شما و بحق و راستی عمل مینماید که در او هیچ ظلم و عدوان نباشد و عالم را پر از عدل

عدل و داد میکند ❊ سمی نبی الله نفسی فداه ❊ فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا ❊
یعنی حضرت مهدی علیه السلام هم نام رسول خداوند عالمیان است که جان من فدای او باد
پس خار مکنید و ای فرزندان من و تعجیل در نصرت و یاری او نمائید و احتمال دارد
که ضمیر متصل فداه راجع بحضرت رسول باشد و احتمال دارد که راجع بحضرت مهدی علیه السلام باشد
پس بر این تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است زیرا که احیاء علوم و معارف
و عوارف حقه را مینماید و عالم را پر از عدل و داد می کند و ظلم و جور را از دنیا برمیدارد
و دین حق روشن میشود و طریقه و آیین محمدیه رونق میگیرد **و ایضا**
در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار در رموز و اسرار زمان
بروز و ظهور نور موفور آنسرور در کلماتی در فواتح سور مثل الم و طسم و حم و غیرها وارد
شده است و بعضی علماء ابرار و فضلاء اخیار و محدثین و غیرهم اشباع طاقی نموده کفه
از آنها از آثار رموز و بینات و حساب جمل و اهل مغاربه و اسقاط مکررات
و زوائد و معجمات یا اخذ مضمنات یا بطریق بسط و قبض و غیرها و تا بحال
اثر صحت و صدق از هیچ یک از مستنبطات ایشان ظاهر نشده است و اخبار
و آثار هم مختلفه وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم بعضی از آثار و علامات
ظهور بجا آمده است و بعضی در کار است و بعضی نیامده و بعضی هم از منجمین و رملیین
و جفریین و علماء علم حروف و اعداد و ذوق و کشفیات و بعضی از ارباب
حساب و ستاره شماران و شاه نینان و مجوسان کلمات مختلفه مضطربه چند میگویند

میگویند که صدق و کذب همه آنها محتمل است لاکن از این کلمات منسوبه باین اشخاص
چنین معلوم میشود که از سنه ۷ هفتصد الی صد احداث امر بزرگی در دنیا میشود که بجز خدا
و راسخون در علم بتعلیم خدا کس دیگر نمیداند و تعیین زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر بعموم
حدیث کذب الوقاتون و پاره کلمات و اشعار فارسیه و عربیه منسوبه بجمعی از ارباب
علم درین باب میباشد مثل ابن عربی و غزالی و ابن سینا و ابوریحان و مرحوم
خواجه نصیر الملة والدین طوسی و نعمت الله و میرزا محمد و لاکن هیچکدام مفید فایده
نمیباشد هر کس بخیالی جوابی از سوالی گفته است اگر چه بعضی از آنها که گذشته اند
موافق افتاده اند و نیامده ها را خدا میداند و این رازی است محجوب و سری است
مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم و موخر از زمان مقدر نخود نخواهد شد والعلم عند الله
پنجاه و سیم نزول نمودن ترک است در جزیره و لفظ ترک مطلق است و شامل
هر ترکی میشود از هر فرقه و طایفه که باشد خواه کافر باشد خواه مسلم باشد و خواه
نزول ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه بدوستی باشد و خواه جزیره جزیره عرب باشد
و خواه جزیره عجم باشد الا آنکه متبادر جزیره عرب است و باید نزول ترک در او عادة
عجب باشد و این دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند و بعضی عبور اتراک کبود
چشم موزر در از جسر بغداد و علامت دیگر گفته اند و احتمال مغل چنگیزیه و ارثیه از آنها
میرود الا آنکه ارستیه اقوی است پنجاه و چهارم نزول اهل روم است برمله
و شاید مطرق فتنه و فساد باشد و رمله موضعی است در میان راه مصر و معروف است

معروف است

معروف است پنجاه و پنجم ۵۵ غرق شدن مرد جلیل القدری است از شیعه بنی
عباس یا از شیعه ایشان در دجله بغداد در نزد جسر محله کرخ پنجاه و ششم ۵۶
فرو رفتن جابیه است در زمین و او اسم قریه ایست که در شام واقع شده است
پنجاه و هفتم ۵۷ وارد شدن رایات قیس و عرب است در مصر و در خبر
دیگر داخل شدن رایات بنی قیس است در مصر و بعضی تفسیر او را برایات
سفیانی نموده اند و امضا حضرت امیر المومنین ع در خطبه مبارکه طتنجیه
میفرماید واه لامم المشاهده رایات بنی کنام المتابرین المثلثات المتکمین جبلا
جبلا مع خوف جدید و بوس عتید یعنی وای از برای طایفه هائیکه مشاهده کننده
اند علمهای بنی کنام را که سه طایفه میشوند صاحبان آن علمها و مرتکب اذیت
و آزار طایفه بطایفه از مردم میشوند با خوف بسیار و بدی ظاهر از قتل نفس
و نهب اموال و مراد از این گروه شاید همان لشکر سفیانی ملعون باشند
پنجاه و هشتم علامات عشره است که حضرت امیر المومنین ع در همان خطبه
مبارکه میفرماید الا ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریق الرایات فی ازقة
الکوفة و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع
الکوکب المذنب و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب فتلک علامات
عشرة و من العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا یعنی
اگاه باش که از برای بیرون آمدن من ده علامت است اول آنها سوزانیدن

سوزانیدن علمهاست در کوچهای کوفه بجهة لشکر کشیدن سعد ده درا و که بعض از
علماء و رایات در کوچهای کوفه سوخته خواهد شد دویم تعطیل مساجد است که کسی در
مساجد نماز نکند چنانچه در زمان ما بعضی از مساجد انبار کاه و غیره و مسکن شده اند
سیم قطع شدن حاج است که کسی به حج نرود بجهة اضطراب و اختلاف راهها و
دزدانها چهارم خسف بخراسان بزمین خواهند فرو رفت و زمین اهل او را
فرو خواهد برد پنجم قذف زمین خراسان است اهل خود را و شاید کنایه
از این باشد که بجهة خرابی خراسان اهل او پریشان شوند و از آنجا متفرق شده
بسایر بلاد روند و خرابی او شوند بطاعون و وبا و جنگ و اختلاف و بنیان
ایشان باشد و میشود باستیلاء خصم باشد ششم بیرون آمدن ستاره
دنباله دار است از آسمان که محل تعجب باشد هفتم مقارنه نمودن ستارها است
با یکدیگر و این از علم نجوم معلوم میشود هشتم هرج و مرج در دنیاست که
هر کس هر کس شود و هر کس که هر کار کند و وارسی و فریاد خواهی بنا شده
نهم قتل بسیار است که مردم یکدیگر را بقتل رسانند بخیالات فاسده دنیای
دنیه یا بواسطه شیوع بدعتها و اختلاف مذهبها و احداث فتنها دهم
نهب است که مردم مال یکدیگر را غارت نمایند پس این ده علامت است
که از علامتی تا علامت دیگر تعجبات بسیاری میباشد پس چون این ده علامت تمام
شدند بر میخیزد قائم ما و ایضا در خبر دیگر وارد شده است که از جمله علامات ظهور

ظهور آنحضرت کشتن توج است فرزند خود را و این چند احتمال دارد اول آنکه بجهة
بسیار بزرگی فرزند خود را بکشد دویم آنکه بزرگ بسیار بزرگی عزت و بزرگی و شوکت
خود را بواسطه سوء اعمال خود از دست بدهد که بد رفتاری بمردم کند تا آنکه افعال
بد او باعث سلب بزرگی او شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد مردم عزیزتر
مثل فرزند لهذا حضرت او را تشبیه بفرزند نمود سیم صاحب دولتی دولت
خود را بباد فنا بدهد پنجاه و نهم علامتی است که حضرت امیر المؤمنین ع او را
در خطبه [illegible] فرموده اذا صاح الناقوس و کبس الکابوس و تکلم الجاموس فعند ذلک
عجائب و ای عجائب اذا انارت النار بنصیبین و ظهرت رایة عثمانیة بواد سود و اضطربت
البصرة و غلب بعضهم بعضا و صبا کل قوم الی قوم یعنی زمانیکه فریاد نماید ناقوس
و بر مردم داخل شود مقدمه صرع و دیوانگی که سرهای ایشان پر شود از شورش و
فساد و زمانیکه حرف بزند کاومیش پس در نزد این علامات عجائب چند عجائب
و چه عجائبی که آتش روشن شود در نصیبین و ظاهر شود علمهای عثمانیه بوادی سیاه
و بی آب و خائف و مضطرب شود بصره که غالب شود بعضی از آنها بر بعض دیگر و داخل
شوند هر طایفه بطایفه دیگر بقهر و غلبه بدانکه درین کلمات شریفه چند علامت است که
آنحضرت بیان فرموده است اول فریاد نمودن ناقوس است و او کنایه از این است
که اهل ناقوس که فرنگیان و عیسویان باشند فرو گیرند عالم را که در همه جای عالم صدای
ناقوس بلند شود و این دلیل بزرگی است بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبه کفر

وغلبه کفره وکفار است دویم غلبه شوریدگی در میان مردم است که از شدت فتنه ها و
بلاها گویا مردم عالم بیخود شده اند که شبیه بمجانین وسفیها وحمقا میباشند وبحال خود
نخواهند بود اصلا سیم حرف زدن گاومیش است واین کلام چند احتمال دارد
اول آنکه گاومیش که حیوان زبان بسته است بزبان بیاید وحرف بزند مثل
حرف زدن مردمان دویم آنکه بزرگ صاحب شوکتی در عالم پیدا شود که حرف
او حرف باشد وهر چه بخواهد بعمل بیاورد وکسی نتواند که اورا از عزم او برگرداند
سیم آنکه مردی بزرگ جثه وتنومند پرخوراکی در دنیا پیدا شود که
مثل گاو چیزی را نفهمد وبا وجود این حالت در عالم حکومت وسلطنت نماید
چهارم آنکه مرد احمق خر بی فهم بی ادراک وشعوری مثل گاومیش در دنیا حرف زن
شود واحداث مذهب وملت تازه نماید ومردم از روی جهالت وحماقت مطیع
ومنقاد او شوند واما نصیبین ولایتی است که در میان شام وعراق واقع شده است
وروشن شدن آتش در او دو احتمال دارد اول آنکه آتش در او بیفتد که آن ولایت
سوخته شود خواه بآتش زمین بسوزد وخواه بآتش آسمانی مثل برق یا باریدن
آتش از آسمان دویم آنکه آتش فتنه وفساد چنان در او افروخته شود که هیچ آبی خاموش
نشود ومراد از آن افراختن علم عثمانی است در وادی شود واحتمال دارد که علم سفیانی
باشد که در آن بیابان بی آب وعلف ظاهر شود ومنصوب گردد زیرا که اسم آن ملعون
عثمان است چنانچه او گذشت واحتمال دارد که علم آل عثمان جوق باشد که در آن بیابان

نصب

نصب شود ومراد سلطنت ودولت ایشان باشد که بکه وحوالی او از طرف مغرب
بگیرد واضطراب بصره بهم خوردن اوست که فتنه در او حادث میشود که ولایت بصره
بهم بخورد تا آنکه خراب شود وظاهرا بصره چندین دفعه خراب گردد وآباد شود
وایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بعد از این کلمات کلامی
چند بیان فرمود که مضمون در ترجمه‌اش این است که بحرکت در آیند لشکرهای خراسان
ومتابعت کرده شود در طالقان شعیب پسر صالح نامی تمیمی وبیعت کرده شود سعید
نامی سوسی در ولایت خوزستان یعنی مردم طالقان بیعت با شعیب نامی نمایند
که از طایفه بنی تمیم باشد ومردم خوزستان بیعت با سعید نامی نمایند که از طایفه سوسی
باشد وخوزستان بمعنی شکرستان است وبمعنی نیشکرستان هم میباشد وتستر از نواحی او است
وبرپا شود علم کردان عمالیق که کردها از طایفه عمالقه باشند وعمالقه اولاد عملیق بن
لاود بن سام بن نوح میباشند که در اطراف زمین متفرق شده ودر زمان پیش در زمین
شام منزل داشتند وغالب شود عرب بر سقلاب واو در حد بلاد روسیه واقع است
تا آنکه فرمود بعد از آنها واذعن هرقل قسطنطنیه لبطارقة سفیانی یعنی ومطیع
ومنقاد شود وخاضع وذلیل گردد پادشاه روم که اورا هرقل بکسر ها وقیصر
میگویند از برای یکی از سرهنگان سفیانی در پای تخت خود فتوقعوا ذلک
توقعوا ظهور متکلم موسی من الشجر الی الطور پس در این وقت منتظر شوید ظاهر شدن
حرف زننده موسی را بر کوه طور از درخت طور سینا وچون آنحضرت زبان

گویای الهی میباشد در میان بندگان خدا لهذا باین بیان اشاره بظهور و رجعت
خود میفرماید در زمان ظهور دولت حقه قائم آل محمد ص که زمان ظهور نور ولایت
حضرت مهدی ع است و چون یک رجعت حضرت امیر المؤمنین ع با انجناب
خواهد بود لهذا اشاره بظهور حقه دولت آل محمد ص فرموده است و ایضا
آنحضرت درین خطبه کلماتی میفرماید که مضمون در ترجمه‌اش این است که قسم بمبعوث
کننده محمد ص و ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که هر آینه خواهم کشت اهل
شام را بجهة شما کشتنیها و سوگند بحق و بزرگی خودم که هر آینه خواهم کشت
بواسطه شما اهل شام را کشتنیها و داخل مینمایم با اهل صفین بهر کشته که از
ما کشته اند هفتاد کشته و بر میگردانم بهر مسلمانی زندگی تازه و تسلیم او خواهم
نمود قاتل و کشنده او را تا آنکه پاک شود از او زنگ سینه او باز زنگ سینه من از او بواسطه
کفر و شاق او و هر آینه خواهم کشت بخون خواهی عمار و اویس قرنی هزار کشته
آیا گفته میشود که کی و در چه زمان و چگونه و در کدام روز اینها خواهد شد و این زمان
و کیفیت دوران رجعت است چون رجعت بعد از ظهور واقع میشود لهذا اینها
هم مقدمه ظهور خواهد بود و باین سبب است که او را از جمله علامات ظهور شمرده‌ایم
و حضرت بعد از آن کلمات مبارکه میفرماید اذا رأیتم صاحب الشام ینشر بالمناشیر
و یقطع بالمساطیر لاذیقنه عذابا الیما زمانیکه دیدید شما صاحب شام را که معاویه
باشد که اره کرده شود بارها و قطع شود بمساطیر هر آینه میچشانم او را عذاب دردناک

وایضا

وایضا آنحضرت در خطبه کواهیه که منسوب بسوی انجناب است میفرماید
کلماتی که مضمون در ترجمه‌اش این است که پس دوره برزند فلک و گفته میشود که مرد
یا هلاک شده و طرف جبل یتن تا قرار ما اهتمین یا بسیطه تمکین تا پشت سغدی این
چین تا مصارع قصرهای طالقان تا تخوم یاسین و اصحاب سین از علیین
قالین و پوشیده اسرار طواسین تا پیدا اغبرا تا خدا این سرا هر آینه سوار میشوم
من ابسته ابر را و میزنم گردنها را و بعد از این کلمات کلمات دیگر میفرماید که
این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و از برای رفع اشکالات و دفع غموضات
این مشکلات و تحقیق این رموزات مقام و محل دیگر است مقصود از جمله علامات
اتفاقاتی است که ایضا آنحضرت در خطبه دیگر که منسوبه بانجناب است میفرماید الا
و یل لمة انکم و امصارکم من طغاة یظهرون فیغیرون و یبدلون اذا قامت
الشدائد من دولة الخصیان و ملکة الصبیان و النسوان یعنی آگاه باشید که وای
از برای شهرهای شما میباشد از طاغیها که ظاهر خواهند شد پس تغییر و تبدیل دهند
طریقه سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد و رفتارها ظاهر نمایند در وقتیکه
برپا بایستد شدتها و دشواریها از دولت خواجه‌ها و سلطنت اطفال و زنان
که چون دولت و سلطنت اطفال و زنان که چون دولت و سلطنت در دنیا
متعلق بزنان و اطفال و خواجه‌ها شود تغییر سلوک نمایند و تبدیل اوضاع دین
و دنیا را کنند و چون باین اسباب مذکوره ظلم و جور در دنیا زیاد شود و کفر و

وکفر واوضاع کفار عالم گیر گردد آنوقت حضرت قائم عم ظهور خواهد فرمود وزمان
اورا خدا میداند وعلامات دیگر در اخبار وآثار یافت میشود که ذکر همه موجب تطویل این
عجاله است وبعضی از آنها ظاهر شده است وبعضی ظاهر خواهد شد ودیگر از جمله علائم ظهور
آب برآوردن دریاچه ساوه است واو در زمان تولد حضرت رسول صلعم خشک شده
ودر زمانیکه قریب بظهور حضرت قائم عم پرآب خواهد شد شصت ویکم علاماتی است که در خبر
که در خبر ابراهیم ابن مهزیار مسطور است واو این است که بعد از آنکه ابراهیم بخدمت حضرت قائم
علیه السلام بدلالت غلامی از مکه از آنحضرت در پشت کوههای مکه رسید میان او
وآنحضرت کلماتی گذشته که از آنجمله است اینکه آنحضرت با و فرمود که چگونه گذاشتی
برادران خود را در عراق عرض نمود در تنگی عیش وبدی حال قال تواترت علیهم
سیوف بنی الشیصبان که شمشیرهای اولاد شیطان بر ایشان واقع است پس آنحضرت
فرمود خدا بکشد ایشان را بکجا میروند وگویا می بینم این قوم را کشته شده اند در دیار
خود وامر خدا ایشان را فروگرفته است در شب وروز پس ابراهیم عرض نمود چه وقت
این خواهد شد یابن رسول الله صلعم آنجناب فرمود اذا حیل بینکم وبین سبیل الکعبة
باقوام لاخلاق لهم والله ورسوله منهم براء یعنی وقتیکه حایل شوند میانه شما ومیانه
کعبه طایفه که نصیبی از برای آخرت برای ایشان نباشد وخدا ورسول او از ایشان
بیزار است وسه روز در آسمان سرخی ظاهر شود که در او عمودها باشد مثل عمود نقره
از سفیدی که نور از او متلألأ شود وبیرون میآید سروشی از ارمنیه وآذربایجان و

وآذربایجان ومیرود بطرف ری که کوه سیاه است ووقعه عظیمه در او واقع
میشود نزدیک کوه سرخ که کشیده تا کوهستان طالقان است پس پیدا شده میانه
او ومیانه مروزی وقعه سیلمانیه عظمی که طفلان صغیر از آن وقعه پیر شوند وبزر
گان از او بلرزند ومیانه ایشان قتل بسیاری واقع میشود پس درین وقت
انتظار بکشید بیرون آمدن او را بسوی زوراء پس درنگ نکند در او مگر
زمان قلیلی واز آنجا بماهان خواهد تشریف برد واز آنجا بواسط عراق میرود
وبقدر یکسال در آنجا خواهد ماند پس از آنجا بکوفه خواهد رفت ودر میان ایشان
وقعه واقع میشود فیما بین حیره ونجف تا کوه غری وقعه شدیده وجنگ بزرگی که
عقلها از آن پران شوند وخدا درهم بشکند آنها را پس این آیه را تلاوت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس
عرض نمودم یابن رسول الله امر خدا چیست فرمود ما یم امر خدا عرض نمودم یابن
رسول الله حان الوقت قال واقتربت الساعة وانشق القمر شیصبان اسم
شیطان است وشاید مراد بنی عباس باشند ماهان دینور ونهاوند میباشد سروش
بد احوال وکج خلق است وملاحم جمع ملحمه است وقعه عظیمی در فتنه است بهمان معنی زرد
شده است ودر خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مفصلی بیان
فرمود وتمثیل باین شعر نمود فیقتل بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الف
مثل ما نحر البدن که هشتاد هزار نفر در کوه ری کشته میشوند ودر خبر دیگر است

دیگر است که هشتاد نفر قابل خلافت میباشند و علامات دیگر در اخبار و آثار بسیار است که هرگاه درین عجاله بخواهیم ذکر آنها را نمائیم باعث تطویل میشود و در اینجا گنجایش ندارد و بنا براین بهمین شصت و یک علامت اقتصار میشود **نور هشتم در بیان مکان آنحضرت است در زمان غیبت کبری بدانکه** در بعض اخبار وارد است که مکان آنحضرت در جزیرهٔ شمریخ یا شمراخ است علی ای تقدیر چنانچه توقیعی از خود آنحضرت ظاهر شد از برای عالم سدید شیخ مفید رحمة الله در سنه دوازده چهارصد و یا زده که مضمون در حواشیش این است که الآن محل ما استقرار ما منصب در شمراخ است و یوشک ان یکون الی صحصح من غیر بعد من الدهر و نزدیک است که از آنجا بصحصح برویم و حال آنکه نه شمراخ معلوم است کجا است و نه صحصح و در بعض اخبار سنیان گذشت که آنحضرت از قریه کرعه بیرون میآید و بعضی گفته اند در جزیره غیر مسیره در میانه نوبه و حبش در میان دریای محیط است که در آن جزیره چند شهر واقع است که هر یک دو ماه طول و عرض ملک اوست مثل مبارکه و طاهره و عناطیس و ربعه بتفصیلی که خواهد آمد انشاء الله تعالی و لاکن این شهرها حال در میان اهل عالم غیر معروف و مشهورند و از سلاطین کسی تسلط بر آنها ندارد و بنظر این مردم نمیآید مثل ارم ذات العماد که او بهشت شداد عاد باشد که در عدن میباشد و لیکن کسی او را نمی بیند مگر عبدالله نامی در زمان معاویه داخل او شده او را دیده و بعضی گفته اند شاید این بلاد در جزیرهٔ

در جزیرهٔ واقع شده باشند که کسی تا بحال پی باحوال ایشان و آنمکان نبرده باشد مثل بنگی دنیا که در این ازمنه معلوم شد و بعضی گفته اند در جزیرهٔ خضراء که در جنب بحر ابیض و بحر بربرستان واقع است میباشد و بعضی در طرف مغرب زمین گفته اند منزل دارد و بعضی در میان بیابان رمل عالج گفته اند و بقولی آنحضرت در همه جای عالم سیر میکند و از برای آنحضرت در جزایر و صحراها و جبال و بطون اودیه خیمه ها نصب مینمایند و اعوان او و از غلامان و چاکران خاص الخاص هستند که خدمت او را مینمایند و کسی آنها را نمیشناسد و در هر موسم حج بحج میآید و مراسم حج را بجا میآورد و مردم را می بیند و مردم او را می بینند و لیکن کسی او را نمیشناسد و یکی از اعوان و خدم او را نمیشناسد و پی بمنزل و مأوای ایشان نمیبرند و شغل و عمل آنها را نمیدانند و بسا هست با این مردم معامله و خرید و فروش میکنند و کسی از احوال ایشان مطلع نمیشود و در صحراها و دریاها و در میان کوهها چادر زده منزل میکنند چنانچه بسیاری از سیاحین و اهل قوافل و کم سدگان چادر و منزل و قصر و مکان سبز خرم با اشجار در میان بیابان خشک بی آب و علف خونخوار دیده اند و بسیاری از سرگشتگان وادی حیرت بسر منزل نیل مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت بعیده باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری از مردم مشاهدهٔ انوار جمال با کمال آن برگزیدهٔ حضرت متعال را نموده اند و لاکن او را نشناخته اند مگر بعد از مفارقت از او ایشان که بعلامات و معجزات و کرامات و خوارق عادات که از او ملاحظه نموده اند

نموده اند و او را شناخته اند که بجز کار و آثار صاحب الزمان نیست و بسیاری را از سرگشتگان
وادی حیرت را بسر منزل نیل مقصد بانگ رسانیده اند و بسیاری او را در
مسجد سهله و مسجد کوفه و در ایام زیارات در مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه دیده اند
و در روضات متبرکه و ضرایح منوره و بتواتر ظهره کیفیت حرکات و سکنات و
کلمات و ادعیات او را دیده و شنیده اند از مقدسین و مؤمنین و معتکفین و شیعیان
مخلصین پس آنحضرت همه جای عالم میرود و میاید و سیر میکند و رفع نزاع و خلاف
از میان مردم میکند و کلمه حق و صدق و عدل را در میان مردم میدهد و انکار
بدعت و ضلالت را میکند و بقاء عقاید حقه را ظاهر میفرماید و مطالب و مسایل
مشکله را حل میکند و لیکن کسی او را نمیشناسد و وجود شریف او ثمرات دارد و کلیات
چنانچه هر یک از مذکورین از علماء ابرار و محدثین اخیار و مروجین شریعت غراء
و طریقت عظمی نبی مختار و اولیاء اطهار او را در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند
شکر الله سعیهم بلکه از برای آنحضرت اولاد متعدده و احفاد و امجاد عدیده
میباشد در اماکن مختلفه و شهرهای عظیمه و بعضی از تجار و سیاحین و گمشدگان
دریا و صحرا بآنجا رسیده و دیده و شنیده و بیرون آمده اند و لیکن دیگری بآنجا
نبرده اند چنانچه بعضی از محدثین اخیار نقل نموده اند از محمد بن علی العلوی الحسینی
از احمد بن محمد انباری که او گفت در ۵۴۳ سنه چهل و سه هجری در ماه مبارک رمضان
در مدینه طیبه وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی بضیافت

بضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را امر بنشستن نمود پس جمعی متفرق
و برخی متوقف گردیدند و در مجلس مشغول صحبت شدند و از هر جا کلامی و از هر طرف
سخنی در میان آمد تا آنکه کلام بدین و آیین و ملت و مذهب کشید و بحسب اتفاق
در نزد من مردی نشسته بود که من او را ندیده بودم ابداً و نمیشناختم و لیکن عزیز و
محترم بود و وزیر هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت میکرد
و آن مرد عزیز از اول مجلس تا آنزمان با وقار و تمکین ساکت و صامت نشسته
بود و گوش بسخنان مردم میداد و لیکن چیزی نمیگفت تا آنکه وزیر گفت طایفه
شیعه جماعتی قلیلند و در نظر دیگران خوار و حقیر و ذلیلند و فرقه اهل سنت و جماعت
گروهی کثیر و با اعتبار و دولت و وقار میباشند و عزیز و مکرم و محترمند چون آن
عزیز این سخنان را شنید خواست ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیت مذهب نه
و ملت و قلت عدد سبب بطلان مذهب نیست پس روی خود را بوزیر نموده
گفت اطال الله بقاک اگر رخصت باشد حکایتی که بر سر من گذشته است بیان کنم
که خود برای العین دیده ام و مشاهده نموده ام و الا ساکت باشم وزیر تأملی نمود
گفت بفرما تا از او مستفیض شویم آن عزیز گفت بدانید که نشو و نمای من در شهری باید
بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و دیگر
مردم آن شهر و نواحی او را حصری نیست و همه آنها نصرانیند و در آن حدود جزایر
بسیار میباشند و عدد خلقی را که در آن صحراها و آن ولایت ساکن میباشند بجز خدا

خدا کسی ندیده اند و همه بدین و آیین عیسوی و نصرانیان میباشند و پایان آن ولایت
منتهی بهبشتی النوبة و حبشه و نوبه میشود و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش عدد
ایشان چون عدد بهشتیان در نزد دوزخیان باشد و جمیع سکان الصحرا و
مزارع و قرا یا نصارا میباشند بجز فرنگیان و روم و عراق و حجاز چنانچه بر شما
نیز ظاهر است پس خواست برساند که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت داشته باشد
پس باید شیعه بر حق باشد نه سنیان چنانچه شیعیان از سنیان بیشترند بکثرت
عدد زیرا که نوزده سال یا بیست سال قبل از این و این تردید از راوی است
با پدرم بعزم تجارت از شهر خود در فته سفر بر خطر دریا را اختیار کردیم و قائد کشتی
کشتی ما را کشیده بجزیره رسانید و از انجا گذشته کشتی ما را بدهات و شهرهای
عظیم پر از اشجار و انهار و اطیار رسانیده و چون از ناخدا استفسار نمودیم
گفت منهم مثل شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی نام اینجا را شنیده ام پس رفتیم
تا انکه اول بشهری رسیدیم که او در کمال نزاکت هوا و غایت لطافت آب
و جودت و خوبی بود و از مردی که در پا کیزگی بود نام آنشهر را پرسیدم گفت
مدینه مبارکه است و از والی او پرسیدیم گفت فلان است و از پای تخت حکومت
و مقر سلطنت پرسیدیم گفت در شهر ظاهره است و از این شهر تا انجا از راه
دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکماه گفتم آیا عمال و گماشتگان حاکم
کجا یند که اموال ما را ببینند و خراج و عشر خود را بگیرند تا انکه ما مشغول خرید

خرید و فروش شویم گفت حاکم این شهر را ملازمی نیست تجار خراج خود را برداشته نزد
حاکم برند پس ما را بخانه او دلالت نموده چون بانجا در آمدیم دیدیم مردی در زی
صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر خود انداخته و دوات و قلمی در پیش
روی خود نهاده و مشغول کتابت کردن بود پس براو سلام نموده و او جواب
سلام ما را داده مرحبا گفت و احترام و اعزاز و اکرام نمود و چون ما صورت حال را
باو گفتیم گفت بشرف اسلام مشرف شده اید یا نه گفتیم بعض ما مسلمانند و جمعی عیسوی
و برخی موسوی گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان را
تحقیق نماییم پس پدرم جزیه خود و من و سه نفر نصرانی دیگر را که با ما بودند داد و
جماعت یهود نه نفر بودند نیز جزیه خود را دادند پس انجوان حاکم احوال مسلمانان را
استکشاف نمود ایشان بیان قواعد مذهب و عقاید اصولیه و مذهبیه خود را تقریر
نمودند و نقد معرفت ایشان به محک امتحان تمام عیار نیامد اسلام ایشان را رد نمود
و فرمود شما مسلمان نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمند و مال شما بر مؤمنین حلال است
و هر کس بخدا و رسول او و محمد مصطفی ص و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیاء او تا حضرت
صاحب الزمان عجل الله فرجه که مولای ماست اقرار نداشته باشد از زمره مسلمین
نیست و داخل خوارج خواهد بود و چون مسلمانان این سخنان را شنیدند اموال خود را
در معرض تلف دیدند سر بجیب تدبر و تفکر فرو بردند و بعد از تامل عرض نمودند که
احوال ما را بسلطان بنویس و ما را بپای تخت او بفرست شاید در انجا فرجی حاصل شود

شود حاکم قبول نمود فرمود بطاهره بروند و آیه مبارکه لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حی عن بینة را تلاوت فرمود و ما ایشان را بجهة مصاحبت زمان گذشته
نتوانستیم تنها گذاشت و کشتی بانان هم علی آ بزاره نداشتند پس از آن شهر کشتی و معلم
گرفته روانه شدیم و روز چهاردهم بطاهره رسیدیم عرصه دیدیم که بآن خوبی شهری
ندیده بودیم و هیچ چشمی و هیچ گوشی مانند آن شهر ندیده و نشنیده آبش چون
آب زندگانی و هوای فرح افزایش چون ایام جوانی و آن شهر در کنار دریا
و نهرهای بسیار و آب و هوا خوشگوار داشت و گرگان و گوسفندان در دشت و
صحرا همعنان و سباع و هوامش بحال خود بی آزار نه از کسی رمیدند و نه ضرری
بکسی رسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراوانی انواع نعمت چون جنات
النعیم و بازارهای آن شهر بسیار و امتعه و اطعمه او بیشمار و مردمش بهترین خلایق
روی زمین بودند و همه ایشان براستی و درستی و اماشت و دیانت باهم قرین
و اگر کسی چیزی خریدی خود متعرض او شده حق خود را برداشتی و لهو و لعب
و دروغ و افتری و غیبت و بدی در میان ایشان ابدا یافت نمیشد و
کارهای ایشان محض قربت و ثواب بود چون مؤذن بانگ اذان نماز میداد
همه در مسجدها حاضر میشدند و نماز را بجماعت نموده بعد از فراغ مشغول کار خود
میشدند و ما غریبان را چنان تعجبی از آن اوضاع غریبه و اطوار عجیبه روی داده
بود که تمامی در حیرت و عبرت بودیم پس جمعی ما را بخانه حاکم راه نمودند و ما رفتیم

تا باغی پر از اشجار و انهار و اطیار رسیدیم و در میان آن باغ قصری دیدیم
رفیع و چون داخل آن قصر شدیم جوانی دیدیم خوش منظر با لباس درویشانه با
ابای هندی نشسته و جمعی با ادب خدمت او کمر بسته تا رسیدن وقت نماز مؤذن
بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و آنجوان که سلطان بود برخواسته امامت
نمود و نماز را بجماعت با آن جماعت بجا آورد در کمال خضوع و خشوع و بعد از فراغ
از نماز مردم متفرق شده پس آن سلطان رو بجانب ما نمود و فرمود تازه باین
مکان وارد شده اید ما عرض نمودیم بلی پس ما را مرحبا فرمود و دلداری داد
و از سبب ورود ما پرسید ما احوال گذشته را عرض نمودیم و چون اطلاع از احوال
ما بهم رسانید خطاب مستطاب بمسلمانان نموده فرمود چه فرقه از اسلام بطریق
شخصی در میان ایشان بود که او را روزبهان میگفتند و بر مذهب شافعی بود
او متکلم در آمده عقیده و مذهب خود را بیان نمود سلطان فرمود کدام یک با تو
در این مذهب شریکند عرض کرد همه این مسلمانان با من همسا و شیند الا یکنفر که او
مالکی مذهب است و اسم او حسنا بن قیس است سلطان فرمود ای شافعی قائل
با جماع هستی و بقیاس عمل میکنی عرض نمود بلی فرمود آیه مباهله را میدانی عرض
کرد بلی فرمود کدام است این آیه را خواند قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا
و نسائکم و انفسنا و انفسکم پس سلطان فرمود ای شافعی تو را قسم میدهم بپروردگار
عالمیان که مراد خداوند از این آیه مبارکه چه کسانند روزبهان خاموش شد پس

سلطان فرمود تو را بخدا قسم میدهم که در میان اصحاب رسول صلی الله
علیه وآله وسلم کسی بود بجز خود حضرت محمد مصطفی صه و علی مرتضی و فاطمهٔ زهراء و حسن
مجتبی و حسین شهید بکربلاء صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که داخل این آیهٔ مبارکه
میباشد روزبهان عرض نمود نه یا ابن صاحب الامر پس سلطان فرمود والله نازل نشده این
آیه مگر در شان ایشان و باین آیه کسی مخصوص نبود بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احا
دیث را با فصاحت و بلاغت تمام بیان فرمود که حضار مجلس را دیده ها گریان شده و
سینهها بریان شد پس روزبهان برخواست و عرض نمود غفرانا یا ابن صاحب الزمان
والامر نسب خود را بیان فرما و این سرگشته وادی حیرت و ضلالت و جهالت را
براه حق هدایت فرما پس سلطان فرمود ظاهر بن مهدی بن حسن بن علی بن موسی ابن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب صلوة الله وسلامهم اجمعین میباشم
که در شان آن جناب نازل شده است آیه وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که مراد
از او حضرت سید الوصیین و قاعد الغر المحجلین و یعسوب الدین و العروة الوثقی و
حبل الله المتین خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین امیر المومنین است پس هیچکس را میسر
که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود بجز شاه ولایت شاهد بر این مطلب
و مدعا حقیر کاتب المتخلص نعکین در یکی از غزلها فرد شعری دارد که آن این است
هرچه بود صاحب چنگال بود شیر ❊ در کمین شیران نبود عرصهٔ روباه ❊ و آیهٔ مبارکهٔ ذریة
بعضها فوق بعض در شان ما نازل شده است و حق سبحانه و تعالی ما را باین مرتبهٔ عالیه

و رتبهٔ متعالیه اختصاص داده است و مراد از اولوالامر در آیهٔ اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم ما میباشیم و باید مراد سلطان عادل عارف فاضل
کامل باشد که مفاسد امور دین و دنیا را بداند که خداوند مردم را امر بطاعت او نموده
نه اینکه هر پادشاه ظالم جابر فاسق فاجر زانی لایط قمارباز شراب خوار بیباک احمق
پلید که آنچه میکند از روی شهوات نفسانیه و حب امور دنیای دنیهٔ فانیه باشد چنانچه
اهل سنت و جماعت قایلند باینکه سلطان هر چند باین اوصاف متصف باشد باز اولو
الامر است و اطاعت او لازم است بعد از اطاعت خدا و رسول او صه و چون
کلام در ربارهٔ ان فخر الابرار باینجا منتهی شد روزبهان گفت الحمد لله الذی منجنی الا
سلام و یقینی من التقلید الی الیقین بالاکرام و الانعام یعنی حمد و سپاس بیقیاس مر خدا
وند را سزاست که عطا نمود ارشاد را به بندهٔ خود و مرا از دولت معرفت نصیب
نموده خلعت ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکیهای تقلید بهوای فرح افزای
فضای عالم انوار ایقان و ایمان و تحقیق و اجتهاد رسانید و رفقای او همه ایمان
آورده مسلمان شدند و سایر مردمان آن کشتی از نصاری و یهودان بشرف اسلام
فایز شدند پس آن سرور اهل دین و مرکز دایرهٔ یقین فرمان داد که ما را بدار الضیافه بردند
و کمال اعزاز و احترام و اکرام بجای آوردند و تا هشت روز بر خوان احسان آن سلطان
زمان بن سلطان عالمیان میهمان بودیم و مردم آن شهر بدیدن ما میآمدند و مهربانی مینمودند
و غریب نوازی میکردند و بعد از انقضاء هشت روز رخصت طلبیده ما را ضیافت نمودند

سلطان شرف قبول از آن مردمان با ایمان و ایقان نمود تا یکسال هر روز یکی از
اهل آن شهر ما را ضیافت مینمودند و نهایت احترام و مهربانی و خوش زبانی
بجا میآوردند و انواع اطعمهٔ لذیذه بالتماس و درخواس بیقیاس بما میخورانیدند
و طول و عرض آن شهر دو ماه راه بود و اهل آن شهر از برای ما حکایت مینمودند
که ازین شهر یکه گذشتی شهر دیگر است که او را ربعه میگویند و حاکم او قاسم بن صا
صاحب الامر است و طول و عرض او با این شهر برابر است و مردم آن شهر
بکثرت خلق و حسن خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و ودود او و فراغت بال مانند
این مردم میباشند و بعبادت و اطاعت اشتغال دارند و چون از آن شهر
گذشتی شهری دیگر باشد مثل آن شهر که او را اضافه و پادشاه او سلطان ابراهیم
بن صاحب الامر است و بعد از او شهریست که بانواع زینتهای دنیا و آخرت
آراسته است و نام او ظلوم و حاکم او عبد الرحمن بن صاحب الزمان است و در
حوالی او رساتیق عظیمه است و طول و عرض او دو ماه راه است و از منتهی میشود بشهر دیگر
او را عناطیس میگویند و سلطان او هاشم بن صاحب الامر است و مسافت آن چهار
ماه راه است و مزین بکثرت اشجار و بسیاری انهار و آن شهر نمونه‌ایست از جنات
تجری من تحتها الانهار است هر کس در این دیار و خطهٔ دلکش در آید در عمر خود کدورت
غم و هم و الم را و غصه در گوشهٔ خاطر خود راه ندهد القصه طول و عرض ممالک مسطوره
یکسال راه است و سکنهٔ آن مملکت بالتمام شیعهٔ اثنی عشریه و مؤمن و متقی و پرهیزکارند

و همه تولا بائمه اظهار دارند و تبرا از جمیع معاندین و منافقین مینمایند و مجموع بخضوع
و خشوع نماز میکنند و روزه میگیرند و خمس و زکوة مال خود را میدهند و از معاصی
و مناهی و ملاهی اجتناب دارند و مدار ایشان بترویج دین مبین حضرت سید المر
سلین و خاتم النبیین میباشد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند و هر کس از ایشان
مستطیع شود بحج بیت الله الحرام میآیند و زیارت قبور ائمه را بجا میآورند و یقین
بعد و زیادتر از کافهٔ عالمند و همهٔ آن مملکت نسبت بحضرت صاحب الامر دارد
و چون گمان مردم آن دیار این بود که حضرت صاحب الامر در آن سال بقدوم
بهجت لزوم میمنت ملزوم آن خطه و مرز و بوم را بنور جمال بیمثال و بهال خود منور خواهد
فرمود و ما هم انتظار بردیم لکن ما را آن دولت نصیب نشد پس از آنجا مسافرت
نموده بدیار خویش مراجعت کردیم و روبهان و حسان در آنجا باقی ماندند بامید آنکه
آن دولت را دریابند و چون آن مرد عزیز محترم کلام خود را باینجا رسانید وزیر
برخاسته داخل حجرهٔ دیگر شد و اهل مجمع را یک بیک طلبیده تاکید اکید در ستر
این خبر نموده عهد و میثاق از هر یک گرفته که افشای این راز ننمایند بلکه دو اظهار
و ابراز او وعید و تهدید نمود و ایضاً شیخ صدوق ره در کتاب اتمام الدین
و اکمال النعمه حکایتی نقل میکند که شخصی از طایفهٔ بنی راشد که ساکن در بلدهٔ همدان بود
سالی بحج رفته بود و بعد از مراجعت از مکه بیک منزل و یا دو منزل بتقریبی از رفقای
خود باز مانده خوابش در ربود و بعد از بیداری اثری از قافله ندید چون خود را تنها

وبیکس دران بیابان وید سراسیمه شده پارهٔ دران بیابان دویدتا قوت او رفت پس دران حالت بخداوند عالمیان نالید و میگریست او میکوید در آن حال اضطرار و اضطراب و حیرت ناگاه زمین سبز و خرمی بنظرم آمد متوجه آن طرف شدم زمینی دیدم بسیار سبز و خرم که از طراوت دم از بهشت برین میزد و دران میان سبزی قصری نمایان بود باخودم گفتم که درین بادیهٔ هولناک اینقدر سبز و خرم و این قصر رفیع چیست و از کیست که از هیچکس نام و نشان از او نشنیده بودم پس رفتم تا بدر قصر رسیدم دیدم دو جوان سفید پوش نشسته اند بر ایشان سلام نمودم جواب با صواب از ایشان شنیدم پس بمن گفتند حق سبحانه و تعالی را با تو نظر عنایتی شده و خیر ترا خواسته است پس یکی از اینها برخواسته دواخل آن قصر شد بعد از لحظه بیرون آمد و بامن گفت برخیز و بدرون قصر بیا چون داخل شدم عمارتی دیدم که بآن خوبی و صفا ندیده بودم تا آنکه بدر صفه رسیدم پردهٔ آویخته بود پرده را برداشته مرا داخل آن صفه نمود دیدم در میان صفه تختی نهاده بود و بر بالای آن تخت جوانی خوش رو و خوش مو خوش بو و خوش لباسی تکیه فرموده است و بر بالای سرش شمشیر درازی آویخته بود و از نور روی او آن خانه چنان منور شده بود که میگفتی ماه شب چهارده طلوع نموده است پس براو سلام نمودم و او از لطف و مهربانی جواب مرا داده فرمود میدانی من کیستم عرض نمودم نه و الله نمیشناسم فرمود منم قایم آل محمد علیه و آله و سلم که در اخر الزمان خروج خواهم نمود و با این شمشیر که می بینی زمین را پر از عدل

و داد و راستی خواهم بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من چون این کلام را از زبان معجز بیان آن قمر انام شنیدم بسجده افتادم و رو بر خاک پای مبارک او مالیدم فرمود چنین مکن و سر خود را از خاک بردار چون سر خود را برداشتم فرمود نام تو فلان پسر فلانی است و از مردم همدان عرض نمودم بلی فدای تو شوم ای مولا و آقای من فرمود دوست میداری بخانه و اهل خانه ات برسی عرض کردم بلی ای سید و مولای من فرمود خوبست که اهل خود را بدیابی و بدایتی بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی بایشان بگوئی پس بخادمی اشاره فرمود که کیسهٔ زری بمن داد و دست مرا گرفته از آن قصر بیرون آورد و اندک راهی با من بود چون نگاه کردم مسجد و مناره و درختان دیدم آن خادم از من پرسید که اینموضع و محل را میشناسی عرض نمودم که در حوالی منزل و ولایت ما دهی میباشد که او را اسد آباد میگویند باین محل شباهت دارد گفت بلی این اسد آباد است بسلامت برو و چون ملتفت شدم او را ندیدم و چون کیسه را گشودم پنجاه دینار زر در او بود و از برکت او تقعبا بما رسید و خیر و برکت بر ما بسیار شد و از این قبیل حکایات از بسیاری از معتمدین و مقدسین و موثقین نقل شده است که بخدمت آن حضرت در اماکن متعدده رسیده اند و او را دیده اند و لکن نشناخته اند یا آنکه شناخته اند و لکن بجهة اظهار معجزات و کرامات و هدایت نمودن خلق آن حضرت خود را بنمود و اند ... و این منافات ندارد با حدیثی که هر کس ادعای مشاهده مرا نماید کذاب و مفتری است زیرا که او از آن توقیع مدعی وکالت و نیابت و امور دین است بخلاف اینکه کسی در

بیابانی سرگشته و حیران و سرگردان شده باشد و بجهة اظهار اعجاز آن حضرت خود را باو بنماید و قصر او را به بیند و خادم او در آنی او را از دو منزلی که باید آباد بهمدان برساند و از نظر او غایب شود و همین موجب این شد که همه ایشان ایمان آورده بهم شیعه خالص اثنی عشری شدند پس بجهة حکمت و مصلحت گاهی از اوقات بعضی از اشخاص بخدمت آن حضرت میرسیده اند که موجب زیادتی اعتقاد ایشان و سایر مردمان بر وجود مبارک او شود و او را انکار نکنند بخلاف اینکه کسی ادعای مشاهده و دیدن او را در زمان غیبت کبری نماید بجهة اغراض باطله فاسده کاسده دنیویه که موجب فساد است نوزدهم در بیان کسانی است که باید در رکاب ظفر انتساب جناب خاتم الوصیین حضرت مهدی آل محمد عجل الله فرجه باشند چه از مردگان و چه از زندگان و چه از ملایکه و چه از بنی جان و غیرها بدانکه عسکر نصرت اثر آن حضرت مراتب مختلفه دارد در اوایل ظهور و در اواسط و در اواخر مختلف میشوند نظر باختلاف اخبار وارده در باب چنانچه منقول است از جناب صاحب مناقب و مفاخر و امام الباطن و الظاهر مولانا امام محمد باقر علیه صلوة الله الملک الغافر که لشکر آن حضرت بصد هزار خواهد رسید و این محمول بر عسکر انسانی او میباشد که تمام روی زمین با آنها مسخر میشود و ایضاً از جناب کاشف اسرار دقایق و رموزات حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که بمفضل بن عمر فرمود حضرت مهدی علیه السلام بکوفه هجرت خواهد فرمود و لشکر او در

میان نجف اشرف و کوفه به چهل و شش هزار ملایکه و شش هزار از جن خواهد رسید و دیگر خبر است که به چهل و شش هزار جن که مجموع جن و ملک لشکر او به نود و دو هزار بنا بر این خبر خواهد رسید و باین لشکر عالم زیر و زبر خواهد کرد و در خبر است که لشکر آن حضرت بده هزار در آنوقت رسیده باشد و مراد لشکر انس اوست که بوده و کوفه ده هزار باشند و ایضاً در خبر صدوق اثر دیگر وارد است که خداوند عالمیان آن حضرت را مدد خواهد فرمود بچهار هزار نفر ملکی که بجهة نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام از آسمان نازل فرموده در طف کربلا و چون آنها بزمین رسیدند آن حضرت بدرجه رفیعه شهادت فایز شده بود پس آنها ژولیده و غبار آلوده خواستند عروج نمایند خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسید که باید در سر تربت حسینی بمانید تا زمان موعود و طلب مغفرت از برای زیارت کنندگان او نمائید و زوار قبر او را استقبال و مشایعت کنید و متوجه احوال آنها شوید و بزرگ ایشان ملک منصور است و ایضاً آن حضرت را خداوند مدد میفرماید بآن سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر بحضرت رسول خدا نازل شدند و ایضاً نازل خواهند شد برای نصرت آن جناب آن پنجهزار نفر ملک که در جنگ اُحُد و حُنین از برای یاری حضرت خاتم النبیین فرود آمدند زیرا که یاوران خاتم الوصیین باید همان یاوران خاتم النبیین باشند که اتمام و انجام دین مبین بنصرت ایشان واقع شده باشد پس اختلاف اخبار در اختلاف

عدت لشکر ظفر اثر آن حضرت محول به اختلاف امکنه و ازمنه و جن و انس و ملک خوا

بود چنانچه معلوم شد و ایضاً از حضرت امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مسافت لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل خواهد رسید که عبارتست از شانزده فرسنخ و ثلثی و در تمامی عسکر ظفر اثر آن فخر بشر یکنفر مخنث و دیوث و فاسق و خمار نباشد و هفت هزار نفر قرآن خوان در لشکرگاه آن جناب مشغول تلاوت قرآن باشند و مخنث کسی را گویند که حم شده باشد بجهة دادن و طی دُبُر یعنی ملوط و مفعول و دیوث کسی باشد که زن او زنا دهد و او بداند و حرف نزند از بی غیرتی و این خبر دلالت دارد که مردمان بدعمل شارب لائط و ملوط زانی فاسق فاجر ظالم مرتد منافق نمک بحرام حرامزاده بدقلب بدزبان بیرحم بیمروت بیدین مفسد مفتن بدنیاد میان لشکر آن حضرت بهم نرسد و ایضاً در خبری وارد شده است که در روز اول ظهور آن حضرت سیصد و سیزده نفر انسان بعدد اصحاب جنگ بدر حضرت رسول صلعم در مکه بطی الارض و غیره از اطراف عالم حاضر شوند و بآن حضرت بیعت نمایند و ملازم رکاب ظفر انتساب باشند در زمان قریب بظهور خداوند عالمیان همهٔ آنها و یا بعض آنها را در طالقان جمع نماید و همه ایشان با شمشیرهای تیز باشند و اسم هر یک از آنها و پدر ایشان بقبضهٔ شمشیرشان نوشته شده باشد و بعضی از آنها از امتهای گذشته باشند و بعضی از این امت مرحومه باشند و بعضی از مردگان باشند که زنده شوند و بعضی متولد شده و یا میشوند تا زمان ظهور موفور السرور که بحد کمال رسیده باشند و بعضی آنها اوتاد و اقطاب و رجال الغیب و اولیاء الله

باشند که باید در عالم سیر نمایند بجهة رسانیدن فیوضات غیر متناهیه به بندگان خداوند عالمیان از جانب حضرت خاتم الاوصیاء که امام زمان باشد و ایشان مدد نمایند در امور مهمه خیرات و مبرات نمایند و این اشخاص از موالیان خاص الخاص آن حضرت میباشند که کسی آنها را نشناسد و ایشان خود را بکسی نشناسند و هرگز در میان مردم آن دعای مشاهدهٔ امام و نیابت و بابیت و وکالت نکنند و شاید از ایشان باشند آن سی نفر و یا هفتاد نفر و یا چهل نفر و بنا بر روایتی که در هر هفته باید تمام روی زمین را سیر نمایند و در هر روزی اطراف و اکناف عالم بسر برند که از موالیان خاصهٔ آن جناب و باید در هر جمعه بنماز جمعهٔ آن حضرت حاضر شوند که بنا بر روایتی از ایشان است خضر والیاس ع و این مذکورات بنا به کلمات بعضی از علماء و محدثین میباشد و در بعضی از اخبار تعبیر از آنها بنقباء و نجباء و اوتاد شده است و در کلمات بعضی اهل علم تعبیر از آنها باقطاب و ابدال و ارکان نموده اند هر قومی باصطلاحی و احتمال دارد که ایشان از این خلق باشند که در روی زمین و میان مردمان میباشند که ایشان با الهامات الهیه در زمان قریب بظهور در طالقان جمع شوند و در شبیکه در صبح آن روز آن حضرت از مکه ظهور فرماید ایشان در رختخوابهای خود خوابیده باشند چون صبح شود هر یک از ایشان در زیر بالین خود صحیفه و نوشته بیابند که در او نوشته شده باشد طاعة معروفة پس باین علامت بدانند که آن حضرت ظهور فرموده است پس در همان آن بعضی بطی الارض و بعضی برابر سوار شده بخدمت آن حضرت برسد چنانچه تاویل

این آیهٔ مبارکه است که اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا هر جاکه بوده باشید شما میاورد
خدا همهٔ شما را یعنی همه را در نزد آن حضرت در مکه جمع میفرماید و این اشخاص مقدسه غیر
از آن کسانی میباشند که در روایات سابقة الذکر از حضرت صاحب الامر میباشند بلکه
از اهل این زمین میباشند چنانچه اغلب لشکران حضرت از این مردمان میباشند اگرچه تمایز
از آن مردمان هم در میان ایشان یافت شود و مراد از این طالقان احتمال دارد که
طالقان دیلم باشد و این اظهر است و احتمال دارد که طالقان شام باشد والله العالم
و ایضاً در کتاب تحفة المجالس از مولانا حضرت امام الباطن والظاهر امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که چهار نفر را نها از پیغمبران میباشند که زنده اند دو نفر
از ایشان در آسمان است که حضرت عیسی بن مریم و حضرت ادریس باشند و دو نفر
در روی زمین میباشند که حضرت خضر و حضرت الیاس باشند و حضرت عیسی بر بام
خانهٔ کعبه از آسمان نزول نماید و از بام خانه نبردبان بزمین آید و شاید سیر آن حضرت
قبل از ورود او ببام کعبه بطریق سیر اهل آسمان بلطافت باشد که محتاج باسباب نباشد
و چون ببام خانه رسید سیر و سلوک او مبدل بسیر اهل زمین شود و از اهل خاک و دنیا
لهذا در فرود آمدن از بام کعبه محتاج نبردبان باشد چنانچه در آسمان محتاج باکل و شرب
و غذا نیست و چون زمین میآید محتاج باینها میشود و این حدیث منافات با آن اخبار
سابقه ندارد که حضرت عیسی در حصار بیت المقدس دست بر بال ملک گذاشته و فرود
خواهد آمد و با جمعیت مؤمنین نماز خواهد نمود و با حضرت صاحب الزمان یا در سرکوه ا... رفیق

نازل شود و بعد از ... آن حضرت زیرا که شاید اول بمکه نازل شده بیعت نماید و بعد
بطریق صعود و نزول ... تا زدران ... کانها نیز فرود آید تا جمع میان اخبار شده باشد
و ایضاً همان حضرت در همین حدیث میفرماید که بیست و هفت نفر یا بیست
و نه نفر از مردگان قوم پیشینیان زنده شوند بجهة تمشیت امور آن حضرت و پانزده
نفر از قوم موسی بن عمران باشد که خداوند در شان ایشان میفرماید در قرآن وَمِنْ قَوْمِ
مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و در خبر دیگر است که طایفه قوم موسی زنده اند
و شهر ایشان در میان ریگ عالج میباشد لکن ساکنان این زمین راه بایشان و شهر ایشان
نمیبرند و هفت نفر ایشان اصحاب کهف میباشند و حضرت یوشع بن نون وصی حضرت
موسی و حضرت شعیب و حضرت صالح زنده شوند و از این امت جناب سلمان
فارسی رضی الله عنه و ابو دجانهٔ انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و چهار نفر از فر
زندان امام حسن مجتبی و چهار نفر از اولاد عقیل باشند و ایضاً در روایت ابوجارود
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آن جناب فرمود که از هر ولایتی
چند نفر در رکاب ظفر انتساب آن جناب باشند و داخل در این سیصد و سیزده نفر
میباشند بدین ترتیب از مکه چهار نفر و از مدینه چهار نفر و از بیت المقدس
چهار نفر و از شام دوازده نفر و از یمین دوازده نفر و از عروه
سه نفر و از بنی حی تمیم چهار نفر و از بنی اسد دو نفر و از بغداد
هفت نفر و از کوهستان بصره هفت تن و از خرماستان بصره

انجا جمع شوند بالهامات غیبیه لهذا مقصود حضرت آنها باشند والله العالم بنور

یازدهم در بیان اسامی اصحاب آن حضرت و بلدان ایشان

و آنها در نزد ائمه هدی و اهل علم آخذین را ایشان معین و معلوم است و در بعضی اخبار تصریح باسم و بلد ایشان شده است ولیکن اخبار بطریق اختلاف در اسامی و بلدان و تعیین چند نفر از هر بلدی وارد شده است و چون بعضی آنها را به اشارات و رموزات پس شاید جمع و توافق میان اخبار ممکن باشد ولکن بحسب ظاهر مخالفتی با هم دارند لهذا ما علی سبیل الاجمال دو حدیثی را که جامع آنهاست در این عجالت روایت مینمائیم که موجب بصارت اهل بصیرت شود اگرچه بعضی کلمات و تعیین اشخاص و بلاد در این دو خبر مختلف میباشند اول خبریست که ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه روایت میکند از ابو بصیر که بخدمت حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت که فدای تو شوم مرا خبر ده بعدد اصحاب حضرت قائم و بلدان ایشان و مواضع آنها آن جناب فرمود در روز جمعه بیا چون روز جمعه شد رفتم بمردی فرمود بنویس این املاء رسول خدا است بر امیر المؤمنین علی علیه السلام از عدد اصحاب حضرت قائم که در تردد و در کمه از خانها و رخت خوابها خود حاضر میشوند و ایشان نجبا و قضاة و حکام آن حضرت میباشند بمیان مردم از طازیند شرق یکمرد و مرابط تیاج است و از صامعان دو مرد و از فرغانه یکمرد و از ترمد دو مرد و از دیلم چهار مرد و از مرو رود دو مرد و از مرو دوازده مرد و از بیروت نه مرد و از طوس پنج و از قریات دو مرد و

چهار نفر و از نواحی بصره شش نفر و از جرجان چهار نفر و از ری چهار نفر و از کوه پایهای ری چهار نفر و از قم دوازده نفر و از نواحی و اطراف قم سیزده نفر و از اصفهان یکنفر و از کرمان چهار نفر و از مکران یکنفر و از موالیه سه نفر و از مرو سه نفر و از هندوستان پنج نفر و از قزوین سه نفر و از ما وراء النهر سه نفر و از حبشه سه نفر و از کوفه دوازده نفر و از طوس و نواحی او هفت نفر و از نیشابور چهار نفر و از سبزوار دوازده نفر و از دامغان سه نفر و از خاور چهار نفر و از مصر چهار نفر و از شیراز هفت نفر و از طبرستان دوازده نفر و از حلب چهار تن یا سه تن و از کوس چهار تن و این مذکورین بروایت ابو جارود است و تتمه عدد آن سیصد و سیزده نفر را تا بحال بکتاب یا حدیث یا نوشته عالمی بر نخورده ایم و این بزرگواران در نزد ظهور همین جوان باشند اگرچه از پیران باشند اللهم اجعلنا منهم و در خبر است که همه این سیصد و سیزده نفر از اولاد عجم میباشند و شاید محمول بر غالب آنها باشد یا محمول بر زنده آنها باشد یا محمول بر این باشد که در عجم نشو و نما نموده باشند یا چون در طالقانی که در عجم است محشور میشوند و از انجا بخدمت آن حضرت میرسند لهذا فرمودند از اولاد عجمند اگرچه از اعراب و غیر از اعراب باشند و شاید همه آن سیصد و سیزده نفر در طالقان جمع شوند و جمعی از ایشان که از اولاد عجمند

از سجستان سه مرد و از نیشابور ده مرد و از هرات دوازده مرد
و از بوسنج چهار مرد شاید بوشنجان باشد و از ری هفت مرد و از طبر
ستان هفت مرد و از قم هجده مرد و از رقه سه مرد و از ترافعه دو
مرد و از حلب سه مرد و از سلیمیه پنج مرد و از دمشق دو مرد و از
فلسطین یکمرد و از بعلبک یکمرد و از سوان یکمرد و از قسطاط چهار مرد
و از قیروان دو مرد و از کور کرمان سه مرد و از قزوین دو مرد و از
همدان چهار مرد و از موقان یکمرد و از بد یکمرد و از خلاط یکمرد و از جابروان
سه مرد و از نوا یکمرد و از سنجار چهار مرد و از قالیقلا یکمرد و از سمیساط یکمرد
و از نصیبین یکمرد و از موصل یکمرد و از ملواق دو مرد و از رها یکمرد و از
حران دو مرد و از باغه یکمرد و از قالس یکمرد و از صنعان دو مرد و از قبه
یکمرد و از وادی القری یکمرد و از بلواق و از خیبر یکمرد و از بدا یکمرد و از
خار یکمرد و از کوفه چهارده مرد و از مدینه دو مرد و از ترنده یکمرد و از
حیون یکمرد و از لوشیا یکمرد و از طهنی یکمرد و از برم یکمرد و از اهواز دو
مرد و از اصطخر دو مرد و از مولیان یکمرد و از دبیل یکمرد و از میسد انها
یکمرد و از مداین هشت مرد و از عکبری یکمرد و از حلوان دو مرد و از بصره
سه مرد و اصحاب کهف و ایشان هفت مردند و دو تاجر که خارج انطاکیه اند
و سه نفر غلام این دو نفر و دوازده نفر که بروم پناه رفته بوده اند و دو نفر

که بسر اندیب رفته اند و از سمنکر چهار نفر و یکنفر که گم شده و از مرکب خود است
و از شیراز یا سیراف یکمرد و دو نفر کرنجه کوی سرآبه و طالب الحق
یکمرد و کرنجه یکمرد و احتجاج کننده بکتاب بناصبی یکمرد و ایشان سیصد
و سیزده نفر میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا در وقعهٔ بدر پس ایشان در یکشب
در مکه جمع میشوند در شب و صبح جمعه در مسجد الحرام جمع خواهند شد که یکنفر از ایشان تخلف
نخواهد نمود پس در کوچهای مکه متفرق میشوند که منزل از برای سکنای خود پیدا نمایند
و اهل مکه بایشان جا نخواهند داد زیرا که ایشان را نشناخته اند و نمیدانند از برای چه کار آمده اند
در مکه از بلاد خود از تجارت و حج و غیره و بعضی از اهل مکه به بعض دیگر میگویند این اشخاص
از یک شهری نمیباشند و ما ایشان را هیچ ندیده ایم و ایشان بدوی نیستند و شتر و
حیوانی ندارند پس اینها از کدام ولایت آمده و در اینجا جمع شده اند پس درین هنگام
مردی از بنی مخزوم پا بر سر مردم میگذارد و میآید تا آنکه نزد یک بزرگ مکه میرسد و
میگوید من امشب خواب عجیبی دیده ام و از او بسیار خایف و مضطربم میگویند چه دیدهٔ
میگوید دیدم چیزی بسیار بزرگ از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه نمودم دیدم
ملخها بودند که بالهای سبز داشتند پس طواف بکعبه نموده در مشرق و مغرب عالم
پرواز نموده پهن شدند و بولایت و دهی نمیرسیدند مگر آنکه او را مثل آتش میسوزانیدند
پس مردم مکه باو میگویند بیا تا برویم بنزد اقرع که تعبیر این خواب را بنماید و او مردیست
از بنی ثقیف که علم دارد چون باو نقل خواب را میکنند او نیز میگوید من عجبی دیده ام در

این شب از لشکرهای خدا که شما قوتی بر آنها نخواهید داشت پس مردم خبر آن قوم را
با و میدهند و از تردد او بر حسب کردند که این قوم را بگیرند پس خداوند عالمیان خوف
و ترس و بیمی از آنها در دل ایشان میاندازد و بعضی ببعض دیگر میگویند که هنوز از
این قوم خلاف و منکری بظهور نرسیده است تعجیل در امر گرفتن آنها نمائید شاید مردی
از ایشان در قبیله از قبایل عرب باشد اگر شرارتی از او ظاهر شود پس آن وقت
با اینها در آویزید و حال آنکه در سیمای ایشان خوبی مشاهده میشود و اینها در حرم خدا میباشند
که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثه رخ نماید که موجب جنگ با اینها شود پس آن
مرد مخزومی میگوید که ما ایمن نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردم دیگر باشند
که با آماده باشند که چون آنها وارد شوند اینها با آنها یکدست شوند پس حال که اینها کمند
و قوتی ندارند ایشان را از میان بردارید پیش از آنکه قوتی پیدا نمایند و من گمان ندارم
خواب رفیق شما را مگر آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نمائید پس یکی
از میان ایشان گوید اگر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان و این بلد شما خوفی از ایشان
نداشته باشید زیرا که اینها سلاحی ندارند و قلعه که پناه با و ببرند نخواهند یافت اگر بدی
از برای آنها برسد اول ایشان را میکشیم مثل آنکه تشنه آب بخورد و بعد رجوع بآنها خواهیم
کرد و در این کلمات خواهند بود تا آنکه شب بر آید پس خداوند عالمیان خواب را بر چشم
و گوش ایشان مسلط خواهند فرمود و شبها آن طایفه با هم جمع میشوند مثل آنکه برادران
پدر و مادری یکدیگرند و روز متفرق تا آنکه حضرت قایم عم ظاهر شود و دویم خبری است

که در کتاب غایة المرام انما بو بصیر ایضاً منقول است که او گفت بار دیگر بخدمت
حضرت صادق عم رسیدم و سوال از آن جناب نمودم از احوال اصحاب جناب
جناب قایم عم پس آنحضرت اسمهای آنها را بخصوص بیان فرمود باین تفصیل اما آنکه در
طازیند شرقیست بندار بن احمد بن سبکه است که بآزان خوانده میشود و اوست که مرابط و سیا
ح است و از اهل شام دو مردند که اسم یکی از آنها ابرهیم پسر صباح است که قصاب
از اهل سوبقان است و دیگری یوسف پسر جرباده است که در دمشق عطار است و از صا
و از صامعان احمد پسر عمر خیاط در سکه بزیغ و علی پسر عبد الصمد در سکه تاجرین است و از
سیراف و شلم کوسج بزاز است بلکه باغ و خالد پسر سعید پسر کریم وار مرد و جعفر دقاق
و جوز مولی حصیب و دوازده نفر مردی ابهدار پسر خلیل عطار است ۲ محمد پسر عمر صیدلانی
است ۳ غریب پسر عبد الله کامل ۴ مولی قحطبه ۵ سعد رومی ۶ صالح پسر وجال ۷
معاذ پسر هانی ۸ کردوس لازودی ۹ دهیم پسر جابر پسر صهید ۱۰ شعث پسر علی فاجالی ۱۱ فر
عان بن سوید یازدهم جابر پسر علی احمر ۱۲ جوشب پسر جریر دو نه نفر از یا و رود آور
زیا پسر عبد الرحمن پسر جحدب ۲ عباس پسر فضل پسر قارب ۳ سحیق پسر سلیمان حناط
۴ علی پسر خالد ۵ مسلم پسر سلیم پسر فراط بزاز ۶ محمد پسر عبد الرحمن پسر علی ۷ حرز پسر
رستم پسر کبانه ۸ حرب پسر صالح ۹ عماره پسر معمر و پنج نفر از طوس انهرو
پسر عمران ۲ موسی پسر مهدی ۳ سلیمان پسر طلیق ۴ پسر داود و داود موضع قبر رضا
علیه السلام است ۵ علی پسر سندی صراف و دو نفر از قرعات شاهویه پسر عمر است

وعلی پسر کلثوم است که در سکهٔ دروازهٔ کوه است و بیست و چهار نفر طالقانی
اوّل مروی است که مشهور است پسر رازی کوهی است ۲ عبدالله پسر عمر ۳ ابراهیم
پسر عمرو ۴ سهل پسر رزق الله ۵ جبرئیل قداد ۶ علی پسر ابی علی وراق ۷ عباده پسر
جمهور ۸ محمد پسر حیار ۹ زکریا پسر حلبه ۱۰ بهرام پسر سرح ۱۱ جمیل پسر عامر پسر خالد ۱۲
کثیر مولی جریر ۱۳ عبد پسر فرط پسر سلام ۱۴ قرازه پسر بهرام ۱۵ معاذ پسر سالم پسر
خلید تماره ۱۶ حمید پسر ابراهیم پسر جمعه قرار ۱۷ عفیفه پسر ورق پسر ربیع ۱۸ حمزه پسر
عباس پسر خباده زرکر ۱۹ عتقه پسر مدرک ۲۰ مروان پسر جبل پسر ورقا ۲۱ جمهور
مولی منداز ۲۲ پسر ابراهیم ۲۳ جمهور پسر حسین زجاجی یعنی شیشه‌گر ۲۴ دباشی پسر سعد
پسر نعیم و سه نفر سجستانی اوّل عقیل پسر نصر از اهل زیج دویم شرک پسر شبیب
سیم ابراهیم پسر علی و هشت نفر از موعور احجیح پسر جربور ۲ پسر بیدار ۳ داود پسر
جریر ۴ خالد پسر عیسی ۵ بیاد پسر صالح ۶ دزد ۷ عرق طویل ۸ پسر کرد در شاه
و دوازده نفر نیشابوری این است اوّل سمعان بن فاخر ۲ بولنا
پسر مدرک ۳ ابراهیم پسر یوسف قصیر ۴ مالک پسر حرب پسر سکین ۵ زید و پسر
سوکند ۶ یحیی پسر خالد ۷ معاد پسر جبرانیل ۸ احمد پسر عسر پسر زفر ۹ عیسی پسر
سواق ۱۰ یزید پسر روت ۱۱ محمد پسر جاه پسر شیث ۱۲ جعفر پسر سرخان و در این
خبر است که چهار نفر دیگر زیاد شده است و آنها اوّل علامان ماهویه است ۲ ابو
مریم ۳ عمر پسر عسر پسر مطرف ۴ بلیل پسر وابد پسر مرد یار و دوازده نفر

هراتی ۱ سعید پسر عثمان رزاق ۲ صخر پسر عبدالله پسر تبل ۳ معروف ابن الام کندی
۴ سمعان قصاب ۵ هارون پسر عمران ۶ صالح پسر جریر ۷ مارک پسر معمر پسر خالد
۸ عبدالاعلی پسر ابراهیم پسر عبده ۹ نزل پسر قرم ۱۰ صالح پسر هاشم ۱۱ دارم
پسر علی ۱۲ خالد قواس و چهار نفر بوسنجی ۱ طاهر پسر عمر پسر طاهر مشهور
باصلع ۲ طلحه پسر طلحه ۳ حسن پسر حسن پسر سنا ۴ عمر پسر عسر پسر هشام و هفت
نفر از ری اوّل اسرائیل قطان که پنبه فروش است ۲ علی پسر جعفر پسر جوازد
۳ عثمان پسر علی پسر درخت ۴ مکان پسر جبل پسر مقاتل ۵ کرد پسر شیبان ۶ حمدان
پسر کرد ۷ سلیمان پسر دیلی و چهار نفر طبرستانی اگرچه در خبر سابق هفت
نفر مذکور بود ۱ خوشاب پسر کردم ۲ بهرام پسر علی ۳ عباس پسر هاشم ۴ عبدالله
پسر یحیی و هیجده نفر قمی ۱ غسان پسر محمد غسان ۲ علی پسر احمد ۳ عمران پسر خالد ۴
سهل پسر علی ۵ عبدالعظیم پسر عبدالله ۶ حسکه پسر هاشم ۷ احوص پسر محمد ۸ بلیل
پسر مالک ۹ موسی پسر عمران پسر احق ۱۰ عباس پسر زفر ۱۱ حریر پسر بشیر ۱۲
مروان پسر علاقه ۱۳ صفی پسر اسحق ۱۴ کامل پسر هشام ۱۵ محمد پسر اسمعیل ۱۶ نعیم پسر
طریف ۱۷ اسعد پسر طلحه ۱۸ جعفر پسر احمد پسر جریر و از قومس دو نفر
یکی محمد پسر محمد بن شعیب است و دیگری علی بن حمویه و از جرجان دوازده نفر
۱ محمد بن هرقد پسر عبدالله ۲ زراره پسر جعفر ۳ حسین پسر علی پسر سطرم پسر نافع
۵ محمد بن خالد ۶ علان پسر حمید ۷ ابراهیم پسر اسحق ۸ علی پسر علقمه اسلمان

پسر یعقوب ۱ عربان پسر جهان ملقب بجال روت ۱۱ شعبه پسر علی ۱۲ موسی پسر کرده
واز توق یکنفر واو عبد الله پسر محمد پسر ماجور است واز سند دو نفر است
که یکی شباب پسر عباس است ودیگری نصر پسر منصور است واز همدان چهار
نفر است ۱ هارون پسر عمران ۲ طیفور پسر محمد ۳ ابان پسر محمد ضحاک ۴ عتاب
پسر مالک جمهور است واز جاروان سه نفر است اکرد پسر حنیف دویم عاصم
پسر خلیل خیاط ۳ زیاد پسر درین واز تنوی مردی است که اسم لقیط پسر فرات است
واز خلاط وهب است واز تفلیس پنج نفرند احمد پسر زیت ۲ مانی
عطاردی ۳ جوار پسر بدر ۴ سلیم پسر وصد ۵ فضل پسر عمیر واز باب الابواب
جعفر پسر عبد الرحمن است واز سنجان چهار نفر است ۱ عبید الله پسر
رزیق ۲ نجم پسر سطر ۳ هبة الله پسر اریق ۴ هبل پسر کامل واز قالیق اکرد واز
سماوه یکنفر که موسی بن رزقان است واز نصیبین دو مرد اند یکی داود پسر محمد
ویکی دیگر عامد صاحب بواری واز موصل یکنفر است که سلیمان پسر صبیح است
واز بلمورق دو نفر است یکی ومنا پسر سعد است ودیگری احمد پسر حمید است
پسر سوار واز بله یکنفر است واو بورین پسر زایده پسر شروان است واز
رها یکنفر واو کامل پسر غفیر است واز حریان ذکریا سعدی است واز رقه سه نفرند
اول احمد پسر سلیمان دویم نوفل پسر عسر سیم اشعث پسر مالک واز رافقه
دو نفرند یکی عیاض پسر عاصم ودیگری ملیح پسر سعد است و چهار

از حلب اول یونس پسر یوسف دویم حمید پسر قیس سیم شمیم پسر مارک چهارم مهند
پسر هند واز دمشق ره نفرند اول نوح پسر جبیر دویم شعیب پسر موسی سیم
حجر پسر عبید الله القسراری واز فلسطین یکنفر واو سوید پسر یحیی است واز بعلبک منذر
پسر عمران واز طبریه معاذ واز یافا صالح پسر هارون واز قومس دو نفر اول رباب پسر
جلده دویم جلیل پسر سعید واز بیس دو نفر اول یونس پسر صفر دویم احمد پسر مسلم واز
دمیاط علی پسر زایده واز اسوا وحاد پسر جمهور واز قسطاط چهار نفر نصر
پسر حواس ۲ علی پسر موسی فراری ۳ ابراهیم پسر صفین ۴ یحیی پسر نعیم واز
قیروان دو نفرند یکی علی پسر موسی پسر شیخ است ودیگری غبره پسر قرطه واز باغه شیر
جیل سعد بت واز تبلیسین علی پسر معاد است واز بالس همام پسر فرات واز
صنعا دو نفرند که یکی فیاض پسر فترار پسر شروان ودیگری یسره پسر غندز مبارکی است
واز مازن کریم پسر غندز است واز طرابلس ذو النوری عبده پسر علقمه واز ایله
دو مرد است یکی یحیی پسر هبل است ودیگر حواشی پسر فضل است واز وادی قری
حره پسر زمان است واز خیبر سلمان پسر داود است واز ایدار طلحه پسر سعد است
واز حادث حارث پسر میمون است واز مدینه دو مرد است یکی حمزه پسر طاهر
ویکی شرجیل پسر جمیل است واز زیده حماد پسر محمد پسر ابی نصر است واز کوفه
چهارده نفر است ۱ ربیعه پسر علی است ۲ نهیم پسر الیاس است ۳ عمر پسر عیسی
است ۴ مطرف پسر عمر وکند است ۵ هارون پسر صالح است ۶ وکاپا پسر سعد است

١١ محمد پسر دوآیه و احمد پسر ریحان ٩ حر پسر عبد الله پسر ساسان ١٠ عوذه اعلم الخالد
پسر قدوس دوازدهم ابراهیم پسر مسعود ١٣ بکیر پسر سعید پسر خالد ١٤ عزث اعوانی
و از قلزم دو نفر اند اول رحبه پسر عسر و دویم شبیب پسر عبد الله و از جبین
بکیر پسر عبد الله پسر عبد الواحد و از کور یا حفص پسر مروان و از طابی دو نفر اند ا
حباب پسر سعید ٢ صالح پسر طیفور و از اهواز دو نفر اند یکی علیبی پسر تماما
و دیگری جعفر پسر سعید و از سلم علقمه پسر ابراهیم و از آمد دو نفر اند اول موکل
پسر عبید الله و دیگری هشام پسر فاخر و از مولباد محمد پسر ابراهیم و از نیل شاکر
پسر عبده و از قندابیل عمرو پسر فروه و از مداین هشت نفر اند اول و دویم
دو برادر صالح که محمد و احمد دو پسر منذر باشند ٣ سمون پسر حرث ٤ معاذ پسر
علی ٥ حرث پسر سعید ٦ زهیر پسر طلحه ٧ نفر ٨ منصور و از عکبری زاید پسر قتبه
و از حلوان دو نفر یکی ماماز پسر کثیر و دیگری ابراهیم پسر محمد و از بصره سه نفر یکی
عبد الرحمن پسر اعطف باشد و دیگری احمد پسر ملیح است و سیمی حماد پسر جابر است
و اصحاب کهف از ایشان میباشند که هفت نفرند که کمسلمینا و اصحاب او باشند
و اما آن دو تاجر که بیرون میآیند از انطاکیه یکی موسی پسر عوان است و یکی
دیگر سلیمان پسر مرهب و غلام رومی ایشان و اما آن یازده مرد که پناه
بروم برده اند اول صهیب پسر عباس دویم جعفر پسر حلال سیم ضرار پسر
سعد چهارم حمید قدوس ناوی پنجم مالک پسر خلید ششم بکر پسر حر هفتم حبیب پسر

خان هشتم جابر پسر سفیان و چهار نفر دیگر در نجبر ساقط است و آن دو نفر یکه
در سر اندیب نازل شده اند یکی جعفر پسر زکریا و دیگری دانیال پسر
داود است و چهار نفر در سند در اول حور پسر طرخان دویم سعید پسر علی
سیم شاه پسر برزخ چهارم حر پسر جمیل اما آنکه از کشتی ناپید اسیکرد و منذر پسر زید است
و اما آنکه از سیراف یا از شیراز است اسم او حسین پسر علوان است
و اما دو گریخته بسوی سرواه اول پیری پسر غلب دویم زیاده الله پسر رزاق الله
و اما مخفی بقلبه ابو داود و شعشاع است و اما طواف کنندهٔ از تخشب بجهة طلب
نمودن حق عبد الله پسر صاعد پسر عقبه است و اما آنکه از بلخ از قوم خود
گریخته است تراوس پسر محمد است و اما آنکه احتجاج کننده با کتاب
خدا است برناصب و از برید است دو نفر اند یکی صخر پسر عبد الصمد قبایلی است و
دویمی یزید فاخری است این اشخاص و این اسامی و این بلاد و قرائیکه در نجبر میمنت
اثر مسطور است بسیاری از آنها با اسامی این زمان شباهتی ندارد و هم چنین بلاد
غیر مشهور است شاید این اسامی در آن زمان معروف شوند و این بلاد و قراء در آن
دوران زمان معمور شوند و شاید این اسامی و اشخاص در نزد بعضی معروف و مشهور باشند
و نزد عامهٔ ناس بغیر این اسم او را بخوانند و شاید همین اسامی باشند بغیر تغییر و تبدیل
لکن چون از بلاد بعیده و دهات متفرقه و اطراف عالم از صحرا و دریا و کوهستان
میباشند این اسامی در نزد اهل خود معروف باشند و این ولایات و دهات

باین اسامی معروف و مشهور باشند ولکن مردم دنیا همه خبری از انها ندارند و اسامی آنها را نشنیده باشند بسبب دوری آن بلاد از ایشان زیراکه در هر مکان و زمان اشخاص و اسمهای ایشان و اسمهای بلاد و قرات تفاوت دارد که اهل مکان دیگر اورا نشنیده اند بلکه بنظر ایشان بسیار غریب و عجیب مینماید و چون آنچه واقع میشود میانهٔ آن حضرت و سایر مردم و بعض اخبار احوال آنجناب و اصحاب و احباب او بطریق رموز و اشارات و استعارات و کنایات و تشبیهات و تمثیلات وارد شده است از جزئی و کلی لهذا اما اکتفاء ببعض آنها درین عجاله نمودیم که تا علی سبیل الاجمال هرکس معرفت باحوال آن حضرت بهم رساند و الله هو الموفق و المعین

نور دوازدهم در بیان وقت ظهور و کیفیت او و سلوک و گفتار و کردار و رفتار آن فخر عالم و آدمیان است

با کافرین و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین و ظالمین و مرتدین و اهل بغی و ضالین از عالمین بدانکه از مضامین احادیث متکثره و اخبار عدیده و آثار متعدده چنین ظاهر میشود که ظهور نور جمال موفور السرور آن سرور در سال طاق خواهد شد مثل سه و پنج و هفت و نه و در خبری وارد است که ظهور آن جناب در روز شنبه عاشوراکه روز ضعف اسلام و شهادت حضرت سید الشهداء و قوت ظالمین و خوارج و مشرکین باشد که روز حزن آل محمد صلعم و سرور بنی امیه است و آل مروان و در خبر دیگر است که آن حضرت در روز جمعه در وقت خطبه خواندن نماز جمعه حاضر

میشوند در مکهٔ معظمه و گردن خطیب را بزند و از نظر ناس غایب شود و صبح روز شنبه ظاهر شود و باین سبب است که اهل سنت در روز جمعه در وقت خطبه و نماز درهای مسجد را به بندند و در خبری وارد است که روز پنجشنبه ظاهر شود که کسی نداند و در جمعه گردن خطیب را بزند و در روز شنبه ظهور او فاش شود که همه کس بداند و در خبری وارد شده است که مکرر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودند وا عجبا کل العجب بین جمادی و رجب شخصی عرض نمود یا امیرالمؤمنین این چه تعجب است که مکرر اورا بزبان مبارک جاری میفرمائی آن حضرت فرمود چگونه تعجب نکنم که گویا می بینم که جمعی از مرده ها زنده شده اند و شمشیرهای خود را بدوش خود نهاده در کوفه در میان کوچه و بازارهای او گردش میکنند و گردن کفار را میزنند و این دخلی بزمان ظهور ندارد این در زمان رجعت یا بعد از ظهور که جمعی از مردگان زنده میشوند میباشند و چون مفضل بن عمر که از جملهٔ اجلهٔ اصحاب و شیعیان خالص حضرت کاشف اسرار حقایق و معارف و دقایق مولانا امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است حدیثی طویل که جامع و جمیع کیفیات و کمیات ظهور و سیره و سلوک و رفتار و گفتار و کردار حضرت قایم است روایت میکنند و علماء اعلام و محدثین فخام اورا در کتب معتبرهٔ معتمدهٔ خود ثبت و ضبط نموده اند لهذا من باب التیمن و التبرک حاصل مضمون او را بعینه نقل میکنیم که موجب روشنائی چشم شیعیان و دل ایشان بوده باشد بدانکه مرحوم حسن بن سلیمان که از جملهٔ خلص شیعیان حقایق القان امیرالمؤمنین است در کتاب منتخب البصائر

که از جمله کتب احادیث معتمدهٔ آل رسول است بسند معتبر روایت میکند از فرزند
حضرت خیر البشر مولانا جناب امام جعفر صادق آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که
مفضل بن عمر از ان حضرت سؤال نمود که فدای تو شوم آیا وقت متعینی از برای
ظهور قایم آل محمد هست معین میباشد آن جناب فرمود خداوند عالمیان ابی و امتناع
فرموده است از اینکه شیعیان ما بدانند که وقت ظهور آنحضرت است که اول قیامت صغری
باشد و هر کس وقتی از برای ظهور آنحضرت معین نماید خود را با علم غیب خدا شریک
نموده است و ادعای اطلاع بر اسرار الهی نموده است پس مفضل عرض نمود ای سید
و مولای من چگونه خواهد بود ابتداء ظهور آن حضرت آنجناب فرمود او بنحو ظاهر خواهد
شد و نام او در عالم پهن گردد و بلند شود و امرش هویدا و روشن شود و منادی از
آسمان باسم و نسب نیکویش ندا کند تا آنکه حجت بر خلق تمام شود و بآن حجتی که ما بر
خلق لازم ساخته ایم و احوال و وقایع او را بیان نموده ایم و نام و نسب و کنیت آنحضرت را
از برای تمام مردم ظاهر کرده ایم و نام و کنیت او مثل نام و کنیت جدا و رسول خدا میباشد
تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب آن حضرت را نمیدانستیم پس حق تعالی او را بر همه دینها
غالب فرماید چنانچه وعده برسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
است در کلام مجید خود که أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی فرستاده است خدا رسول خود را بجهة هدایت نمودن مردم را بسوی دین
حق تا او را ظاهر نماید بر همه دینها و هر چند که مکروه دانند و نخواهند مشرکان و در جای

دیگر میفرماید قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و جنگ نمائید با کفار
و منافقین و خوارج تا آنکه نبوده باشد فتنه و کفری و بوده باشد همه دینها از برای خدا
پس فرمود ای مفضل حضرت صاحب الامر چون ظاهر شود بردارد از همه دینها و ملتها اختلافات
را و همه دینها و ملتهای مختلف را همه دین بدین حق برگرداند و از هیچکس بغیر دین حق
و اسلام قبول نفرماید چنانچه نیز خداوند میفرماید وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن
يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی کسیکه اختیار نماید دینی را غیر از دین اسلام حق
قبول کرده نخواهد شد از او و اندرین دار و در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود و پس
مفضل عرض نمود ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر در زمان غیبت خود
با که صحبت خواهد داشت آنجناب فرمود با ملایکه و مؤمنین از جن و امر و نهیش بسوی
معتمدان و نایبان او بیرون خواهد آمد که آنها را بشیعیانش برسانند و در زمان غیبت
کبری با ملایکه و جن صحبت داشتن او منافات ندارد با آنکه گذشت که خواص خاص محارم
و اولیا بخدمت او میرسند با آنکه در ان شهرها باشد و اولاد و خدم و حشم او بخدمت
او برسند و با ایشان صحبت بدارد و زیرا که ممکن است همهٔ اینها واقع شود زیرا که ما نعة
الجمع نیستند پس آن حضرت فرمود ای مفضل گویا می بینم که حضرت صاحب الامر علیه السلام
داخل مکهٔ معظمه شود در حالتیکه بر در رسول خدا در بر و عمامهٔ زری بر سر و در پایش دو
نعلین حضرت رسول خدا هم باشد و عصای آنحضرت را در دست گرفته باشد و بزی چند
در پیش روی خود انداخته باشد که کسی او را نشناسد و باین هیئت تنها و بی رفیق تنزد خانه

خانهٔ کعبه آید و چون دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملایکه بر وی نازل شوند پس جبرئیل عرض نماید که ای مولا و آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاری است پس آنحضرت دست خود را بر روی مبارک خود کشد و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَ مَا وَعَدَنَا یعنی حمد از برای خدائی است که راست فرمود وعدهٔ ما را و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم و نیکو مزدی است مزد کارکنان از برای خدا پس آن حضرت در میان رکن و مقام حضرت ابراهیم در نزد و نزد حجر الاسود بایستد و بصدای بلند که همهٔ عالم بشنوند فریاد نماید که ای گروه بزرگواران و مخصوصان و آنهائیکه حق سبحانه و تعالی ایشان را از برای من ذخیره فرموده است پیش از ظاهر شدن من بروی بیائید بسوی من پس خداوند عالمیان صدای مبارک او را بگوش همهٔ ایشان در هر جای عالم که باشند برساند از مشرق و مغرب عالم و آن سیصد و سیزده نفر در هر جای عالم بهر حالی از احوال که باشند ندای آنحضرت را بشنوند و همه متوجه بجانب او شوند و در خدمت او همان آن حاضر شوند و در خدمت آن بزرگوار بایستند پس خداوند عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان بلند و نصب فرماید که نور او در میان خانهای مردمان یعنی مؤمنان داخل شود که جانهای ایشان از آن نور فرحناک و پر سرور و خوشحال شوند اما ندانند قایم آل محمد ع ظاهر شده است و چون صبح شود آن سیصد و سیزده نفر بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت شتافته در خدمت او بایستند

پس آنحضرت در اول طلوع آفتاب پشت مبارک بدیوار خانهٔ کعبه دهد و دست خود را بگشاید که مانند دست حضرت موسی ید و بیضا نماید و نوری از او ظاهر شود که عالم را نورانی و روشن گرداند پس آنجناب فرماید که هر کس با این دست بیعت نماید چنان است که با خداوند عالمیان بیعت نموده است پس اول کسی که با آنحضرت بیعت نماید جبرئیل امین باشد و بعد از او سایر ملایکه بیعت نمایند و بعد از آن نجبای جن و بعد از آن نجباء و نقباء انس که آن سیصد و سیزده نفر باشند بیعت نمایند و چون اهل مکه این احوال را ملاحظه و مشاهده نمایند فریاد برآورند که این شخص که در جانب خانهٔ کعبه ظاهر شده است کیست و این جماعت که بر دور او جمعند کیانند و این امر بیعت چیست پس بعضی ببعضی گویند که این همان صاحب ناست که داخل مکه شد گویند هیچیک از اصحابش شناسید گویند نه مگر چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر دیگر ایشان که از اهل مدینه اند که آنها را بنام و نسبت ایشان میشناسیم پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که همهٔ اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است او را بنام و کنیت جدش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمایند و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن ع عسکری بن علی بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین برساند و این اسماء مبارکه آباء و اجداد او را چنان بیان نماید که همهٔ مردم عالم بشنوند و بفهمند و بدانند پس آن منادی ندا کند که بیعت نمائید

با او تا هدایت بیابید و مخالفت حکم او را مکنید که گمراه خواهید شد پس آن ملایکه و جن و نقبای انس بگویند لبیک ای خواننده بسوی خدا شنیدیم و اطاعت نمودیم پس چون خلایق این ندا را از آن منادی بشنوند از شهرها و قریهها و دریاها و صحراها از مشرق و مغرب عالم رو بمکه معظمه آورند که بخدمت آنحضرت برسند و چون قریب بغروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ایگروه مردمان پروردگار شما در وادی یابس وارد شده است او عثمان بن یزید بن معاویه بن ابو سفیان است او را بیعت نمایید تا هدایت بیابید و امر او را مخالفت ننمایید و گویند شنیدیم و باور نداریم و اطاعت نخواهیم نمود زیرا که همه یقین دارند که صدا کننده شیطان لعین است ولکن منافقان و صاحبان شک بندای او از راه بدر روند و گمراه گردند ای مفضل آن حضرت در آن روز پشت بکعبه داده میفرماید که هر کس خواهد نظر نماید به حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید بدشت کربلا و سایر ائمه هدی بیاید و بمن نظر نماید و هر چه خواهد از من سوال نماید که علم همه در نزد من است و آنچه ایشان مصلحت ندانسته اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابهای نازله از آسمان و صحیفههای پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن صحف ابراهیم و صحف حضرت آدم و شیث و نوح و توریه حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی و زبور حضرت داود بزبان ایشان که همه علماء این دینها و مذهبها و ملتها اقرار نمایند و گویند که اینها همه آن کتابهای آسمانی است که بر انبیاء عظام نازل شده است بدون آنکه حرفی از انها تغیر

و تبدل یافته باشد و آنچه از انها فوت شده است و بما نرسیده است الحال بما رسید که این جناب همه را از برای ما خواند پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن قرآن عظیم چنانچه بر حضرت رسول کریم نازل شده است بدون تغییر و تبدیل پس در این هنگام شخصی مهیب با صورت عجیب که روی او بعقب سر او برگردیده باشد بسرا شیمه داخل مکه شود و بیاید تا آنکه در حضور باهر النور آنحضرت بایستد و عرض نماید که ای سید و مولای من منم بشیر که امر نموده مرا ملکی که بخدمت تو برسم و بشارت دهم شما را بهلاکت لشکر سفیانی ملعون در بیدا پس آنحضرت بفرماید که قصه خود را نقل نمای با حکایت برادرت پس بشیر عرض کند ای سید و مولای من من و برادرم در میان لشکر سفیانی ملعون بودیم و خراب نمودیم دنیا را از دمشق تا بغداد تا کوفه و مدینه و منبرها را درهم شکستیم و استرها را در میان مسجد مدینه بستیم تا آنکه برگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار نفر میرسیدند پس متوجه بسمت مکه شدیم که کعبه را خراب کنیم و جمیع اهل او را بقتل برسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم در آخر شب در ان زمین فرود آمدیم ناگاه صدای مهیبی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک نما این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمامی آن لشکر را با تمامی اسبان و اسباب و مردان بخود فرو برد و کسی و چیزی از ان لشکریان در ان بیابان باقی نماند بغیر من و برادرم که ناگاه ملکی بنزد من و برادرم آمد و روهای ما را به پشت سر گردانید چنانچه می بینید پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی در دمشق و او را بترسان

ظهور حضرت مهدی آل محمد صلعم و او را خبر بده بهلاک لشکر کفر اثر او در بیدا پس او
بمن نموده و گفت ای بشیر تو ملحق شو بمهدی آل محمد صلعم در مکه که ظهور نموده است و او را
بشارت ده بهلاکت ظالمان و بر دست مبارک او توبه نما که توبهٔ تو مقبول خواهد بود
پس آن جناب دست مبارک خود را بصورت او بکشد در همان ساعت صورت او
بحال خود بر گردد و با آنحضرت بیعت نماید و دست او را ببوسد و در میان عسکر نصرت
اثر آنسرور بماند پس مفضل سؤال نمود که ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر
با اهل مکه چه خواهد نمود آنجناب فرمود اول آن حضرت ایشان را بموعظهٔ حسنه و حکمت
نیکو بحق دعوت فرماید و چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیعت خود برایشان خلیفه نماید
و بعد از ان از مکه معظمه بیرون بیاید و متوجه بطرف مدینه طیبه گردد پس مفضل پرسید
که ای سید من بخانهٔ کعبه که زادها الله شرفاً چه خواهد نمود آن جناب فرمود او را خراب
خواهد نمود و از بنای حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام او را بنا نماید بلکه جمیع
بناهای ظالمین را از مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب کند و مسجد کوفه را نیز خراب
کند و از اساس اولش بنا خواهد نمود و قصر کوفه را خراب خواهد نمود زیرا که بانی
آن ملعون است پس مفضل پرسید که آیا آنجناب در مکه زادها الله شرفاً اقامت خواهد
فرمود آنحضرت فرمود ای مفضل نه بلکه شخصی را از اهل بیت خود در آنجا بگذارد و او را
جانشین خود نماید و چون از مکه معظمه بیرون بیاید اهل مکه بهانه بگیرند و خلیفهٔ او را بقتل رسانند
پس حضرت قائم چون این حکایت شنیعه را بشنود عود نماید بمکه و آن جماعت شرمسار

از روی عجز و انکسار بخدمت ذی بهجت آن بزرگوار آمده در کمال تضرع و زاری و بیم و خواری
و خوف و خشیت و خاکساری و توبه و انابه عرض کنند ای مهدی آل محمد تقصیر ما را عفو
بفرما پس آن جناب از بابت رافت و رحمت توبهٔ آنها را قبول فرماید و ایشان را بمواعظ
بلیغهٔ حسنه و نصایح مستحسنه ارشاد نماید و از عقوبات الهیه بترساند و شخصی را از اهل مکه در
این بار والی و حاکم بر ایشان کند و بیرون آید باز اهل مکه آن حاکم را بحکم خود بکشند از روی طغیان
و عصیان و چون این خبر بآن حضرت برسد یک یا دو از نجبا و نقبا جن و انس با جماعتی بسوی ایشان
بفرستد که با ایشان بگوید دین حق را اختیار کنند پس هر کس ایمان آورد او را ببخشند و هر
کس ایمان نیاورد گردن او را بزنند پس چون عسکر ظفر اثر آنحضرت بمکه برسد از صد کس
یک کس مؤمن نشود پس جمعی از ایشان را بکشند و دیگران با ادب حرکت نمایند و فتنه و فساد
ایشان برطرف شود مفضل پرسید ای سید من پس حضرت مهدی از مکه بکجا خواهد رفت
آنجناب فرمود میرود بسوی مدینه طیبه جد بزرگوار خود و چون بمدینه برسد امر غریب و عجیبی
از او بظهور رسد که موجب سرور و فرح و شادی مؤمنان و خفت و خواری و ذلت
منافقین و کافران باشد مفضل عرض نمود فدای تو شوم ای مولای من آنچه میکند چه امر است
آن حضرت فرمود ای مفضل چون او وارد شود در مدینه نزد قبر جد خود رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم برود و زیارت قبر منور مطهر فخر کاینات و خلاصهٔ موجودات را نماید
پس بفرماید ای گروه خلایق این قبر کیست یا قبر جد من حضرت رسول خدا و ندما لمیاست
مردم عرض نمایند بلی ای مهدی آل محمد پس آنحضرت فرماید اینها کیستند که در اینجا مدفون شده

اند مردم عرض کردکه این دو مصاحب و همخوابهٔ حضرت رسول خدا صلعم ابو بکر و عمر رضی
الله عنه میباشند پس آن حضرت بجهة مصالح چند بپرسد که ایشان چه کسانند و بچه سبب از
میان مردم ایشان با جدم در این مکان مدفون شده اند و از چه بابت ایشان برگزیده
اند و باین اختصاص بشرف تفصیل مخصوص شده اند شاید دیگران باشند که در اینجا مدفون
میباشند پس مردم عرض نمایند ای مهدی آل محمد غیر از ایشان کسی دیگر در اینجا مدفون نشده
است و سبب این اختصاص این است که ایشان دو خلیفه و جانشین حضرت رسول خدا
بوده اند بعد از رحلت آن جناب لهذا در پهلوی مبارک آن جناب مدفون شده است
پس آن حضرت فرماید آیا کسی هست که اگر ایشان را به بیند بشناسد مردم عرض کنند بلی ما
ایشان را بصفت ایشان که در کتابها خوانده ایم میشناسیم پس آنحضرت ثانیاً فرماید که آیا کسی
شک دارد که ایشان درین موضع مدفون شده اند مردم عرض نمایند پس آن جناب از روضهٔ
مقدسه تشریف بیرون آورده و برود در مکانهٔ منزل فرماید و چون روز سیم شود تشریف
شریف را بیاورد و بعد از زیارت قبر مطهر امر فرماید که دیوار را بشکافند و دو تقریر مردهٔ
کفن پیچیده بیرون آورند بهمان صورتی که در دنیا بوده اند با بدن با بدن تازه نپوسیده پس آن
حضرت حکم فرماید که کفن را از ایشان دور کنند و تجدید بیعت بهم نمایند و اظهار تفات
دارند همگی مسلمانان باین امر عجیب خوشنود گردند باعتقادیکه دارند بیفزایند و بعد ابو جهل و ابی
لهب را از قبر بیرون آورند و ایشان را بدرخت خشکی که در آن حوالی باشد بحلق آویزان نمایند
پس در همان حال آن درخت خشک باعجاز حضرت مهدی آل محمد صلعم تر و تازه و سبز شود

بجهة امتحان و ابتلاء مردمان و شاخ و برگ بیرون نماید و شاخهای او بلند شود پس جمعی از
محبان و دوستان ایشان بگویند که والله این است فوز و شرف و بزرگواری آنها
ما رستگار شدیم بمحبت و دوستی ایشان و چون این خبر خیر اثر منتشر شود و مشهور گردد پس
هرکس که بقدر حبه از محبت ایشان در دل داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب
آن حضرت ندا دهد که هرکس این دو دشمن خدا و رسول را دوست میدارد و از میانه
مردم جدا شود و بیک طرف بایستد پس مردمان در این زمان دو فرقه شوند یکی
دوستان ایشان که بر ایشان صلوة و رحمت فرستند و یکی دشمنان ایشان که بر ایشان
نفرین و لعنت نمایند پس آنحضرت حکم فرماید بدوستان ایشان که از آنها بیزاری
جویند و لعن نمایند و الا بعذاب الهی معذب خواهید شد پس ایشان در جواب آن فخر عالمیان
عرض نمایند که ای مهدی آل محمد ما پیش از آنکه بدانیم که از برای ایشان نزد پروردگار
عالمیان قرب و منزلتی میباشد که از آن بیزاری نجستیم و حال که برای العین
از مردهٔ ایشان این معجزه را مشاهده نموده ایم و دانستیم که ایشان مقرب درگاه احدیت
میباشند چگونه از ایشان بیزاری بجوئیم بلکه از تو و از هرکس که ایشان را بخواری باین درخت
آویزان نموده است و از هرکس که بتو ایمان آورده و بایشان نیاورده است بیزاری
میجوئیم پس چون آنحضرت این کلمات مزخرفات واهیه را از ایشان استماع نماید امر فرماید
که باد سیاهی بر ایشان وزد که همه آنها را هلاک نماید و در بئس القرار قرار دارد پس
حکم فرماید که آن دو نفر را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهیه زنده نماید و امر

فرماید که همهٔ خلایق جمع شوند پس هر ظلمی و فسقی و فجوری و کفری که از همهٔ عالم شده است تا آخر
همه گناهان آنها را بگردن ایشان وارد آورد و مراد از اوّل عالم در این حدیث بعد از وفات
حضرت رسول است نه از اوّل دنیا زیرا که چون این عمل نمودند و بخاندان نبوت بدرفتاری
کردند و مانع بودند تا حق بجای خود قرار گیرد تا آنکه نور علم و عقل و ایمان در عالم پهن شود بلکه
ظلمت ظلم و جهل و کفر در دنیا ظاهر نمودند لهذا دیگران هم جرأت دادند و آنچه بایست نکنند
بخاندان نبوت کردند از افعال ناشایسته و اعمال سخیفه و قتل و نهب و غارت و خفت
و خواری و اسیری که بالنسبه بذریّهٔ طیّبهٔ علویهٔ فاطمیّه بعمل آوردند پس روز بروز حق ضعیف
شد و باطل قوی گردید و همچنین هر حقی ضعیف و هر باطلی قوی خواهد بود تا زمان ظهور دولت
حقّهٔ آل محمد صلعم و از اینجهة حضرت صادق علیه السلام فرمود که گناه زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بدر خانهٔ علی و فاطمه و حسنین صلوة الله علیهم اجمعین و زهر دادن حضرت امام حسن
مجتبی و شهید نمودن امام حسین سید الشهداء با اولاد امجاد و برادران بزرگوار و اولاد اعمام
و اصحاب آن حضرت را و اسیر نمودن ذرّهٔ طیّبه فاطمهٔ طاهره را و اذیّت و آزار نمودن
ایشان در هر زمان بناحق و هر فرجی که بحرام جاع شده باشد و هر سودی که خورده شده باشد
و هر گناه و ظلم و جوری که تا قیام قایم آل محمد صلعم واقع شده باشد همه را بر ایشان بشمارد که مجموع
اینها از شانده است ایشان اقرار و اعتراف نمایند زیرا که اگر ایشان در روز اوّل جور
بر خلیفه بلافصل نبی حضرت رسول خدا را نمیکردند این افعال شنیعه و اعمال قبیحه در دنیا واقع
نمیشد پس حضرت قایم علیه السلام حکم فرماید که هر کس حاضر است از اینها قصاص نماید

و باز ثانیا حکم فرماید که ایشان را بآن درخت از حلق آویزان نمایند و بزمین امر نماید که آتش خود
را بیرون کند و آنها را بسوزاند با آن درخت و باد را امر کند که خاکستر نجس و نجس پلید عنید ملعون
آنها را بدریا بریزد و در آخر این حدیث است که گناهان اولاد آدم را از زمان آدم تا روز قیامت
بگردن آنها وارد آورد از قتل یحیی و آتش افروختن نمرود و قتل قابیل هابیل را و غیرها از اینها
با اینها مواخذه نمایند و شاید وجه او این باشد که چون در عالم خلط طینات طینت کفار
و فساق اولاد آدم را خداوند از طینت خبیثه ایشان خلق فرموده است بقبول خودشان
و این دو نفر در این حیثیت کل میباشند و طینات خبیثات دیگران جزء هستند و در قیامت
هر جزئی از جزئیات ملحق بکلیات خودش میشود بنابراین بنا بر این مواخذه جزء را از کل مینمایند
چه در قیامت صغری که اول ظهور و بروز دولت حقّه آل محمد صلعم باشد پس مفضل عرض نمود ای
سید و آقا و مولای من آیا این آخر عذاب ایشان است آنحضرت فرمود هیهات ای مفضل
و الله که سید اکبر رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤ
منین علی بن ابیطالب علیه السلام و صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها سلام الله و حضرت
امام حسن مجتبی و جناب امام حسین شهید کربلا و سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام همه زنده خواهند نمود
خواهند نمود و ایضا هر کس ایمان محض و یا کفر محض داشته باشد زنده خواهد شد و از برای
همهٔ ائمهٔ هدی و همه مومنان ایشان را عذاب نمایند پس حضرت قایم علیه السلام از آنجا متوجه
کوفه شود و در میانهٔ نجف اشرف و کوفه فرود آید و در آنوقت چنانچه گذشت عدد لشکر او
شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده نفر نقبا از انس و بروایتی بده

هزار نفس دیگر از سایر مردم برسد و تتمهٔ این حدیث شریف را که مفضل روایت میکند در رجعت
بیان میکنیم و اما سر اینکه حضرت قایم عم پای تخت خود را در کوفه قرار میدهد این است که
چون بروز ظهور نور ولایت مطلقه و خلافت حقه و ریاست محقه و سلطنت محکمهٔ متقنهٔ امیر المؤ
منین علیه السلام که فاتح الوصیین و اول اوصیاء مرضیین حضرت رسول رب العالمین است
در کوفه بود لهذا باید ظهور نور خاتم الاولیاء و الاوصیاء ایضا در کوفه واقع شود زیرا که چون
انوار نبوت و ولایت از مکه طلوع نمود و بمدینه بلند و روشن شد و در کوفه غروب نمود
لهذا باید سید الاولیاء و خاتم الاوصیاء نیز اظهار انوار اسرار ولایت مطلقه و امامت
حقه را در آنجا نماید تا تطابق بین الفاتح و الخاتم شود و ایضا چون آفتاب آسمان این دو
کوفه و نواحی او بخاک تیرهٔ بیدینی فرو رفت از ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس از شهها
دت حضرت سید الشهداء و سایر ایمهٔ هدی علیهم السلام باید خورشید شریعت غرا در کوفه
بمعدل النهار اوج اقتدار برسد و ایضا منقول است که چون حضرت قایم علیه السلام از مکه
معظمه بیرون تشریف بیاورند ندا در عسکر ظفر اثر خود در دهد که هیچکس آب و نان و توشه
با خود بر ندارد و پس سنگ حضرت موسی را بار یک شتر نماید و با خود بر دارد و در هر منزل
که برسد او را نصب نموده و دوازده چشمه آب از او جاری شود که هر تشنه از او بخورد
سیراب شود و هر گرسنه از او بخورد سیر گردد و چون آنحضرت بنجف اشرف برسد در آنجا سا
کن گردد و پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و در خبر دیگر وارد شده است
که آب و طعام و علف از آن سنگ بیرون خواهد آمد بجهة لشکریان و چهارپایان ایشان

و آنحضرت عصای موسی را در هر زمان که خواهد بزمین بیندازد که بشکل اژدها شود که چون دهان
بگشاید از کام بالا تا کام پایین او چهل ذراع باشد و آنچه را که مامور شود از جانب آنحضرت
فرو برد و در هر جا او را نصب نماید درختی بارآور شود بهر باری که مامور شود که همه مردمان
از مردان و زنان از او بخورند **و ایضاً** وارد شده است که چون حضرت صاحب
الامر علیه السلام ظهور فرماید پیراهن حضرت ابراهیم را بپوشد و او همان پیراهنی است که
جبرئیل امین او را از برای خلیل الرحمن آورده در وقتیکه نمرود او را بآتش انداخت و آنحضرت
آن پیراهن را پوشید تا آتش بر او سرد شد و سلامت گردید و چون حضرت یوسف
او را از مصر گشود حضرت یعقوب بوی او را دریافتند و حال آنکه میان ایشان مسافت
هیجده روز فاصله بود و چون بشیران جامه را بروی حضرت یعقوب انداخت چشم نابینای
آنحضرت بینا شد و چون حضرت قایم علیه السلام انگشتری حضرت سلیمان بن داود را در انگشت
مبارک خود نماید که جمیع طیور و وحوش و دد و دام و هوام و جن و پری و عفریت و شیاطین
و باد و برق و ابر و هوا مطیع و منقاد او شوند و آنچه در تحت تصرف سلیمان بود بفرمان امام
الانام او شوند بازیاده از آنچه خداوند باو عطا فرموده است و چون آنحضرت وارد کوفه
شود و در آنجا قرار گیرد لشکری بطرف شام بر سر سفیانی ملعون بفرستد و با او جنگ نمایند
و او فرار نماید او را بگیرند و در صخرهٔ بیت المقدس بکشند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند مگر
کسانیکه توبه نموده مؤمن شوند و از اعمال خود برگردند مثل زمان حضرت رسول صلعم و ایضا
لشکر آن حضرت آنچه از بنی امیه را بدست آورند بکشند و جمعی از ایشان فرار نمایند و بجا

فرنگ روند چون بشهری از شهرهای فرنگ برسند نگذارند ایشان داخل آنشهر شوند و گویند
تا شما نصرانی نشوید ما نمیگذاریم که بشهرها داخل شوید پس آن جماعت بیدین از بنی امیه بدین نصا
ری درآیند و چلیپاها برخود متعلق نموده و زنار به بندند و خارج را ستایش نمایند و داخل
آن شهر شوند پس لشکر ظفر اثر بتعاقب ایشان برسند و بنی امیه را از نصرانیان با ایمان
مطالبه نمایند ایشان امان طلبند جواب شنوند که گریختگان ما را بما رد کنید و در امانید بالصلح
والا فلا پس فرنگیان بنی امیه را گرفته مغلولا بایشان رد نمایند تا آنکه گردن همه را بزنند
و آنحضرت عسکر نصرت اثر را باطراف و اکناف دنیا بفرستد و جمیع شهرها را بگیرد و بعضی را
بضرب شمشیر آتش بار و بعضی را بالصلح و بعضی را بامان و بعضی را بالطوع و رغبت و رضا
و لشکری بر سر دجال ملعون بفرستد و چندین دفعه با او جنگ واقع شود تا آنکه او کشته
شود و **ایضاً** آنحضرت لشکری بجانب قسطنطنیه بفرستد چون عسکر آنحضرت آنجا را معسکر
نصرت اثر قرار دهند و بخواهند از خلیج او عبور نمایند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی
آب راه روند و چون مردم اینحالت را از ایشان مشاهده نمایند با یکدیگر گویند که هرگاه
لشکری مهدی چنین باشند خودش چگونه خواهد بود لهذا دروازه شهر را بگشایند تا آنکه عسکر
ظفر اثر داخل شوند و آنچه بفرمایند اهل شهر بجان و دل قبول نمایند و تخلف نورزند و همچنین
اطراف و جوانب و نواحی او مطیع و منقاد شوند و ایضاً مفضل بن عمرو از حضرت صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوال نمود فدای تو شوم ای مولای من خانه حضرت
مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود آن حضرت فرمود ای مفضل جای

تخت آنجناب کوفه خواهد شد و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه میشود و محل بیت المال و قسمت
اموال و غنایم کفار و منافقین در اشتر از مسجد سهله خواهد شد و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل عرض نمود ای سید و مولا و آقای من آیا مؤمنان در آن زمان در کوفه خواهند بود آن
حضرت فرمود بلی بخدا قسم است که هیچ مؤمنی نمیماند در دنیا مگر آنکه در کوفه یا در اطراف و جوانب
و حوالی کوفه باشد یا آنکه دلش مایل بجانب کوفه باشد و در آن زمان مکان جای گوسفندی که بجای
به دو هزار درهم داد و ستد شود که بپول رواج سکه پادشاه دین پناه ناصرالدین شاه
قاجار نود و اشرفی عددی هجده نخود وزن میشود ای مفضل در آن زمان وسعت زمین کوفه
بقدر پنجاه و چهار میل را خواهد شد که عبارتست از هجده فرسخ شرعی که هر فرسخ او سه
میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار انگشت متوسط الحلقه و هر
انگشتی هفت جو بعرض است و هر جوی هفت موی یابو است این بنا بر تحدید فرسخ شرعی علی
المشهور المنصور ای مفضل در آن زمان متصل میشود قصرهای کوفه بکربلای معلی که مردم با اسبها
و استرهای تندرو از طلوع صبح که سوار شوند وقت ظهر بنماز جمعه برسند از بزرگی و کثرت
جمعیت کوفه و زیادتی تردد آینده و روندگان و حق سبحانه و تعالی کربلای معلی را جایگاه
قرار خواهد داد که پیوسته محل آمد و شد ملایکه و مؤمنین باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار
بلند مرتبه گردانیده و چندان از برکات و فیوضات و رحمات در او برقرار کرده اند که اگر مؤمنی
در انجا بایستد و دعا کند و از خداوند عالمیان بخواهد هر آینه یک دعا مثل هزار مرتبه ملک
دنیا را باو عطا خواهد فرمود پس آنحضرت آهی کشیده و فرمود ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین

بیکدیگر فخر نمودند و کعبهٔ معظمه بکربلای معلی فخر نمود وحی آلهی بکعبه رسید که ای کعبه مفاخرت منما
و ساکت شو بدرستیکه کربلا بقعهٔ مبارکه ایست که من در آنجا ندای انی انا الله را از شجرهٔ
مبارکهٔ طور سیناء بگوش بندهٔ خود موسی بن عمران شنوانیدم و او همان مکان بلندی است
که مریم و عیسی را در انجا جا دادم و مریم عیسی را در آنجا زائید و اگر کربلا نمیبود تو را ای
خلق نمیکردم و در میان روضهٔ مطهرهٔ منورهٔ حضرت سید الشهداء علیه السلام در
پایهٔ قبله در پیش رو دو سنگ بلند سفید رنگ نصب نموده اند و میگویند که در اینجا
محل نخلهٔ مریم است که از برای او رطب تازه بار آورد و محلیکه عیسی را تنها زائیده
و آن درخت خشک بود سبز شده بار آورد و عیسی مریم را از زیر آن درخت ندا در داد
و بر معلوم است که شرافت خانهٔ کعبه بواسطهٔ تولد حضرت امیر المؤمنین ع شد و در کربلا
پارهای تن مبارک آنحضرت مدفون است و اخبار بسیار در فضیلت کربلا بر کعبه نیز
وارد شده است که در این عجاله مجال ذکر آنها نیست و چون کربلای معلی مرقد مطهر
منور کوشوار عرش خدا و مضجع نور پر سرور ولایت مطلقه حضرت کبریاست و محل ظهور
و بروز اسرار و انوار و فیوضات لامتناهیهٔ الهیه است در دنیا و در آخرت و زمان
رجعت و ظهور لهذا بهتر و خوبتر و اشرف و افضل از کعبه و غیر آنهاست و چون کوی
وفای حضرت دوست و محل قربانی جانان و مقتل شاهان و مشهد شهیدان جانفشان خدا و ندعا
لمیان است البته باید افضل باشد و کعبه دنواحی کعبه بجهة آنکه ابراهیم را قربانی دوست نماید
مقرب شد و خدا ذبح او را بذبح عظیم مبدل نمود که شهادت حضرت سید الشهداء ع باشد

پس باید بمراتب از کعبه افضل باشد بجهة ذبح شدن قربانیان کوی وفای الهی جل شانه و تعالی

نور سیزدهم در بیان کیفیت گفتار و کردار و رفتار و احوال و افعال و اعمال و حرکات و سکنات و کمیات وقوع واقعات از حضرت قایم علیه السلام است

و آن حضرت که خاتم الاوصیاست مروج دین مبین و
طریقت و شریعت و آئین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم
النبیین خواهد بود و طریقهٔ شریعهٔ عمیقهٔ آباء طاهرین و اجداد طیبین خود از امیر المؤمنین تا
حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیهم اجمعین را رونق میدهد و ظاهر میکند و همه
مردم را باین دین مبین و طریقهٔ ائمهٔ طاهرین و اجداد طیبین خود دعوت مینماید و اسرار ادیان
مینماید و دین تازه را نمیآورد و از هیچکس قبول دین و آئین بجز دین خاتم
المرسلین جد امجدش نخواهد نمود پس جمیع ملل و نحل و مذاهب و ادیان مختلفه را بیک
دین مبدل خواهد کرد و دین یهود و هنود و مجوس و اهل روس و فرق نصاری از یعقوبیه
و نسطوریه و ملکانیه و الوقانیه و مرقوسیه و متائیه و یوحنائیه و فرنگیه و انکلیتیه و
فرنگیتیه و جمهوریه و صابئین و دهریین و طبیعیین و صوفیین و غالین و ناصبین
و شیعهٔ غیر اثنی عشریه از صاحبان ادیان مختلفه و مذاهب متشتته غیر متقاربه را
میدارد و بر یکدین و یک مذهب و یک ملت قرار میدهد و غالب بر اد
یان مختلفه بشمشیر شرربار میشود و این اوضاع ممهده در دنیا را مبدل باوضاع جدیده
میکند و همه چیزها را تبدیل میدهد از بدعتها و امور مستحدثه بدعیه و امور غریبه در امور عجیبه

واسرار مکنونه وخفیات مکمومه را در دنیا ظاهر میفرماید که هیچ گوشی نشنیده باشد و هیچ
چشمی ندیده باشد و بخاطرها خطور نکرده و اقتضاء زمین و آسمان و فصول اربعه از
پائیز و بهار و زمستان و تابستان بدل باقتضاءآت دیگر میشود که هیچ شباهتی بحال و احوال
این زمان ندارد و چنانچه بعضی از امور غریبه و رموز عجیبه را ما درین عجاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب
روشنائی چشم شیعیان شود اگر چه منافقین و ناصبین از مسلمین منکر این کلمات میباشند
ولکن پیغمبران هم خبر از آمدن آن و وقوع واقعات میدادند و کافران و مشرکان هم
قبول نمیکردند و بر انکار ایشان می افزودند ولکن بآن زودیها اوضاع زمانه دیگرگون خواهد
شد • اندر حق اگر معانی زنده • ملک و ملکت و ملت و دین برگردد • و اقرب بنصیحت
امور جدیده و غریبه عجیبه که در زمان آنحضرت و زمان حجت بظهور خواهد رسید یا آنکه از آنحضرت
بروز خواهد نمود و در این عجاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب زیادتی بصیرت باشد شیعیان را
و بر اعتقادات ایشان بیفزاید انشاالله اول آنکه آنحضرت امر میفرماید که منادی ندا در
دهد که هر کس از مردم عالم قرضی از یکی از شیعیان ما میخواهد حاضر شده بگیرد از
زنده و مرده قرضداران و قرضخواهان نظر بعموم حدیث پس آنحضرت قرض
جمیع شیعیان را ادا فرماید که از برای قیامت چیزی باقی نماند حتی اگر قرض بقدر یک
کله سیر باشد که انه قرض اول باشد ادا فرماید و تا مرده ها را هم زنده میکند و قرضیکه از شیعیان
وارد میدهد یا آنکه تخفیف در عذاب آنها در عوض آن قدر قرض واقع میشود یا رفع عذاب
از ایشان خواهد شد اگر اهل عذاب باشند یا آنکه درجات و مراتب عالیات یا

نعمتهای مختلفات در مقابل آنها بآنها میدهند همه این وجود مختلفه مختلط اند و این از
برای شیعه ایست که در دنیا قرض نموده باشد و صرف در معصیت نکرده باشد و مقصود آن
ادا کردن قرض خود باشد ولکن مقدور و میسرش نباشد و زیاده از ضروریات خود
برنداشته باشد زیرا که هر کس مال مردم را از روی بی مبالاتی بروی هم جمع کند و از راه
شیطنت و لعنت و مکر و حیله و اوضاع افلاس پیش بکشد که مال مردم را باین طریق بخورد یا
آنکه مال مردم را بگیرد و صرف در معاصی یا زیاده روی تبذیر و اسراف نموده باشد
دخلی بحضرت قائم ندارد که چنین قرضها را ادا نماید اگر چه حدیث عام است و چنین اشخاص
بجز خسران دنیا و آخرت چیز دیگر ندارد و یکی از یهودان بیکی از شیعیان رسید و گفت
قدری وجه بمن قرض بده در زمان حجت خودتان از من بگیر آن شیعه گفت میدهم بشرط آنکه
ضامنی بمن بدهی که در آن زمان بشکل انسان در دنیا رجوع نمائی نه بشکل خرس و خوک و
میمون در جواب ماند اللهم لا تجعلنا منهم دویم آنکه آنجناب دعا نماید و از برای
شیعیان ملخ طلا از آسمان ببارد و چنانچه از برای حضرت ایوب پیغمبر در زمان سابق
بارید بعد از آنکه صبر بر فقر و محنت و ناخوشی نمود تا آنکه تطابق واقع شود در میان این امت
با امتهای گذشته و چون شیعیان در این زمان صبر بر شدت بلاها و فقرها و امتحانات
میکنند و وجوه بر ایشان صرف نمیشود بلکه بر اغنیا و متکبرین و اعوان و انصار این گونه
مردمان صرف میشود لهذا در عوض این آزارها باید آنحضرت دعا نماید تا آنکه ملخ طلا از
برای شیعیان خود ببارد و چنانچه از برای ایوب بارید و این باید مختص فقرا شیعه باشد

نه اغنیاء ایشان زیرا که ایشان صبر بفقر نمودند و بدست اغنیاء نظر کردند و آنها باینها چیز
ندادند و اگر هم چیزی کمی میدادند تا آنکه صد مرتبه این بیچارها را نمی‌گشتند یکفلس باینها
نمیدادند چنانچه در زمان ما چنین است که چون ملاحظهٔ هر صنف از مردم میکنیم بهمین درد
مبتلا میباشند از عمال و امرا و تجار و کسبه و کسانیکه در میان مردم خود را مطاع میدانند
باید اعزه از فقراء شرعیه بدر خانهای هر یک بروند و تملقها بنمایند و گرد دامن قباها را
پاک کنند و خیره جلال شوند تا آنکه قوت لایموت بعضی از اوقات بآنها برسد و بعد
از آنکه در جاها و غیبها مستور شده باشد و وجوه بر را نمیدهند مگر بکسانیکه باو احتیاج دارند
برسانند خاصه بمتصدین امور دنیویه و حکومات بین الناس و چنین نیست که هر صنف
از مردم تفحص و تجسس از احوال اعزه فقرا نمایند که من باب الحیاء خود را اغنیا مینمایند
و از کسی سوال نمیکنند و دستگیری از اینها نمایند و بیادی آنچه از نذورات و اخماس
و زکوة و مظالم و هدایا و تعارف واقع میشود بر اهل دنیا بغیر اهل و مستحق واقع میشود و اگر
هم بدانند که فلان زید استحقاق دارد باو نخواهند داد در ظاهر بجهة اینکه ما نمیدانستیم
و مطلع نبودیم و خبر نشدیم و کسی بما نگفت و در باطن بجهة آنکه با ما زاد و مراوده ندارد
نمیکند و آبروی خود را پیش ما نمیریزد و بما نمیگوید و با ما خصوصیت نمینماید خداوند
عالمیان انشاء الله تعالی انتقام فقرائیکه یحسبهم الجاهل اغنیاء را از چنین اغنیاء و متصدین
امور بکشد و ایشان را محروم از فیوضات و درجات آخرت و زمان رجعت نماید
اگر قابل هدایت نباشند چنانچه فقراء بیچاره را محروم میکنند و خداوند ما را هم در

مقام امتحان و ابتلاء در نیاورد که متصف باین صفات مبغوضهٔ آلهیه شویم مگر آنکه توفیق
عطا فرماید سیم آنکه بواسطهٔ وجود شریف آنحضرت زمین گنجهای خود را ظاهر نماید
و آنچه در باطن خود دارد از معادن طلا و نقره و جواهرات و غیرها از انواع معدنیات
و مخفیات بیرون نماید و آنحضرت آنها را در میان شیعیان خود بقدر صلاح او قسمت
که فقر و پریشانی از میان برود چهارم ٤ آنکه مرحوم محمد بن بابویه و مبرور جعفر
بن قولویه و مغفور محمد بن ابراهیم نعمانی که هر یک از اجلهٔ علماء ابرار و محدثین اخیار
اخیار میباشند بسند خود روایت نموده‌اند از کاشف اسرار و دقایق و مظهر رموز
و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب فرمود چون حضرت قائم
آل محمد ص ظاهر شود گویا می‌بینم که آنحضرت در نجف اشرف و کوفه زره حضرت رسول
خدا ص پوشیده باشد و بر اسب سیاهی که میان پیشانی او سفید باشد سوار شده است
و بروایت دیگر شمشیر خود را بدست گرفته است و شمشیر خود را بحرکت در آورد بنحویکه
باعجاز او مردم جمیع شهرها و قریه‌ها و دریاها و صحراها و بلندیها و پستیها و بادیه‌نشین آنحضرت
را ببینند و چنان پندارند که آنجناب در میان شهر و مکان اینها میباشد مثل چشمهٔ
خورشید و قرص ماه و آفتاب که در وسط السماء بنور انور خود جمیع عالم را منور خواهد نمود
و این از جملهٔ خصایص آنحضرت است اگر چه سایر ائمهٔ هدی هم میتوانند که این اعجاز را اظهار
نمایند الا اینکه ظهور نکرده این معجزه از آنحضرت خواهد بود پنجم ٥ آنکه آن جناب علم خود
بگشاید و برپا نماید و آن علم حضرت رسول خدا خواهد بود که چوب او از عمود عرش

الهی باشد و تمام اجزاء و پرده او از نصرت نصرٌ من الله باشد و آن حضرت آن
علم را بحرکت در آورد و او را بسوی هیچ طایفه از طوایف امم و اولاد آدم نخواهد
فرستاد مگر آنکه خداوند ایشان را هلاک گرداند و چون آن علم را آن حضرت بحرکت در
آورد هیچ مؤمنی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند پاره و قطعه
آهن شود و بهر یک از مؤمنان قوت چهل مرد عطا فرماید از شجاعان عالم و چون
در عرش چوب نمیباشد این حدیث محمول خواهد بود براینکه چوب این علم از پایهٔ عرش
الهی ماخوذ است و چون تنزل باین عالم نموده است بصورت چوب خلق شده
باشد و در عرش بطریق عالم عرشیت است با وجود اینکه مانعی نیست از اینکه خدا
وند عالمیان پایهٔ چوبی در عرش خلق نموده باشد بفراخور عالم و حال عرش و از ان
چوب پایهٔ عرش اینچوب علم آنجناب را اخذ نموده خلق فرموده باشد و چون آن عالم
و عرش باین عالم خاکی نزول نماید بصورت چوبها متبدل شود چنانکه ملایکه که از عالم انوار
و روح و ملکوت و جبروت میباشند چون باین دنیا نزول میکنند بصور موجودهٔ جسمیه
این دنیا ممثل و مصور میشوند مثل مرغان سبز و سفید یا آنکه بصورت سواران بلند بر
اسبهای بزرگ چنانچه در جنگ بدر و احد و حنین نازل شدند و لباسهای سفید
پوشیده بودند و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی مکرر بر حضرت رسول نازل میشد و وجوه
دیگر هست که این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اینها از خاصیت این علم مبارک
شیم است ششم آنکه حق سبحانه و تعالی سرور و فرح این ظهور نور و فرح موفور السرور

را داخل قبور مؤمنین و مؤمنات فرماید که هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه مبتهج و مسرور و پر از
نور شود و از این مژدهٔ روح افزا باذن خدا ارواح مؤمنین بدیدن یکدیگر روند و بهم
بشارت ظهور نور موفور السرور و فرح فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دهند
و باین بشارت بعشرت مشغول و بشرافت درجات عالیات فایز گردند و باختیار
خود اگر بخواهند بدنیا رجوع نمایند هفتم آنکه ملایکهٔ رحمت و غضب بر آن حضرت
نازل شوند چه از ملایکه که سابق بر این بر انبیا و اولیا و اوصیا نازل شده اند و چه
از ملایکه که اصلا نازل نشده اند پس از جملهٔ آنها خواهند بود آن سیزده هزار ملک
که با حضرت نوح که در کشتی بودند و آن ملایکه که در خدمت حضرت خلیل الرحمن
بودند در وقتیکه نمرود آنحضرت را بآتش انداخت و آن ملایکه که در خدمت حضرت
کلیم الله موسی بن عمران بودند در روزیکه آنجناب دریا را شکافت و آن ملایکه در
خدمت حضرت روح الله عیسی بن مریم بودند در وقتیکه آنجناب بآسمان بالا رفت
و آن چهار هزار ملک علامت دار و آن هزار ملک مردفین که نازل شدند بر
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه ملایکه که در جنگ بدر و احد
و حنین بر آنجناب نازل گردیدند با آن سیصد و سیزده نفر و غیرهم و آن چهار هزار
ملک که باعانت حضرت سید الشهداء علیه السلام نازل شدند با ملک منصور
و در سر تربت آنحضرت معتکف شدند تا ظهور حضرت قایم عج و غیر از اینها از ملایکه
نازل خواهند شد و در رکاب ظفر انتساب آنجناب خواهند بود و بجهة خدمات او

هشتم آنکه خداوند عالمیان چون اسکندر ذوالقرنین ابر انگیزانند دو نوع ابر خلق فرمود یکی ذلول و یکی صعب و او را مخیر در اخذ نمودن یکی ازین دو ابر نمود او ابر ذلول را اختیار نمود پس خداوند ابر سخت و صعب را ذخیره از برای صاحب الامر علیه السلام فرمود در زمانیکه آنحضرت ظهور نماید بر آن ابر سوار شود و بر هفت آسمان عروج کند و هفت زمین کردش نماید و هر حکم که باو نماید اطاعت کند و او را بهر جا که بخواهد از آسمانها و زمینها و مشارق و مغارب ببرد چنانچه در زمان تولد او جبرئیل امین او را بآسمانها و بعرش الهی برد و همین حدیث درباره سید الشهداء علیه السلام نیز وارد شده است که جبرئیل قنداقه مبارکه او را بعرش الهی برد و مراد از ابر ذلول ابر نرم میباشد بیبارش و غرش و ابر صعب ابر با بارش و غرش و رعد و برق و سنگ و تکرک است نهم آنکه آنحضرت در وقتیکه ظهور میفرماید بسن جوانان چهل ساله مینماید و حال آنکه از پیران کهن سال باشد و خداوند بدن مبارک او را آنقدر قوت بدهد که اگر دست بیندازد و بزرگترین درختان زمین را از ریشه بیرون بیاورد و صدای مبارک او را هیبتی قرار دهد که اگر آن جناب در میان کوهها فریاد کند همه سنگهای آن کوه از هم پاشیده شود از شدت قوت هیبت صدای آنحضرت و این هیبت صوت و قوت بدن او بقاعده شجاعت بشریت باشد نه بقوت امامت زیرا که بقوت ولایت اگر بخواهد آسمان و زمین را بهم میریزد باعجاز امامت دهم آنکه آنحضرت تمام روی زمین را بگردد از مشرق و مغرب و همه ربع مسکون را بگیرد که هیچ کوه و دشت و دریا

و صحرا و شهر و قریه و مسکون و غیر مسکون باقی نماند مگر آنکه آنحضرت او را بگیرد و با نجا برود و دین اسلام را در آنجا ظاهر نماید و گنجها و معدنها و مخفیات آنها را بیرون بیاورد یازدهم آنکه آنحضرت هر طرف و هر سمت که رو بیاورد خداوند رعب و خوف و بیم و ترس او را یکماه راه بدل مردمان آن طرف بیندازد که بجز اطاعت و انقیاد او چاره نداشته باشند و از آنجناب خایف و ترسان و هراسان شوند و این از خصایص است از آنحضرت و خداوند رعب حضرت رسول خدا را بقدر مسافت دو ماه راه بقلوب مردم می انداخت دوازدهم آنکه خداوند عالمیان با برگزیده آدمیان علی عطا فرموده است که هر کس را بشناسد بهر صفت که باشد از کفر و ایمان و فسق و فجور و عدالت و وثاقت و دیانت چنانچه بهمه ائمه هدی خداوند این علم فرموده است که ایشان بمجرد ملاحظه بشناسند فاسقین و فاجرین و کافرین و ظالمین و مشرکین و منافقین و متقین و مؤمنین را و شاید در پیشانی هر کس خداوند نوشته باشد احوال او را از کفر و نفاق و ایمان که چون امام علیه السلام باو نگاه نماید او را بخواند و بداند سیزدهم آنکه آنجناب در زمان ظهور بحکم داودی و باطنی در میان مردم حکم نماید بعلم واقعی نفس الامری که دارد پس شاهد و بینه مطالبه نخواهد فرمود و تدلیس و تلبیس و اشتباهکاری و خدعه و حیله و مکر با آن حضرت نمیتوان قرار نمود زیرا که بعلم واقعی میداند همه چیز آشکار و پنهان را و کرکان بلباس میشان باید و در نمیتوانند خود را مقرب او نمایند و کار را از پیش برده خود را بلباس مؤمن متقی عابد زاهد وانمایند و لیکن

خود را حرکت داده واظهار تقدس ازبرای او نمایند چنانچه بعضی منافقین وشیادین چنین
میکنند وبسا باشد که بعضی بربالای سر آنحضرت ایستاده باشند ومشغول خدمات
باشند وامر ونهی کنند ومقرب درگاه خود را دانند واظهار خصوصیت بخواهند نمایند
که ناگاه آنحضرت سر بالا فرماید وفرمایش فرماید که فلان را بگیرند وگردنش بزنند چه
آنکه آنچه در اوست ودر قلب او میداند از کفر وشرک ونفاق وارتداد وخیالات فا
سده وافکار باطله وعلم ما فی الضمیر وما فی الصدور وما فی الخیال را میداند وبمجرد ظهور
خیال وبروز امور باطله در باطن او او را میداند بواسطه علمی که خداوند عالمیان باو عطا
فرموده است چهاردهم آنکه ابری بر سر مبارک آنحضرت سایه بیندازد وصدائی
ازاو ظاهر شود که همه خلایق بشنوند که بزبان فصیح وبلیغ بگوید که این مهدی آل محمد است
که زمین را پر از عدل وداد نماید چنانچه پر از ظلم وجور شده است ودر هر جای از زمین
که آنحضرت عبور فرماید آن ابر رحمت بر سر او با کمال اطاعت وانقیاد سایه بیندازد
ومانع بدیها از او باشد وچنانچه ابر بر سر حضرت خاتم النبیین سایه می انداخت باید
بر سر مبارک خاتم الوصیین هم سایه بیندازد تا تطابق حاصل آید در احوال دو خاتم
پانزدهم آنکه زمین در زیر پای مبارک او واصحاب ظفر انتساب او پیچیده باشد
که مسافتهای بعیده را باندک زمانی طی نمایند وپستیها وبلندیهای زمین در زیر پای
مبارک وعسکر ظفر اثر او یکسان شوند ومساوی ومسطح گردند وباین سیاق در مدت
قلیلی سیر عالم را نمایند ودین مبین حضرت سید المرسلین را در اقطار دنیا واطراف زمین

روشن وبلند نماید ورواج ورونق دهد واین پیچیدن زمین را طی الارض میگویند که
خداوند امر میفرماید ملکی را که متوکل بکوه قاف است که دور اطراف دنیا محیط است
وهر یک از زمینها وکوهها ریشه بآنکوه قاف که ریشه آنزمین وکوهی را که آنحضرت
میخواهد از او عبور نماید بالشکر نصرت اثر او رامی کشد واین زمین کشیده هم میشود
مثل دکمه کیف اگرچه صد ذرع باشد هبوطا چون ریسمان او کشیده شد بقدر نیم ذرع
میشود وایضا چون زمینها قطعه قطعه میباشند که متصل بهم هستند که هر کدام یک
رنگ ویک طبیعت ویک هوا ویک خاصیت دارند که مخالف یکدیگرند وبهم
وصل میباشند وهر کدام ملکی علیحده متوکل دارند که بآنها موکلند وهر کدام ریشه علیحده
دارند لهذا ان ملائکه موکلین هر قطعه زمین را امر میفرماید که زمینی را که باو موکل است بهم
می پیچانند تا آنکه آنحضرت ومؤمنینی که در خدمت آن بزرگوار هستند بسرعت
عبور نمایند وبسا هست صد فرسخ راه را در یک دقیقه طی الارض ملکی وجنی وریحی وارضی
هم میباشد وطی الارض ملکی وملکوتی هم میباشد واو بهترین همه طیهاست که تبدیل
شدن صورت ملکی است از عالم ملک بصورت ملکوتی در عالم ملکوت که از عالم
ملک داخل عالم ملکوت شود وباز بعالم ملک داخل شود وآن را بیک چشم بهم زدن
میتواند از مشارق عالم بمغرب عالم برود واین خاصه انبیا واوصیا وائمه هدی
درگاه اله میباشد چنانچه آصف بن برخیا تخت بلقیس را قبل ان یرتد الیه طرفه حاضر نمود
وحضرت سید سجاد علیه السلام دوازده هزار عالم را سیر مینمود وحال آنکه در جای خود بود

که هر عالمی سه مقابل بزرگی این عالم دنیا بود چنانچه اخبار او را در کتاب مشکوة الا
نوار نوشته ام مثل عالم مثال و خیال و خواب وغیرها وایضاً آنحضرت بطی الماء
وطی الهواء از دریاها وهواها عبور میفرماید واصحاب او هم چنین‌اند شانزدهم
آنکه حضرت اصلا مثل حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سایه در نزد آفتاب
وماه وشمع ندارد ورخنهای بدن مبارک او هم بجاورت بدن شریفش بدون
سایه خواهد بود زیرا که نور جمال بیمثال آنحضرت در باطن چندین مقابل نور آفتاب
وماهست ونور زیاد در نزد نور کم سایه نخواهد انداخت واین رخت وعناصر اربعه
طبیعت بشریه تاثیر در آن نور وجود شریف او ندارد ومثل اینکه بلاتشبیه نکهت خاک
درمیان دریای آب بریزد آنخاک آن دریا را کدر و تیره وگل آلود نمیکند بلکه گویا ابدا
خاک داخل او نشده است وسایر ائمه هدی نیز چنین‌اند تا آنکه ظهور جلوهٔ او در حضرت
خاتم النبیین وخاتم الوصیین خواهد بود چون بدو ظهور نور وختم او بوجود ایشان است
هفدهم آنکه جمیع مواریث انبیا واوصیا واولیا از حضرت آدم تا
حضرت خاتم در نزد او خواهد بود وهمهٔ آنها را ظاهر خواهد فرمود ودرمیان مردم
خواهد گشود از عصا ونعلین وپیراهن وانگشتری وتاج وزره وکیل وترازو ورج
ومختصات ومخصوصات ایشان را حتی تابوت سکینه وسنگ انداز داود که
با او جالوت را در جنگ طالوت کشت وغیر از اینها از اسب واستر وشتر والاغ
وصاع وشمشیر وسپر وسنان وغیر از اینها از سایر مواریث حضرت رسول وامیر المؤ

لک وایضا جمیع معجزات وکرامات همه انبیا واولیا واوصیا وعلوم وصنایع وشرایع ومعارف وحقایق ودقایق

منین وحسنین وفاطمه وسایر ائمه طاهرین علیهم صلوة الله الملک الحق
المبین همه در نزد او حاضرند اگر جیوانند ومرده‌اند زنده خواهد شد واگر جماد
ونبات باشند بحال خود هستند وهرجا که باشند باید بدست مبارک آنحضرت
برسند هیجدهم آنکه احدی از مشرکین وکافرین ومنافقین وخوارج
وناکثین وقاسطین ومارقین را در روی زمین نخواهد گذاشت وهمهٔ ایشان را
در زیر زمین باذاق روح ایشان حبس مخلد در عذاب مهین خواهد نمود ویکی از
مذکورین از دست او جان بدر نخواهد برد وهرجا که بگریزند یا پنهان شوند اگرچه
بدرخنها ونقبها وچاهها وجابها وشکم درختان وغارها وکوهها روند آنچیزها سخن
وخبر بآنحضرت واصحاب او دهند که فلان منافق یا فلان کافر یا فلان مشرک
درمن پنهان است او را بگیرید وبکشید پس هیچ چیز از شمشیر تیز او مانع نخواهد شد
لکن دین حق وراستی مطلق نوزدهم آنکه آنحضرت باعجاز وتایید
وکشف راز امامت دست مبارک را بر سر همه مردمان مؤمنان از مردمان روی
زمین از مشرق ومغرب عالم بکشد بیکدفعه مثل ومانند تابیدن آفتاب بر سر ایشان
پس بواسطهٔ لطف مبارک آنجناب عقلهای ایشان همه کامل شود وقوی وتنومند
باجرئت وشجاعت کردند که هریک بقدر چهل مرد شجاع شوند ودلهای
ایشان محکمتر از آهن محکم کردند که اگر همت بگمارند کوهها را از جا بکنند وقوت
آنحضرت خودش وصفی ندارد که کسی نخواهد بقوهٔ بشریت نعت او را نماید بیستم

آنکه همه چیزها مطیع و منقاد آنحضرت باشند از آسمانها و زمینها و کوهها و ملایکه و جن و شیاطین و دیو و پری و نسناس و ابرها و بادها و حیوانات از درندگان و پرندگان و چرندگان و خزنده‌گان و آنچه در زمین و آسمان از مکیان و بدان میباشند و هر تصرفی که بخواهد بولایت مطلقه خود در انها نماید باذن الله تعالی و جمیع حیوانات و جمادات و نباتات و موالید ثلاثه و عناصر اربعه و افلاک و اجرام علویه و سفلیه و املاک و نجوم در ید تصرف او میباشد که بانحاء تصرفات مختلفه میتواند در همه اینها همه قسم تصرفات نماید
بیست و یکم آنکه اصحاب و احباب اطیاب آنجناب بحدی محبوب اشیاء و اعزا اشخاص میشوند که هرگاه یکی از انها در روی زمین راه رود آن قطعه از زمین بر سایر زمینها فخر و مباهات نماید که فلان از اصحاب حضرت قایم آل محمد صلعم بر روی من راه رفته است و خداوند ترس و بیم و خوف ایشانرا از ایشان بردارد و خوف و هراس ایشانرا بدل دشمنان ایشان بیندازد و هریک از ایشان از نیزه درنده گذاراتر باشند و از شیران غرنده باجرأت‌تر شوند و دشمنان خدا را پایمال نمایند و خداوند عالمیان گوشهای ایشان و سایر خلصین شیعیان را با چشمهای ایشان چنان شنوا و بینا نماید که در هرجای از اینجهان باشند بتوانند ملاحظه و مشاهده جمال باکمال بیمثال آن برگزیده حضرت متعال را نمایند و آنچه آنحضرت بفرماید بشنوند و بجان قبول نمایند و سخنان ایشانرا آنجناب بشنود و جواب فرماید در هرجا که باشند اگرچه در میانه ایشان بعد المشرقین باشد پس جمال بیمثال آنجناب بمثابه آفتاب عالمتاب خواهد بود که نور او همه اقطار زمین را روشن نموده باشد و چون قرص او در همه جا مشاهده از برای همه کس شود و هرکس از نور چشمه خورشید مستضیی و منور و منقطع گردد و نور چشم شیعیان چنان روشن و مشعشع شود که اجرام کثیفه مانع از دیدن ماوراء خود از برای ایشان نشوند و دیوارها بمنزله اجسام لطیفه محکیه شوند در نظر ایشان مثل بلور و بر نجک و قالب ایشان همین قالب عناصری و دنیوی باشد نه قالب مثالی برزخی لکن غلبه لطافت بر کثافت شود بواسطه اعجاز آنحضرت و مصفی شدن دنیا از کدورات و کثافات و اصحاب آنجناب بهتر از همه اصحاب انبیاء و اولیاء و اوصیا باشند زیرا که محض و خالص شیعه و شیعه خالص و مؤمن خلص و خلص مؤمن و مسلم مستسلم خواهند بود که ابداً کفر و شرک و ارتداد و نفاق و بددلی و طینتی خوبد قلبی و بدذاتی و کثافت نخواهند داشت و جامع انوار نبوت و ولایت بطور اتمیت میباشند و کسانیکه باین صفت هم بوده‌اند در زمان حضرت رسول خدا صلعم زنده شوند و اصحاب او گردند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم و خداوند عالمیان ما را هم قابل فرماید که از زمره آنها محسوب شویم بجاه محمد و عترته الطاهرین
بیست و دویم آنکه دوره افلاک منقلب شود که جمیع امراض و آفات و عاهات و بلیات و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکروهات طبیعیه انسانیه ببرکت وجود ذیجود مبارک انحضرت دور از وجود از میان جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات برطرف شود و برکات ارضی و سماوی آشکارا و مخفیات ظاهر شوند و بارانهای آسمانی که قطع شده‌اند از روزیکه غصب خلافت حقه بلافصله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بناحق

نموده اند بیاد دو ارمحل و موقع پی در پی نازل شوند و بسبب آنها انواع کیاهها و علفها و

میوها و خوردنیهای کوناکون مختلفه که حال یکی از انها یافت نشود از زمین روئیده

شوند که دنیا نشانه از عنبر سرشت شود بیست و سیم ٢٣ آنکه اعیان اشخاص مصفی شونده

عیوب ظاهره از قبیل مبیی و کوری و شلی و نقصان اعضا و جوارح و اجزاء و کچلی از

میان مردم بر خواسته شود و عیوب باطنه و نقوص کامنه از بواطن زایل شوند مثل

اخلاق ردیه و احوال غیر حسنه و صفات غیر مستحسنه غیر مرضیه از قبیل حقد و حسد و کینه

و عداوت و بغض و فخر و تکبر و خودبینی و ریا و سمعه و غیظ و بددلی و بدقلبی و جمیع

ظلمات جنود جهل و ظلمت کفر و شرک و ظلم و کدورت برطرف کردد و عساکر عقل

غالب شوند و هفتاد و پنج جند جهل کروند که اقلیم ابدان انسان منور بنور خورشید عقل

کروند و عقل و عقلیات عالم کیر شوند و جهل و جهلیات منقرض و معدوم شوند اکرچه

باز قرن آن قبل از قیام قیامت رو خواهد آورد که جمیع مذکورات بعکس منقلب شوند و چنانچه

ظلمت جهل و جنود او عالم را فرو کیر شود که بحر جهل و جاهل بهم رسد لهذا قیامت برانها

بپا خواهد شد و تفصیل جنود عقل و جهل را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام ٢٤

بیست و چهارم آنکه صلح کلی در میان ذوات ارواح مختلفه و ابدان

متضاده عدوه از آدمیزاد و حیوانات و طیور و سباع ضاره واقع شود که چرنده

و پرنده و درنده و زننده و خورنده باهم مواخات نمایند و کرک و میش و شیر و کاو

از یک چشمه باهم آب نوشند و آهو و تازی و باز و کبک باهم بازی و پرواز نمایند

و در روی زمین ببرکت وجود آنحضرت صاحب نیش و کزنده بلکه هوام کوششی بهم نخواهد

رسید و انواع فیوضات ارض و سموات در زمین ظاهر شود که باطنش معطر و ظاهرش

سبز و خرم شود بحدی که کویا فرش زمردی در همه عالم سراسر کستر انیده اند که مزین بانواع

ریاحین و الوان کلهای مختلفه باشد و چنان بساط امن و امان در جهان کسترده شود

که هیچکس بهیچ پس خیال بد بکند از عدل و داد آنحضرت که اسم ظلم در میان مردم برده

شود و خود او وجود نداشته باشد چنانچه قبل از او اسم عدل راحت و او را وجود

و اثری نمیباشد و بحدی امنیت شود که یک دختر باکره و جیهه جمیله بکمال زینتهای قسم انسان

طرین و ملبوسات الوان فاخره بهیه شهیه پوشیده باشد و تن تنها چون سرو خرامان در

میان بیابان شام و عراق بخرامد با کمال اطمینان همه جا از عراق بشام بروی سبزه و

سبزه و ریاحین و عطریات و کلهای الوان مختلفه برود و اصلا درنده و پرنده و چرنده

و خورنده و کزنده و آدمی و دیو و پری با و ضرری و کزندی و آسیبی نرساند و باسوده

خاطری برود و به نیل مقصد برسد بدون اینکه بدی باو برسد بیست و پنجم ٢٥

آنکه چون آنجناب ظاهر شود اول دستهای بنی شیبه را ببرد که کلید داران خانهٔ کعبهٔ

معظمه میباشند و دستهای ایشان را بر خانه آویزان کند و منادی آن حضرت ندا در دهد

که اینها دستهای دزدان خانهٔ خدا میباشند و چون در زمان جاهلیت کلیدداری خانه

با شیبه پسر ربیعه که با برادر خود عتبه در جنک بدر بدست یاری ذوالفقار حضرت حیدر

در نبرد حمزه رضی الله عنه کشته شد و چون حضرت رسول فتح مکه را نمود کلید کعبه را خواست

زن شیبه اورا نداد تا آخر او را به پسر خود داد که بخدمت آنحضرت آورد پس آیهٔ مبارکه
إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا نازل شد و حضرت ثانیاً کلید کعبه را بان
بان ضعیفه رد فرمود و اولاد شیبه از انوقت تا بحال کلید دار کعبه اند تا زمان ظهور
باهر النور که آنحضرت کلید را از ایشان بگیرد و دستهای آنها را ببرد و بر کعبه آویزان
نماید **بیست و ششم** آنکه آنحضرت فرزندان قاتلان حضرت سید الشهداء
علیه السلام را بقتل برساند زیرا که ایشان باعمال و افعال پدران خود راضی
میباشند وَالرَّاضِي عَلَىٰ شَيْءٍ سَيِّئٍ كَفَاعِلِهِ یعنی کسی که راضی بعمل بدی است گویا آن عمل را
او نموده است **بیست و هفتم** آنکه جمعی از مرده ها را باذن خدا زنده فرماید
بجهة تقاص و مجازات و مکافات و قصاص از انجمله یکی از زنان حضرت رسول را
هم زنده نماید و انتقام زهرهٔ زاهرهٔ فاطمهٔ طاهره علیها سلام الله را بکشد و مکافات
ماریهٔ قبطیه را که مادر ابراهیم پسر رسولخدا است از او نماید زیرا که کمال ایذاء و اذیت
بایشان رسانیده است قولاً و فعلاً و قاتلان حضرت سید الشهداء علیه السلام را زنده
نماید و ایشان را بالقصاص قصاص نماید **بیست و هشتم** آنکه جمیع حدود
الهیه را جاری فرماید و چیزی از آنها را فرو نگذارد و مانعین زکوة را بشمشیر گردن
زند و کفار را حکم بر او جاری فرماید چنانچه در زمان رسول خدا کسی که زکوة نمیداد
آنحضرت او را میکشت و این حکم از برای مانعین زکوة است در ان زمان است
و الا منکرین زکوة در اینزمان از جمله مرتدین است و جایز القتل میباشد زیرا که انکار

ضروری از ضروریات دین را نموده خواهد بود و در این زمان هر کس ادعا نماید که
من زکوة مال خود را داده ام قول او بلا بینهٔ شرعیه مسموع است اگرچه در واقع کاذب
باشد بخلاف زمان آنحضرت که همین قدر که منع زکوة نمود اگرچه در باطن باشد آن
حضرت حکم بزدن گردن او میفرماید بعلم باطنی که بر منع دادن او زکوة را دارد و منع
زکوة بنفسه ارتداد است در زمان ظهور نور ولایت مثل ابتداء نبوت نظر بعموم حدیث
بیست و نهم آنکه زمین بنور جمال آنحضرت چنان روشن و منور و مشعشع و متلألؤ
خواهد شد که مردم محتاج بنور آفتاب و ماه نخواهد بود که اگر شمس و قمر طلوع نکنند
روشنی در عالم هست که کفایت از آنها نماید و این یک تاویل آیهٔ مبارکست که
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا باشد بلکه مردم عالم احتیاج بشمع و مشعل و روشنائی
و چراغ و ستاره ندارند چون زمان ظهور مقدمهٔ رجعت است و در زمان رجعت
جمیع ظلمت و کلفت و زحمت از دنیا برطرف میشود و مبدل بنور و رحمت میشوند
نور عالم گیر میشود و شب و روز آن زمان هر دو روز است با کمال نور و ضیاء **سی
ام** آنکه در زمان ظهور و رجعت آن حضرت هر یک از شیعیان آنقدر عمر نمایان
نمایند بخوبی و خوشی و طاعت و عبادت و مغفرت و معرفت و استراحت و
رفاهیت و کثرت نعمت بقدریکه هزار پسر از او بوجود آید و این احتمال دارد که هزار
پسر از صلب او بهم برسند یا آنکه هزار نفر از اولاد و احفاد خود ببینند و آنوقت
بمیرد با کمال عزت و احترام و دورهٔ فلک و حرکات او دگرگون شود و تاثیر کواکب

علیحده شوند و بُطئی در حرکت او پیدا شود و هوای عالم منقلب گردد و اعمار اولاد آدم
کما تقدم طویل گردد بحدی که هر یک هزار اولاد خود را ملاحظه نمایند و بعد بخواهش خود
بمیرند سی و یکم آنکه حضرت در پشت کوفه مسجد بنا نماید و بازده که هزار در داشته باشد
و این غیر از آن مسجدی است که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین در زمان رجعت
در نجف اشرف بنا میکنند و در این مسجد هزار دری قندیلهای کثیره افروخته شود که مثل
ستارهای درخشنده درخشان و نمایان باشد که موجب سرور و خوشحالی مصلین شود سی
و دویم آنکه از پشت قبر مطهر سید الشهداء علیه السلام نهری بطرف نجف اشرف جاری
فرماید که آبش بدریای نجف بریزد و بر آن نهر پلها و آسیابها بسته و ساخته شود و حضرت نوری
باهر و علم ظاهر مولانا محمد باقر علیه سلام الله الملک الغافر فرمود که گویا می بینم پیره زالی
زنبیلی پر از گندم داشته باشد که او را میبرد بآسیاء نهر کربلای معلا که آرد نماید بدون
آنکه کرایه بدهد انشاء الله تعالی باتمام برسد و حضرت صاحب الزمان او را جاری
فرماید سی و سیم آنکه آنحضرت جمیع عمارات مساجد را خراب نماید و گنبدها را
بردارد و مسجدها را چوب بستی نماید و گنبد و آجر برداشته شود مثل عریش حضرت موسی
بن عمران بنا گذارد و منارها و کنگرهائی را که اسباب اهل دنیا و فراعنه میباشد همه را خراب
کند و مساجدی را که در میان شاه راهها ساخته شده است خراب نماید و گلدسته
ها بردارد و مگر آنکه به بلندی بام مسجد باشد که آنها را بحال خود گذارد سی و چهارم
آنکه بناهای دنیا را تغییر دهد پس شاهراه مسلمانان را شصت ذراع قرار دهد و کوچه

و دقاق تنگ را وسیع نماید و جمیع پنجره ها و روزنها و ناودانها و بیت الخلاها که در میان شاهراه
مسلمین واقع شده است خراب نماید که همه آنها نشسته و رفته و وسیع و پاک و پاکیزه شوند
و بازارها وسیع باروح و فضا شود و خوش سی و پنجم آنکه خانه کعبه را خراب نماید
و بنا و بنیان حضرت ابراهیم و اسمعیل بنا گذارد و بماند و بناهای ظالمین و فاسقین و
فاجرین را از او بر طرف کند و مسجد الحرام را و مسجد مدینه را خراب نماید و بطریقیکه در
زمان حضرت رسول بنا نهاده بودند بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را که تغییر داده بود
تغییر دهد و بناء اول آنها را بنا کند و مسجدین کوفه و بصره را خراب کند بلکه جمیع بناهاء
ظالمین را از روی زمین بردارد و بر طرف کند سی و ششم آنکه بامر الهی آسمانها بطیء
الحرکه شوند خواه افلاک متوالیة الحرکه یا افلاک بخلاف توالی الحرکه باشند به حدیکه حرکت
یکدوره او مقابل حرکت ده دوره این زمان باشد پس یکساعت آن زمان مقابل ده
ساعت این زمان و یک روز او مقابل ده روز این زمان و یکماه او مقابل یکسال این
زمان و یکسال او مقابل ده سال این زمان است و ظهور این حرکت در زمان رجعت
بسر حد کمال میرسد سی و هفتم آنکه آنحضرت جمیع بدعتهای دینی و دنیوی را از عالم
بردارد و لباس ظالمین و زیّ فاجرین و شعار و علامات مشرکین را بر طرف نماید و جمیع
آلات قمار از نرد و شطرنج و کعب و اربعة عشر و آنچه معد از برای قمار و بُرد و باخت
شده است از دنیا بردارد و جمیع آلات و ادوات و اسباب طرب و لهو و لغو
و نشاط بطریق محرم را بردارد و بشکند از قبیل انواع سازها و سرناها و بربطها و چنگها و دهلها

وسنطورها و ربابها و انواع نغمات و اصوات و تغنیات و تصنیفات که داخل فساد
غناء است و ترجیعات که در علم موسیقی یافت میشود و از جمیع انواع آوازها را از دنیا بر
طرف نماید اگرچه در این زمان هم شکستن آلات قمار و لهو واجبست با وجود شرائط
وجوب او وامر معروف و در زمان او اسم این آلاترا کتاب گذارده اند فاسقین و
ظالمین و از برای آنها جلدها و قوطیها درست نموده اند و الواطه و اجامره و اوباش
و کلاشین و قلاشین و رقاصین و ... و مضروبین و ضاربین و فاعلین و مفعولین
و زانین و زانیات و ظالمین و ظالمات . فاسقین و فاسقات و بیدینان و بیدینات
بنهان کمال عزت و احترام آنها را نگاه میدارند و ایشان را در مجالس شرب خود حاضر
میکنند و جهانیها درین باب جمع نمایند و پولهای حرام را خرج و صرف این ملاعین مطرود
و ملاهی مردوده و معاصی منهیه و عمال مبغوضه الهیه میکنند و باین اعمال شنیعه فخر و
مباهات در میان مجالس و محافل مینمایند که فلان مطرب و فلانه مطربه فلان عمل کرد و فلا
نقد امن با بود ادم و اوضاع شرب کفار را فراهم مینمایند و رند و شب و روز مشغول این
گونه امور شنیعه میباشند و بعضی هم سوار کردن مسلمانان شده اند و هرکس مقرب ایشانست
این امور از او بیشتر بنظر میرسد در آشکار و پنهان و این زمان قبح این اعمال برداشته
شده است بلکه اطفال امارده شکیله را با نواع ترتیبات زینت میدهند و گاهی زنان را
بلباس مردان و پسران بالباس دختران و خصایص اعمال و افعال دختران در
مجالس خاص الخاص خود حاضر مینمایند و آنچه میخواهند بی پروا میکنند و میخورند می

و خداوند از بابت استدراج آنها را مهلت داده است تا آنکه حضرت صاحب الزمان
ظهور فرماید و ایشان را بالمره قلع و قمع نماید و این اوضاع شرک و فسق و فجور را از میان
بردارد و جمیع سنتهای حضرت رسول را برپا دارد و احکام و حدود الهی را رواج دهد
سی و هشتم [۳۸] آنکه در زمان شیعیان امیر مؤمنان اینقدر مستغنی شوند از مال دنیا و
ضیاع دنیا که هرگاه کسی تفحص کند که فقیری را بیابد که باو زکوة مال خود را بدهد یا آنکه صدقه
خود را بدهد نیابد سی و نهم [۳۹] آنکه از هیچ صاحب دینی بغیر دین اسلام و حق قبول
نکند و جزیه از اهل کتاب نگیرد و هرکس مسلمان خالص شود مقبول و هرکه قبول ایمان و اسلام
نکند مقتول خواهد شد چهلم [۴۰] آنکه چون آن حضرت ظاهر خواهد شد قرآنی را که خدای
عالمیان بتوسط جبرئیل امین بر حضرت خاتم المرسلین در ظرف مدت بیست و سه سال
فرستاد ظاهر نماید که یکحرف او تغییر و تبدیل نداشته باشد و بترتیبی که نازل شده است
بدون سقوط چیزی از آن و زیاد شدن با و خواهد آورد و او همان قرآن قوی البنیانی است
که امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین بعد از رحلت حضرت سید المرسلین او را جمع
نمود و مترتب بترتیب نزول فرمود و او را در رداء مبارک خود پیچیده و بمسجد در حضور اصحاب
آورد و فرمود ایها الناس این همان قرآنی است که جبرئیل از جانب رسول جلیل او را آورده
است و همه آنها را من جمع نموده ام و تاویل و تنزیل او را میدانم و میدانم هر آیه
از آیات او را که بود که و در چه جا و از برای چه در شب و روز و صحرا و کوه نازل شده است
و تاویل و بطون و ظاهر و محکم و متشابه و کنایه و درایه و تشبیهات و مطلق و مقید و عام

و عام و خاص و ناسخ و منسوخ و قصص و احکام و فرایض و امثال و بیان و شهود
و غیب و خفا و امور دنیا و آخرت و اخبار و کیفیات جنت و نار و دنیا و برزخ و
رجعت و قیامت و پیش از خلقت آدم و بعد از او و احوال انبیا و اولیاء و اوصیا
و پادشاهان و ظالمان و عادلان و نیکان و بدان و علوم اولین و آخرین و گذشته
و آینده را که در قرآن هست همه آنها را امیر مؤمنان میدانست و خداوند عالم علم
همه چیز را در قرآن نهاده است بعموم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و علم قرآن را
بجمیع اقسام ظاهر و باطن او را در نزد امام هم نهاده است لقوله تعالی و کل شیء احصیناه
فی امام مبین و تاویل او را بجز خدا و رسول و امام نمیداند نظر بقول و ما یعلم تاویله الا الله
و الراسخون فی العلم پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من میدانم آیات و سوره‌ها را
که در که و از برای چه در چه جا و چه وقت نازل شده است پس عمر بن الخطاب از
میان اصحاب گفت یا ابا الحسن یکفینا القرآن الذی جمعه عثمان و کتبه فانه من الکتاب
ای ابوالحسن کفایت میکند ما را قرآنیکه عثمان جمع نموده است و او را نوشته است
زیراکه عثمان از جمله کاتبان قرآن بود پس آنحضرت فرمود لن تروه الا اذا قام
قائمنا یعنی هرگز دیگر این قرآن را نمی بینند مگر بعد از آنکه قایم ما بحق برخیزد پس حضرت
قایم ع همان قرآن را ظاهر نماید و احکام او را اجاری فرماید و این قرآنیکه الحال در
میان مسلمین است بترتیب عثمان بن عفان است که او را جمع نموده است در زمان
خلافت شیخین و خلافت خود و همه قرآن ها را جمع نمود و این ترتیب را انتخاب کرد

و نسخه را منحصر باین نمود و باقی نسخها و اوراق و شانهای گوسفندان و پوستهای آنها و تختها را
که آیات منزله قرآن را که در آنها ثبت نموده بودند حک و محو نمود بلکه بعضی اوراق را در
دیگی گذارده و شست که نسخه قرآن منحصر بنسخه او شد و نسخه هم ابن مسعود داشت هر چه خواست
بگیرد او نداد تا آنکه او را بهانه آنقدر زد که ناخوش شده برحمت ایزدی واصل گشت و عثمان
با سر او نماز کرد و بیخبر عثمان او را دفن نمودند بتفصیلی که در کتاب سیف الشیعه نوشته ام
و حضرت امیر المؤمنین در زمان خلافت ظاهریه خود نتوانست تغییر دهد که قرآن خود را
ظاهر نماید یا بجهة مصلحت الهیه و سر خفی و رمز پنهان یا آنکه بعلت تقیه از ظالمین و فا
سقین و ضعفاء العقول مردم بیدین و غلو سابقین که چون میدانست دولت بدست
ظالمین و فاسقین خواهد افتاد از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس لهذا همان قرآن را
ترتیب عثمانی رفتار نموده او را بحال خود گذارد زیراکه عثمان از قرآن انداخت و تغییر
ترتیب نزول آسمانی او را جمع نموده و لکن برا و چیزی از خود نیفزوده و در اسقاط معاند
بعض آیات قرآن را میان علماء خلافت مشهور میان علماء اخبار شیعه این است که
از او اسقاط نموده است لکن تمام قرآن در نزد ائمه انام علیهم السلام الله الملک
العلام که امان از برای مؤمنین و آسمانند محفوظ است بدون کم و زیاد بقوله تعالی و انا له
لحافظون و بعضی همین آیه استدلال نموده اند بر اینکه این قرآن همان قرآن منزل
من السماء بلا نقصان است و اول اقوی است نظر بکثرت تغیرات و تبدلات قرا
آت و اسقاط بعضی کلمات او از اخبار و آثار ائمه اطهار و در بعضی اخبار است که

عثمان اسامی منافقان را از قرآن انداخت و در خبری کمتر را انداخت و در خبری دیگر است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را آورد یکی از معاندین او را گرفت و گشود در صفحهٔ اول او مذمت بعضی از اصحاب را دید گفت این قرآن جامع فضایح احباب است و این موجب بدنامی و رسوائی ایشان است لهذا او را از آنحضرت قبول نکرد تا آنکه یکی از اصحاب برخواست و گفت این قرآن است ما را کافی است و در خبری وارد است که ثلث قرآن در حق ما و مدح ماست و ثلث او در مذمت دشمنان و مبغضین ماست و ثلث دیگر او در احکام و فرایض و قصص و سنن است و در خبر دیگر قرآن ار با عاً نازل شده است و در خبری بسیار از آیات و سور و کلمات و حروف را احدی از معاندین از قرآن انداخت مثل آیهٔ شریفه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ فِی عَلِیٍّ و مثل آیهٔ مبارکهٔ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ عَلِیٌّ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مثل آیهٔ معظمهٔ اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَکَ فِی عَلِیٍّ و غیرها از اسامی مبارکهٔ آنحضرت و سایر ائمهٔ طاهره از اولاد او و مدح ایشان و ذم منافقان که همه را عثمان انداخت و این منافات با وعدهٔ الهی در حفظ قرآن ندارد زیرا که قرآن محفوظ در نزد آل محمد و با ایشان است و آنها راسخون در علم مبین حلال و حرام و تاویل و تنزیل او میباشند و توام با قرآن هستند بنا بفرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ خَلِیفَتَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی اَهْلَ الْبَیْتِ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ که حضرت رسول صلعم قرآن و آل و عترت و اهل بیت خود را با هم توام قرار داد که این دو چیز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه بنزد آن حضرت در سر حوض

کوثر برسند و علم قرآن را خدا در نزد ایشان گذارده که بیان حلال و حرام و قضایا و فرایض و احکام و قصص و تشبیه و امثال و مدح و ذم و آنچه را خداوند در قرآن بیان فرموده است ایشان از برای بندگان بیان نمایند لهذا رسول خدا فرمود اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی که هر کس متمسک باین دو چیز شود نجات خواهد یافت نه آنکه به تنهائی یکی از آنها متمسک شود زیرا که جمیع این احکام و فرایض از برای عامهٔ عوام و خاصهٔ خواص مفهوم و معلوم نمیشود مگر بعد از بیان پس بر خدا لازم است که از برای قرآن مبینی قرار دهد که همهٔ علوم قرآن را با او داده باشد تا آنکه اتمام حجت شده باشد بلکه لغو باشد بجهة اینکه مجملات و متشابهات او چیزی معلوم نمیشود و آنکس باتفاق شیعه و سنی علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین چنانچه اختلافات این اقوال و اخبار را در کتاب سیف الشیعه کبیر و کتاب بوارق لامعه بتفصیل نوشته ام بحمد الله تعالی و توفیقاته پس امیرالمؤمنین و اولاده الطاهرین در زمان دولت ظالمین و فاسقین و فاجرین از بنی امیه و بنی عباس بترتیب عثمان بیان احکام و فرایض را مینمودند و او را مقدم و اول فرموده بهمان ترتیب مردم میخواندند و او را من باب التقیه او را تغییر ندادند و چون زمان دولت ایشان نبود ظاهرا اظهار قرآن خود را نکردند بلکه گاه بگاهی که حضرت امیر المؤمنین میخواست تبدیل بدعت معاندان را نماید صدای وا عمراه و اسیراه از این مردم باسمان بلند میشد چنانچه شبی آنحضرت در ماه مبارک رمضان بمسجد کوفه داخل

شد دید مردم صفوف بسته اند بجهة جماعت نمودن نمازهای مستحبه شبهای ماه
مبارک رمضان و این را نماز تراویح میگویند سنّیان حضرت فرمود این امر بدعتست
و نباید باشد حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود صفوف مردم را بر هم زده انها را
متفرق نمود که از مبدعین صدای و امید عابر خواست که این بدعت را نهاده بود
هذه بدعة و نعم البدعة این بدعتی است امّا خوب بدعتی پس چون حضرت صاحب الزمان
ظهور فرماید آن قصه آن را ظاهر نماید و مردم را نخواندن او امر کند زیرا که زمان ظهور نور
و دولت حقه آل محمد است چنانچه حضرت امیر المؤمنین با حضرت صادق آل محمد علیهما
آلاف آلاف التحیة و الثنا فرمودند گویا می و ملاحظه مینمایم که شیعیان ما خیمها در کوفه

حاضر و غایب و عرب و عجم و ترک و دیلم معلوم و واضح شد چنانچه دانستی و فهمیدی
چهل و یکم آنکه آنحضرت هر حاکمی را که بولایتی مامور فرماید با آنکه او را بطرفی و بلوکی
بفرستد باو فرماید که کتابچه دستور العمل تو کف دست تو خواهد بود پس هر امری که بر تو مشتبه
شود و یا مشتبه گردد که حکم آلهی در آن قضیه چه باید نظر بکف دست خود نمائی که
آنچه را ماموری در او نوشته خواهد بود پس در آن زمان حکام شرع و عرف آنحضرت
در بلاد متحد میشوند و حاکم شرع مردم همان حاکم عرف ایشان است و حاکم عرف ایشان
همان حاکم شرع است و سد ابواب اجتهاد است و عمل بظنون و شکوک میشود و جمیعاً بحکم
واقعی نفس الامری حکم خواهند نمود و واسطه آنکه بکف دست خود نگاه میکنند و خداوند

عالمیان نماید در میان اینکه رجعت بدنیا نماید یا آنکه در درجات عالیات بهشت بانواع
نعمت و نعمات متلذذ باشد تا روز قیامت پس بعضی میل بدنیا میکنند و رجوع باو مینمایند
و بعضی رجوع نمی نمایند و در خبر دیگر است که هر کس را که انتظار ظهور و فرج آل محمد را می
کشیده است یا آنکه دعا از برای قیام حضرت قایم عجل الله فرجه مینموده است خبر میکنند که ظهور دولت
حقه شده است اگر بخواهی بدنیا رجوع نما و اگر نخواهی بحال خود باش پس بعضی بر گردند
و بعضی بر نگردند تا قیامت و مراجعه بدنیا با بدان عنصریه دنیویه خود بدنیا رجوع مینمایند
بهمان طریقیکه در دنیا بوده اند در هر جا که دفن شده اند از قبر خود خارج خواهند شد مثل
اینکه خداوند عالمیان آنها را در قیامت کبری زنده فرماید یا آنکه مرده بدعای پیغمبر
و امامی زنده فرماید **چهل و سیم** آنکه در میان دو دست مبارک حضرت
قایم آل محمد عجل الله فرجه موت احمر و موت ابیض باشد از برای دشمنان آل حضرت و شیعیان
او و مراد از اولی شمشیر است چنانچه ثانی از او مراد طاعون است پس هر کس از دشمنان
خدا را بخواهد گردن بزند و هر طایفه را که بخواهد گردن بزند و هر طایفه را که بخواهد حکم فرماید که
در میان ایشان طاعون بیفتد و چندین هزار ایشان در زمان قلیلی از زن و مرد بمیرند
چهل و چهارم آنکه جمیع دنیا و مافیها در نظر آنحضرت و سایر ائمه علیهم السلام مثل
کف دست خودشان باشد که باو نگاه کند و هر چه در او باشد بعین شهود ملاحظه فرماید و
هر گاه بخواهد و التفات بجمیع اجزای عالم نماید و احاطه بهمه اینها بهم رساند و این احاطه
غیر از علم حضوری است که از برای امام عجل الله فرجه ممنوع است و مختص خداوند عالمیان است

که صفت لا یشغله شأن عن شأن باشد چنانچه تفصیل این مسئله را در کتاب مشکوة الانوار
فی اسرار ائمة الاطهار علیهم سلام الله الملک الغفار نوشته ام و خداوند چنین چشمی بآن
حضرت عطا فرموده است که هیچ جسم کثیف و جرم غیر لطیف مانع و حاجب و حاجز نادر
خود از برای او نیست و اجرام کثیفه در نظر او بمثابه هوای لطیف نازک باشد پس در هر
جای عالم که باشد اجزای عالم را بنگاهی ملاحظه میتواند نماید و قوت سمع او را چنان قرار
داده است که هر کس در هر جا هر سخنی بگوید آنحضرت او را بشنود بدون اینکه باد یا
ملک باو انحرف و کلام را برساند و اما حضرت سلیمان باد سخنان را بگوش او میرسانید
و اینها بجب ظاهر حس ظاهری میباشد و الا بحسب باطن که علم و احاطه باشیاء وارد
باذن الهی چنانچه علماء علم احاطی بمعلومات خود دارند هر کس بقدر علم خود و در خبری
وارد شده است که خداوند عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان نصب
نموده است که عکس جمیع اشیاء موجوده در ما تحت فلک قمر از قبیل بلدان و
دهات و صحراها و دریاها و کوهها و بیشه ها و حیوانات و جن و انس و ما یدب الارض
و اشجار و نباتات و جمادات در آن عمود میباشد و حضرت صاحب الزمان که امام
زمان است باو نگاه میکند و همه چیز را بهر حال که باشد ملاحظه میکند بطریق ملاحظه نمودن
چیزی را در آئینه پس هر کس هر کار بهر جا که باشد از احوال معاصی و اطاعت و عبادت
همه را امام می بیند و سایر ائمه نیز چنینند و در خبر دیگر است که مراد از آن عمود ملکی است
که خبر بامام عجل الله فرجه میدهد و در خبر دیگر است که آن عمود نور در قلب امام است و ممکن است

که همه صحیح باشد عمود نور درمیان زمین و آسمان و هم نور در قلب امام و هم ملک اخبار کننده آنحضرت یا آنکه مراد قوهٔ قدسیهٔ ملکوتیه باشد که خداوند باو را با امام ع داده است که در هر جا هرچه میشود امام ع بداند و او را ببیند و ملاحظه فرماید چنانچه این علم را عزرائیل ع قابض الارواح دارد و شیطان بدبنیان گمراه کنندهٔ آدمیان بواسطهٔ اسم اعظم الهی شاید چنین باشد اگرچه تحقیق این مسئله را در کتاب مشکوة الانوار نموده ام چهل و پنجم آنکه آنحضرت چون آنحضرت ظهور فرماید اول کلمهٔ که بر زبان معجز بیان خود جاری فرماید در مشهد ناس این باشد که بفرماید بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ و بعد از آن بگوید اَنَا بَقِیَّةُ اللهِ وَ خَلِیْفَتُهُ عَلَیْکُمْ و در آن زمان باید با آنحضرت چنین سلام نمود اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَقِیَّةَ اللهِ فِیْ اَرْضِهِ چنانچه برسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سلام میکردند که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللهِ و با میرالمؤمنین ع باین لقب اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ سلام مینمودند و چون عزت و احترام و ادب نسبت به بزرگان این است که او را بلقب خوب او ذکر نمایند بلکه همین سنت در جمیع مؤمنین جاریست تا روز قیامت چهل و ششم آنکه آنحضرت نگذارد در روی زمین چیزی را که مردم او را سجده مینمودند از اصنام خواه بت طلا و نقره و مس یا برنج یا چوب و سنگ باشد و خواه خاج نصاری باشد که شکل حضرت عیسی بن مریم را در او کشیده است پس هیچ مسجود باطل را نگذارد مگر آنکه او را بشکند و کسی و چیزی را مردم سجده ننمایند غیر ذات واجب الوجود بالذات که هستی او ضرور و نیستی او محال است و جامع جمیع صفات ثبوتیه

و کمال و جمال است و منزه و مبرا از همه صفات نقص و صاحب جلال است و آنچه بخیال بیاید خدا نخواهد بود زیرا که محال است که خدا محاط بندهٔ خود شود بلکه جمیع موجودات عالم وجود محاط و مخلوق او یند نظر بقول خدا یتعالی که میفرماید وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْئٍ مُحِیْطٌ پس اطاعت و عبادت و رکوع و سجود مختص ملک معبود خواهد گردید و آتش در هر صنم و بت خواهد افتاد و بگواهی مضمحل خواهد گردید چهل و هفتم آنکه جمیع خصایص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ائمهٔ هدی ع با آنحضرت خواهد بود از علوم و کمالات و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و معجزات و خوارق عادات، هیبت و تمکین و بها و بهجت متقدمین را آن حضرت ظاهر نماید آنچه را که از پیشینیان باقی مانده است و بجا نیامده بجهة مصالح و مفاسد که خدا و راسخون در علم میدانند پس باید که علوم و صفات کمال و جمال همه انبیاء سابقین و اوصیاء سالفه و اولیاء ماضیه و صاحبان شرایع و کتاب دین و مذهب و ملت با او باشد که جامع جمیع ما تقدم اوست تا آنکه باقی ماندهٔ متقدمین را آنحضرت تمام نموده بجا بیاورد و پس آنچه در آنها بوده باید در اینجا هم با آنحضرت باشد چنانچه هست و حضرت رسول ص و سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام نه چنین میباشد الا اینکه ظهور این صفات و معجزات و خوارق عادات در حضرت خاتم النبیین و حضرت خاتم الوصیین بیشتر است پس جمیع انبیای مرسلین و غیر مرسلین و ملائکهٔ مقربین و غیر مقربین و کروبیین و روحانیین و مقدسین و مجردین ناظر بنور انور و مذعن بکمال و جمال اطهر و از هر آنجناب میباشند و بولایت مطلقهٔ الهیه هر تصرف

که در اجزاء عالم علوی و سفلی باذن الهی میتواند نماید هرگاه بخواهد ظاهر میکند هر چه را
که بخواهد بجهة اظهار اعجاز چهل و هشتم ۴۸ آنکه روزیکه آنحضرت ظاهر شود جامهٔ
سفید بپوشد و ذو الفقار حیدر کرار را به بندد و زره جعفر طیار را بپوشد و سپر
حضرت حمزه را بدوش بیندازد و عمامهٔ زردی بسر به بندد یا عمامهٔ حضرت
رسول صلعم را و شاید همان عمامهٔ زرد از آن حضرت باشد و عصاء آن حضرت را
بدست بگیرد و نعلین او را بپوشد و دو انگشتری در انگشت مبارک او باشد که یکی از
از حضرت امام حسن مجتبی که در او نقش شده باشد که انی واثق برحمتک و یکی دیگر
از حضرت سید الشهداء علیهما السلام باشد که در او نقش شده باشد انا مستجیر بامان
الخایفین و این اسباب را خداوند حفظ نموده است از زمان حضرت رسول خدا
و سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام تا آنکه با آنحضرت از ائمه دست بدست رسیده اند و
حال هم در نزد آن حضرت موجود میباشند و تغییر نمیشوند و باعجاز آنحضرت بحال خود
باقی هستند با جمیع مواریث انبیاء و اوصیاء و اولیاء متقدمه چهل و نهم ۴۹
اینکه بسیاری از احکام عجیبه و غریبه الهیه را ظاهر فرماید و گوشزد عالمیان نماید
که مردم ندیده و نشنیده باشند بدانکه حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی
الله علیه و آله و سلم میباشد و مروج شریعت غرای آنحضرت است و بیان احکام دین
مبین حضرت سید المرسلین را مینماید و خود دینی تازه و احکامی مجدده نخواهد آورد
وحی باو نازل نمیشود و او رفتار میکند بآنچه بر حضرت خدا صه جد امجد خود نازل شده است

زیرا که حَلالُ محمدٍ حلالٌ الی یوم القیامة و حرامُ محمدٍ حرامٌ الی یوم القیامة و دین مبین
و شرع متین حضرت سید المرسلین صلعم ناسخ جمیع ادیان و ملل و نحل و شرایع سابقه میباشد
و قرآن که کلام مجید خداوند رحمن است ناسخ جمیع کتابهای نازله از آسمان است
از کتب انبیاء و مرسلین و ناسخی از برای این دین مبین و این قرآن متین نیست و نخواهد بود
و هر کس ادعا نماید چنین چیزی را کافر و نجس و مخلد در آتش است و او حضرت صاحب الز
مان نخواهد زیرا که صاحب العصر ادعای دروغ نمیکند نظر بامامت و امانت و عصمت او
بلکه گردن مدعی اینگونه دعاوی فاسدهٔ کاذبه را خواهد زد پس بنابراین آنچه بیان
میفرماید از احکام دین و آئین سید المرسلین صلعم خواهد بود و لکن عمل باحکام نازله و
فرایض منزله بر آنحضرت شرایط و اجزاء و اوقات و ازمنه و امکنه مقدره و مقرره است
تا آنکه مذکورات و اسباب معدات وجوب و فرایض از اجزاء و شرایط و مقدمات
آنها محقق نشود واجب الاظهار و الابراز و العمل نمیشوند پس بعضی احکام قبل از بعثت
حضرت رسول واجب بر خود او بود مثل نماز و غیره و بعضی بعد از بعثت واجب شد یکی
بعد از دیگری اول اکتفا بگفتن کلمهٔ مبارکه طیبه لا اله الا الله میشود و بعد نماز را واجب
کرد بعد روزه را بعد خروج بسیف و جهاد و قتال با مشرکین را به تنزیل قرآن و بعد
زکوة و خمس را و بعد حج را و بعد از اینها وجوب طاعت و ولایت امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین و همچنین هر یک از احکام واجبه و مستحبه و محرمه
و مکروهه را متدرجا باقتضاء مصلحت زمان و وقت و اشخاص و احوال و اوضاع

بیان میفرمود و مردم را بآنها دعوت میکرد و آنهارا درمیان مردم رواج میداد
و بعضی از احکام را بمصالح و مفاسد نفس الامری و واقعی که خدا و راسخون در علم میدانند
تغییر و تبدیل میداد حلال را حرام میکرد مثل جمع بین الاختین و غیر از اینها از حرام
مستحب نمودن و مستحب واجب و واجب مکروه کردن و بالعکس و غیر اینها که در هر
سال و ماه و روز و آن زمان و مکان و اشخاص بیان میفرمود و نسخ بعضی از آنها را
ببعض دیگر میکرد دیگری ناسخ و دیگری منسوخ یکی معلوم الحکمة والعلة بود و یکی مجهول الجهة والمصلحة
والمفسده بود و تفاوت اینها باقتضاء مقتضیات و دفع مفاسد و رفع موانع و مکان
و حکمت علیه و علیه باحوال اشخاص و اوضاع و تغییر احوال و امکنه و ازمنه بود لهذا
بعض احکام را در اول بعثت بیان فرمود و بعضی در وسط بعثت و بعضی را در وقت
رحلت و بعضی را فرمود باید در فلان زمان و فلان مکان بجا آورد چنانچه بامیر المؤمنین
وصیت فرمود که تا فلان زمان بظلم ظالمین و غصب غاصبین صبر نما چه مفاسد چند
که بعضی از آنهارا در کتاب سیف الشیعه بیان کرده ام در زمان فلان و مکان فلان
و فلان جنگ نما بتاویل قرآن چنانچه من جنگ نمودم بتنزیل قرآن و من با
مشرکین جنگ و جهاد نما و بیان همهٔ احکام را در همهٔ ازمنه و امکنه و اشخاص نمود
و آنچه واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح است تا روز قیامت همه را
خداوند بر رسول خود نازل فرمود بواسطهٔ نزول وحی و انزال قرآنی که در حق او فرمود
لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و آنحضرت همهٔ علوم و معارف حقه و عوارف

محقه و حقایق و رموز و اسرار و احکام و فرایض و سنن و امثال و بیان و زمان
و مکان و اشخاص را از برای امیر المؤمنین که امام مبین رب العالمین است
بیان فرمود و از او بحضرت امام حسن و از او بامام حسین و بهر یک هر یک از
ائمهٔ هدی علیهم السلام بعد از هر یکی ید ابید رسید تا همهٔ آنها منتهی بحضرت
خاتم الاوصیاء جناب صاحب الامر والعصر و الزمان شد و هر یک از این
دوازده نفر اطهر هر چیزرا در محل و امکان و مقام خود از برای اشخاص
بیان فرمودند و آنچه بایست بجا بیاورند آوردند از تعلیم علوم و کشف بعض
غوامض و احقاق حقایق و دقایق و ابراز اسرار و اظهار انوار ائمهٔ اطهار و غیرها پس
بسیاری از احکام را بمردم رسانیدند با قتضاء وقت و مصلحت زمان و امکان
و اشخاص و بسیاری از آن احکام منزله و فرایض نازله باقی مانده است که
هنوز زمان و مقام و محل و مکان و اشخاص و شرایط و اجزاء و مقدمات و
مقارنات او ظاهر و باهر و محقق و معلوم نشده است و چون وقت آنها رسید
حضرت بقیة الله فی ارضه او را در زمان ظهور السرور خود اظهار و ابراز و اعلام
فرموده مردم را باو بطوع او کره امیخواند و دعوت مینماید و نشر آنهارا نموده در
میان مردم رواج میدهد زیرا که هر حکمی محلی دارد و هر شخصی حکمی دارد چنانچه
ملاحظه میشود که حکم نماز حاضر تمام است و حکم نماز مسافر با جتماع شرایط شرعیه او
قصر است و حکم مریض غیر از صحیح و حکم خایف غیر از آمن و حکم زن غیر از مرد و با

و بالعکس است و احکام باختلاف احوال واشخاص و ازمنه و امکنه مختلف میشود و
تفاوت میکند پس زمان حضرت قایم عجل الله فرجه و اشخاص آن زمان اقتضاآتی
دارند که ازمنه سالفه و اشخاص متقدمه سابقه آن اقتضاآت را نداراند پس بعضی
از احکام را خداوند قرار داده است که در زمان ظهور دولت حقه آل محمد صلّی الله علیه و آله و
نور انوار آنسرور ظاهر شوند زیرا که آن زمان بهترین زمانهاست بعد از زمان ظهور نور
نبوت زیرا که دران زمان ظاهر میشود انوار اسرار ولایت مطلقه ایمهٔ اطهار و زمان
سلطنت عدالت و استیلاء ایشان و غلبهٔ نور عقل و علم در رفع ظلمت ظلم و جهل است
لهذا تغیر و تبدل در اوضاع و اجزاء عالم و احوال بنی آدم از جمیع طوایف امم و
اخلاق بهایم و حرکت افلاک بهم میرسد و عالم پر از نور علم و عقل و حلم و اسلام
و ایمان و ایقان و حقایق و دقایق و رموز و اسرار و عدالت و شرافت و کرامت
و رحمت و الفت و رافت و لطافت میشود و خالی از کفر و شرک و ظلم و ظلمت
جهل و حماقت و سفاهت و آفت و عاهت و جنون و بلاهت و عداوت و
کلفت و کثافت و صفات ردیه میگردد پس ذکاوت و زیرکی و فهم و ادراک
و علم و حلم و دانائی و باصفائی و قوت و طاقت و بردباری مردم بجدی میرسد
که عقلهای ایشان کامل میشود و قابل حمل انوار حقایق و اسرار و دقایق میشوند
و قلب ایشان وسیع و سینهٔ ایشان مشروح و گوش ایشان شنوا و چشم ایشان بینا و
عقل ایشان رسا میگردد و قوت و طاقت برداشتن و گفتن و شنیدن و خواندن و

و اطاعت کردن بار احکام غریبه و عجیبه و فرایض و واجبات و محرمات مستحبه و مکلفه
نقیله را پیدا مینمایند لهذا عامه عوام و خاصه خواص دران وقت و زمان میتوانند متحمل
احکام جدیدهٔ جدیدة الاظهار و فرایض عجیبهٔ متجددة الابراز شوند و حامل انوار
اسرار و رموز و دقایق و بنیان حقایق کلمات درر مشحون ایمهٔ اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار میتوانند شوند و حال در این زمان ها این اشخاص قابل ادراک این فیوضات
و درجات عالیات و مقامات متعالیات نیستند چنانچه صادق آل محمد صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او
مؤمن ممتحن امتحن الله قلبه بنور الایمان که کلام معاشر ائمه هدی و اسرار اطوار ایشان
مشکل بر مشکل است که بر نمیدارد بار آنها را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده
باشد خداوند عالمیان قلب او را بنور ایمان تا آنکه قابل حمل انوار و استضائه باو و کامل
بر داشتن و شنیدن و فهمیدن و تعقل نمودن حقایق و دقایق اسرار ائمه اطهار و آل محمد
مختار علیهم سلام الله الملک الجبار باشند بخلاف اهل ازمنهٔ ماضیه و اشخاص سابقه
و سالفه که قابل اینگونه مسموعات و رموزات و کلمات و محمولات نبودند و نیستند
زیرا که عقول ایشان ناقصه و اراء ایشان فاسده است که بمجرد شنیدن اینها متنافر القلوب
متفرق و متشتت میشوند و بخیالات فاسدهٔ کاسدهٔ باطله عاطله مبتلا میشوند و بوادی تیه
حیرت و ضلالت متحیر و سرگردان میشوند و کسی نیست که دست ایشان را بگیرد و از این
غرقاب مهلکه و احوال تقید ایشان را مستخلص نماید پس از زیر تکالیف الهیه بیرون میروند

مرتد و کافر میشوند لهذا منع از بیان اسرار رموز حکمت و عقلیات در شریعت مطهره در این ازمنه مظلمه از صاحب شریعت غرا شده است تا زمان او برسد و از این جهة بود که حکیم علی الاطلاق به اقتضاء حکمت بالغه متدرجا و مترتبا انزال احکام تکلیفیه را بر رسول خود در مدت بیست و سه سال فرمود یکی را بعد از دیگری تا آنکه خوب گوش و چشم و دل و سینه مردم تدریجا پر شد و همین احکام باید رفتار نمایند تا روز قیامت و لکن در زمان حضرت مهدی آل محمد ص که زمان بروز و ظهور نور است پاره احکام دیگر که آن زمان اقتضاء او است بیان میفرماید زیرا که آن زمان ظهور نور ولایت حقه است که او باطن انوار نبوت آنحضرت است لهذا در آن زمان باید عمل و رفتار با احکام ظاهره و باهره و باطنه کامنه غیر ظاهره کرد و از این سبب بود که جناب امیر المؤمنین و سید الوصیین فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص و در زمان ظهور قایم علیه السلام ظاهر خواهد شد زیرا که جامع انوار و اسرار و احکام ظاهره و باطنه مکنونه میباشد و او در حال در نزد قایم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخفی است و از این جهة است که آنحضرت در آن زمان حکم بباطن خواهد فرمود و طلب شهود و بینه نخواهد فرمود و ایمان مومن باطنی را قبول میکند و کافر و مشرک و منافق و مرتد باطنی را میکشد اگرچه در ظاهر ادعاء اسلام و اظهار ایمان نماید پس آنچه آنجناب اظهار احکام نماید که بنظر مردم عجیبه و غریبه و جدیده متجدده نماید همه همان احکام علیه حضرت رب العالمین است که بر رسول امین خود سابق بر این فرستاده

است و لکن زمان عمل با نها را از زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص قرار داده است و اگر آن حضرت بعضی از احکام ظاهره را تغییر بدهد بواسطه این است که زمان عمل باین احکام از زمان نزول آنها است تا زمانیکه آنحضرت او را تغییر دهد و تغییر دادن آنحضرت همان انقضاء زمان عمل با نها است و حکمی را که بجای او بیان میفرماید اول زمان عمل بآن حکم همان وقت است تا آنقدر که خدا از برای او زمان قرار داده باشد چنانچه در زمان حضرت رسول ص بعضی از احکام را برقرار فرمود و چند وقتی با و رفتار نمودند و بعد او را خداوند عالمیان نسخ فرمود و حکم جدیدی در آن خصوص برقرار نمود خواه آن حکم اول جاری در امم سابقه یا پیغمبر ماضی بوده است و حضرت هم بهمان طریق رفتار نموده است یا آنکه حکم او نسخ نشد یا آنکه اول آیه را خداوند در خصوص حکمی نازل نمود و بعد از آن آیه دیگر که ناسخ آیه اولی است نازل فرمود مثل نماز نمودن رو به بیت المقدس که جاری و ساری در دین یهود بود و حضرت رسول ص هم چند رو بآنجا نماز میکرد تا آنکه یهود تعییر نموده طعنه باو زدند که دین تازه ادعا مینماید و رو بقبله ما نماز میکند که ناگاه جبرئیل در میان نماز آنحضرت نازل شد و شانه مبارک آن حضرت را گرفته و روی او را بطرف مکه معظمه گردانید و مردم هم برگردیدند بحدیکه زنان بجای مردان و مردان بجای زنان آمدند و آن یک نماز را بدو قبله ادا نمودند و آیه مبارکه اَینَمَا تَکُونُوا فَوَلُّوا وُجُوهَکُم شَطرَ المَسجِدِ الحَرَامِ نازل شد و مثل عدة زنان در وفات ازواج که اول یکسال بود و بعد مبدل بچهار ماه شده و ده روز بالا و مثل حرمت

جمع بین الاختین که اول یکبر جمع میان دو خواهر میشمود تا آنکه آیه و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف نازل شد و مثل نگرفتن پسر زوجه پدر خود را که در اول
می گرفتند تا آنکه آیه شریفه و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم نازل شد و مثل اینکه اول کسی
که افطار در اول شب ماه مبارک رمضان نمود و بود و میخوابید دیگر نمیتوا
افطار نماید در ان شب و فردای آن روز را هم بایست روزه بگیرد و چونکه یکی از
صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز جنگ احزاب خندق کنده بود
و شب خسته شد و چون نماز مغرب را نمود و زن او رفت اند برای او
افطاری مهیا نماید از کثرت خستگی او را خواب در ربود چون بیدار شد افطار
نکرده روز دیگر را هم روزه گرفت و در انحال مشغول خندق گردید تا آنکه ضعف
بر او مستولی شده غش نمود و خداوند عالمیان ترحم فرمود این تکلیف را فسخ
و نسخ نمود و آیه مبارکه کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود
من الفجر را نازل فرمود که از اول مغرب بخورند و بیاشامند و جماع کنند تا طلوع صبح
صادق و غیر از اینها از احکام ناسخه و منسوخه که در همه شرایع و ادیان انبیاء سابق
بوده است و همین ناسخ و منسوخ را خداوند در قرآن هم قرار داشت تا تطابق
میان این شریعت و این امت با شرایع ماضیه و امم سابقه و قرون خالیه شده
باشد و لهذا مقتضیات هر زمان بر وفق مصلحت احوال و ازمان و اوضاع و
اسباب احکام چند قرار داد تا از منه چندی و چون زمان آنها بسر رسد حکم دیگر

بجای او خواهد بود که امام زمان بیان او را خواهد فرمود پس زبان علی بعض
احکام جدیده الاظهار هست تا زمانی که خدا از برای آنها مقرر فرموده است و
همچنین تا قیامت کبری و این معنی منافات با عموم حلال محمد حلال الی یوم القیامة
ندارد و زیرا که مراد از قیامت احتمال قیامت کبری و قیامت صغری هر دو را دارد
بلکه در بعضی اخبار ائمه اطهار هم وارد شده است که آنچه خداوند علامات قیامت را
در قرآن میفرماید مراد قیامت صغری میباشد که زمان رجعت آل محمد است در دنیا
که اول او زمان ظهور قایم ایشان است و حلال محمد از زمان رحلت او تا قیامت
حلال است و هم چنین است حرام او و مقصود این است که دینی بجز دین او نیست
و پیغمبری بعد از او نخواهد آمد و ائمه اطهار مروج و مبین دین مبین او بوده و حضرت قایم
علیه السلام بیان احکام شریعت او را میکند و مردم را بدین متین او دعوت میفرماید
و هر یک از ائمه تکلیفی داشتند و بآن تکلیف عمل نمودند و حضرت قایم علیه السلام
هم تکلیفی دارد که بجا خواهد آورد اگر چه در اول امر امور و احکام در موز او بر گوش مردم
سنگین و ثقیل خواهد بود و لکن بالاخره رواج خواهد گرفت چنانچه منقول است که چون
حضرت رسول خدا خواست از دنیای پر زحمت رحلت فرماید جبرئیل از جانب
رب جلیل از برای آن سید نبیل جمیل دوازده صحیفه سر بمهر طلا که آتش ندیده از بهشت
آورد که هر یک از آنها باسم مبارک یکی از ائمه اثنی عشر علیهم سلام الله الملک الاکبر بود
و عرض نمود یا رسول الله خداوند عالمیان ترا امر میفرماید که این صحیفه ها را بدست

علی ابن ابی طالب که از او دوازده فرزند او میباشد که امنای من و حامل علم من و اوصیا
و خلفا دتوانند در روی زمین و هر یک از ایشان باید در اول امامت و خلافت خود
صحیفه را که باسم او میباشد باز نماید و آنچه در او نوشته شده است رفتار نماید بدون
زیاده و نقصان و چون زمان وفات او میشود باید صحیفه ها را بدهد باما می که بعد از او
میباشد و او صحیفه خود را باز نماید و با و رفتار کند تا آخر ایشان لهذا هر یک از ائمه هدی
از امیر المؤمنین ثم تا آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بآنچه مامور بودند رفتار
کردند از روی آن صحیفه و علمیکه خدا بایشان عطا فرموده بود و آنچه بجا آوردند از صبر
و تقیه و در خانه نشستن و جهاد کردن و درس گفتن و دعا خواندن و احکام بیان کردن
و نشر اخبار و احادیث و نشر اخبار و احادیث و اسرار نمودن همه در آنجا نوشته شده
بوده است که بجا آمد و اما حضرت صاحب الزمان از اول امامت او آنچه کرده است
از غیبت صغری و کبری و اظهار معجزات و خوارق عادات و اخراج توقیعات بواسطه
آن چیزی است که در صحیفه او نوشته شده است و در زمان ظهور خود هم با و رفتار میکند
تا آنکه وارد کوفه میشود و چون در آنجا استقرار گرفت روزی بمنبر تشریف میبرد در حضور
مردم و آن سیصد و سیزده نفر که صاحبان لواء آن حضرت و حاملان حکم الله فی
الارض میباشند دست مبارک خود را در بغل خود میکند و آن صحیفه را بیرون میآورد
و مهر او را در حضور مردم از سر او بر میدارد و احکامی که در او ثبت است از برای
مردم میخوانند پس چون آن مردمان آن سخنان و کلمات عجیبه و غریبه متجددة الابراز و
جدیدة الاظهار را میشنوند همه ایشان بیکدفعه رو بگریز و فرار میگذارند و از اطراف
و جوانب آن زوج عالمیان فرار میکنند زیرا که گوشهای آنها تاب شنیدن آن احکام را
نیاورده و بر گوش و هوش و دوش ایشان ثقیل است و سنگین مینماید از باب انا
سنلقی علیک قولا ثقیلا و رو بصحراها و بیابانها و دریاها و کوهها میآورند و در اقطار عالم
چون اقطار امطار و جراد منتشر متفرق و منتشر میشوند و کسی نزد آن جناب نخواهد ماند مگر
کرونیه بنظیر آنحضرت یازده از اخلص خلصین و خواص خاص الخاص او که بعدد
نقبای بنی اسرائیل میباشند پس چون مردم باطراف عالم منتشر شدند ملجاء و پناه و
ماوا و منتهائی از برای خود نمیابند لهذا ثانیا بخدمت آن فخر عالمیان عود مینمایند
و تطبیع و منقاد او میشوند و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها پس همه
اهل آسمانها و زمینها با و ایمان میآورند و او را مسلما قبول میکنند و نزد آنحضرت معلوم نیست
که چه کس خواهد پس در آن زمان دست خود را بر سر مردمان میگذارد که عقل ایشان کامل
چنانچه گذشت و آن وقت احکام عجیبه و غریبه را اظهار میفرماید و ایضا از
تتبع اخبار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الستار معلوم میشود که کلام حق و علم ازلی
مثل نقطه واحده و اقسام و اصناف و شعب دارد و لهذا امیر المؤمنین و نقطه دایره
الطالبین فرمود که العلم نقطة کثرها الجاهلون و این نقطه بصورت الف در عالم انبساط جاری
و ساری در بیست و هشت حروف شد پس جمیع علوم انبیا و اوصیا و اولیا و ابدال
و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و فقها و علما و حکما و اطبا و شعرا و ادبا و دیگر ملیین

و جفریین و مشائیین و اشراقیین و طبیعیین و جمیع علوم مختلفهٔ اهل علم و صنعت از کیمیا
و ریمیا و هیمیا و سیمیا و کیمیا و زجر طیر و اوقاع لون و اوضاع کون ما یأکلون و ما یشربون
و ما یلبسون و ما یجبون و ما یصنعون از اول آدم تا زمان خاتم الوصیین که در میان عالم
پنهان و ظاهر و باهر است که صد هزار رشته دارد و صد هزار نوع و قسمت که هر عالمی
یک صنف و یک رنگ و یک طریق او را دیده و فهمیده و میدانند و بعبارات مختلفه و بالسنهٔ
غیر مؤتلفه و برموز و اسرار و زبر و بینات و بتصریحات و تلویحات و اشارات و کنا
یات و استعارات و تشبیهات بیان آنها نمود و از اولین و آخرین همهٔ اینها از دو
حرف از حروف اصلی علم است و بیست و پنج حرف دیگر او باقی است که باید ظاهر
شود و آن حضرت اطوار غریبه و اسرار عجیبه و احکام متجدده بآن معنی و از دو ضلع
ملتومه و انواع علوم مکنونه و معارف مخفیه و عوارف شرعیه که حق محض و محض حق
باشند بیان فرماید و آنها را مردم بشناسند و بدانند و بیان او را آگاه شوند و باور قبول
نمایند و سر خیریت بشر بر ملک و جمیع مخلوقات در آن روز ظاهر شود و لشکر جهل و
جنود ظلمت ظلم برطرف شود و جنود عقل و علم عالم گیر شود و با کمال عدالت

پنجاه و ششم آنکه آنحضرت با هیچکس سازش نداشته باشد و مدارا با کسی نخواهد
نمود و از دوستی و آشنائی و خویشی و رفاقت برنمیدارد و هر کس از روی حقیقت و
درستی ایمان آورد و اطاعت و عبادات خالصه مخلصه لوجه الله نمود و با معرفت احکام
شرعیه و عقاید حقه ملیه و غیبیه خود مقرب درگاه آنحضرت و مورد التفاتات بیکرانهٔ آنحضرت

شاهنشاه دین پناه خواهد بود و الا گردن خواهد زد و ترحم و حیله و مکر و تزویر و ریا
و تقلب و ملعنت و شیطنت بکار او نمیرود و گول و فریب نمیخورد و واسطه بر
نمیدارد و رشوه نمیگیرد و امر او را مشتبه نمیکرد و تدلیس نمیتوان باو نمود
و به تلبیس کار از پیش نخواهد رفت و عرفا و بینند هست فرقهٔ صوفیه بدین وزن تا در روز
و عبا و حمقا و مقدسین خشک بی ادراک ابله و ملبسین بلباس علما و عابدین
بار یا و سمعه و جهال مشهوران بعبادات و طهارات بواطن و لب بهم زنان بی ایمان
و در آن زمان بکار بر نمیخورند صد هزار ایشان بنیم غاز نمی ارزند و بکار آن دربار معدلت
شعار حقیقت و شعار طریقت شعار شریعت آشکار نمیآیند و همه اصحاب و احباب
او اولو الالباب و علما و فقها و فضلا و متقین و مؤمنین و خالصین و مخلصین
و زاهدین و عابدین و مقدسین خواهد بود که از روی حقیقت باشند و همین اشخاص
حق شناس امرا و امنا و حکام سرهنگان و یاوران او میباشند و هر کس هر چه نماید
بملاحظهٔ رضای الهی باشد و غیر رضاء خدا را نظر نکند و مخالفین احکام شریعت غرا را حد
و تعذیر جاری فرماید از قتل و جلد و رجم و ضرب و شتم و خویشی را ملاحظه نفرماید چنانچه
شش دفعه امر بقتل قریشیان نماید و در هر دفعه پانصد نفر ایشان را گردن بزند و بردارد
هر دفعه هزار نفر را گردن بزند تا بحدیکه مردمان احمق بگویند که او از قریش نمی نماید بجهة
بیرحمی و حال آنکه عین رحمت و کمال مرحمت و رافت است که بالنسبه بایشان بعمل میآورد
و سایر دشمنان را بیجان میکند و در خبری وارد است که چون مردم آن حضرت را بیرحمی

وقتل نفس متهم سازند آنجناب بمنبر بالا رود و یکتای نعلین حضرت گلگون قبای دشت نینوا و یکه تاز عرصهٔ کربلا سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثنا و روحی له الفداء را بیرون آورد و فرماید اگر همهٔ دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد و در خبر دیگر است که میفرماید اگر همه اهل عالم را بکشم در عوض این بند نعلین نمیشود پنجاه و یکم آنکه عرض ایمان خالص را بنواصب میکند که مراد دین مبین با ولایت مطلقهٔ امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشد هر کس قبول نمود فبها و الا او را گردن خواهد زد یا آنکه بر او جزیه قرار خواهد داد و جزیه او این است که خیری بگردن او می بندد و او را از شهر بیرون میکند و چون بهر شهر و دهی که برود اهل آن علامت را بشناسند او را از آنجا بیرون میکنند و همچنین تا آنکه یا بمیرد یا از عالم بدر رود یا آنکه توبه نماید و قبول ایمان و ولایت حقه مطلقه را بکند پنجاه و دوم آنکه مانند حضرت رسول خدا متعرض افعال شنیعه و اعمال قبیحه واقعه قبل از زمان ظهور نشود و مؤاخذه بر آنها نکند چنانچه حضرت رسول خدا مؤاخذه از اعمال و افعال زمان جاهلیت نمیفرمود و بعد از بعثت و زمان استیلاء خود عفو از آنها میفرمود اگرچه در حال کفر کارهای بد بزرگ کرده باشند چون قبل اسلام و ایمان بود معفو بود چنانچه وحشی جگر عم آنحضرت را بیرون آورد در جنگ احد و چون مسلمان شد حضرت از او عفو فرمود و او را نکشت ولکن گفت از اینجا بیرون برو که ترا نبینم پنجاه و سیم آنکه در آن زمان و زمان رجعت مردمان در تابستان میوهٔ زمستان و در زمستان میوهٔ تابستان

در گرمسیر میوهٔ سردسیر و در سردسیر میوهٔ گرمسیر خواهند خورد و برکتهای زمین و آسمان چنان فراوان شود که درختان سالی دو بار میوه بدهند و هر درختی چندین میوه‌های مختلفه بار آورد اگرچه بالطبیعة والخاصیة مخالف یکدیگر باشند و زمین انواع بقولات و نباتات و ریاحین و سبزی جات را از خود ظاهر نماید که کسی قبل از آن زمان اسمی از آنها و رسمی از آن نعمتهای گوناگون نشنیده باشد پنجاه و چهارم آنکه جمعی از مرده‌ها را زنده کند و جمعی زنده‌ها را مرده نماید و انتقام خوبان را از بدان بکشد که آنها اذیت ... کرده اند چنانچه در اوضاع جهت بیان او خواهد آمد و این احیاء اموات در زمان ظهور و رجعت بهمان ابدان عنصریه دنیویه است و این غیر از قیامت کبری است و در قیامت کبری نیز مردم زنده میشوند پس لااقل هر کس که بدنیا رجوع میکند دو دفعه در دنیا زنده میشود و بعد از موت فی لبا میشود که بیشتر از دو دفعه نیز زنده میشوند هر کس در محل خود پنجاه و پنجم آنکه از برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام عروسی کند در مدت چهل روز بطریقی که گوشها نشنیده باشد و بخیالها خطور نکرده باشد و دیگر معلوم نیست که چه کس را عروس نماید از مردگان باشد یا از زندگان یا آیندگان پنجاه و ششم آنکه آنحضرت خاتم الاوصیاء باشد در زمان او ابتداء زمان رجعت شود و با وجود تشریف داشتن او حضرت سید الشهداء امام حسین بدنیا رجعت فرماید بتفصیلی که ذکر میشود ان شاء الله و آنجناب انتقام از قاتلین و ناکثین و ظالمین آنحضرت خواهد کشید پس زنده‌های از بنی امیه را خواهد کشت و مرده‌های

آنهارا زنده میکند و میکشد و خداوند انتقام آنحضرت و سایر آل محمد را از دشمنان
بآنجناب میکشد چنانچه منقول است که در روزیکه سید الشهداء علیه السلام بدرجه رفیعه
شهادت فائز شدند ملائکه هفت آسمان بتضرع و جزع و ناله آمدند و عرض نمودند پروردگارا
این ظالمان از بندگان تو فرزند دختر پیغمبر ترا باین خواری میکشند و تو برایشان حلم میفرمائی
و انتقام از ایشان نمیکشی خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسید که
ساکت باشید از جا بیرون نمی آید کم مثل شما بندگان که امر از ایشان فوت میشود و ایشان
از من فوت نمیشوند و هر وقت بخواهم انتقام از ایشان باین شخص خواهم کشید نگاه بعرش
نمائید چون ملائکه ملاحظه کردند دیدند شخص جوانی از نور متلألئ با شمشیری ایستاده است
که نور از روی او درخشان بود پس خطاب بایشان رسید که هذا انتقم من هؤلاء الظالمین
یعنی باین شخص انتقام از این ظالمین خواهم کشید و حضرت قایم عج بود که خداوند او را
نشان ملائکه داد و در حدیث دیگر است که آنحضرت در ضحضاح نور ایستاده بود در عرش با
اشباح طیبه ائمه طاهرین علیهم السلام که حضرت رسول الله ص در شب معراج آنهارا دید و
ملاحظه فرمود **پنجاه و هشتم** آنکه معجزات و خوارق عادات بعضی از انبیا را
از آنحضرت بخواهند و آنهارا از برای ایشان ظاهر فرماید چنانچه در خبری وارد است که
که چند نفر از اولاد بزرگان و اهل عناد و استکبار از آنحضرت معجزات جمعی از انبیا را
بخواهند و چون اظهار میفرماید آنها استنکار می کنند و ببلیات مبتلا میشوند **اول** آنکه
شخصی از ماوراء النهر معجزه حضرت الیاس را مطالبه نمایند پس آن جناب بفرماید و

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و از روی آب دجله عبور فرماید که ته موزه مبارکه
آنحضرت تر نمیشود پس چون آن ملعون ملاحظه این معجزه را کند گوید این سحر و جادو است پس
آن جناب حکم بآب فرماید که بگیر او را او را بگیرد و هفت روز در میان آب زنده باشد
و فریاد کند که این جزای کسی است که انکار امام زمان خود را نماید پس بعد از آن غرق
شده از راه آب به تنور آتش جهنم بیفتد **دویم** آنکه شخصی از اهل اصفهان از آن
جناب معجزه خلیل الرحمن حضرت ابراهیم را بخواهد پس آنحضرت امر فرماید که آتش عظیمی افروخته
نماید پس بفرماید سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بآتش داخل شود
و بعد از مدتی که در میان آتش باشد سرد و سالم بیرون آید پس آن اصفهانی ملعون گوید عجب
ساحری است آنحضرت بآتش امر فرماید که او را بگیرد و در خود فرو برد و او فریاد کند که این
جزای منکر امام عصر است **سیم** آنکه شخصی از اهل فارس معجزه حضرت موسی بن
عمران را از او بخواهد پس آنجناب بفرماید وَأَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ و عصای
خود را بر زمین بیندازد که ناگاه اژدهای عظیمی شده آن ملعون فارسی گوید سحر است
لهذا آن حضرت امر فرماید که آن اژدها او را فرو برد و او فریاد نماید که این جزای کسی
است که انکار امام عصر خود را نماید بگوید و فریاد کند و استغاثه کند تا آنکه او را فرو
برد و از شکم اژدها بقعر جهنم واصل گردد **چهارم** آنکه مردی از اهل آذربایجان
استخوان پوسیده بدست خود بگیرد و بیاورد و مثل عیسی بن مریم این را زنده کن پس آنحضرت
دعا نماید و آن استخوان بسخن در آید و عرض کند که ای امام معصوم هزار سال است که

در بیان اظهار نمودن حضرت موسی ید بیضا و معجزات

که بعذاب گرفتارم بدعای تو امید نجات دارم پس آن ملعون حمل بر سحر کند این معجزه ظاهر
را حضرت امر فرماید که او را بدار بکشند و تا هفت روز زنده باشد و فریاد نماید که این
جزای کسی است که انکار اعجاز امام عصر خود را کند و بعد از هفت روز بدرک واصل
شود **پنجم** آنکه شخصی از اهل عمان عرض نماید که مثل داود آهن را در دست خود نرم
نماید و آتش و کوره و دم پس آنحضرت پارچهٔ آهنی بدست بگیرد و او را چون موم
نرم کند عمانی او را حمل بر سحر نماید ناگاه آنجناب آهنی را ستونی نماید و مثل طوق
بگردن آن ملعون بیندازد و فریاد کند که این معجزه عذابی است از برای کسی که انکار امام
عصر خود را نماید و انکار اعجاز او را نماید تا آنکه هلاک شود **ششم** آنکه مردی از ترکان
عرض کند که حضرت ابراهیم ع کارد تیز بر حلق نازک حضرت اسمعیل نهاده
نبرید تو هم مثل او را بجا آور و این را من معجزه میدانم پس آن حضرت کاردی بدست
او دهد که سر پسر خود را ببرد چون او کارد تیزی بحلق آن طفل بقوت بمالد و او نبرد
آن ملعون کارد را از غضب بزمین زند و بگوید سحر بزرگی است که حضرت بآن کارد
امر فرماید که خود بخود برخیزد و گردن آن ملعون را ببرد و او فریاد کند که جزاء منکر معجزه امام
عصر خود است **هفتم** آنکه یکی از اعراب یک معجزهٔ حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم را از آن حضرت طلب نماید و او امر کند شیری را که از بیابان بیاید
و شهادت بامامت و خلافت او دهد که هرکس بفهمد و بشنود و بداند آن ملعون
او را حمل بر سحر نماید لهذا آن شیر را امر کند که او را بدرد و او فریاد کند این جزای انکار

اعجاز امام عصر است **نوردوازدهم** بدانکه حضرت صاحب الزمان
چون جمیع ادیان و ملل و نحل را بیک دین و مذهب و آئین برگرداند و علم عزم و
عدل و عقل را در وسط ربع مسکون زند و جمیع شهرها را مسخر نمود و سلطنت و پادشاهی
تمام روی زمین مستقل باد شد و دنیا امن و امان گردید که اصلا ظلم و جوری در داد
نماند و نور عالم را فرو گرفته و ظلمت ظلم و کفر و فسق و شرک و ارتداد از دنیا برطرف
شود و سیصد و نه سال بعد ولبث اصحاب کهف در غار پادشاهی در دنیا نماید
و بعضی از اوقات او پادشاه بالاستقلال تمام روی زمین شود و چون زمان سلطنت
آنحضرت بآخر رسد روزی از کوچهٔ از کوچهای کوفه عبور فرماید که ناگاه زنی ملیحه نام
یا سعیده چیزی از بالای بام بر فرق آن حضرت زند و آن بزرگوار بدرجهٔ رفیعهٔ
شهادت برساند و حضرت امام حسین علیه السلام را در آن زمان باید بنا رجوع
فرموده باشد او را غسل داده و کفن کرده یا نموده او را غسل داده و کفن کرده
و با و نماز نموده در نزد جد بزرگوارش دفن نماید و این اول زمان رجعت است به
تفصیلی که میآید پس از کلمات بعض از علماء اعلام و فقرات ادعیهٔ ماثوره از ائمه معصومین
از اخبار و آثار که محدثین تمام روایت نموده اند چنین ظاهر شود که قبل از بروز ایام
رجعت حضرت سید الشهدا و بعد از شهادت حضرت قائم آل محمد دوازده از اولاد
حضرت قائم ع و عترت سید الشهدا باسم دوازده مهدی در دنیا بجای حضرت
قائم ع مملکت داری نمایند و در خبری مروی است که این دوازده نفر امام نیستند

در بیان جمع نمودن فرعون ساحران را که با حضرت موسی جنگ نمایند

بلکه مهدی میباشند که قومی هستند از شیعیان ما که مردم را دعوت بموالات و ولایت ائمه
اطهار از اهل بیت رسول خدا مینمایند و ایشان را راغب بمودت و محبت و ولایت ما
و اطاعت و عبادت خداوند عالمیان میکنند و ایضاً در خبر دیگر است که
مروی است از حضرت رسول که بعد از ایشان دوازده مهدی میباشند که خلق را هدایت
براه راست و حق مینمایند و چون وقت رحلت و شهادت حضرت قایم آل محمد ع
میشود امر هدایت و سلطنت را تسلیم پسر خود که اول از آن مهدی هست مینماید و ا
برای او سه اسم میباشد یکی احمد است که اسم من است و یکی عبد الله است که اسم پدر
من هست و یکی مهدی است شاید او سه اسم علمی داشته باشد یا آنکه مشهور ناس او را
به اسم بخوانند اگرچه بعضی آنها لقب او باشد و این حدیث غیر از حدیثی است که حضرت
رسول ص در بارهٔ قایم فرموده است که یُواطی اِسمُهُ اِسمی اَبی که او را عبد الله عمر روایت
میکند و منافات هم بعترت سید الشهدا بودن ندارد زیرا که حضرت قایم ع از عترت
آنحضرت است و این دوازده نفر از اولاد حضرت قایم ع میباشند بنابراین روایت
و این اخبار اگرچه بحد صحت و اطمینان نفس نرسیده اند که بتوانم که اظهار آنها را تفصیلاً بیان
کنم اگرچه اعتبار هم شاهد و قرینه بر صحت او میباشد که چون تطابق میان احوال خاتم الانبیا
و خاتم الاوصیا باید در اظهار انوار و اسرار دین و احکام و اسرار باشد و بعد از آن
حضرت دوازده امام خداوند عالمیان برقرار فرموده و آن دوازده نفر علی ابن
ابیطالب و یازده فرزندش میباشند پس بعد از حضرت قایم ع که امام دوازدهم است

باید دوازده نفر از اولاد او حکومت و ریاست و سلطنت نمایند و مردم را هدایت
بدین و آیین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد المناف نمایند و دین او را رونق دهند و ترویج نمایند و مردم را باطاعات
و عبادات الهی و محبت و مودت و ولایت اهل بیت رسالت پناهی دعوت نمایند
و در دنیا سلطنت کنند و عدل و داد را برپا دارند و نگذارند ظلمت ظلم در عالم پهن شود
و این امری است اعتباری که مناط یقین نمیشود و لیکن در اینها چند احتمال میرود اول
چنانچه این دوازده نفر از اولاد حضرت قایمند از بزرگان و صاحب منصبان و علماء
و فقها و فضلاء آن عصر میباشند لهذا بعد از شهادت آنحضرت مردم را باید دعوت بحق
کنند پس احتمال دارد که همه در زمان رحلت آنحضرت موجود باشند و لیکن یکی بعد
از دیگری قیام نمایند بامر هدایت مردم و بنابراین شاید همه از اولاد صلبی آنحضرت
باشند بلا واسطه یا از اولاد اولاد باشند با واسطه زیرا که سابقاً دانستی که از برای آنحضرت
هزار نفر اولاد و احفاد خواهد شد که آنها را اجهاد بفرستد و احتمال دارد که در زمان شهادت
او جمیعاً موجود و حاضر نباشند بلکه بعض آنها موجود و بعض آنها بعضی از منه موجود شوند و دنیا
را بعدل و داد حقه و سلطنت بحقه نگاه دارند تا آنکه ظهور و رجعت حضرت سید
الشهداء علیه السلام عالمگیر گردد و شیوع پیدا کند که همه کس بداند و بفهمد و امر آن
حضرت قوام پیدا نماید دویم آنکه شاید حضرت سید الشهداء بعد از شهادت حضرت
قایم ع غیبتی فرماید و این دوازده نفر از اولاد حضرت قایم سلطنت کنند و مردم را

نگاهداری کنند و اخبار از ظهور و رجعت حضرت امام حسین علیه السلام بدهند و گوش مردم را پر کنند و ایشان را دعوت بحق نمایند تا آنکه چون دورهٔ ایشان بسر آمده باشد اهل آن زمان اعتقاد و اذعان و ایقان برجعت آنحضرت نمایند و منتظر قدوم میمنت لزوم او باشند سیم آنکه احتمال دارد که ایشان وکلاء حضرت سید الشهداء علیه السلام باشند قبل از شیوع یافتن رجعت آن حضرت علی رؤس الاشهاد و ایشان بخدمت آن حضرت برسند و عامهٔ ناس از نظر بنور جمال با کمال آن حضرت ممنوع باشند تا آنکه این دوازده نفر وکلاء آن حضرت دورهٔ خود را بسر برند و صیت رجعت آن حضرت بجمیع اقطار عالم منتشر گردد و چون دورهٔ ایشان بسر آید آن حضرت رجعت ظاهره فرماید و عالم را بنور جمال بیمثال خود منور فرماید چهارم آنکه این دوازده نفر شاید از اوصیاء حضرت قائم ع باشند که از اولاد او و عترت جناب سید الشهداء ع باشند و صریح باین مضمون است فقرهٔ دعاء روز سیم ماه شعبان المعظم که روز تولد حضرت سید الشهداء علیه السلام است و مرحوم محدث مجلسی رحمه الله در کتاب زاد المعاد آن دعا را از حضرت صاحب الزمان نقل میکند و او در مدح و نعت و وصف آن حضرتست که یکفقرهٔ مبارکه او این است که الْمُعَوَّضُ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي اَوْبَتِهِ وَالْاَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتّٰى يُدْرِكُوا الْاَوْتَارَ وَيَثْأَرُوا الثَّارَ وَيُرْضُوا الْجَبَّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ الْاَنْصَارِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ یعنی

عوض داده شده است در مقابل شهادت آنحضرت تا چند چیز اول آنکه ائمهٔ طاهرین از نسل آن بزرگوار باشند چنانچه نه امام از اولاد و احفاد او بودند دویم آنکه شفا در تربت با برکت و میمنت آن حضرت قرار داده شده که هر مریضی که تربت آنجناب را با شرایط او و اعتقاد درست بخورد از مرض خود شفا خواهد یافت مگر آنکه اجل حتمی او رسیده باشد که چیزی مانع از او نخواهد بود مگر معجزهٔ صاحب معجزهٔ بزرگ سیم آنکه رستگاری با رجعت او خواهد بود در برگردیدن او بدنیا پس هرکس با او درک رجعت نماید رستگار دنیا و آخرت خواهد بود چهارم آنکه اوصیاء حضرت قائم عجل الله فرجه در عترت حضرت سید الشهداء خواهند بود و بعد از حضرت قائم ع و غیبت او پس اوصیاء بنابراین فقرهٔ دعاء باید همه همین دوازده نفر مهدی باشند که بعد از رحلت و شهادت حضرت مهدی آل محمد بیایند بچند دلیل اول آنکه فرمود اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ که ائمهٔ هدی که نه امام میباشند از نسل آن حضرتست دویم آنکه اوصیاء از عترت او بیند و این اوصیاء باید غیر از ائمه باشند زیرا که اصل در کلام تاسیس است نه تاکید و اگر مراد از اینها ائمه باشند تاکید لازم میآید و این خلاف اصل است سیم آنکه ائمه فرمود بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ یعنی اوصیاء از عترت حضرت سید الشهداء ع بعد از قائم ع ایشان خواهد بود و حال آنکه ائمهٔ هدی قبل از آن حضرت بودند پس ایشان مراد از اوصیاء نخواهند بود چهارم آنکه فرمود بعد از غیبت این اوصیاء خواهند بود و مراد از این غیبت رحلت و شهادت اوست نه غیبت او خود.

غیبت صغرای او باشد و خواه غیبت کبرای او باشد امّا در غیبت صغری آن حضرت
دوازده نفر اولاد نداشت که از اولاد و عترت حضرت سید الشهداء ؑ باشند
زیرا که در آنوقت یک زن از اولاد ابولهب گرفت و دیگر معلوم نشد که زن دیگر گرفت
یا نه اولادی از برای او شد یا نه و دوازده نفر وصیّ هم نداشت بلکه در مدت
هفتاد سال و کسری غیبت صغری چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجه
که سید هم نبودند و امّا در غیبت کبری که آنجناب نه وکیل و نه نایب خاص هیچکدام
نداشت و نخواهد داشت و نه اولادی از اولاد او معروف شد مگر در آن شهرها
که از انظار مخفی میباشند چنانچه آنها گذشت پس باید مراد از این غیبت رحلت و شهادت
آن حضرت باشد لهذا در این فقره اطلاق اوصیاء برا و نموده است زیرا که فرق
در میان وکیل و وصیّ آن است که وکالت در حیات شخص است و وصایت
بعد از موت اوست پس این دوازده نفر اوصیاء آن حضرت بعد از رحلت
او خواهند بود و حضرت قایم علیه السلام آنها را تعیین خواهد فرمود حتّی یدرکوا
کُوْالاوْتارَ وَیثارُ الثّارَ وَیَرْضُوا الجَبّارَ وَیَکُونُوا خَیرَ الاَنصار تا آنکه دریابند خونها را و
مطالبه نمایند خون را و خوشنود نمایند خدای جبّار را و بوده باشند بهترین
انصار و احتمال دارد که همین دوازده نفر آنان باشند که در خدمت حضرت صاحب
الزمان ؑ ثابت مانند و فرار نکنند در وقتیکه حضرت آن صفحهٔ مبارکه را در بالای
منبر کوفه از برای مردم بخواند و همهٔ مردم فرار نمایند و تاب شنیدن آن احکام

اسرار را نداشته باشند و ایشان در رکاب ظفر انتساب آنحضرت جهاد نمایند
و طلب خون کشتگان و شهیدان آل محمد را کنند و خدا را بخدمت و عبادت و اطاعت
و جهاد و راضی نمایند و بهترین انصار حضرت قایم ؑ باشند و خدا عمر ایشان را طولانی
فرماید تا آنکه بعد از حضرت قایم ؑ یکی بعد از دیگری وصایت آن حضرت را بجا بیا
ورند و حضرت سید الشهداء علیه السلام هم ایشان را بعد از دفن حضرت قایم ؑ
بنا بر وصیت او برقرار بدارد و خود در بلاد بعیده و نائیه از نواحی مشرق و مغرب
با کفار جهاد نماید یا با منکرین ولایت ایشان با منکرین رجعت ایشان مشغول مدافعه و
ممانعه و محاربه باشد تا آنکه تسخیر تمام دولت دنیا را نماید و دوره این دوازده
نفر هم بسر رفته باشد آن وقت حضرت سید الشهداء علیه السلام پادشاه تمام
روی زمین شود چنانچه در رجعت احوال او را بیان میکنم و در خبری وارد شده است
که وفات یکی از مهدیین این امت چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز دنیا و
اهل عالم بی امام و خلیفه و حجّت خواهند بود و شاید این وفات او در زمان رجعت او
بدنیا باشد که هر یک از ائمّه باز بدنیا رجوع کنند تا حضرت صاحب الامر و چون
دوره او تمام شود رحلت نماید بدون اینکه کشته شود تا جمع میان این حدیث و
احادیث سابقه و حدیث ما منّا الّا شهید شود که در یکدوره شهید شوند و در یکدوره
بمرگ خود بمیرند و چون در زمان ظهور شهید میشود پس در زمان رجعت او باید با جل
موعود خود بمیرد و چون وفات نمود زمان هرج و مرج میشود زیرا که حجّت الهی از

میان مردم منقطع شده است و باید زمین از هم پاشیده شود و اهل خود را فرو برد بعموم حدیث لَوْ رُفِعَ الْاِمامُ لَسَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِها پس سد یاجوج و ماجوج مفتوح میشود و فتنهٔ ایشان عالم گیر میگردد و دنیا را پر میکنند و دریاها و صحراها را خشک مینمایند و صدای همهمهٔ جمعیت ایشان تا صد فرسخ میرود و تا چهل روز مقدمات قیامت ظاهر میشود و دود عالم را میگیرد و قیامت برپا میشود و آتشی از قعر عدنان ظاهر شود و این چهل روز بعد از خروج طامة الکبری است و دران زمان سد باب توبه میشود و آفتاب از مغرب طلوع میکند و اسرافیل با صور بزمین نزول میکند چنانچه درکتاب عقاید الشیعه نوشته ام و در بعضی اخبار وارد شده است که کسی که بخواهد که درک ظهور آن جناب را بکند مداومت باین دعا نماید در همهٔ اوقات خصوصاً بعد از نماز صبح بسم الله الرحمن الرحیم اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي نور سیزدهم در

بیان کیفیت رجعت نمودن آل محمد است در دنیا بعد از شهادت آنها با جمعی از مردمان از شیعیان و غیر ایشان از این امت و سایر امتهای پیغمبران با خود ایشان در رجعت

و در اینجا بیان میکنم ادلهٔ رجعت حضرت سید الشهداء و ایشان را از آیات و اخبار و آثار ائمهٔ اطهار و کیفیت رجعت حضرت سید الشهداء و سایر ائمهٔ هدی و حضرت رسول صلعم و امیر المؤمنین عم و رفتار ایشان با کفار و منافقین از مردها و زنده ها و سلطنت و حکایت و هدایت نمودن ایشان را و در او چند نور است نور اول در ادلهٔ رجعت است از عقل و نقل از آیات و روایات و فقرات زیارات و دعوات بدانکه واجبست اعتقاد نمودن برجعت آل محمد صلعم بدنیا قبل از قیامت کبری و این از جملهٔ اصول مذهب اثنی عشریه است و منکر این اعتقاد از مذهب جعفری علیه السلام خارج است چنانچه جماعتی از اهل سنت و جماعت از امت حضرت رسالت منکر رجعت میباشند و این اعتقاد برجعت از جملهٔ خواص خاص خاص الخاص شیعهٔ اثنی عشریه است مثل حلیت متعه و طریقهٔ وضو و عدم جواز مسح بر خفین اختیاراً و دست باز نماز کردن و قنوت خواندن و حج تمتع بجا آوردن و عول و تعصیب در میراث نکردن و بر خاک سجده نمودن و غیر اینها از خصایص ایشان و ادلهٔ نقلیه بر ثبوت رجعت اجمالاً بسیار است و عقل هم امتناعی از این ندارد که جمعی از مردگان خداوند عالمیان بجهة مصالح چند در دنیا زنده نماید تا آنکه وعدهای او بجا بیاید و تا آنکه فضایل جمعی معلوم و محقق شود و تا آنکه قصاص بآخرت نیفتد و تا آنکه متعلق اشخاص چند از دنیا بیرند که در دنیا قبل از او محروم و خوار بودند و تا آنکه کسانیکه بکفر و شرک و نفاق الذ لذات از دنیا بردند و مردان خدا را منکوب و مغلوب و محروم نمودند با ایشان تلافیها شود و آنکه تطابق میان این امت مرحومه و سایر امم سابقه واقع شود چنانچه خداوند جماعتی از سابقین را باتفاق شیعه و سنی و یهود و نصاری

و مجوس بعد از مردن ایشان آنها را بدنیا برگردانید و جمعی از ایشان در دنیا زندگانی
نمودند و آنها بسیارند چنانچه خداوند عالمیان در قرآن مجید و فرقان حمید حکایات
ایشان را از برای حضرت پیغمبر آخر الزمان بیان میفرماید منها آیهٔ مبارکه فبعثنا
کم من بعد موتکم لعلکم تشکرون است و قضیهٔ او این است چون که حضرت موسی توراة
را از برای بنی اسرائیل آورد و گفت خدا با من در کوه طور تکلم مینماید و مرا کلیم خود قرار
داده است قوم او از او درخواست نمودند که ما را با خود ببر تا ملاحظهٔ تکلمات الهیه را
نمائیم پس موسی لاعلاجاً هفتاد نفر از بزرگان و علماء و صلحاء و مقدسین و فقهاء
و مؤمنین از قوم خود انتخاب نمود لقوله تعالی وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا
لِمِيقَاتِنَا و آنها را با خود بکوه طور برد ایشان در زیر کوه ماندند و موسی بالا کوه رفته مناجات نمود که ناگاه دیدند از جهات سته صوت جانفزائی ظاهر شد که شبیه بصدای مخلوقات از آدمیان و جنیان و سایر صاحبان روح نبود و آن صدائی بود که خداوند او را از قدرت کاملهٔ خود در هوا خلق فرمود و چون التذاذی از آن کلمات قدرت علامات حاصل نمودند و موسی آمد بنزد ایشان حیا را بکناری گذارده
در کمال جسارت و سفاهت گفتند ما از کجا بدانیم که این صدا و تکلمات الهیه است
ما ایمان نمیآوریم و یقین نمیکنیم مگر آنکه آشکارا خدا را ملاحظه نمائیم و کیفیت تکلم
نمودن او را ببینیم لقوله تعالی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً پس چون این خواهش
محال را نمودند حضرت موسی هم من باب لابدی از زبان ایشان این خواهش را

بمعرض عرض درآورد تا آنکه بر ایشان بفهماند که این امر محال است و جواب لن ترانی
از مصدر اجلال شنید و صاعقه آمده و همهٔ ایشان را سوزانیده مردند لقوله تعالی فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و موسی هم بهم افتاد و غش نمود لقوله تعالی وَخَرَّ مُوسَىٰ
صَعِقًا و چون بهوش آمد توبه و انابه نمود و یاران خود را سوخته دید عرض کرد پروردگارا اگر من بسوی قوم خود برگردم بی اینها میگویند ایشان را بردی و کشتی که دروغ تو ظاهر نشود پس آنها را زنده بفرما تا آنکه خود بگویند آنچه را که دیدند و شنیدند از امتناع رؤیت ذات اقدس تو پس خداوند ایشان را زنده فرمود لقوله تعالی فَبَعَثْنَاكُمْ
مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس بازگردیدند و بقوم خود گفتند و منها آنکه جماعتی از قوم پیشینیان
از خوف طاعون گریختند پس خداوند عالمیان ایشان بیکدفعه کشت و بعد از مدتی ایشان
را زنده فرمود و در دنیا زندگانی نمود لقوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و منها حکایت
عزیر و دانیال و خرقیل است که خداوند عالمیان او را بیان میفرماید فی قوله المبارک
أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ
اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ
لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ یا مثل آن کسی که گذشت بطریق عبور بر دهی یا شهری و دید که خانهای
آن شهر مجموعاً خراب شده است و سقفهای آنها افتاده است و مردم او همه مرده
اند و بر روی یکدیگر که استخوانهای آنها بقدر کوهی جمع شده بودند پس با خود گفت که

کی زنده خواهد نمود اینها را خدا پس میرانید خدا او را بقدر صد سال پس بعد از آن
او را زنده فرمود گفت خدا با او یا ملکی با و گفت یا خود بخود گفت که چه قدر خوابیدهٔ
جواب داد یک روز یا بعضی از روز را خوابیده ام گفت با و که صد سال است که در
اینجا درنگ نموده خوابیدهٔ پس خطاب باو رسید که میخواهی از برای تو اینها را
زنده کنم و تو پیغمبر برایشان باشی عرض کرد بلی خطاب باو رسید که بر روی این استخوا
نهای پوسیده آب بپاش چون آب پاشید در همان ساعت آن استخوانهای پوسیده
از زیر ببالا از بالا بزیر بر آمدند و بهم متصل شدند و بیکدفعه زنده شده برخواستند
و همه خوب شدند و در روایتی آن روز روز نوروز فرس عجم و اول دخول
شمس در برج حمل بود پس معلوم شد که خداوند عالمیان جمعی از مردگان را در سابق
از زمان زنده فرموده است و ایشان بدنیا رجوع کرده اند پس چون این دین
ناسخ همهٔ دینهاست و این امت آخر همهٔ امتها میباشند لهذا باید آنچه در آنها واقع
شده است در این امت نیز واقع شود تا تطابق حاصل آید و منها آیهٔ
مبارکه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ که دلالت
بر وقوع رجعت دارد زیرا که میفرماید و روزیکه محشور نمائیم ما از هر امتی یک فوج
و دسته و طایفه را از آن جماعتی که تکذیب مینمودند بآیات ما پس ایشان از جملهٔ
حبس شدگان میباشند و ما ایشان را حبس کرده نگاه داشته ایم که انتقام از ایشان
بکشیم و در خبری وارد شده است که شخصی بخدمت صادق آل محمد صلی الله علیه

وآله وسلم عرض نمود فدایت شوم مردم گمان میکنند که این آیه در خصوص قیام قیامت
نازل شده است آن حضرت از روی غضب و انکار فرمود که آیا در قیامت خداوند
از هر امتی یک طایفه را مبعوث و محشور میفرماید و سایر مردم را بحال خود میگذارد
و ایشان را زنده نمیفرماید و حال آنکه خدا در باب قیامت کبری میفرماید وَحَشَرْنَاهُمْ
فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا و محشور فرمودیم ما ایشان را یعنی مخلوقین را پس وا نگذاردیم
از ایشان احدی را ... همه مردم را محشور مینمائیم و ایضاً میفرماید وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا و نمیباشد ... شما کسی مگر آنکه وارد بر جهنم خواهد شد
و این میباشد امر حتمی که بر خدا میباشد که این کار را بجا آورد زیرا که همهٔ مردم را میباید از پل
صراط بگذرند و آن جسری است که بر روی جهنم کشیده شده است پس معلوم شد که
در زمان رجعت است که بعضی از مکذبین را خدا زنده مینماید و این ... جزئاً منع سلب
کلی را میکند پس همین که مکذبین بنص صریح آیه رجعت بدنیا نمودند بعدم قول الفصل رجعت
محقق میشود پس نفی اهل سنت او را بکمال حماقت و جهالت بلکه تکذیب بخدا یتعالی
است و منها قوله تعالی است که میفرماید إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستیکه ما هر آینه نصرت و یاری خواهیم
فرمود رسولان و پیغمبران و فرستادگان خود را با آن کسانیکه ایمان بایشان آورده
اند در زندگانی دنیا و در روزیکه شاهدها می ایستند بجهت اقامت شهادت و در تفسیر
این آیهٔ مبارکه از حضرت امام الباطن والظاهر والنور الزاهر الباهر و صاحب

المناقب والمفاخر امام محمد باقر علیه سلام الله الملک الغافر منقول است که آنجناب
فرمود که قسم بخدا مراد پروردگار عالمیان ازاین آیه مبارکه نصرت دادن پیغمبران
و مؤمنان بایشان است در زمان رجعت آیا تو ندانسته که بسیاری از پیغمبران و مؤ
منان بدست کافران و مشرکان و منافقان و ظالمان و فاسقان و فاجران کشته
شدند در حالت مظلومیت و مقهوریت و کسی یاری ایشان رانکرد تا آنکه بخواری
و زاری بدون نصرت و یاری بنا کام ازاین دنیا بدر رفتند پس اگر مراد نصرت
دادن ایشان در قیامت کبری باشد کذب بر کلام الهی وارد میآید زیرا که میفرماید
ما در حیات دنیا و زندگی یاری رسولان خود و مؤمنان بایشان رامیکنیم پس چون
در آنزمان نکرده است یاری ایشان را باید ثانیاً ایشان را بدنیا برگردانند و ایشانرا
یاری کند و نصرت دهد تا آنکه وفا بوعدهٔ خود نموده باشد و الا خلف و کذب وعده
بر او لازم میآید و این عین کفر و ارتداد است و تخلف خدا از وعید جایز است
نه از وعده علاوه بر اینکه اورا بصیغهٔ متکلم مع الغیر از فعل مضارع بیان فرموده است
که دلالت بر حال و استقبال هر دو می کند و در زمان رسول خدا که این آیه نازل
شد رسولی بجز آن حضرت باقی نمانده بود که بعد ازین یا حال آنکه خدا آنها را یاری
نماید و همه کشته شدنی ازانها کشته شده بودند و لفظ رسلنا راهم بجمع بیان فرموده است
پس این آیه و آیهٔ سابقه بر او حجت صریحهٔ قاطعه بر اهل سنت جماعت میباشد که منکر رجعتند
و منها آیه مبارکه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى

الدین کله و لو کره المشرکون میباشد و این آیه شریفه دلالت بر ظهور حضرت مهدی
عجل الله فرجه بالاست میکند زیرا که میفرماید اوست خدای آنچنانکه فرستاده است
رسول خود را بهدایت و دین حق تا آنکه ظاهر و غالب نماید او را بر همه دینها و
هر چند که نخواهند مشرکان و تا بحال که هزار و دویست و هفتاد و پنج سال است که ۱۲۷۵
از هجرت آنحضرت میگذرد دین او غالب بر همه دینها نشده است زیرا که
یهود و نصاری و مجوس و سایر ادیان و ملل و نحل و مذاهب مختلفه در دنیا بسیار میباشند
و بعضی ازانها غالب بر دین اسلام هستند مثل طوایف مختلفهٔ نصاری از روسیه
و فرنگستان از انگلیسیه و فرانسیه و فرنگسیه و کرجستانیه و غلماقیه و صنمیه از چین و ماچین
و هندوستان و غیر از ایشان که غالب بر اهل اسلام و مسلمین هستند پس باید خدا
وند بزرگی از اهل اسلام و آل محمد بر انگیزاند تا آنکه همه دینها بیک دین محمدیه برگرداند
و سایر کیشها را از میان بر دارد و اهل آنها را منکوب و مغلوب و مقهور سازد
و مقطوع نماید تا آنکه در دنیا نماند بجز دین محمدی و آئین احمدی صلعم و الا یا باید کذب
لازم بیاید بر خدا و قول باین کفر است و یا باید خلف وعده بر او لازم بیاید و
این هم نقص بر اوست و یا باید کسی بیاید که عالم را از کفر و شرک و ظلم و جور پاک
نماید و نور علم و دین حق و عدل و داد را در عالم پهن کند و او حضرت بقیة الله فی
الارض جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه خداوند
عالمیان در چند جای از قرآن این وعده را فرموده است که این مبین را

غالب نماید و اہل او را با قوت و شوکت و تمکین و وقار و سلطنت و امنیت
قرار دہد و منہا این آیه مبارکه است که فرموده وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم مِنکُم و
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُم دِینَهُم
الَّذِی ارْتَضَی لَهُم وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعْدِ خَوْفِهِم أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا وَمَن
کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وعده فرموده است خداوند آن چنان
کسانیرا که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح کرده اند که هرآینه خلیفه نماید ایشانرا
در زمین چنانچه خلیفه نموده است کسانیرا که پیش از ایشان بوده اند و هرآینه متمکن
فرماید از برای ایشان دین ایشانرا که راضی شده است باو از برای ایشان
و هرآینه بدل نماید ایشانرا از بعد خوف ایشان بامینی که در حال امنیت عبادت
نمایند خدا یرا و شریک از برای من قرار ندهند چیزیرا و کسی که کافر شود بعد از
این پس ایشان همان فاسقان میباشند و در تفسیر این آیه شریفه میان سنیان و
شیعیان خلافست سنیان او را تفسیر درباره خلفاء ثلاثه نموده اند با خلفاء بنی امیه
و بنی عباس یا اولو الامر ایشان که عبارت از سلطان ایشانست و میگویند خداوند
چنانچه وعده فرموده بود ایشانرا خلیفه در روی زمین نمود و دین ایشانرا رونق
و ایشان عبادت الهی را کردند و خوف و بیم و ترس از کسی نداشتند بلکه در کمال
امنیت و استیلاء بفراغت بال و سلطنت خلافت در زمین کردند و اطاعت کردند
و خدا هم بوعده خود رفتار نموده ایشانرا متمکن در زمین فرمود و اما شیعیان این

آیه مبارکه را در حق ائمه خودشان تفسیر زده اند و همین تفسیر را از ایشان در روایات
عدیده معتمده معتبره متکثره متعدده روایت نموده اند و مضمون و مشحون خود
آیه مبارکه تصدیق شیعیان و تکذیب سنیان را مینماید زیراکه خدایتعالی در این آیه چند
چیز بیان میفرماید اول خدا وعده نموده است بکسانیکه از شما ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند دویم آنکه ایشانرا خلیفه نماید در زمین پس مراد از این آیه
این است که ایشانرا خلیفه در همه روی زمین نماید نه آنکه مطلقاً خلیفه شوند در روی
زمین و تا بحال کسی از امت حضرت رسول صلعم خلیفه تمام روی زمین نشده چنانچه
معلوم و واضح است پس آن کسانیکه گذشته اند نباید مراد باشند و تشبیه بخلافت
سابقین است مطلقاً نه آنکه تشبیه بخلافت مقیده و بعض آنکه ایشان است اگرچه احتمال
اطلاق هم در آیه شریفه میرود سیم اینکه دین ایشانرا متمکن از برای ایشان گرداند
و مراد از این فقره غلبه دین ایشان است بر سایر ادیان نه اینکه متدین شدن ایشا
ن است بدین خودشان و دین خودشان در ظاهر تا این زمان که غالب بر همه دینها
نشده است چهارم آنکه بدل نماید خوف ایشانرا بامنیت یا آنکه خوف ایشانرا
بدل نماید بامینی بعد از خوف ایشان و این معنی بدو وجه صدق بر خلفاء آنها نماید
یکی بواسطه آنکه خلفاء ایشان خوفی نداشتند نه در زمان حضرت رسول زیراکه از اصحاب
آنحضرت بودند و نه بعد از وفات و رحلت آنحضرت زیراکه بقول سنیان همه امت
پیغمبر اجماع نمودند و ابوبکر رض را خلیفه کردند و او هم قوتی گرفته و در وقت مردن

نمود و عمر را ولی عهد خود کرد و عمر هم بعد از او در کمال جلال و استقلال خلافت
نمود و بعد از خود امر را بشوری انداخت و اهل شوری هم عثمان را خلیفه نمودند
و بعد از کشته شدن عثمان آنها بعلی ابن ابیطالب بیعت کردند پس خوف و ترسی
ایشان نداشتند پس نباید مراد ایشان باشند و یکی دیگر آنکه باید اول ایشان خوفی
داشته باشند و بعد از خوف ایشان آن خوف از ایشان مبدل بامنیت و ایمنی شود
و از برای خلفا چنین خوفی در اوّل نبود زیرا که خوف یا از جان یا از مال یا از عیال
یا از شورش و فتنه است و ایشان که در زمان حضرت رسول تسلط بر عرب داشتند
و بعد از آن حضرت هم که بلا فاصله خلیفه و سلطان شدند و سلطنت ایشان بر
عرب روز بروز زیادتر شد و غالب فتوحات بلاد کفر از عرب و عجم و یمن و
ترک و دیلم و جزایر و عراق در زمان عمر رضه شد پس اول خوفی نداشتند که بعد امنیت
مبدل شود پنجم اینکه باید بعد ازین امنیت عبادت خدا را نمایند و شرک
از برای او قرار ندهند و کافر نشوند و حال آنکه بسیاری از خلفاء ایشان
اطاعت و عبادت خدا را نکردند بلکه کافر بالله شدند و خلفاء بنی امیّه و بنی عباس
که کفر و ارتداد و فسق و ظلم را بجائی رسانیدند که درباره بعضی آنها سنّی و شیعه
خلاف ندارند و درباره از آنها بعضی شیعیان معتقد اگرچه سنّیان منکرند امّا
درباره معاویه که خلیفه و پادشاه شد شیعه و سنّی قائلند که او با امیر المؤمنین علی علیه
السلام جنگ نمود و چندین هزار نفر را بکشتن داد و کشت و خروج با امام زمان و خلیفه

دوران نمود بلکه با امام حسن هم که خلیفه رسول خدا صلعم بود و در مدة شش ماه تتمّه مدّة
حدیث ایشان که اَلخِلافَةُ بَعدِی ثَلاثُونَ سَنَةً کریمه و پنجسال خلفاء ثلاثه خلافت
نمودند و چهار سال و نیم امیر المؤمنین و شش ماه او را حضرت امام حسن ع خلافت
و معاویه بر او تنگ گرفت و آخر الامر او بشرایط چند با معاویه صلح نمود که او هم
یکی از آن شرطها را بجا نیاورد و فاسق و ظالم شد و بقول شیعه کافر و مشرک و مرتد بود
و سنّیها میگویند توبه نمود و خوب شد و حال آنکه توبه گرگ مرگ اوست و امّا پسر ولد
الزنا ملعونش یزید پلید عنید که بقدر دو سال و نیم خلافت و سلطنت نمود و کارها
هائی کرد که هیچ سگ بدرگ از اولین و آخرین نکردند اوّل سید جوانان بهشت را با هفتاد
و دو نفر از اولاد امجاد و برادران و بنی اعمام و اصحاب او را در صحرای کربلا در یکروز
شهید نمود و اهل بیت رسالت را غارت نموده اسیر کرد و شهر بشهر و دیار بدیار گردا
نید و آن رسوائی دنیا و آخرت را ببار آورد دوّیم مسلم بن عقبه را فرستاد مدینه
طیبه را در ظرف سه روز تاراج و خرابی و بی عصمتیها نمود خاصه در لیلة الحرة و حال
آنکه خود [illegible]ن روایت می کنند که پیغمبر فرمود مَنْ اَخافَ مدینتی فَعَلَیهِ لَعنَةُ اللهِ وَ
المَلائِکَةِ وَالنّاسِ اَجمَعِین و آن ملعون جمعی از اصحاب حضرت رسول صلعم را از اهل بیعت
رضوان و سوره بقره کشت و بیعت از باقی ماندهٔ ایشان از مهاجرین و انصار بر
عبودیت و مملوکیت گرفت سیّم آنکه سر عبد الله بن زبیر را فرستاد مکّه را خراب
نمود و بی احترامیها بخانه کعبه کرد و خانهٔ حصین بن نمیر را خراب نمود و بی احترامیها و

بیعت از اهل مکه گرفت و احوال ظلم و فسق و فجور و کفر و نفاق و ارتداد و شرک و جحود
و عداوت و دشمنی خلفاء بنی امیّه و بنی مروان و بنی عبّاس و با اهل بیت رسالت
مخفی و پنهان نیست بلکه همه صاحبان ملل و نحل و ادیان آنها را میدانند پس چگونه این ملا
عین مردود و این ملعونین فاسقین ظالمین فاجرین کافرین مرتدین مشرکین ناصبین با همه
این افعال شنیعه و اعمال خبیثه و احوال ملعونه عبادت و اطاعت خدا را نمودند و شریک
از برای خدا قرار ندادند و معصیتی نکردند پس قطعاً و جزماً و صریحاً و یقیناً مراد از این آیه
مبارکه این کفار ظلّام فسّاق فجّار بدشعار منافقین نمیباشند بلکه مراد بقول شیعیان ائمّه
اثنی عشر که ذرّیهٔ طیبه و عترت طاهرهٔ حضرت خیر البشر میباشند که اوّل ایشان علی بن
ابیطالب و آخر ایشان حضرت صاحب الزّمان علیهم صلوة الله الملک المنّان است
که اهل بیت اطهار آن حضرت میباشند و هر یک از ایشان اکمل و اعلم و اجل و اورع
و اتقی و ازهد و احلم و احکم و افضل از همه اهل عصر خود و جمیع اعصار بودند و هستند
باتّفاق شیعیان و سنّیان و با وجود اینکه افضل بودند و باخبار عدیدهٔ سنّی و شیعه دوازده
خلیفهٔ رسول خدا بودند که آن حضرت فرمود لاتنقضی الدّنیا الّا باثنی عشر خلیفة کلّهم من
قریش همیشه اوقات در خوف و بیم و ترس و تقیّه از ظالمین و معاندین و خانه نشین و
پریشان و مظلوم و مغصوب المال و الحق بودند و علی رؤس الاشهاد او را می
کشتند و اسیر مینمودند و حبس میکردند و غالب این ظالمان و فاسقان فاجران
کافران منافقان در مقام اذیّت و آزار و هتک حرمت و خفّت ایشان بر

میآمدند و با ایشان و شیعیان ایشان در کمال اختلال احوال و تشویش بال بودند تا آنکه
بعضی را بشمشیر آبدار و برخی را بسودهٔ الماس و زهر قاتل مقتول و مسموم نمودند
و وعدهٔ الهی ابداً دربارهٔ ایشان بعمل نیامده است و ایشان از خلافت روی
روی زمین گذشته بودند نمیگذاشتند باطمینان دل و خاطر جمعی و آسودگی در خانهٔ
خود بنشینند و اطاعت و عبادت الهی را نمایند بخیال آنکه مبادا امر سلطنت و
حکومت و ریاست را از ما بگیرند پس بنابر وعدهٔ الهی باید ایشان و جمعی از مؤمنین
خلوصیت بنیان در دنیا خلافت و حکومت و سلطنت نمایند و خوف و ترس و بیم
ایشان مبدّل بامنیّت شود و مراد از لفظ الّذین آمنوا همهٔ مؤمنین نیستند بلکه بعضی مراد
است و الّا حاکم باید بیش از محکوم علیه باشد یا آنکه هر دو یکنفر باشند یا آنکه همه مؤمنین
خلیفه شوند بلکه مراد مؤمنین کامل الایمان و حقیقی الایقان میباشند که ائمّه طاهرین
باشند که خلفاء امین ربّ العالمین اند و چون ایشان متّصف بصفات کمال ایمان
هستند باید ایشان هم خلیفهٔ روی زمین شوند و الّا با خلف وعدهٔ الهی لازم میآید
و این غلط است و یا مؤمن کامل نبودن ایشان و این باتّفاق شیعیان و سنّیان باطل
است و یا اینکه باید ایشان خلیفه شوند و باتّفاق اهل سیر و تاریخ و حدیث ایشان مخوف
و خانه نشین در هر عصری بودند و خلافت ظاهره نکردند و متمکّن از خلافت و ریاست
و ولایت و تصرّف در امور ظاهر نشدند بلکه مغصوب الحق و المال و خایف
و وجل و مقهور و مهتوک الحرمه و مقتول و اسیر شدند و خلافت و حکومت و ریاست

و سلطنت با خلفاء جابرین و غاصبین از بنی تمیم و عدی و بنی امیه و بنی مروان
و بنی عباس بود و این پر معلوم است که حسین ابن علی بن ابیطالب ع که از جملهٔ اهل
بیت پیغمبر ص بود و آیهٔ تطهیر و آیهٔ اَبْنَائَنَا و آیهٔ قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی
در حق او و پدر و مادر و برادر و فرزندان او نازل شده بود و سید جوانان اهل بهشت
و گوشوار عرش خدا باشد و ایمان کامل نداشته باشد لهذا مقهور و مقتول شده و خلیفه
نگردید و یزید پلید عنید شارب الخمر زانی لایط فاسق فاجر قمار باز طنبور نواز
سگ آواز میمون باز حرامزاده ولد الزنا کافر منافق خراب کنندهٔ خانهٔ
و تاراج نمایندهٔ مدینهٔ رسول خدا قاتل فرزند خیر البشر زنا کننده با عمه و خواهران
نطفه حرام معاویه علیه الهاویه دشمن امیر المؤمنین پسرزادهٔ هند جگر خوار نوهٔ ابوسفیان
مشرک منافق که چندین جنگ با رسول خدا ص نمود مومن باشد و خدا بوعدهٔ خود
او را خلیفه در زمین نماید و بر تخت زرنگار بنشیند و سر مطهر فرزند فخر کاینات را در
طشت طلا در پیش روی خود بیاورد و اهل بیت رسالت که ناموس کبریا اکبر بند
در مجلس خاص و عام و محفل شراب بر پا ایستاده مغلولا و مکشوف الشعور و الرؤس
نگاه بدارد و این خلافت الٰهیه است که باو بواسطهٔ ایمان او عطا فرموده است
مگر در شکستن دندان پیغمبر و خوردن جگر حمزهٔ اطهر و جنگ نمودن با حیدر صفدر و پاره
پاره نمودن پارهٔ تن پیغمبر و شهید نمودن حسین تشنه جگر را میخواسته است که جمعی از پرده
گیان پردهٔ عفت و عظمت و طهارت و عصمت را با عیال و اطفال و پسران

و پسران و دختران کوچک و نورس در میان بیابان خونخوار بی آب و علف نگاهدارند
و مردان ایشان را که یاوران ایشان بودند به تیر و شمشیر و سنان و چوب و سنگ تشنه
و گرسنه بکشند و بجرم و تقصیر با کمال جسارت و بیحیائی و بی دینی در خیام فخام ایشان
بریزند بجهة نهب و غارت و اسیر نمودن و حال آنکه جبرئیل و عزرائیل که دو ملک
مقرب رب جلیل اند بدون اذن ایشان داخل دولتسرای ایشان نمیشدند پس
ایشان را مانند اسیران روم و حبشه و زنگبار از کفار بر شتران بی محمل و جهاز سوار
نمایند و از برای یزید پلید ملعون ازل و ابد ببرند چهل منزل راه پس چگونه حسین
بن علی بن ابیطالب مؤمن نبود و وعدهٔ الٰهی در بارهٔ او بعمل نیامد و یزید عنید مؤمن
و مطیع و متقی بود که وعدهٔ الٰهی در بارهٔ او بجا آمده او خلیفه و سلطان شد پس
عقلاً و نقلاً و عرفاً و عادتاً و شرعاً و اعتباراً باید زمانی بیاید که خداوند عالمیان در
دنیا وعدهٔ خود را بجا بیاورد و ایشان در جزاء ازاء آن خوف و بیم و ترس و قتل
و غارت و اسیری و اطاعت و انقیاد الٰهی خلیفهٔ روی زمین شوند و انتقام از
دشمنان بکشند و بدون خوف و بیم اطاعت و عبادت الٰهی را نمایند و شریک
از برای او قرار ندهند بلکه آنچه را که مردم شریک خدا مینمایند از دنیا بر دارند
و این همان زمان رجعت آل محمد است که ایشان سلطنت نمایند بعد از آنکه ضعیف و خوار
و مظلوم و مقهور شدند از دست ظالمان و کافران و فاجران و منافقان و آن
زمان پادشاهی مظلومان و مقهوران است چنانچه صریح این کلام است آن چیزی

که خداوند عالمیان میفرماید وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ
نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَ
هُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ یعنی واراده میکنیم ما که منت بگذاریم بران کسانی
که ضعیف شدند در زمین و پامال کردیدند اینکه بگردانیم ایشان را امامان و مقتدایان خلق در آشکار و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و متمکن نمائیم از برای ایشان
در زمین که هر نوع تصرفیکه بخواهند درا و نمایند و بنمائیم فرعون و هامان و جنود
ایشانرا چیزیراکه بودند از ایشان حذر می نمودند و دوری میکردند بدانکه تنزیل
این آیهٔ شریفه در حق بنی اسرائیل نازل شده است و در تاویل او میان مسلمانان
خلافست سنیان اورا دربارهٔ خلفاء خودشان حمل نموده اند و مراد از فرعون و
هامان بزرگ مشرکان را گرفته اند مثل مسیلمه کذاب و سجاح و لشکر یمامه و یمن که ابوبکر
و عمر با ایشان جنگ نموده است و بعضی حمل او را بزمان حضرت رسول خدا
کرده اند و مراد از فرعون و هامان ابوجهل و ابوسفیان یا عتبه بن ربیع و احزاب
ایشان با کفار عسکر آنها را گفته اند و مراد از ضعیفان مؤمنان از اصحاب حضرت
شمرده اند که خلیفه شدند که ابوبکر و عمر و عثمان با سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس
باشند که ایشان را برانها مسلط نمود بعد از انکه ضعیف بودند آنها زیراکه ایشان از
اشراف و بزرگان قریش بودند و اما شیعیان اخبار عدیدهٔ متواتره از ائمه خود
شان روایت نموده اند که مراد از ضعیفان ائمه طاهرین از اولاد امیر المؤمنین
علی علیه السلام میباشند که در زمان خلفاء جابرین مظلوم و ضعیف بودند در ظاهر و مراد
از فرعون و هامان ابوجهل و ابی لهب میباشد با سایر منافقان که لشکر ایشان بودند
و همه خلفاء و ظالمین و فاسقین و فاجرین و منافقین بعد از ایشان از بنی امیه و
خر دوال و بنی عباس حق نشناس متابعان بی ایمان که جنود و لشکر شیطان و ایشان
بودند پس قرائن حالیه و مقالیه بر صدق شیعه و کذب سنی بسیار در همین آیه مبارکه
یافت میشود اولا اینکه خصوصیت معاندین مدخلیت ندارد در خلافت زیرا
که از ایشان ضعیف تر هم در قریش بودند که ایمان آوردند و خلیفه نشدند و ثانیاً
اینکه تخصیص بقریش و ضعفاء ایشان ندارد بلکه شامل احوال همه ضعیفان در زمین میباشد
و ثالثاً خداوند فرمود ایشان را پیشوایان و امامان قرار میدهیم انصافاً قابلیت
امامت نداشتند زیراکه اولی فریاد اقیلونی میفرمود و دومی بکرات و مرات
لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ را بگوش هر کس رسانید پس امام باید اعلم و افضل و اکمل از
همه کس باشد و اینها چنین نبودند بلکه زنان پرده نشین افقه بودند باقرار او
که گفت کُلُّ النَّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّی الْمُخَدَّرَاتِ فِی الْحِجَالِ و رابعاً اینکه امامت عهد الهی
است که خدا او را بحضرت ابراهیم خلیل الرحمن عطا فرمود و آن جناب او را از برای
ذریهٔ خود استدعا نمود خطاب لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ باو رسید و این دو نفر
ظالم بودند نظر باینکه در بیشتر عمر خود بت پرست بودند و کدام ظلم از بت پرستی بالاتر
است که ظلم بنفس است و چون مرتکب خلافت غیر حقه شدند ظلم بغیر هم کردند و ایشان

نبودند بلکه سنیان خلیفه بودند و خلافت غیر از امامت است و ثانیاً آنکه خدا
وعده فرموده است که ایشان را وارث زمین نماید و ابوبکر رضی الله عنه
پیش از وارث شدن مرد و فتوحات اسلام بدست عمر رضی الله عنه واقع شد و عمر رضی الله عنه
هم وارث همه زمین نشد و مراد از ارض همه زمین است نه بعض زمین از جهة لفظ
او مطلق است و شامل قلیل و کثیر شود الا آنکه الف و لام او دلالت بر عموم میکند
و ثالثاً اینکه تمکین زمین از برای ایشان نشده و زیرا که غالب مردم کافر
و مشرک و یهود و نصاری و مجوس بودند ... هم در دست ایشان بود الّا آنکه
در زمان عمر قدری بلاد از کفار گرفته شد پس متمکن از زمین نشد و وارث او هم
نگردیدند بلکه در زمان خلافت خود همیشه خایف و ترسان و لرزان بودند چه از خارج
و چه از داخل از خارج از مشرکان و سایر مردمان میترسیدند که بر ایشان هجوم بیا
ورند و از داخل از علی بن ابیطالب و بنی هاشم و جمعی از اصحاب حضرت رسول
میترسیدند که مبادا کاری کنند که خلافت را از ایشان بگیرند و مردم را بر ایشان
بشورانند چون حقیقت حقیّت علی را میدانستند لهذا شب و روز در تدبیر و فکر بودند
که چه کنند خاصه در زمان لهذا گاهی تدبیر قتل علی را میکردند و گاهی شوری میکردند
و گاهی منع فدک را میکردند و گاهی بنی هاشم را تطمیع بسلطنت و حکومت می نمودند
چنانچه بتفصیل در کتاب سیف الشیعه و کتاب بوارق لامعه احوالات ایشان را از
کلمات علماء اهل سنّت و جماعت نوشته ام بحمد الله پس باین قراین و کثرت اخبار

و آثار از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار مراد ایشان نیستند بلکه مراد ائمه
هدی که خلفاء رسول خدا صلعم بودند و میباشند و ایشانند که ضعیفان و مظلومان در روی
زمین بودند و ترسان و هراسان و خایف و مقهور و مغموم و مهموم و مقتول و مسموم
و مغصوب المال والحق بودند و ایمان ایشان از همه کس کاملتر بود و ایشان از همه اهل
عصر خود عالمتر و فاضلتر و کاملتر و خوبتر و بهتر و متقی تر بودند پس خداوند وعده
فرموده است ایشان را که ضعیف در زمین بودند که خلیفه در زمین و وارث زمین و
امامان و هادیان و پیشوایان و مقتدایان در آشکارا و پنهان مردمان از مؤمنان و مسلما
نان قرار دهد و زمین را متمکن از برای ایشان فرماید و اهل زمین را مطیع و منقاد
و تابع ایشان نماید و تا بحال این وعده بعمل نیامده است و باید در زمان رجعت
بعمل بیاید و خداوند بفرعون و هامان و لشکر ایشان از کافران و منافقان و مرتدان
بنماید آنچه را که از ایشان میترسیدند از عذاب دنیا و آخرت و سلب حکومت و ریاست
و اما تشبیه نمودن حال این دو نفر را بحال آن دو نفر و لشکر ایشان را بلشکر آنها خواندن بواسطه
این است که چون این دو نفر از متأخرین در ظلم و جور و کفر و شرک و عزّت و شوکت
و حرمت مثل آن دو نفر از متقدمین بودند لهذا خداوند اسم آنها را بر روی اینها گذاشت
و استعارةً او را بیان فرموده است و این ابلغ در کفر و شرک و تنافق و ارتداد ایشان
است و چون ایشان و اتباع همچو رعاع ایشان بظاهر متلبس بلباس اسلام و قائل
بقول لا اله الا الله و محمد رسول الله بودند و مراعات ظواهر اسلام و قواعد ملیّه

مسلمانان را مینمودند اگرچه در مقامی که چندان نمایان نبود بنیان اسلام و ایمان را
خراب میکردند باشتباه کاری و تلبیس لهذا خداوند بوهم سطوت و جلال اسامی آنها را
صریحاً بیان فرموده و فرموده در زمان تمکین این ضعیفان در زمین و وارث شدن
ایشان بنمائیم بفرعون و هامان یعنی اوّلی و دوّمی و اتباع ایشان از ایشان آنچه را که
بودند از او میترسیدند از انواع عذاب دنیا و آخرت و خفت و خواری و هتک
حرمت و سلب خلافت و امامت پس چون ایشان بی یار و یاور و ناصر و معین در
زمین خوار و ضعیف بودند بحسب ظاهر اگرچه در باطن اقوی از همه کس بودند
بواسطهٔ اظهار کرامات و معجزات و خارق عادات لهذا خداوند عالمیان ایشان را
وعدهٔ خلافت حقّهٔ ظاهره و امامت مطلقهٔ باهره در زمین داده است چنانچه
دانستی و چون ایشان بندگان صالح و عباد شایستهٔ الهیه بودند او خداوند در آیهٔ
مبارکهٔ دیگر وعده داده است که آنها را وارث زمین قرار بدهد چنانچه فرموده است
در کلام مجید خود وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و هرآئینه بتحقیق که ما نوشتیم در زبور داود بعد از ذکر اینکه بدرستی که زمین را
بارث خواهند برد بندگان صالح و پر معلوم است که در میان بندگان صالح تر از ائمهٔ
اطهار علیهم السلام احدی نبودند پس باید آنها کسانی باشند که زمین را بمیراث ببرند
و تا بحال که ارث زمین از برای ایشان متمکن نشده است پس باید زمانی باشد
که ایشان وارث زمین شوند و او نباشد مگر همان زمان رجعت پس باید ایشان

زنده شوند و بدنیا رجوع نموده زمین را بمیراث بگیرند زیرا که ایشان همیشه در دنیا بعسرت
و کلفت و زحمت و مشقت گذران نمودند خود ایشان و شیعیان ایشان منهوب و مقتول
و منفی و محبوس و خانه نشین و مغلوب بود چنانچه حضرت صادق آل محمد ص ما منّا الّا
مقتول او شهید یعنی نمیباشد از ما گروه امامان مگر آنکه مقتول یا شهید شدند و لفظ او بمعنی
واو است نه تردید است و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ و هرآئینه ما می چشانیم البته ایشان را یعنی کفار و مشرکین و
منافقین را عذاب پست تر پیش از عذاب بزرگ و این آیهٔ مبارکه را جمعی تفسیر در
بارهٔ عذاب قبر و عذاب عالم برزخ نموده اند و لیکن جم غفیری از اخبار ائمهٔ اطهار
علیهم سلام الله الملک الغفار وارد شده است که مراد از عذاب ادنی عذاب
دنیای ایشان است در زمان رجعت و عذاب اکبر عبارت از عذاب آخرت است
و بسیار از منافقین و مشرکین در دنیا بکمال التذاذات و تنعمات و نعمات و فراغت
و فراهیت و عزت و دولت و شوکت و صحت بدن و حصول مقاصد و مطالب
و دنیا در دنیا زندگانی نمودند و فقر و فاقه و ذلت و غم و هم و الم و سقم و عسرت و
تنگدستی و معطلی و سرگردانی و وجع و ابتلائات بانواع مرارات نشدند تا مردند
حتی بقدر یکساعت سر درد ندیدند پس در دنیا عذاب ادنی را بچشند چنانچه خداوند عالم
وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و کسی که روگردان شود از ذکر من
پس بدرستیکه از برای او میباشد معیشت و زندگانی تنگ و تلخ و بد و معیشت ضنک

و تنگ دبدی از برای بسیاری از کفار و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین و ظالمین در دنیا حاصل نشده اید پس باید زمانی ایشان رجوع بدنیا نمایند تا آنکه معیشت تنگ از برای ایشان حاصل شود زیراکه اعراض از ذکر خدا یتعالی نزد کبر از کفر و شرک نمیباشد با وجود اینکه ابدا تنگی معیشت زندگانی حیات دنیا ست نه آخرت پس مراد زمان رجعت است چنانچه حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بخدا که مراد از ذکر خدا یتعالی در این آیه مبارکه میفرماید امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب میباشد که ناصبین از او روگردان شده اند راوی عرض کرد فدا تو شوم پس چگونه این ناصبین در زندگانی ضنک و تلخ تنگ میباشند و حال آنکه می بینیم در کمال نعمت و فراغت و رفاهیت و شوکت و عزت زندگانی میکنند با کمال صحت و امنیت آن حضرت فرمود بلی معیشت ضنک ایشان در زمان رجعت آل محمد صلعم خواهد بود که خوراک ایشان منحصر بعذرات یا سبات و قاق بلا خواهد شد یعنی نجاسات خشک میان کوچها و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا پس باز گردانیدیم از برای شما دفعهٔ دیگر را بر ایشان و مدد میدهیم ما شما را باموال و گردانیدیم شما را اکثر نفر و این آیه را تفسیر نموده اند بغالب شدن مسلمانان بر کفار بعد از آنکه مغلوب از ایشان شدند که خداوند فرمود شما را بر میگردانیم که مسلط بر ایشان شوید تا آنکه جماعت شما و اموال شما بیشتر از ایشان باشد و بنا بر این تفسیر باید تخصیص داد کفار

ببعض کفار و این خلاف اصل است زیراکه اصل عدم تخصیص است یا باید داخل زمان رجعت نمائیم که بگوئیم زمانی باید بیاید که مؤمنین غالب بر همهٔ کفار شوند و جمعیت و اموال و نفوس ایشان بیشتر از ایشان باشد لهذا بلفظ کرّه فرمود و چون او البته واقع شدنی است او را بلفظ صیغه ماضی بیان فرموده است که از کثرت مبالغه وقوع گویا واقع شده است مثل إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ که در بارهٔ قیامت نازل شده است و از ائمهٔ اطهار هم در تفسیر تأویل این آیه برجعت وارد شده است بلکه در بعضی تنزیل او وارد اما اخبار و فقرات ادعیهٔ ماثوره و زیارات مرویه از اهل بیت عصمت و طهارت بسیارند که بحد تواتر معنوی قطعا رسیده اند علاوه بر اینکه ضروری مذهب اثنی عشریه است و خطبه و اخبار متکاثره متظافره بالغه بحد الاستفاضة القطعیه و بشیاع و ذیاع رسیده است که رجعت از برای آل محمد خواهد بود بلکه از برای مؤمنین خالصین و کافرین خبیث خواهد بود و آنها بسیارند و منها خطبهٔ مبارکه منسوبه بامیر المؤمنین علیه السلام است که میفرماید اِنَّ لِي فِي الْأَرْضِ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ وَدَعْوَةً بَعْدَ دَعْوَةٍ وَعَوْدَةً بَعْدَ عَوْدَةٍ وَرَجْعَةً بَعْدَ رَجْعَةٍ حَدِيثًا كَمَا كُنْتُ قَدِيمًا یعنی بدرستیکه از برای من در زمین مکرر آمدنی است بعد از مکرر آمدنی و از برای من خواندنی است مردم را حق بعد از خواندنی و از برای من عود نمودن بدنیا و رجعت نمودن با دوست بعد از عود و رجعت نمودنی تازه چنانچه من قدیم چنین بودم که مکرر کوه میکردم و مکرر عودت میکردم و مکرر عود بدنیا و رجعت میکردم پس معلوم میشود که از برای امیر المؤمنین علیه السلام رجعات

و عوات و کرامات کرده بوده است در دنیا یا بنور منور یا ببدن مثالی مطهر یا ببدن عنصری اطهر چنانچه بجهة نصرت انبیاء و اولیاء و نجات دادن اشخاص مبتلا از ایشان بنور و مثال و شبح و ولایت و توسل ظهور نمود است و بعد از این هم ظهور و بروز و رجوع و عود بدنیا می کند ببدن اصلی عنصری شریف و ببدن مثالی لطیف و بنور انور لطیف چنانچه بعضی از آنها را درین کتاب ذکر میکنیم انشاء الله تعالی

و منها فقرهٔ زیارت جامعهٔ کبیره است که میفرماید مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ یعنی مؤمن ببرگردیدن شما هستم تصدیق کننده برجعت شما میباشم بدنیا و منتظر امر شما میباشم و انتظار کشنده دولت شما میباشم

و ایضاً میفرماید حَتَّى يُحْيِيَ اللّٰهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَيَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَيُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ تا آنکه زنده کند خدای تعالی دین خود را بواسطهٔ شما و برگرداند شما را در ایام خود و ظاهر کند شما را در ایام عدل خود و تمکین دهد شما را در زمین خود در این فقره زمان رجعت را ایام الله نام نهاده است و باز میفرماید و یَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ

و ایضاً در فقرهٔ دعاء روز سیم شعبان است حضرت قایم علیه السلام دربارهٔ حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام میفرماید و الفوز مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ و غیر از اینها از احادیث و آیات و فقرات زیارات و دعوات و اجماع شیعه بر وقوع رجعت و از آنچه گذشت معلوم میشود که از برای ائمهٔ هدی علیهم السلام رجعتی در دنیا میباشد خصوصاً از برای مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که رجعات میباشد چنانچه فرمود در کلام معجز نظام خود بلکه ایشان بدنیا آمده و می آیند بجهة اتمام حجت نمودن الٰهیّة و شناسانیدن معرفهٔ حقه و عوارف محققه بر ایشان برسانیدن احکام و صفات ثبوتیه و سلبیه و جمال و جلال و کمال را بر خلق بفهمانند زیرا که ایشان واسطهٔ فیوضات الٰهیه و معارف غیر متناهیه ربانیه و حامل اسرار و رموز سبحانیه و علوم و احکام حقانیه میباشند که بواسطهٔ ایشان خداوند عالمیان در جمیع عوالم بر اهل آنها شناخته شد و اگر ایشان نمیبودند خدا شناخته نمیشد چنانچه فرمود صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِنَا عُرِفَ اللّٰهُ وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللّٰهُ پس چون ایشان ذو جهتین و جنبتین بودند از جهه روحانیت و نورانیه و جهه جسمانیه و نفسانیه پس بجهة توجه بمبدء فیاضیت ربانیه اخذ احکام و علوم و معارف را مینمودند در عالم توجه بمبدء فیض فیاض علی الاطلاق و در عالم تنزل ایشان از مقام قرب حقیقی و توجه تحقیقی بخصاص عالم نفسانیه جسمانیه ترابیه امطار اقطار ابحر فیوضات بقلوب ارباب صدق و صفا و وُدّ و وفا اهل حق و تشفا نمودند و در هر عالمی تشنگان وادی حیرت و ضلالت و جهالت را به نیل مقصد معرفت حقیقت و آثار قدرت رسانیدند و میرسانند و خواهند هم رسانید چنانچه نبوت و ولایت مطلقه از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع عوالم ثابت بود نه اینکه در همین عالم خاکی سرا حاصل شد چنانچه بلفظ گهربار فرمود کُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و همچنین ولایت مطلقه از برای امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع

عوالم محقق بود لقوله علیه السّلام کُنْتُ وَلِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ و چنین میباشند سایر
ایمهٔ اطهار علیهم السّلام پس ایشان حجت الهی میباشند بر جمیع مخلوقات در جمیع عوالم
پس حجتهای الهیه باید در جمیع عوالم تنزل نمایند و معارف الهیه و احکام سبحانیه را
باهل آن عالم برسانند لِاَنْ لَایَکُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ الْحُجَّةُ که اتمام حجت شده باشد
لهذا ایشان پیش از خلقت آدم حجت خدا بر مخلوقات بودند قبل از آدم و در عالم
خلقت آدم هم حجت الهیه بودند بر اهل این عالم و بعد از او هم حجت خدا میباشند بر
اهل عوالم متعدده مختلفه که بعد خلق میشوند بعد از انقضاء قیامت این عالم چنانچه
خیر الاصفیاء و قاید الاولیاء الطّهر التقی حضرت امام علی النقی علیه السّلام در فقرات
زیارت جامعهٔ کبیره در مدح حضرات ایمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار میفرمایند
وَ حُجَجُ اللّهِ عَلَی اَهْلِ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُوْلٰی یعنی معاشر ایمهٔ هدی حجتهای
الهیه میباشند بر اهل دنیا و بر اهل آخرت و بر اهل اولیها پس حجت بودن ایشان
این است که احکام الهی را بخلق برسانند و خدا و صفات افعال او را تعریف از برای
خلق نمایند و مردم را براه حق و صدق و معرفت توحید ذاتی و صفاتی و افعالی
بدارند و ایشان را بعبادت و طاعت و انقیاد و عملیات تکلیفیه از فعلیه و قولیه
بدارند و او را پرستش نمایند و توحید خلقی و عبادتی او را بدانند و آنچه خدا از بندگان
خود خواسته است بایشان برسانند چون واسطهٔ فیوضات نامتناهیهٔ الهیه در میان خدا
و خلق میباشند در جمیع عوالم زیرا که ایشان علت غائی وجود خلقند و اول موجودات

و مخلوقات الهیه میباشند و هر فیضی که از مبدء فیض ظاهر میشود اوّل بایشان افاضه
میگردد و بعد از ایشان بخلایق و سایر موجودات تعدّی میکند و بواسطهٔ ایشان بهر
کس و هر چیز بقدر قابلیت و گنجایش او باو میرسد و اوّل و آخر و وسط و اصل و فرع
و فرع و مأوی و منتهای جمیع خیرات و مبرّات میباشند در جمیع عوالم سابقه و لاحقه و
متوسطه از عالم خلق اوّل ابداع است و عالم نور و عالم شبح و مقدار و مثال و عالم
سیر در انوار ابحار و سرادقات اسرار و عالم ذر و عالم تنزّلات و ترقیات بدرجات
مختلفه و عالم اصلاب آباء و ارحام امّهات و عالم دنیا و عالم رجعت و قیامت و
و عالم آتیه بعد از قیامت و باید ایشان در عالم بلباس خلقی اهل آن عالم معارف
الهیّه و تکالیف سبحانیّه و احکام خدائیه را بهر نوع و صنف و جنس مخلوق برسانند
زیرا که واسطهٔ فیض و علت غائی اشیاء و موجودات و مخلوقات میباشند و رسا
نیدن ایشان احکام و معارف را بخودی خود با نفس طاهره میشود و بوسایط و مقدمات
میشود و در بعض اوقات خود ایشان بلا واسطه و مقدمات میرسانند امّا بواسطه بودن
ایشان این است تصرّف و یاری انبیاء و اولیاء را مینمودند در دنیا پیش از بروز و ظهور
ایشان لهذا خطاب مستطاب بحضرت رسول ربّ الارباب صلعم رسید که من انبیا را
بعلی علیه السّلام مؤیّد و منصور می نمودم سرا و ترا باو تائید و نصرت نمودم جهرا پس
مراد از اهل دنیا جمیع ما فی الدنیاست از اوّل خلقت دنیا تا آخر دنیا پس ایمهٔ هدی
حجتهای الهیه بر اهل دنیا میباشند از اوّل دنیا تا روز قیامت لهذا باید آنها احکام و معا

الهیه را بخلق اهل دنیا از متقدمین و متاخرین و متوسطین و جن و انس و مکلفین اهل دنیا
برسانند از هر جنس از اجناس یا هر نوع از انواع یا هر صنف از اصناف یا هر شخص
از اشخاص که بوده باشند لهذا گاهی بلباس نور و گاهی بلباس نصرت و گاهی
بلباس عنصری و گاهی بلباس سر معارف و احکام و تکالیف الهیه را بخلق میرسا
نیدند بواسطه و بلا واسطه بواسطه در زمان انبیاء سابقه و اولیاء بود که آنها تایید
ایشان را در باطن مینمودند و ایشان هم متصل و متوسل بانوار علیه طاهره زاهره
ایشان میشدند و در جمیع مهالک استمداد و توسل بنور انور و روح اقدس اطهر ایشان
مینمودند و از مهالک و مشکلات نجات مییافتند و بر کافرین و مشرکین و منافقین
و مرتدین و فاسقین و ظالمین و فاجرین فایق و غالب میشدند چنانچه در کتب اخبار
و آثار و ادعیه و زیارات ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار پر است و خداوند
او را در آیات قرآن بیان میفرماید حتی آنکه توبه انبیا را بواسطه توسل بانوار زاهره
و اسماء مقدسه طاهره ایشان قبول میفرمود مثل آیه مبارکه فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب و غیر از این آیات و روایات که این عجاله گنجایش ذکر آنها را
ندارد و بعضی از آنها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و هم چنین در زمان بروز
و ظهور خود بنفس نفیسه متحمل مشاقه خلق شده در این دنیا ببدن عنصری معارف و تکا
لیف را بخلق رسانیدند هر یک بعد از دیگری تا این زمان که زمان غیبت است
باز امام عصر حضرت صاحب الزمان عج آنچه باید بخلق برساند میرساند و رفع خلا

بیان میفرماید تا آنکه ظاهر شود و خلافات را از میان بردارد و بعد از او باز ائمه هدی
بدنیا رجوع میکنند در زمان رجعت و معارف و احکام الهی را بجا میرسانند و
آن زمان دولت ایشان خواهد بود تا قیامت و ابن طاوس علیه الرحمه در بعض کتب
خود روایت از آل محمد عم مینماید که مدت عمر دنیا صد هزار سال است از اول خلقت
آدم تا قیامت و بقرار الهیه هشتاد هزار سال او مختص سلطنت و پادشاهی و حکو
مت حقه محمد و آل محمد است صع که احدی با ایشان شریک نخواهد بود و سهیم با ایشان نباشد
و مدت بیست هزار سال او با دیگران است و این مدت اشتراک غیر با ایشان است
از انبیا و ملوک و سایر ناس و از اول خلقت آدم تا بحال قریب بده هزار سال
از دنیا گذشته تخمیناً و مدة نود سال دیگر تا قیامت باقی مانده است که باید هشتاد هزار سال
او را آل محمد سلطنت نمایند و حجت الهیه را بخلق برسانند و تمام کنند و لکن بعضی
از طوایف بنی آدم اختلافات دیگر در عمر دنیا نموده است از آن جمله طایفه هندیه میگو
یند که خداوند عالمیان اول برمیا را خلق نموده و نظام عالم را با او واگذار فرموده و
او را صد سال قدر داده است و هر سالی از او را سیصد و شصت روز قرار داده
و هر روزی سه لک و بیست هزار سال است و هر لک صد هزار سال است
و ایضا میگویند از ابتدا و خلقت عالم تا این زمان بیست و یک برمیا با این عمر
گذشته است و از عمر این برمیا که حال میباشد در عالم پنجاه روز و نصف روز از او گذشته
و حال شروع بنصف دیگر از روز نموده است و با وجود این کلمات قایل شده اند

قدیم بودن این عالم و دنیا و همه این کلمات واهیه اند و بعض دیگر کلمات دیگر گفته اند که این عجاله تحمل ذکر آنها را ندارد و اما حجت بودن ائمه هدی علیهم السلام بر اهل پیش از دنیا و بر اهل آخرت این است که مراد از اهل پیش از دنیا عوالمی است که خداوند آنها را بعد از خلقت نور محمد و آل محمد خلق فرموده است و ائمه هدی علیهم السلام در آن عالم بلباس آن عوالم در میان ایشان ظهور و بروز نموده و معارف حقه را بایشان تلقین نموده ایشان را بخدا پرستی هدایت نمودند و صفات ثبوتیه و سلبیه الهیه را بایشان شناسانیدند و چون خلع لباس آن عالم را از خود کردند که او را امر دین میگویند و در قرب جوار رحمانی و رحمت یزدانی رجوع نمودند که این را رجوع الی الله میگویند پس خداوند از برای آن عالم و اهل آن عالم و دور ایشان بسر رفت قیامت ایشان بر پا شده و حساب ایشان کرده شد و اهل بهشت ایشان داخل بهشت و اهل جهنم ایشان داخل جهنم چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ما خَلَتِ الجَنَّةُ مُنذُ خُلِقَت مِن اَهلِها وَ ما خَلَتِ النّارُ مُنذُ خُلِقَت مِن اَهلِها و عالم ایشان طی شد خداوند عالم دیگر و اوضاع دیگر و مخلوقی بهیئت و شکل و صورت و طبیعت و ماده و خلقت و نقش دیگر خلق فرموده و حضرات ائمه هدی علیهم السلام بلباس اهل آن عالم در میان ایشان رفته ایشان را براه حق هدایت نموده معارف و احکام و تکالیف الهیه را بایشان رسانیدند و بعد از سر آمدن زمان ایشان خلع آن لباس را نموده از میان ایشان بیرون رفتند تا اینکه آن ها بسر رفت و قیامت ایشان بر پا شد و اهل بهشت و جهنم ایشان در جای خود قرار

گرفتند و باز خداوند عالمیان عالم دیگر بطور دیگر و بشکل و صورت و خلق و اوضاع دیگر خلق نمود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه هدی علیهم السلام را بلباس اهل آن عالم در میان ایشان فرستاد و همچنین تا بحال خداوند عالمیان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده است و حضرات ائمه اطهار حجت خدا بر اهل این عالمها بوده بتحقیق بلباس ایشان در میان ایشان رفته اند و احکام و تکالیف و معارف الهیه را بایشان رسانیده اند و مراد از لباس ایشان این است که بطور خلقت ایشان در آن عالم خلق شدند مثل اینکه درین عالم خاکی از عناصر اربعه خلق شدند و در میان مردم آمدند که احکام الهی را برسانند و رسانیدند و لباس عنصری را که این بدن جسمانی باشد پوشیده و در این عالم در میان ایشان آمده بطریق ایشان نشو و نما نمودند تا آنکه منفرد و متفرق از ایشان نشوند چنانچه خداوند عالمیان در کلام مجید خود میفرماید وَلَو جَعَلناهُ مَلَكًا لَجَعَلناهُ رَجُلًا وَلَلَبَسنا عَلَيهِم ما يَلبِسونَ یعنی و هرگاه میگردانیدیم ما آن پیغمبر را که در میان مردم میفرستیم ملکی هر آئینه میپوشانیدیم بر ایشان چیزی را که ایشان میپوشیدند یعنی اگر پیغمبر را ملک قرار میدادیم هر آئینه آن ملک را بصورت مردی میفرستادیم و لباس خلقی بدنی آن مخلوق را بآن ملک میپوشانیدیم و این بواسطه این است که الفت بگیرند بآن مرد پیغمبر چون او را از جنس خود می بینند و اگر غیر جنس ایشان باشد هر آئینه از وی رم میکنند و متنفر میشوند پس خداوند در آن عالم لباس اهل آن عوالم را بائمه هدی علیهم السلام پوشانیده و در میان ایشان فرستاد و در این عالم خاکی هم لباس عناصر اربعه در ایشان

در بیان خلق نمودن خداوند عالمهای بعد از حضرت آدم علیه السلام و انسان از صلب او ... عوالم مختلفه

پوشانیده و ایشان را بصورت خلقت مخلوق این عالم در میان ایشان فرستاده
و وقتیکه رحلت نمودند این لباس عاریتی عنصری را بیرون نمودند و باز هم در زمان
رجعت همین لباس را میپوشند و بدنیا رجوع می نمایند زیرا که چون عود و رجوع باین عالم
میکنند لهذا باید بهمین بدن عنصری بوده باشند زیرا که بهترین صورتها و عنصری که موافق
با این عالم است همان عناصر اربعه بدن شریف ایشان است که او را خلق نموده
است و بالاتر و بهتر از آنها در این عالم غیر ممکن است لهذا باز باید بهمان بدن رجوع
نماید که بهترین ابدان همین عالم است و در آن عالمها بلباس همان عوالم بوده‌اند
و بعد از اینکه این دوره این عالم خاکی بسر رفت و قیامت او برپا شد و حساب
مردم کشیده شد و اهل بهشت او داخل بهشت و اهل جهنم او داخل جهنم شدند و مرگ را
سر بریدند خداوند عالمیان آسمان دیگر و زمین دیگر و خلق دیگر از ماده دیگر باز خلق
میفرماید و باز همین حجتهای الهیه در میان ایشان باید بروند و بلباس اهل آن عالم
و احکام و تکالیف و مکارم اخلاق و معارف حقه و معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه را
باید بایشان برسانند و این مراد از اهل آخرت میباشد در آن فقره زیارت و اما مراد
از آخرت قیامت نیست زیرا که در قیامت تکلیفی نمیباشد تا آنکه ائمه حجت باشند بنا
اگر چه ایشان حجت الهیه هستند در همه اوقات و همه امکنه و ازمنه ولیکن مراد و مبنا
از اهل آخرت اهل محشر و قیامت نمیباشد که ائمه حجت بر ایشان باشند اگر چه احتمال هم میرود
زیرا که خداوند در قیامت با ایشان اتمام حجت را با اولین و آخرین میفرماید در مقام رحمت

کردن و عذاب نمودن و دلیل بر وجود این عوالم سابقه و لاحقه اخبار عدیده میباشد
که جمعی از علماء ابرار و فضلاء اخبار عدیده میباشد که جمعی از علماء ابرار و فضلاء اخیار
اخیار و محدثین کبار آنها را در کتب معتمده معتبره عدیده خود نقل نموده‌اند از آنجمله مرحوم
محدث مجلسی رحمه الله در سماء العالم بحار و ایضا در کتاب توحید و خصال مروی است
از جابر انصاری ره که حضرت امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه سلام الله الملک
الغافر یا کاشف اسرار الحقایق و الدقایق مولانا امام جعفر الصادق علیه سلام الله
الملک الناطق فرمودند در تاویل آیه مبارکه افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید یا جابر ان الله تعالی اذا افنی هذا الخلق و هذا العالم و سکن اهل الجنة الجنة و اهل
النار النار جدد الله عالما غیر هذا العالم و جدد عالما من غیر فحولة و لا اناث یعبدونه
و یوحدونه و خلق لهم غیر هذه الارض و سماء غیر هذه السماء تظلهم لعلک تری ان
الله عز و جل لم یخلق بشرا غیرکم بلی لقد خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف
الف آدم و انت فی آخر تلک العوالم و اولئک الآدمیین یعنی ای جابر بدرستیکه
خداتعالی زمانیکه فانی نماید این خلق را و این عالم را یعنی اوضاع دنیا را برهم زند
و این کیفیت را برچیند و ساکن فرماید اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم
تازه خلق میفرماید خداتعالی عالمی دیگر غیر از این عالم و تازه خلق میکند آدمی را بدون
اینکه زن و مرد نداشته باشند که او را عبادت نمایند و بوحدانیت او قایل شوند
و خلق میفرماید از برای ایشان زمینی غیر از این و آسمانی غیر از آسمان که سایه بیندازد

حدیث شریف

و از برای ایشان آیا تو گمان میکنی ای جابر که خداوند بشری و آدمی دیگر خلق نفرموده است بلی بخدا قسم است که خدای تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده است تا بحال و تو در آخر این عالمها میباشی و همه آنها آدم بوده اند پس معلوم شد که خداوند عالم متعدده خلق فرموده است و آدمهای مختلفه خلق نموده است که هر یک غیر از دیگری بوده اند بعضی آنها از عناصر اربعه این عالم و بعضی دیگر از غیر از عناصر اربعه بوده اند و ماده و صورت و شکل و طبیعت علیحده داشته اند و از این قرینه که فرمود و از برای عالم بعد از این عالم آسمان و زمین دیگر خلق مینماید آن عوالم هم آسمانها و زمینها غیر از این آسمان و زمین داشته بوده اند بوضع دیگر و بطرز دیگر و بنوع دیگر و بطریق دیگر خلقة و وضعاً و حرکةً و سیراً و غیر ذلک و این آسمانها هم برطرف میشوند لقوله تعالی یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ و زمین مبدل بزمین دیگر میشود لقوله تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ و بعد از آنکه دوره آن عالم بسر رفت و قیامت ایشان برپا شد و اهل بهشت آنها ساکن در بهشت ایشان و اهل جهنم ایشان داخل در جهنم ایشان شوند باز هم عالم دیگر و مخلوق دیگر خلق میفرماید و هم چنین بقدریکه خداوند عالمیان میخواهد وَهُوَ عَلَیٰ ما یَشاءُ قَدِیرٌ و باید در همه این عوالم ائمه هدی علیهم السلام بعد از جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متلبس بلباس اهل آن عوالم شده در میان ایشان رفته ایشان را براه خیر و صلاح و سداد و هدایت نمایند و آیا آسمانهای عوالم سابقه همین آسمان بوده اند

و زمین های آنها همین زمین بوده اند یا غیر از اینها بوده اند معلوم نیست الا آنکه بتقریب این حدیث شریف باید غیر از اینها بوده باشند چنانچه بعضی از فضلای متأخرین میگویند که عرش عبارت از علم الهی است و در عرش چندین هزار هزار قنادیل آویخته شده است و هر قندیلی مشتمل بر عالمی علیحده است از آسمانها و زمینها و مخلوقات و تا بحال از اولیکه خداوند تبارک و تعالی بنای خلقت این عالم را گذاشته است هزار هزار قنادیل بعالم بروز و شهود و ظهور آمده اند و دوره ایشان بسر رفته اند باز آنها را خداوند مبدل بآنچه خواسته است نموده است و بعد از این باید از آن قنادیل مقدره معلقه معلومه بعالم بروز و شهود بیایند و این دنیا و ما فیها از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم یکی از آن قنادیل متعدده مختلفه است و آیا بهشت و جهنم این عالم یکی است یا هر عالمی یک جهنم و یک بهشت دارند و ظاهر از حدیث گذشته که هرگز بهشت و جهنم خالی از اهل خود نمانده اند باید یکی باشند و احتمال هم دارد که متعدد باشند و الله العالم و اما آفتاب و ماه و این نجوم مختص این عالم و این قندیل است و چون بهشت رحمت الهیه است و فیوضات خدائیه است انتهائی از برای او نخواهد بود و بقدری بزرگ و وسیع است که از همه چیزها و عوالم بزرگتر است لقوله تعالی وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ و جهنم هم چون مظهر قهر و غضب الهی است بقدریکه خدا بخواهد او را وسیع میکند وَهُوَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ پس معلوم شد که ائمه هدی حجت خدا بر اهل جمیع عوالم میباشند

و اما در اتحاد لوح و قلم و عرش و کرسی محتمل الوجهین است احتمال اتحاد و لی آنست
داقوی و ائمهٔ هدی حجتهای الهی هستند بر اهل جمیع عوالم و بلباسهای مختلفه متعدد
متلبس شده اند و خواهند هم شد و گاهی بلباس نور و گاهی بلباس سبحی و گاهی
بلباس اظلّه و گاهی بلباس انوار و گاهی بلباس ذر در ذرات و گاهی بلباس
اصلاب و ارحام و گاهی بلباس عنصریه دینویه و گاهی بلباس برزخیه و باز در
همین عالم بلباس عنصری خود متلبس شده تنزل باین عالم مینماید بجهه بجا آمدن صحت
وعدهٔ الهیه و باز خلع این لباس را از خود نموده عالم برزخ رفته تا قیامت برپا
شود و در قیامت بلباس شفاعت ظاهر شده شفاعت میکنند و چون خداوند
بعد از قیام قیامت این عالم عالم دیگر خلق نماید بلباس اهل آن عالم داخل آن عالم
میشوند و حجت الهیه را بر اهل او تمام میکنند و همچنین الی ماشاء الله تعالی کما یظهر
مِنْ قَوْلِهِ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی اَهْلِ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةِ وَ الْاُوْلیٰ و آیا در عوالم سابقه و لاحقه مثل
این عالم خواهند بود و بوده اند بقتل و شهادت و مقهوریت و مظلومیت یا نه محتمل
الوجهین است و شاید چون فیوضات نامتناهیه الهیه لا تعد و لا تحصی است و باید در
جمیع عوالم فیوضات الهیه باینان برسد بعضی آنها مع الاسباب و بعضی بلا اسباب
است لهذا میتوان احتمال داد که این وقوع و واقعات و قضیات خاصه موجب
ازدیاد فیوضات ایشان در هر عالمی شده باشد و بشود و احتمال دارد که این قضایا در همین
عالم از برای ایشان واقع شده باشد والله العالم بحقایق اسراره و دقایق رموز

انواره و بعض عوالم دیگر را هم در کتاب مشکوة الانوار نقل کرده ام نور دویم در
بیان کیفیت رجعت است بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و امیر المؤمنین و ائمهٔ طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین در دنیا رجوع
خواهند نمود چنانچه در اخبار خاصه در رجعت ایشان مختلف وارد شده است
بعضی دلالت دارد که همه ائمه با رجعت حضرت رسول رجعت می کنند و تشکی از
ظالمین و غاصبین حق خود و قاتلین و قاهرین عصر خود بآن حضرت میکنند و بعضی دلالت
دارد که با حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه رجعت میکنند و عاملان و
حاکمان آن حضرت در بلاد خواهند بود و سلطان عالم امیر المؤمنین خواهد بود در آن
زمان و بعضی دلالت دارد که رجوع می کنند مطلقا و دیگر آیا رجوع ایشان متعدد خواهد
بود خدا داناست و تشکی ایشان و حکومت ایشان در یک رجعت خواهد بود والله
العالم بمگر اینکه از برای امیر المؤمنین تکرر دفعات رجوع خواهد بود بالقطع والیقین
نظر بکثرت اخبار مستفیضه خاصه ولیکن خبری بخصوص رجعت از اخبار عامه تا بحال
بنظر نرسیده است الا اخباریکه دلالت بر حضور حضرت مهدی علیه السلام که از سنیان
روایت نمودیم پس ما رجوع می کنیم به تتمهٔ حدیث شریف سابق الذکر مفضل ابن عمر
که حضرت صادق آل محمد او را روایت میکند و فرمود با و آنچه را که گذشت تا آنکه فرمود
ای مفضل بیرون خواهد آمد سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر که باو ایمان
آورده است از مهاجرین و انصار و غیر ایشان و هر کس که در جهادها در رکاب

ظفر انتساب الفجر کاینات شهید شده بودند در معارک جهاد و خداوند زنده میفرماید
جمعیرا که بتکذیب آن حضرت را در دنیا نموده بودند و شک در حقیقت و رسالت او
داشتند یا انکه رد او و حکم او را میکردند العیاذ بالله میگفتند که ساحر ماهری است یا
آنکه مجنون و کاهن و سفیه است که بخواهش نفسانیه و شهوات انسانیه حرف میزند و
سایر منافقین را زنده میکنند و آن حضرت ائمه اطهار ایجزاء تنافق و انکار میرساند
پس بنابراین جزء حدیث این است که اصحاب حضرت رسول از موالف و
مخالف و مؤمن و کافر و منافق بلکه کافرین و مرتدین و مشرکین و ظلام و فساق
و فجار و منکرین دران زمان باید بدنیا رجوع کنند و خوبان را جزاء خیر و بدان را جزاء
شر و بد بدهند و هم چنین جمیع ائمه طاهرین باید بدنیا برگردند با هرکس که یاری و نصرت
ایشان را در دنیا نموده است تا آنکه خوشحال شوند از کرامتهای الهیه که بایشان عطا فرماید
با همهٔ آن کسانیکه ایشان را آزار و اذیت نموده و خوار کرده کرند تا انکه ایشان را
بعذاب و بلاهای دنیا پیش از عذاب و بلای آخرت مبتلا نمایند پس آن جناب
آیهٔ مبارکه وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا را تلاوت فرمود پس مفضل
عرض نمود ای سید و مولای من مراد خدا و ند عالمیان از فرعون و هامان دراین آیه
کیستند آن حضرت فرمود مراد فلان و فلان است عرض نمود فدای تو شوم آیا حضرت
رسالت پناهی و حضرت صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی صلوة الله و سلامه علیهما
و علی آلهما الطیبین الطاهرین با حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه رجعت خواهند نمود

و ظاهر خواهند شد یا نه آن حضرت فرمود بلی ناچار است ایشان را که جمیع روی
زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و ظلمات و آنچه در ظلمات است و سیر نمایند
جمیع دریاها را تا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر انکه ایشان او را طی نمایند و دین خدا
را برپا بدارند و شاید این کلمات را آن جناب بقدر فهم راوی فرموده باشند و الا
جمیع عوالم و موجودات در نظر امام علیه السلام مشاهد و محسوس مثل کف دست
او خواهد بود هرگاه بخواهند و التفات نمایند احتیاج بسیر نمودن ندارند و یا
انکه منظور آن حضرت این بوده است که بقوهٔ بشریت و بدن انسانیت بطریق
سیر اقتضاء این بدن عنصری سیر باید بنمایند جمیع روی زمین و دریاها را نه بطریق
مشاهده و احاطهٔ علمی چنانچه سابق براین گذشت پس آن جناب فرمود ای
مفضل گویا می بینم آن روز را که ما گروه امامان در نزد جد بزرگوار حضرت رسول
ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت نمائیم از آنچه بر ما واقع شده باشد از
کردار این امت جفاکار بعد از رحلت حضرت رسول مختار و از انچه بما کردند
از تکذیب و رد گفته های ما و دشمنی کردن و دشنام دادن و لعن کردن و ترسا
نیدن خلفاء جور ما را بکشتن و بیرون نمودن از حرم خدا و جد ما رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم بشهرهای ملک خود و شهید نمودن ما را بشمشیر و زهر و حبس
نمودن ما را پس حضرت رسالت پناهی چون شکایتهای ما معاشر ائمهٔ هدی را
بشنود گریان گردد و فرماید ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنکه بجد شما

پیش از شما وارد شده است پس ابتدا نماید حضرت صدیقه کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و شکایت نماید از فلان و فلان که یا ابتا فدک که تو بمن مرحمت فرمودی بحکم خداوند عالمیان از من غصب نمودند و چندان که حجتها بر ایشان تمام نمودم سود نداد و نامه را که تو از برای من نوشته بودی در باب فدک از من گرفت و در حضور مهاجر و انصار آب دهن خود را برا و انداخت و او را پاره پاره نمود و من بسوی قبر مطهر تو آمدم ای پدر بزرگوار و شکایت ایشان را بتو نمودم و فلان و فلان بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق نموده خلافت و امامت را از او گرفتند و حال آنکه تو او را شوهر من علی بن ابیطالب داده بودی و اکتفا باین نکردند تا آنکه آمدند که جبراً و قهراً او را بمسجد بکشند در حضور مهاجر و انصار و ببرند تا آنکه بیعت بغیر نماید چون او از رفتن ابا و امتناع داشت هیزم آوردند و بدر خانهٔ رسالت جمع نمودند که اهل بیت تو را بسوزانند پس من فریاد برآوردم که ای فلان این چه جرأتست که بخدا و رسول او مینمائی و میخواهی که نسل حضرت رسول را از روی زمین براندازی فریاد کرد که ساکت شو ای فاطمه که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیرون بیاید و با کسی که مسلمانان با او بیعت نموده اند بیعت کند و الا آتش میاندازم همهٔ شماها را میسوزانم پس من عرض کردم خداوندا بتو شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان ما رفته است و امتش کافر شدند و حق ما را غصب نمودند پس مرد فریاد زد که حرفهای احمقانه زنانه را بکنار بگذار و بگوشه برو که خدا امامت و خلافت و پیغمبری را در یکجا

جمع نخواهد نمود و خواست داخل خانه شود و من خواستم او را مانع شوم از دخول خانه با بی احترامی نمودن او و جسارت نمودن او و شوهر و ابن عم من علی ابن ابیطالب روحی له الفداه که ناگاه با لگد در را زد به پهلوی من و تازیانه را بلند نمود و بر بازوی من زد و فرزند محسن نام شش ماهه مرا سقط نمود و من فریاد زدم که یا ابتاه و یا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو مینمایند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید مینمایند و از این غم و الم خواستم که گیسو بگشایم و نفرین نمایم که حضرت امیرالمؤمنین چون مرا بآن احوال دید فرمود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر تو رحمة للعالمین بود ترا بخداوند عالمیان قسم میدهم که مقنعه از سر بگشائی و سر بآسمان بلند بکنی و الله اگر چنین کنی حق سبحانه و تعالی یک جنبنده در روی زمین و یک پرنده در روی هوا نخواهد ماند و نخواهد گذشت پس بخانه برگشتم و با این احوال با درد و الم باقی ماندم تا از همان آزار و درد شهید شدم و کیفیت احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها را با حضرات بتفصیل بطریق اخبار اهل سنت و جماعت در کتاب سیف الشیعه نوشته ام پس بعد از او برخیزد حضرت مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوة الله و سلامه علیه و شکایت نماید که یا رسول الله ص چون از دنیا رحلت فرمودی جمعی از امت و اصحاب تو در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و بناحق خلافت تو را غصب نمودند و من چون یاور و معینی نداشتم چندین شب بخانهٔ مهاجر و انصار با دو فرزند نامدار تو حسن و حسین علیهما السلام رفتم و از ان جماعتی که مگر ربیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی

استعانت و یاری جستم همه در شب و عدهٔ یاری نمودن مرا نمودند و چون صبح شد هیچکس وفا بوعدهٔ خود ننمود و بیاری من نیامدند پس محنتهای بسیار از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ پر غصهٔ هرون بود در میان بنی اسرائیل که او بموسی عرض نمود که یَا بْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس صبر نمودم و آزار کشیدم که هیچ وصی پیغمبری آنقدر آزار نکشید و جمعی از امت تو جمع شدند و مردم را بر دور خود جمع کردند و چندین دفعه با من جنگ نمودند تا آنکه زنان هم بجنگ من بیرون پس با ایشان جهاد نمودم تا آنکه آخر الامر عبد الرحمن ملجم مرادی ملعون مرا بضرب شمشیر شهید نمود پس برخیزد امام ستروعلن و شهید ممتحن مولانا حضرت ابی محمد الحسن علیه الصلوة و السلام و عرض نماید یا جدا یا رسول الله چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه الهاویه رسید زیاد ملعون ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بکوفه فرستاد که از من و برادرم حسین و سایر اقربا بیعت خلافت از برای معاویه بگیرند و هر کس قبول نکند کردن او را بزنند و سر او را از برای معاویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت و موعظه نمودم و ایشان را دعوت بجهاد کردم که دفع و رفع لشکر اشرار را نمایند بغیر از بیست کس جواب مرا ندادند پس من روی بآسمان نمودم و عرض کردم که پروردگارا تو گواه باش که ایشان را خواندم و از عذاب تو ترسانیدم و آنها را امر و نهی نمودم و در فرمان برداری من مقصر شدند پروردگارا بلا نازل بفرما و عذاب خود را از ایشان دریغ مفرما پس از منبر بزیر آمدم

و روانه بسمت مدینه شدم و ایشان را بحال خود واگذار کردم پس جمعی از ایشان نزد من آمدند و بیان نمودند که اینک معاویه لشکر بآنبار فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم من بآنها گفتیم شما را وفا نخواهد بود و نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید نمود که با معاویه صلح نمایم پس جمعی را فرستادم در مقابل لشکر معاویه آخر چنان شد که من با ایشان گفته بودم مرا تنها گذاشتند و بلشکر معاویه علیه الهاویه ملحق گردیدند و مرا غارت نمودند و مرا زخم زدند پس بناچار با ملعون صلح نمودم که خون خود و شیعه خود را حفظ کنم پس آمدم بمدینه طیبه و بعبادت الهی مشغول شدم آخر الامر معاویه سودهٔ الماس فرستاد و بدستیاری زنی بمن خورانید که هفتاد و دو پارهٔ جگرم فرو د آمده شهید شدم پس برخیزد امام معصوم و شهید مظلوم گلگون قبای معرکه کربلا حضرت مولانا ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه که با خون خود خضاب نموده باشد با همه شهدائیکه در کربلای معلی با آنحضرت بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رفیعه شهادت رسیده اند پس چون حضرت خاتم الانبیاء آن حالت را مشاهده فرماید گریان شود بحدیکه مثل بیهوش شود و صیحه زند که زمین بلرزد پس آن حضرت را بسینهٔ مبارک خود بچسباند و فرماید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من دربارهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من دربارهٔ تو روشن باد و در آن حال حضرت امیر المؤمنین عم و حضرت امام حسن عم بدست راست حضرت رسول صلی الله علیه

وآله وسلم ایستاده باشند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام الله از جانب چپ ایستاده باشند و حضرت حمزهٔ سید الشهداء در جانب چپ حضرت خامس آل عبا سید الشهدا ایستاده باشند و از جانب حضرت خامس اهل بیت جعفر طیار بایستد پس خدیجهٔ کبری و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام محسن سقط شده در خون طپیده را بر روی دست بگیرند و بخدمت آن حضرت بیاورند پس درین حال حضرت فاطمهٔ زهراء و بتول عذراء این آیهٔ شریفه را بخواند که مضمونش این است که آن روزیکه وعده بشما میدادند که باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر ظاهر گردیده شود و آنچه را کرده است از کار شر آرزو کنند که کاش میانهٔ او و آن کار شر دوری بسیار بود پس چون کلام معجز نظام آن فخر کرام باین مقام رسید بسیار گریست و فرمود روشن مباد دیده که در ذکر این قصهٔ پر غصه گریان نشود پس مفضل عرض نمود که ای سید و مولای من ثواب گریه بر آن حضرت چه قدر است فرمود ثواب غیر متناهی دارد و از برای گریه کنندهٔ شیعه پس مفضل میگوید من نیز بسیار گریستم و پرسیدم ای سید من دیگر چه خواهد شد آن حضرت فرمود در این حال حضرت فاطمه سلام الله علیها برخیزد و عرض کند پروردگارا توفا فرمای بوعده که بمن فرموده در خصوص آنها که بر ما ظلم و ستم و جور نموده اند و حق ما را غصب کرده اند و ما را زدند و بجزع آوردند و ستمهائیکه بر جمیع اولاد من نموده اند پس بگرید و از گریهٔ او جمیع اهل آسمانها از ملایکه و حملهٔ عرش بگریه درآیند و هر کس که در روی زمین و در تحت ثری میباشد خروش برآورند پس باقی نماند احدی از ستم

کاران بر ما و آنانکه راضی بودند بظلم نمودن بر ما مگر آنکه در آن روز زنده شوند و هر یک هزار مرتبه کشته شوند و باز زنده شوند پس برمیخیزد جدم حضرت سید سجاد علی بن الحسین سید العابدین علیه الصلوة والسلام و شکایت خواهد نمود از ظالمین و کافرین و از آنانکه از ایشان آزارها کشید و محنتها دید پس برخیزد پدر بزرگوارم و شکایت نماید از ظلم ظلمه و فیقه و ستم کاران که بایشان وارد شده و از جور و تعدی خلیفهٔ دور زمان خود پس برخیزم من و شکایت کنم از آنچه منصور و اتباع او و از افتراها و نسبتها که بمن دادند و از ازار کردند پس برخیزد فرزندم موسی و از هارون الرشید شکایت نماید در خصوص خدعه و حیله و مکر و ازار و حبس و غل و زنجیر او پس برخیزد فرزندش علی بن موسی و از مامون الرشید پلید حرامزاده بدتر از یزید عنید شکایت نماید با آن خدعها و عوام فریبی‌ها که از او ظاهر شد پس برخیزد فرزندم علی التقی الجواد علیه السلام و از ام الفضل دختر مامون ملعون و سایر ظالمین او شکایت تمام نماید پس برخیزد فرزندش علی بن محمد التقی علیه السلام و از هادی و متوکل عباسی شکایت نماید از آنچه با او نمودند از آزارها پس برخیزد فرزندش حسن بن علی عسکری علیه السلام و از ظلم معتز بالله عباسی و از آنچه بدیها که با آن بزرگوار نموده است شکایت کند پس برخیزد حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و با او باشد جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناهی در وقتیکه دندان مهر لمعان مبارک او را ضربت زدند و جبین انور او را شکستند و دل مبارک او را بدرد آوردند و بدن شریف او را خستند و شکایت نماید در نزد جد بزرگ

بزرکوار خود از ظالمین و فاسقین و فاجرین و ناصبین و منافقین و کافرین دعرض کند
یا جدّا یا رسول الله مرا وصف فرمودی از برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب
و کنیهٔ مرا از برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو مرا انکار نمودند و اطاعت
نکردند و بعضی کفتند که متولد نشده است و بعضی کفتند بعد از تولد مرد و اکر بود آنقدر
غایب نمیشد پس بر ظلم ظلام صبر نمودم تا آنکه خداوند ظهور حال داده است مرا پس
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این شکایات مختلفه بشنود بفرماید الحمد لله الذی
صَدَقَنا وَعدَهُ وَاَورَثَنَا الاَرضَ نَتَبَوَّءُ مِنها حَیثُ نَشاءُ فَنِعمَ اَجرُ العامِلینَ یعنی حمد مخصوص
خدای آن چنانیست که راست کردانید وعدهٔ خود را و زمین را بما میراث داد که بروم
بهر جای از او که میخواهیم پس نیکو میباشد اجر عمل کننده کان از برای خدا پس خداوند
عالمیان هر یک از ظالمان و فاسقان و کافران و منافقان و غاصبان حق ایشان را
زنده نماید و انتقام هر یک از آل محمد را از هر یک از ایشان بکشد لهذا معروف
شده است در میان مردم که قصاص بقیامت نمیماند و باید رجعت بهمین بدن عنصری
دنیوی و وقع شود نه آنکه ببدن مثالی یا روح تنها ببدن دیکر داخل شود یا آنکه زمان
رجعت مثل عالم خیال باشد زیرا که همهٔ اینها مخالف اخبار عدیدهٔ صادره از ائمهٔ
اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار میباشد **نور سیم در بیان کیفیت و**
کمیت ظهور نور زمان رجعت و آنکه واقع خواهد شد و چه واقع
میشود در زمان رجعت و ما چند حدیث از او بیان میکنیم تا آنکه چشم

شیعیان روشن شود و از حدیث مفضل و حدیث حاکم شدن ایه از جانب مرحمت
جوانب امیر المؤمنین سلام الله علیه چنین معلوم میشود که ائمهٔ هدی علیهم السلام متعددًا
رجعت نمایند یکدفعه که در زمان ظهور حضرت قایم عجل الله فرجه که ظهور و رجوع نمایند
و شکایت از ظالمین خود و طاغین عصر خود نمایند و یکدفعه با امیر المؤمنین روحی فداه
که حکام او شوند و احتمال داده که در ان زمان که رجعت نمودند در دنیا باقی بمانند
تا زمانی که سلطنت منتهی بامیر المؤمنین شود که ایشان عاملان و حاکمان آن حضرت شوند
و این بعید است زیرا که حضرت سید الشهداء علیه السلام اوّلا رجوع میکند و سلطنت
بسیاری خواهد نمود و بعد امیر المؤمنین هم پادشاه تمام روی زمین خواهد شد پس از اخبار
عدیده معتبره چنین ظاهر میشود که اوّل کسی که بدنیا رجوع میکند بعد از ظهور حضرت قایم
جناب خامس آل عبا سید الشهداء حسین ابن علی ابیطالب علیهما السلام خواهد بود با هفتاد
و دو تن شهداء دشت کربلا معلّی که با او بودند و در خبری وارد شده است که آن
حضرت با هفتاد پیغمبر بدنیا رجعت نماید که آن جناب را بمردم بشناسانند که این حضرت
سید الشهداء است که در کربلای معلی شهید شده است تا آنکه همهٔ مردم او را بشناسانند
و شک در رجعت او نکنند چنانچه رجوع نمودند با موسی بن عمران از کوه طور هفتاد نفر از
عظمای یهود که شهادت دادند که خدا با موسی تکلم نمود بعد از آنکه بصاعقه مردند و زنده شدند
و در خبری وارد شده است که جمیع اصحاب آن حضرت که در رکاب سعادت نصاب آن
جناب شهید شده اند بدنیا با او رجوع نمایند و خودهای سطلا بر سر ایشان باشد و در خبری

وارد شده است که آنحضرت با هفتاد هزار نفر صدیق رجعت فرماید و در خبری وارد
شده است که با دوازده هزار صدیق بدنیا رجوع نماید و اخبار در رجوع اشخاصیکه با آن‌حضرت
در رجوع اشخاصیکه باید در خدمت آنجناب باشند مختلف است ولیکن جمع میتوان در
میان همه نمود باینکه شاید این مذکورین همه یکدفعه یا در رجوع نمایند طایفه و هر
یک از این اخبار محمول بر یکطایفه از آنها بوده باشند و شاید همه اینها بدفعات متعدده
رجوع نمایند و در خدمت او برسند و در رکاب سعادت انتساب او باشند و ممکن است
که چند دفعه آن حضرت رجعت نمایند و هر دفعه یکطایفه در خدمت او باشند والله
العالم و ایضًا در حدیثی وارد شده است که اول کسی که بدنیا رجوع نماید حضرت
سید الشهداء علیه السلام باشد و آن جناب آنقدر در دنیا سلطنت نماید که موی
ابروی او سفید شود و بروی چشم مبارک او بیفتد و در خبری دیگر است که بقدر
سیصد سال و نه پادشاهی تمام روی زمین را نماید بدون شریک و شبیهی و در خبر دیگر وارد
شده است که آنحضرت هفتاد هزار سال سلطنت نماید و ایضًا جمع میان
این اخبار مختلفه میتوان نمود باینکه همه این مدت تنها سلطنت نماید و در بعض از این ازمنه تنها
باشد و در بعض از اینها با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام و حضرت قایم عجل الله فرجه خواهد بود و در بعض از این اوقات سلطان تمام
روی زمین شود و در بعض اوقات سلطان بعض روی زمین شود و در بعض اوقات
مستقل باشد و در بعض اوقات از جانب حضرت رسول صلعم یا امیرالمؤمنین در سلطنت

نماید با آنکه مراد از بعض این سالها سالهای آن زمان باشد که هر سال او مقابل ده سال از
این سالهاست و ایضًا شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از علماء و
محدثین رضوان الله علیهم اجمعین روایت نموده‌اند از حضرت اولی بتصرف در
باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام در طف کربلاء قبل از وصول بدرجهٔ
رفیعهٔ سعادت افادت اصحاب خاص الخاص خود را جمع نموده و خطبهٔ بلیغه انشاء
فرموده و فرمود روزی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بمن ای حسین زود
باشد که ترا بعراق بطلبند و تو بروی در زمینی که انبیاء و اوصیاء ایشان در آن زمین با هم
ملاقات نموده و بنمایند و او را عمورا بنامند و تو در آنجا با جماعتی از اصحاب تو در آنجا شهید
نمایند که درد آهن باشان نرسد پس آیهٔ مبارکه یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ را
تلاوت فرموده و فرمود ای فرزند چنانچه آتش بامر الهی برابراهیم علیه السلام سرد
و سالم شد آتش نبرد و جنگ نیز بر تو و اصحاب تو سرد و سالم شود بشارت باد شما را که
اصحاب بهتر از اصحاب خود در روی زمین نمی‌بینم والله که ایشان چون ما را بکشند ما نزد
پیغمبر خود میرویم و میمانیم در آن عالم بقدریکه خداوند عالمیان میخواهد پس اول کسی که زمین
شکافته خواهد شد و از پیش از قیامت بیرون بیاید من باشم و بیرون خواهم آمد از قبر
خود که موافق باشد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین و با ظاهر شدن حضرت قایم آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس گروهی از ملائکه بر من نازل شوند از جانب پروردگار
عالمیان که هرگز پیش از آن بزمین نازل نشده باشند و نازل شود بر من جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل با لشکر ملایکه و فرود آید جدم محمد مصطفی صلعم و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن
مجتبی علیهم السلام و جمیع آنانکه منت بایشان گذارده است با امامت و خلافت
صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین و همه ایشان بر اسبهای ابلق از نور سوار شده باشند
که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده باشند پس حضرت رسالت پناهی علم خود را
بحرکت در آورد و شمشیر خود را بدست حضرت قایم آل محمد دهد پس ما بعد از آن آنقدر
در زمین بمانیم که خداوند عالمیان بخواهد پس حق تعالی از مسجد کوفه بیرون بیاورد چشمه
از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر
رسول خدا را بمن دهد و مرا بفرستد بمشرق عالم و من هیچ دشمنی از دشمنان خدا نبینم
مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه بهند برسم و
جمیع شهرهای هند را فتح نمائیم و حضرت دانیال و حضرت یوشع بن نون زنده شوند
و بنزد امیرالمؤمنین ع بروند و عرض کنند که راست فرمودند خدا و رسول خدا در آنچه
بشما وعده داده بودند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هفتاد نفر با هفتاد
هزار نفر همراه ایشان نماید و بسوی بصره بفرستد و لشکر بصره را ایشان بکشند پس
لشکری دیگر بسوی شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح نماید پس بکشم من هر
جانور حرام گوشت را تا آنکه بروی زمین بجز طیور حلال گوشت نماند مگر آنکه آدمی زاد
و من بر فرقه یهود و نصاری و مجوس و فرق مختلفه کفار از صاحبان ادیان و ملل
و نحل عرض اسلام نمایم و مخیر کنم ایشان را میان کشته شدن و قبول اسلام نمودن پس

هرکس مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هرکس که از اسلام کراهت داشته
باشد کراهت داشته باشد گردنش را بزنم و بحکم خداوند عالم خون او را بریزم و در آن
زمان هیچیک از شیعیان ما نمانند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی ملکی بر او نازل فرماید که دست
بر رویش بمالد و غبار از رویش نماید و منزل و زنان او را در بهشت باو بنماید و بر روی
زمین هیچ کوری و کری و زمین گیری و ناخوشی و مبتلائی نماند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی درد
های ایشان را ببرکت ما اهلبیت برطرف فرماید و برکت خود را از آسمان بزمین نازل
نماید تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش از بسیاری بار خم شود بلکه بشکند و
شما شیعیان در تابستان میوه زمستان بخورید چنانچه خداوند عالمیان میفرماید وَلَوْ اَنَّ
اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاَخَذْ
نَاهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ یعنی بدرستیکه هرگاه اهل شهرها و دهات ایمان آورده باشند و
پرهیزکاری بنمایند هر آئینه میگشائیم بر ایشان برکتهای آسمان و زمین را ولکن ایشان
تکذیب انبیا و اوصیاء و اولیاء و آیات ما را نمودند پس گرفتیم ما آنها را بآنچه بودند
ایشان او را کسب مینمودند از اعمال بد و در خبر دیگر وارد است که حضرت سید الشهدا
در عصر روز عاشورا با بدن پاره پاره پیغمبر برخواست و هریک از شهدا را باسمه
فریاد کرد پس همه برخواسته بخدمت آن حضرت حاضر شدند و با قرآن جناب خوان
طعام گسترده نمودند و ایشان را طعام دادند پس آن حضرت فرمود که خداوند این قدر
کرامت بشیعیان ما عطا فرماید که بر ایشان چیزی بر روی زمین مخفی نماند حتی آنکه هر شخصی

خبر دهد از خانه خود و از اهل خود بآنچه از ایشان صادر شود و ایضاً برید عجلی روایت
میکند از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت از او سوال
نمودم از اسمعیل که خداوند وصف او را در قرآن نموده است درباره او میفرماید
اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد این اسمعیل پسر حضرت ابراهیم است
یا غیر او میباشد آن حضرت فرمود این اسمعیل پسر حضرت حزقیل پیغمبر است و او را خداوند
عالمیان بر جماعتی از مردمان مبعوث فرمود پس او را تکذیب نمودند و پوست سر
و روی آن بزرگوار را کندند پس خداوند بجهة این امر شنیع بر آن کروه غضب فرمود
و سطاطائیل ملک عذاب را بر آن جماعت فرستاد تا آنکه نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و عرض
نمود که خداوند عالمیان مرا فرستاده است که اگر بخواهی قوم ترا بانواع عذابها عذاب
نمایم پس اسمعیل فرمود مرا بعذاب آنها حاجتی نمیباشد پس حق سبحانه و تعالی باو وحی
فرمود که چه حاجت داری عرض نمود پروردگارا از پیغمبران عهد و میثاق و پیمان
گرفتی از برای خود به پروردگاری و وحدانیت خود و از برای محمد صلعم رسول خود
برسالت و نبوت و از برای اوصیاء بعد از او بامامت و ولایت و خبر دادی
مرا بآنچه ستمکاران امت ایشان با حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام جگر گوشه
آن پیغمبر بعد از او خواهند نمود و وعده فرموده بحضرت حسین صلعم که او را بعد از
شهادتش بدنیا برگردانی تا آنکه خود انتقام خود را از هر کس که باو ستم نموده است
بکشد پس پروردگارا حاجت من بدرگاه تو این است که مرا در آن زمان بدنیا

برگردانی با آن حضرت تا آنکه خود انتقام خود را از قوم خود بکشم پس حق تعالی دعای او را
مستجاب فرمود که او را در زمان رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم با امام حسین
علیه السلام بدنیا برگرداند و ایضاً از کاشف اسرار حقایق و دقایق مولانا
حضرت امام جعفر صادق علیه سلام الله الملک الناطق منقول است که آن جناب فرمود گویا
می‌بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین
بانواع جواهرات دیگر باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت
نشسته باشد و در اطراف او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج و
دسته دسته بدیدن آن حضرت آیند و سلام بآن جناب نمایند پس خطاب مستطاب
از حضرت رب الارباب بایشان رسد که ای بندگان و دوستان من هر چه خواهید
از من سوال نمائید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز
روزی است که هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت سوال ننمائید مگر آنکه از برای
شما بر آورم و خداوند عالمیان آب و طعام از بهشت جاودان برای ایشان
بفرستد پس از این اخبار مسطوره معلوم شد که حضرت امام حسین علیه السلام پیش
از همه کس بدنیا بر میگردد پس بعضی از آن زمان تنها میباشد در سلطنت و بعضی از
اوقات با حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیهما میباشد و
بعضی از اوقات با حضرات ائمه اطهار با هم خواهند بود و اول کسی که بدنیا رجوع
نماید آن حضرت خواهد بود و مدتی از زمان هم با حضرت قایم آل محمد است صلی الله

علیه و آله و سلم خواهد بود و چون حضرت مهدی روحی له الفداء زنی طیبه یا سعیده
نام شقیه شهید نماید حضرت سید الشهداء علیه السلام او را غسل داده کفن نموده
نماز کرده دفن نماید و دوازده مهدی از اولاد قایم ع و نسل آن حضرت وصایت
حضرت قایم را بنیابت حضرت سید الشهداء ع نمایند و بعد از ایشان آن حضرت
سلطنت تمام عالم را کند و در خبر دیگر وارد شده است که حضرت صادق آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بعد از آن جناب ما صدیق اکبر امیر المؤمنین
علیه السلام بدنیا رجوع فرماید و از برای آنحضرت قبهٔ در نجف اشرف زرقها الله
شرفه نصب نمایند که یک کنگرش در نجف باشد و یک کنگرش در بحرین و یکی در صنعاء یمن
و یکی دیگر در مدینهٔ طیبه باشد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که گویا می بینم که قندیلها
و چراغهای آن قبه را که آسمان و زمین را روشن نموده باشند زیاده از نور آفتاب
و ماه پس سلطان همهٔ روی زمین آن حضرت باشد و در خبر معتبری وارد شده است
که آن جناب چهل هزار سال و در خبر دیگر چهل و چهار هزار سال در روی زمین سلطنت
کند و ایضاً در خبری از خود آن حضرت منقول است کلامی که مضمون در ترجمه
مشحونش این است که خداوند تبارک و تعالی عهد و میثاق از تمامی پیغمبران گرفته است
که ایمان بما بیاورند نصرت و یاری ما را نمایند چنانچه در کلام مجید خود میفرماید
وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا
مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ یعنی در زمانیکه گرفت خداوند میثاق پیغمبران را که چون عطا

فرمودیم بشما کتاب و حکمت را پس خواهد آمد شما را رسول که تصدیق نماید آنچه را که با شما
میباشد از نبوت و کتاب و حکمت آینه شما هم باید البته ایمان باو بیاورید و هر آینه
باید البته نصرت و یاری او را نمائید پس امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیهٔ
مبارکه فرمود یعنی ایمان بیاورید ای انبیا و مرسلین به محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و نصرت و یاری نمائید رسول او را و تا بحال از انبیاء و اوصیاء مرا هیچ یک یاری
نکرده اند و همچنین حضرت رسول خدا را هم نصرت و یاری ننموده اند زیرا که
پیش از آمدن ایشان بدنیا انبیا جمیعاً از دنیا رحلت نموده اند مگر بعض آنها مثل
حضرت خضر و حضرت الیاس ع پس حضرت امیر مؤمنان فرموده زود باشد که خداوند
عالمیان همهٔ انبیا را از حضرت آدم تا حضرت خاتم علی نبینا و آله و علیهم السلام
زنده فرماید تا آنکه جمیعاً مرا نصرت نمایند و یاری کنند در زمانی خواهد بود که از
برای من باشد مملکت میان مشرق و مغرب زمین و ایشان در روی زمین در پیش رو
من بزنند سرهای بدان از زندگان و مردگان زیرا که خدا ایشان را زنده خواهد نمود پس
بنا بر این حدیث شریف باید جمیع از انبیا زنده شوند و رجعت نمایند و نصرت
و یاری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را کنند و آن حضرت بر ایشان و بر همهٔ مردمان
دنیا پادشاه و سلطان باشد باذن خدا و رسول او و پس افضلیت آنحضرت از جمیع انبیا
در این حدیث معلوم میشود که باید بولایت او هم در ظاهر ایمان بیاورند و ایمان برسول
خدا و نبوت آنحضرت بیاورند و نصرت و یاری امیر المؤمنین و امام المتقین را نمایند

وآن وقت معنی باطنی امیرالمؤمنینی آن حضرت ظاهر شود که امیر بر جمیع انبیا و اولیا و اوصیا که ایمان بخدا و رسول و ولایت او آورده اند باشد و او را یاری نمایند و مطیع و منقاد او باشند و از عساکر سعادت اثر او شوند بحسب ظاهر دنیوی و الا در باطن که امیر همهٔ ایشان بعد از رسول خدای عالمیان باشد **و ایضاً** آن حضرت در تفسیر این کلام خود او را که پیغمبر مود که فرقه فرقه و گروه گروه از قبرهای خود بیرون میآیند و میگویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی بخدمت ایستاده ایم ای خواننده از جانب خداوند عالمیان پس داخل کوچه های کوفه میشوند و شمشیر های خود را برهنه نموده باشند و بزمند کردن کفار و جباره و اتباع ایشان را از ظالمین و کافرین و منافقین و جبابرین اولین و آخرین تا آنکه وعدهٔ الهیه در آیه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ بعمل آید پس بعد از این کلمات فرمود از برای من کرتی میباشد بعد از کرتی و رجعتی بعد از رجعتی و منم صاحب کرات و صاحب رجعات و منم صاحب صولتها و نقمتها و عجایب و منم قلعه و حصن حصین از فولاد و آهن و باز فرموده است که بیک کشته از شما هفتاد نفر از اهل شام را بکشم صاحب شام را که معاویه باشد او را آزاده نمایم **و ایضاً** کاشف الحقایق و الدقایق مولانا امام جعفر الصادق سلام الله علیه فرمود از برای امیرالمؤمنین علیه السلام یک رجعت به تنهائی میباشد و یک رجعت با فرزندش حسین علیه السلام میباشد و آن حضرت در زمان رجعت خود از بنی امیه و معاویه انتقام خواهد

کشید بلکه انتقام بکشد از هر کس که با آنحضرت جنگ نموده باشد در دنیا یا آنکه در جنگ گاه او حاضر شده باشد و آن پیغمبر ... آن سی هزار نفر از خلص اصحاب خود را که در جنگ صفین یاوران و ناصرین او بودند بمکان صفین که در آنجا جنگ واقع شد و هفتاد هزار نفر از یاوران معاویه را که در ان جنگ حاضر بودند زنده کنند با خود معاویه و دران مکان حاضر نمایند و ثانیاً با هم جنگ نمایند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همهٔ آنها را بکشد که یکی از آنها باقی نماند **و ایضاً** فرمود از برای امیرالمؤمنین ع یک رجعت دیگر خواهد بود با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلطان از جانب خدا و رسول او باشد و سایر ائمه عمال و حکام او باشند در بلاد روی زمین و در خبر دیگر منقول است که حضرت رسول خدا ص بدنیا رجعت نماید و پنجاه هزار سال در دنیا سلطنت نماید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت کند و در خبری از حضرت صادق آل محمد ص سوال نمودند از تفسیر این آیه مبارکه إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَیٰ مَعَادٍ آن جناب فرمود و الله دنیا نخواهد گذشت تا آنکه حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما صلوة الملک المبین بدنیا رجوع نمایند و در نجف مسجد بشریت یکدیگر را ملاقات نمایند و در او مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و این اخبار با اخبار سابقه منافات ندارد خاصه حدیث صد هزار سال عمر دنیا زیرا که ممکن است که صد هزار سال او محمول باشد بر سالهای زمان رجعت و این پنجاه هزار سال مدت سلطنت

حضرت رسول صلعم و چهل و چهار هزار سال مدت سلطنت امیر المؤمنین و هفتاد هزار
مدت سلطنت حضرت سید الشهداء عم و بیست هزار سال سلطنت مردمان و هشتاد
هزار سال سلطنت مخصهٔ ایمهٔ هدی علیهم السلام محمول بر این سالها باشد لهذا
همهٔ اینها را جمع میتوان نمود که هریک از این سیزده نفر سلطان شوند در روی زمین
با الاختصاص و بالاشتراک و بالنوبه و بایکه مثل حضرت رسول صلی صلعم و امیر المؤ
منین سلطان کل باشند و دیگران عاملان ایشان پس کاهی منفرداً رجوع میشود
کاهی باهم رجوع خواهند نمود و سه صورت در اینجا متصور اوّل انکه همه باهم
باشند مثل ایمه هشت کانه از حضرت سید سجاد تا حضرت امام حسن عسکری علیهم
السلام سیم انکه اعلی با ادنی در یکزمان باشند و حکم با ادنی باشد دون الاعلی اما
در صورتیکه همه باهم باشند حکم با اعلی است که حضرت رسول صلعم و یا امیر المؤمنین
خواهد بود و باذن ایشان حضرت قایم عم متصدی امور میشود و اما در صورتیکه حضرت
سید الشهداء عم و حضرت قایم باهم باشند در زمان امامت حضرت قایم عم آیا امام
قایم عم با مرکی خواهد بود اگر سید الشهداء عم باشد که زمان امامت حضرت قایم آل
محمد است و اگر آن حضرت باشد حضرت سید الشهداء عم افضل از آن جناب است
و تفضیل مفضول بر فاضل لازم میاید مگر آنکه بگویم امام ناطق حضرت قایم علیه السلام خواهد
بود و او امام زمان است که اطاعت و انقیاد او واجبست و حضرت سید الشهداء
امام صامت خواهد بود و در آن زمان یا آنکه بگویم ظهور حضرت سید الشهداء در نزد

رحلت حضرت قایم عم خواهد باشد چون او برود و این بدنیا مستقل شود یا آنکه حضرت قایم
باذن حضرت سید الشهداء علیه السلام متصدی امور شود و حکم همهٔ اینها یک حکم است
که اختلافی ندارد زیرا که علم ایشان در احکام و حلال و حرام یکی است چنانچه در کتاب
عقاید شیعه نوشته ام و ایضاً از مولانا الصادق علیه السلام منقول است که
حضرت امیر المؤمنین عم یکر جعت خواهد نمود در زمان و آن وقتی است که خدا شیطان را
تا آن زمان مهلت داده در وقتیکه سجدهٔ آدم را نکرد و خداوند او را لعن فرموده از
میان ملایکه بیرون فرمود پس شیطان در عوض عبادات خود مهلت تا روز قیامت
خواست خداوند عالمیان در جواب او فرمود اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُوْمِ و وقت معلوم او همان زمان رجعت امیر المؤمنین علیه السلام را وی عرض
نمود دیگر از برای امیر المؤمنین رجعتها میباشد فرمود بلی از برای آن حضرت رجعتها و
کرتها بعد از کرات میباشد تا آنکه فرمود در این رجعت حضرت امیر المؤمنین اصحاب
و یاران و جمیع لشکر و عسکر خود را جمع میفرماید و شیطان نیز اتباع و اولاد خود را
جمع خواهد نمود از اوّل زمان خلقت آدم تا آن زمان و هر دو لشکر از طرفین در روحا
نزد جاکه قریب بفرات و کوفه است جمع میشوند و باهم جنگ خواهند نمود چنان جنگی
که از اوّل زمان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تا آن زمان چنان جنگی
واقع نشده باشد در میان هیچ فرقه از فرق مخلوقات و کویا نظر مینمایم بسوی اصحاب
حضرت امیر المؤمنین که بقدر صد قدم معقب سر بطریق قهقهری برکشته اند و کویا

جنگ نور و ظلمت

می بینیم که پاهای بعضی از ایشان در آب فرات فرو رفته باشد پس در این وقت نزول میفرماید خداوند از آسمان یعنی آثار رحمت و قدرت خدا نازل میشود با جماعتی کثیره از ملایکه و حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نازل میشود با جماعتی دیگر و با او حربهٔ میباشد از نور پس چون شیطان نظر نماید بایشان بطریق قهقری از پشت سر رو بفرار گذارد و پس اصحاب و اتباع او او را باو گویند بکجا میروی و حال آنکه ما ظفر را تمام نمودیم و ظفر یافتیم پس آن ملعون میگوید انی اری ما لا ترون انی اخاف الله رب العالمین بدرستیکه من می بینم آنچه را که شما نمی بینید بدرستیکه من میترسم از خدای رب العالمین در دیگر نمی شود پس حضرت رسول در عقب سر آن ملعون میرود و چون باو میرسد حربه خود را که در دست دارد در میان دو کتف او میزند و آن ملعون بآن ضربت هلاک شوند پس جند جهل و ظلم از دنیا بالمره منقطع شود که دیگر در روی زمین جور و ظلم و ستم و فسق و فجور و کفر و شرک باقی نخواهد ماند و لشکر عقل و نور تمام عالم را فرو خواهد گرفت و عبادت کرده میشود خداوند عالمیان بطریق صحیح بنحویکه شرکی کفری نباشد و زمان زمان نور محض و محض نور و حق پرستی و عدالت و راستی گردد و در آن زمان ظاهر گردد جنتان مدهامتان که دو باغ بزرگ سبز باشد که از شدت سبزی و لطافت و طراوت گویا دو برگ سبز باشند و زمین آنها بلندتر است از همهٔ زمین ها پس از این حدیث شریف معلوم میشود که باید مقابله و معاتله در میان ظلمت و نور و عقل و جهل و اسلام و کفر و ایمان

مقابلهٔ نور و ظلمت

شرک و حق و باطل واقع شود و آن بطریق باطن و بطریق ظاهر میشود و تا در کمال ضدیت و مخالفت را با هم دارند و در ظاهر هم منازعه خواهند نمود بطریق عالم و جنس و جسم خود و مراد از شیطان همین شیطان ملعونی است که خداوند عالمیان او را از آتش خلق نموده است و قوه و تصرف و ساری و جاری شدن در ظواهر و بواطن مخلوقات را دارد و بهر شکل متشکل میشود حتی بصورت سگ و خوک و مردم را گمراه میکند که از اتباع او میباشند شیاطین و مردهٔ از جن و فسقهٔ از انس و صفات غیر حسنه و اخلاق ردیه و افعال شنیعه و اعمال قبیحه و اطوار رذیله او و اتباع باطنه و اصحاب و یاران خود را جمع میکند از جهل و جنداً ظاهراً و باطناً و برزخاً بینهما که آنچه ظلمت و آنچه متفرع بر او میباشد همه را جمع آورده بحسب صورة ظاهره و باطنه میکند که جمیع ظلمتها و باطلها و کفرها و شرکها و فسقها و فجورها و ناحقهای محضه را جمع مینماید بصورت جمع آوری ظاهری و باطنی و بنای منازعه و مجادله و مقاتله و مقابله با حق محض و محض حق و نورانیت و عقل و لشکر عقل از خیرات و مبرات و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و عدالت و ایمان و اسلام و حقیقت عبادت و حق پرستی و خدابینی و غیرها از انواع و اجناس و اقسام و اصناف حق و نور و صفات کاملهٔ کامله در انسان کامل و کامل انسان و ایمان و اهل ایمان هم بحسب جمع آوری ظاهری و باطنی در ظاهر و باطن جمع میشوند در رئیس آنها در آن زمان در روی زمین امیرالمؤمنین روحی له الفداء

خواهد بود و او سلطان ظاهر و باطن و مفتی حق در باطن و ظاهر و فارق میان حق
و باطل خواهد بود و آنحضرت هم آنچه از انواع نور و اصناف ظهور حق است بحسب
ظاهر و باطن جمع میکند و محل بروز و ظهور و شهود ایشان در عالم بروز و شهود و
روحا خواهد بود زیرا که روحاء ظاهری ماخوذ از روحاء باطنی است و روحاء حق باطنی
در نجف اشرف است پس روحاء ظاهری هم در قرب او در پشت کوفه قریب
بفرات خواهد بود و این دو فرقهٔ مبطله و محقه با هم مخالطه و منازعه و مخالفه و
مقاتله و مدافعه خواهند نمود و بصورت ظاهره و بصورت باطنه و بصورت
برزخیه و بصورت صعود و نزول و بطریق متصورات خیالیه و شهودیه و برزخیه
و ظهوریه و خفیه و جهریه و مکمونه و مکنونه و مکتومه و جلیه و فعلیه و قوتیه و صوریه
و هیئتیه بجمیع انواع و انحاء و اقسام مجادلات حسنه و قبیحه که جمیع اصول و فروع
علامات ظلمیات و انوار نوریات عالم وجود در عالم باطن و حس و شهود مختلط با هم
میشوند و بطریق غالب و مغلوب و قاهر و مقهور و طالب و مطلوب و قاتل و
مقتول و دافع و مدفوع بالنسبه بیکدیگر ظاهر میشوند بهر نوع جلوه و ظهور که بوده باشد
سراً و جهراً جلیاً و خفیاً و انواع خلایق و اصناف مخلوقات و اهل هر علم و اصطلاح
بعبارت او را بیان می کنند از معقولین و منقولین و کشفیین و اهل ذوق و اهل سلوک
و اهل سلوک و اهل باطن و اهل ظاهر و اهل حق و اهل باطل و غیرهم و چون این دو نوع
نور و ظلمت و عقل و جهل و کفر و ایمان و شرک و اسلام و حق و باطل و فروع عالم علویه

مقابلهٔ نور و ظلمت

و عوالم سفلیه و شیوع مواد علیین و سجین و ما حصل از ماء عذب فرات و ملح اجاج
و اتباع شیطان و اشیاع رحمن چون با هم تنازع نمودند گاهی این غالب و او مغلوب
و گاهی او مغلوب و این غالب تا آنکه شیطان و اتباع و اشیاع و اصحاب و احباب
او قریب بغلبه میرسند که لشکر حق و عسکر نور مطلق بعقب سر بحسب ظاهر و باطن می
نشیند و پای ایشان بآب فرات میرود که ناگاه ابواب سما مفتوح میشود و رحمة
للعالمین و نور انوار ظلمه حق مبین با ملائکه آسمانها و زمین فرود میآید و غلبه حق
و مغلوبیت باطل میشود و بعموم جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
شیطان ملعون از آنها خایف و هراسان و ترسان و لرزان میشود بهر قسم از اقسام
خوف و ترسی که در جمیع عوالم بوده باشد بحسب ظاهر و باطن و قوه و خیال
بجمیع انحاء و اقسام فرار و فرار را بر قرار اختیار مینماید و رو بهزیمت می نهد و جمیع
اتباع او او را ازین عمل منع می کنند و حق غالب شد و نور تمام گردید و عالم
دیگرگون شد و تنزل علویات شد و زمان انعدام سفلیات و جهلیات و ظلمات رو بنهایت
ت رسید و من آنچه می بینم از تنزل عالم انوار شما نمی بینید و نمیدانید لهذا می گریزد
و رسول خدا ص که نور حق و مطلق نور است باجریهٔ نور در این عالم بطریق صعود و نزول
و سیر و سلوک نور در عالم ظاهر و باطن نور بجلوهٔ نور جلوه نموده ظاهر گردید بجسم عنصری
و نوری و حقیقی و حلهٔ فی الجمله بر آن ظلمت محض و محض ظلمت نماید و او را بالجمله ظاهره
و باطنه بحربهٔ ظاهره و باطنه مضروب ظاهر و باطن نماید و او را معدوم ازین عالم

مقابلهٔ نور و ظلمت

نماید ظاهراً و باطناً و عالم را پاک از وجود ناپاک شیطان و جمیع شیاطین و ظلمت جهل
و عسکر او نماید و نور محض و محض نور و حق محض و محض حق در عالم جلوه نماید و دیگر
بدی و ظلمی و جهلی و خطائی و کفری و شرکی و فسقی و معصیتی و گمراهی و خلاف مطلوبی
در عالم نماند و زمین مشرق بنور خالص رب شود و مصداق آیه مبارکه وَأَشْرَقَتِ
الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ظاهر گردد تا آنقدر که خدا بخواهد پس بعد از آن باز ظلمت فرو
میگیرد عالم را بجهة قیامت کبری **وَ اَیْضًا** در بعض اخبار وارد شده است
که باید جمیع مردمانی که مرده اند از اول آدم تا آن زمان همه زنده شوند و بدنیا
رجوع نمایند و در خبر دیگر است که باید همه کس بدنیا رجوع نماید گو مستضعفین
و مراد از ایشان کسانی میباشند که راهی بایمان و کفر و شرک و اسلام ندارند و تمیز
میان حق و باطل نمیدهند از قبیل بعض از زنان و ابلهان و حمقاء و بادیه نشینان
که ایشان بحال خود در زندان قبر باقی میمانند و بدنیا رجوع نمی کنند و در خبر دیگر
وارد شده است که هر کس که برا و قصاص لازم شده باشد باید رجوع نماید بدنیا
بجهة قصاص چنانچه در خبر دیگر منقول است که قاتل و مقتول هر دو باید در زمان رجعت
زنده شوند و مقتول قاتل خود را بکشد و بعد از او سی ماه که عبارتست از دو سال
و نیم در دنیا زندگی نماید بقدر مدة حمل و فصال طفل از ام خود پس احتمال دارد که
مراد این سالها باشد و احتمال که مراد سالهای زمان رجعت باشد که عبارت
باشد از بیست و پنجسال این زمانها و یا از عمر مقتول اینقدر بیشتر در دنیا بوده است

که مقتول واقع شد یا آنکه این زمان خصوصیتی در نزد حکیم علی الاطلاق دارد که وجه
او بر ما مخفی است **وَ اَیْضًا** در اخبار عدیده متکثره وارد شده است
که رجوع بدنیا نمیکنند مگر مؤمن محض و کافر محض و باقی از متوسطین مردم بحال
خود باقی خواهند بود و در خبری وارد شده است که مخیر بنماید جمیع مردم را در
رجعت نمودن و رجوع نکردن پس جمعی رجوع میکنند و جمعی رجوع نمینمایند **نور**

چهاردهم [۱۴] در بیان خروج طامة الکبری و دابة الارض است

بدانکه از جمله چیزهائیکه باید البته در دنیا واقع شود این است
که دابة الارض خروج نماید و او نزدیک بقیامت خروج خواهد نمود و خداوند
عالمیان در قرآن بیان او را میفرماید در قول محکم خود وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ
أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی زمانیکه واقع
شود قول بر ایشان یعنی زمان رجعتی که گفته ایم ظاهر شود و بیرون میآوریم از
برای ایشان دابة الارض را که با ایشان حرف بزند بدرستیکه مردم بوده اند
بآیات ما که یقین ندارند و چون مبالغه در وقوع است بصیغه ماضی بیان فرمود
که اخرجنا باشد و اخبار شیعیان و سنیان در بارهٔ دابة الارض بسیار وارد شده است
اما اخبار شیعه از ائمهٔ انام علیهم السلام بسیار است منها منقول است از حضرت
صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام
المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد خود تشریف آورده بود و قدری

خاک وریک جمع فرموده بزیر سر خود نهاده بخواب رفت ناکاه حضرت رسولخدا آ
با جمعی از اصحاب ببالای سر آن حضرت آمدند باو فرمودند قُم یا دابّةَ الله
فی الارض یعنی برخیز ای دابة الله در زمین او پس یکی از صحابه عرض نمود یا رسول
الله ایا بعض از ما بعض دیگر را باین اسم بخواند آن جناب فرمود این اسم مخصوص
علی بن ابیطالبست و از دابة الارض مراد ازاوست که او را خداوند عالم
در قرآن مجید بیان میفرماید پس چون امیرالمؤمنین ع از خواب برخاست حضرت رو
باو فرمود یا علی بیرون میآورد خداوند ترا به نیکوترین صورتی و با تو باشد
میسمی که باو داغ نمائی دشمنان خود را چنانچه خود آن جناب مکرر میفرمود انا
صاحِبُ الْعَصٰاءِ وَالْمِیْسَمْ یعنی منم صاحب عصا و میسم که آلة داغ نهادن باشد
وایضًا منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر الزمان ظاهر
میشود و با او خواهد بود عصای حضرت موسی بن عمران و انگشتری حضرت سلیمان
بن داود علی نبینا وآله وعلیهما السلام پس انگشتر را بر پیشانی هر کس میگذارد
نقش میگیرد که هذا مؤمنٌ حقًّا یعنی این از روی حقیقت مؤمن است و عصا را
به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که هذا کافرٌ حقًّا یعنی این کافر است از روی
حقیقت پس این اسم مخصوص آن حضرت خواهد بود زیرا که بعد از حضرت رسول
کسی بغیر از آن حضرت حرکتی و کاری بمحض رضای الهی نخواهد نمود و ائمه از اولاد
او هم ملحق باو میشوند در عبادت محض بجهة رضای خدا و چون آن حضرت میدید نفیات

و سریرهٔ قلوب مؤمنان و کافران را و مطلع بضمایر و آنچه پنهان در سینهها باشد و
مؤمن و کافر و منافق و مستضعف و مستدرج را بشناسد بعلم واقعی باطنی نفس الامری
و میداند که کدام کافر محض است و کدام مؤمن محض است و کیست که ایمان هرگز نخواهد
آورد و کدام است که هرگز کافر نخواهد شد لهذا عصا را به پیشانی کافر محض و انگشتر را
به پیشانی مؤمن محض میگذارد حَتّٰی یَتَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ و این در زمانی باید باشد که باب
توبه مغلق بوده باشد و اما اخبار بطریق سنیان ایضا بسیار است که علماء ایشان آنها را
درکتب معتبرهٔ خود نقل نموده اند منها مروی است که دابة الارض از میان صفا
و مروه بیرون میآید و مؤمن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر میدهد و درین
زمان در توبه بسته میشود و منها خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب
مقارن یکدیگر واقع میشود و منها ایضا از ابن عباس مروی است که دابة الارض
در شب مهتابی که مردم بمنی میروند ظاهر شود و ایضا بطریق خاصه و عامه
از امیرمؤمنان علیه السلام مروی است که فرمود سوگند بخدای عالمیان که دابة
الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش باشد و مراد خود آن حضرتست و منها
از ابن عباس ایضا مروی است که از علامات آخر الزمان دو علامت خواهد بود
ارضی و سماوی اول آسمانی و او طلوع نمودن آفتابست از مغرب دویم زمینی
و او خروج دابة الارض است و طول او شصت گز باشد و صاحب چهار قایمه
باشد یعنی چهار دست و پا داشته باشد و موی او زرد باشد و مثل بچه مرغ و دو

بال داشته باشد و چنان تند و تیز در راه رفتن باشد که هیچ چیز باو نرسد و هیچ چیز از او فوت نشود و روی او مانند صورت آدمی باشد ولکن بغایت رخشنده و درخشنده و روشنی دهنده باشد **و ایضا** در کتاب عین المعانی منقول است که چشم او شبیه بچشم خوک باشد و گوش او مانند گوش یوز باشد و دم او چون دم قوچ باشد و چهار دست و پای او چون قوایم شتر باشد و ما بین مفصلین او دوازده گز باشد و همه الوان مختلفه و رنگهای مختلفه در او یافت شود و میان هر دو شاخ او یک فرسخ راه باشد و از میان صفا و مروه بیرون آید و یا از کوه اجیاد بیرون آید و یا از وادی تهامه بیرون شود و یا از بحر سدوم خارج گردد **و ایضا** در کتاب علامة السلام مسطور است که او از رکن خانهٔ کعبه بیرون آید ظاهر شود و رو بمشرق نهد و با آواز بلند صیحه کند که همهٔ اهل مشرق بشنوند و خاتم حضرت سلیمان را در میان دو چشم مردم بمالد پس هر کس که مؤمن باشد سفید رو شود و هر کس که کافر است سیاه رو شود **و ایضا** از ابو حبابهٔ انصاری مروی است که گفت از حضرت رسول خدا شنیدم که فرمود دابة الارض سه نوبت خروج نماید که یکبار از اقصای مدینه ظاهر شود و خبر او در بادیه فاش گردد تا بمکه نرسد و بعد از مدت طویل بار دیگر از قریب مکه بیرون آید و در دفعهٔ سیم در وقتیکه مردم مشغول طواف باشند او از جانبی از مسجد الحرام بیرون آید که میان حجر الاسود و باب بنی مخزوم باشد و مردم از او بترسند و بتفرق درآیند و رویهای ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان

وکسی که دشمن خدا باشد از او بترسد و چنان خود را بوی بنماید که نماز میگذارم و ناگاه او از پشت سر وی برآید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بروی نهد و در حضر و سفر با مردم باشد و با ایشان در امور مشارکت نماید و این اخبار بحسب ظاهر خلاف اعتبار داشت الا آنکه چون از اخبار سنیان بود نقل نمودم در اثبات حقیت دابة الارض ولکن بعضی از این اخبار کنایه فهمیده اند و می گویند مراد امیر المؤمنین است و بجهت حکمت و مصلحتی او را برمز و کنایه و تمثیل بیان نموده اند و مراد از قوایم اربعه صحت مزاج و تساوی عناصر اربعه صحت مزاج و تساوی عناصر اربعه طبیعت بدن بشری است و تمثیل چشم و گوش و غیر اینها از اعضا از بابت بی کم کردن قوهٔ نور چشم و گوش است و بزرگی قد کنایه از بزرگی قدر و مرتبه و منزلت است و الا پوای صحت که حیوان داغ بر انسان نمیگذارد و معرفت باحوال باطنی ندارد که تفرقه میان کافر و مؤمن گذارد و مراد از اینکه با هر کس است همان نور ولایت است که با هر کس در هر جا هست از مرد و زن و مؤمن و کافر الا آنکه کافر مستضیئ بنور ولایت نمیشود بجهة آنکه حجاب کفر مانع است از اشراق نور ولایت مطلقه اللهم اجعلنا من محبیه و موالیه و لا تفرق بیننا و بین ولایته الی یوم لقائه بجاه محمد نبی کریم و بحرمة علی وصی عظیم و اولاده **خاتمه** بدانکه عدالتی که حضرت قائم عجل الله فرجه مینماید و دنیا را پر از عدل و داد می کند بدین نهج است که آن جناب آنچه رضای الهی در او میباشد بجا خواهد آورد و دنیا و ما فیها از عزت و ذلت و دولت و سلطنت

وریاست وحکومت ومصلحت بینی ودولت وملک داری رامقدم بر رضای
الهی نمیدارد ومراعات امور دنیا وآخرت ودین رابدنیا ومصلحت ملک دنیا
نمیدهد وخود برای مبارک خود امور دین ومصالح دنیوی که مقدمهٔ دین داری است
رفتار میکند وگوش بحرف مفسدین وصاحبان اغراض فاسدهٔ دنیویه نمیدهد
وبحرف دیگری بد بدیگری نمیکند بلکه اورا زجر ومنع ونهی میفرماید که کسی یارا
وجرأت افساد امور غیر را نمیتواند نماید وملاحظهٔ عدل وحق وراستی را میکند
ورشوه نمیگیرد وآمری برشوه در درخانهٔ او وازپیش نمیرود بحق یا بباطل وجمیع
امرا وحکام وسرکردگان وبزرگان لشکر ظفر اثر آن حضرت بصفهٔ علم وحلم و
پرهیزکاری وامانت ودیانت وتقوا وبردباری متصف میباشند وهمه
ایشان طالب علم شریعت از حلال وحرام وراغب بحکم حقیقت ومراتب
طریقت مستقیمهٔ حقه میباشند وعلم واهل علم بجهة ذخایر دنیای دنیه خار میکنند وازدر
خانهٔ خود نمیرانند ودور نمیکنند وپاسبان وحاجب ودربان نمیگذارند بلکه کمال
عزت واحترام از ایشان میگیرند زیراکه حامل علم الهی میباشند اگرچه علما در انظار
ناس غیرمحترم باشند ولیکن احترام ذاتی دارند چنانچه احترام واسطه هم دارند
زیراکه مثل اینکه پوستی از بزی باشد واورا جلد قرآن نمایند آن جلد را باید بوسید
برچشم مالید بجهة اینکه جلد قرآن که کلام الله است میباشد نه بجهة اینکه پوست بز است
چراکه بسیار میشود که آن پوست بز کفش میشود ودر خلا میرود واهل علم آن زمان نیز

اهل الله میباشند نه اهل دنیا بدنیا فرو نمیروند وفریفتهٔ او نمیشوند وبروی یکدیگر
جمع نمیکنند اموال فقرا وضعفاء ومساکین را وبناء عمارات عالیه نمیگذارند وقصور
رفیعهٔ شدادیه وروضات جنات فراعنه نمینمایند برپا از اموال فقرا واوضاع کسرا
ویه بعمل نمیآوند مگر بجهة مصالح چندی که موجب شوکت اسلام وحفظ دین وایمان
باشد از مال حلال وآنچه رضای الهی است بجا میآورند وآخرت را بدنیا مقدم نمیدا
رند وهیچ یک از امرا وحکام وعمال ومقتدیان امور ظلم وجور وستم نمیکنند
ورشوه نمیگیرند ورضای مخلوق را مقدم بر رضای خالق نمیدارند وبجهة رضای
مخلوق خالق را بغضب نمیآورند وبواسطهٔ نظم امر دنیا دین را خراب نمیکنند وبجا
نمیآورند ودرمیان صدهزار نفر عسکر آن حضرت یک شراب خوار وقمار باز وزانی
ولایط وملوط وکذاب ومفتری وراشی ومرتشی وظالم وفاسق وفاجر ومال مردم
خور وحکم ناحق کن ودین بدنیا فروش وبدذات وبدقلب وبددل وبدزبان وفحاش
ومفسد وبهوای نفس رفتارکن وتهمت بند بر مردم که ایشان را بدست ظلم
ظالم گرفتار نماید وموذی وآزار نمایندهٔ مسلمانان نباشد وبهم نرسد وجمیع گفتار و
کردار ورفتار واطوار واحوال واخلاق واعمال وافعال ایشان موافق شرع
انور وطریقهٔ حضرت پیغمبر ورضای آن سرور باشد وجمیع معاملات کلیه وجزئیه
ایشان بقانون وقاعده وطریقهٔ مستقیمهٔ شریعت مطهره باشد که اصلا ندهند وربا
نگیرند ودو سنگ نداشته باشند که در فروش بسنگ کم ودر خرید بسنگ زیاد وداد وستد

نمایند و جمیع لشکر آنحضرت فوج فوج و دسته دسته و فرقه فرقه و طایفه طایفه مشغول
عبادات و اطاعات و صلوات و نماز و تلاوات و تعلیم و تعلّم مسائل
حلال و حرام و اخذ احکام دین سیّد انام و اعتقادات حقّه و معارف و
عوارف محقّه ائمّه هدی علیهم سلام باشند و اشتغال برمی و سبق داشته باشند
بجهة مشق نمودن جهاد با کفّار و مشرکین و منافقین و امیر و بزرگ و سرکرده ایشان
حق بین و حق گو و حق خواه و حق شنو و داد خواه و عدالت گستر و حق جو باشند
که ابدا فرق در میان خویش و بیگانه و دوست و دشمن و آشنا نکند و مهربان
و خوش زبان و با مروّت و انصاف رفتار نماید که مردم را از خود نترساند
و چنان در گفتار و کردار و رفتار بخوبی و خوشی باشد که احدی خیال بد بدیگری
نکند و دست ظلم و تعدی بسوی غیر دراز نکند و آن حضرت بجهة دفع ظلم و رفع
عدوان و قطع تعدّی و جبران جبر چندین دفعه کردن قریش را بزند که خویشاوند
او بیند و چنین نباشد که بخیال و مظنّه و احتمال در صدد قتل مسلمانان و خون ریختن
مؤمنان و گرفتن اموال ایشان و هتک نمودن آبرو و عزّت و حرمت ایشان
برآید و جمیع بدعتهای مرسومه معموله دنیا را برطرف نماید که دیگر بواسطه آنها ضرر جانی
و مالی و عرضی و عیالی بمسلمانان نرسد و ظلم و بدعتهای ظالمان را در روی زمین نگذارد
و باحساب در امور آخرت و دنیا رفتار نماید و چشم از دنیا و نفع او بپوشد و ملاحظه
خدا و آخرت را در امور کند زیرا که سلطنت و ریاست و مملکت بعدالت باقی

خواهد ماند اگرچه بدست کفار باشد و بظلم و تعدی و بی انصافی و بیمروتی و ناحق گوئی
و تنگ بر مردم گرفتن و سخت گرفتن باقی نخواهد ماند اگرچه زمام جهام ریاست بدست
مسلمان باشد و برافت و رحمت و عطوفت و بذل و بخشش و جود و سخاوت و گذا
و التفات و لطف چنان عدالت گستری نماید که جمیع قواعد مظلمه ظلم و جور و ستم
و فسق و فجور و کفر و شرک را از میان مردم بردارد که نه در ظاهر و آشکارا و نه در
خفایا و پنهان معصیتی از معاصی کبایر در روی زمین واقع نشود بلکه کسی اصرار بر
صغایر هم نکند و مردم خود بخود راغب و طالب امور خیرات و مبرّات و قربات
و اطاعات و عبادات شوند و بشعار و آئین دین و مذهب و ملت چنان انس بگیرند
و تربیت داده شوند که بجز حق گوئی و حق شنوی و حق جوئی در جمیع امور اشتغال بکار
و خیال دیگر ننمایند و در جمیع بلاد و قراء و ایلیات و بازارها و کوچه ها و خانها و محلّات
و گذرها بجز خیر و خوبی و رشد و صلاح و سداد و تقوا از مردم چیز دیگر سرنزند و جاهل
و فاسق و فاجر در میان ایشان نباشد و جمیعا در پی تحصیل علوم و احکام و معارف
و عقاید و عملیات شرعیه و کسب حلال و ترک حرام باشند و همه بخوبی قلب و طینت
و طیب قصد و خیال طاهر و نیّت خالصه پادشاه بانواع خیرات و انحاء مبرّات
مایل و راغب و طالب باشند بقاعده مضمون الناس علی دین ملوکهم زیرا که پادشاه
بمنزله روح و قلب و سرپرست بدن انسان پس روح و قلب که بهرچه میل دارد و توجه
میکند سایر اجزاء و اعضاء بدن نیز متوجه میل سلطان باشند میشوند و هرگاه یکی از رعایا

آمراء یا بزرگان یا لشکریان آنحضرت ظلمی و ستمی یا فسقی و جوری و فجوری بعمل بیاورند
چه در ظاهر و چه در آشکار و چه در خفا و چه پنهان ایشان را محدود و بجد و د الهیه خواهند
نمود و تعطیل حدود و احکام را نخواهد نمود و ایشان را عزل از منصب خود میکند مگر آنکه
توبهٔ حقیقی را از او بدانند و باین واسطه کسی بکسی تعدی و بیحسابی نکند از هر صنف از خلق
که باشند و بر آن حضرت امری از امور دنیا و آخرت مخفی و مستور نخواهد بود
و همهٔ کارکنان و حکام و عمال آن جناب بدقت تمام و توجه مالا کلام مشغول بامور
دین و دنیای مردم شوند با ملاحظهٔ رضای خدا و توافق شریعت غرا و عدم تجاوز از
طریقهٔ مستقیمهٔ عظمی و بهوای نفسانیه و شهوات فانیه و مشتهیات دنیای دنیه رفتار
نکند در صدد اخذ و جمع اسباب و اوضاع دنیا زیاده از قدر حاجت بر نیایند و بامور
آخرت و کمال عدالت مملکت و سلطنت را پاس داری نمایند و اسراف و تبذیر
و تقصیر و افراط و تفریط در امور دنیا و آخرت را بکناری بگذارند و با و رفتار
نکنند بلکه در جمیع امور میانه روی و راه وسط و طریق مستقیم و عدالت را مراعات
نموده و مرعی دارند و میل از راه حق و عدل بغیر او نکنند و بغیر عدالت در میان
ایشان چیزی رواج نباشد و باین واسطه خیر دنیا و آخرت را جمع نمایند چنانچه در حدیث
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ
سِتِّينَ سَنَةً یعنی عدالت نمودن یکساعت بهتر است از عبادت کردن شصت سال
و سر او هم معلوم است زیرا که نفع عدالت در میان مردم بغیر میرسد از بندگان

خدا و باد دین و مذهب و ملت رواج میگیرد و اساس ظلم و قواعد جور و بنیان
ستم و بدعتها و فسق و فجور باو از [illegible] مردم برطرف میشود لهذا عبادتی است که
ثواب او بیشتر از عبادت نمودن شخصی است که خود بخود از برای نفس خود تحصیل
رضای الهی نماید زیرا که این عابد بغیر نمیشود و نفع او بخود او میرسد و همهٔ ایشان
در صدد زیادتی ثواب میباشند و شب و روز مشغول از دیاد عملیات خیرات
و مبرات و حسنات میباشند که هر حسنهٔ او ده حسنه مقابل دارد چنانچه خداوند تبارک
و تعالی در کلام مجید خود میفرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس در مقابل هر
یک حسنه ثواب ده حسنه و ده ثواب دارد چنانچه هرگاه کسی در راه خدا انفاق
نماید هرچه میدهد خداوند هزار و چهارصد مقابل در عوض او باو عطا کند لقوله تعالی
مَثَلُ مَنْ يُنْفِقُ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ
وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی مثل کسی انفاق در راه خدا میکند مثل حبهٔ گندمی است
که چون او را بزمین میاندازند هفت خوشهٔ سنبله بیرون میآورد و در هر خوشهٔ صد حبهٔ
گندم بار خواهد آورد که مجموع هفتصد دانه میشود و خداوند او را دو مقابل خواهد فرمود برای
کسی که میخواهد این هزار و چهارصد میشود و ایضاً چون هر عملی و نیتی از اعمال و
نیات خیر و شر یکه تأثیر و خاصیتی در عالم ظاهر و باطن دارد که چون مجسم شوند تأثیر خود
را خواهند نمود پس تأثیر ایمان و نیت خالصهٔ او خلود در بهشت عنبر سرشت و تأثیر کفر
و شرک و نفاق و نیت خبیثهٔ آنها خلود در جهنم و عذاب است اگرچه مدت عمر مؤمن و کافر قلیل

باشند زیرا که کفر و نیت او ایمان و نیت او تاثیر خود در می کنند با اقتضا مقتضی و
رفع موانع و کفر و شرک قولی و فعلی و اعتقادی میشود قولاً مثل زده بگوید و فعلی
مثل قتل انبیا و اوصیا و اولیا و مؤمنین عالماً عامداً و اعتقادی مثل اینکه در
قلب اعتقاد نکند بخدا و رسول و ائمه اطهار و سایر احکام ضروریه دین و شریعت
و باور نداشته باشد و مایوس از رحمت الهی باشد و ایمان هم اقرار و اعتقاد به
جنان و عمل بارکان باشد و بنقصان هر یک ایمان ناقص خواهد بود و تاثیر پاره
از اعمال معاصی تعذیب در مدة خاصه میباشد چنانچه خداوند عالم میفرماید
لابثین فیها احقابا یعنی درنگ مینمایند اهل معصیت در آتش چند حقب که هر
حقبی بنابر روایتی هشتاد سال و یا هشتاد هزار سال است و همچنین هر یک از عبادات و معصیتها
تاثیری دارند در ثواب و عقاب و خلود و انقطاع در دنیا و آخرت چنانچه در عقاید الشیعه
او را نوشته ام پس بنابراین نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ میباشد زیرا که مومنی
که نیت ایمان داشته باشد بهتر است از اینکه عمل ریائی یا بد نماید و نیت کفر کافر بدتر است
از اعمال نیک او در دنیا و تاثیر بعض عبادات قلیله مثل تاثیر بعض عبادات کثیره میباشد
مثل عدالت که یکساعت او مقابل با شصت سال عبادتی است که قایم اللیل و صایم
النهار باشند و تاثیر ظلم در آخرت شدت عذاب و در دنیا قطع ریاست و برطرف نمودن
حکومت است و بهم زدن مملکت و سلطنت است و در دیوان منسوب بامیرالمؤمنین
علیه السلام مسطور است که اَلَمْ تَعْلَمْ بِاَنَّ الظُّلْمَ عَارٌ ﴿ جَزَاءُ الظُّلْمِ عِنْدَ اللّٰهِ نَارٌ ﴾ یعنی آیا

میدانی باینکه ظلم عار دنیا و آخرت است و جزاء ظلم در نزد خدا آتش جهنم است و عدالت را
در بعض اخبار تشبیه بعسل نموده اند بلکه بعضی که میفرماید عدالت شیرین تر از عسل است
و پر معلوم است که بعدالت رعیت داری میتوان نمود و ریاست هم موقوف بر رعیت
است و الّا ریاست و حکومت و سلطنت بی رعیت مثل شیر بیدست و پا و مرغ بی
بال و پر و سر بی بدن و روح بی جسم است و قوام سلطنت و حکومت و ریاست بدوام
و قوام رعیت است بحال رعیتی خود و اگر به جبر و تعدی و ظلم رعیت از دست برود
بتاثیر ظلم قوام سلطنت از هم پاشیده میشود و دیگر سلطنتی برپا و برقرار و بر دوام نخواهد
ماند پس هر چیز و هر امری مددی میخواهد و هر نعمتی را شکری میباید تا آنکه موجب قوام
و دوام از دیاد او شود و چون سلطنت موهبت کبری و عطیه عظمی حضرت کبریا است
که بهر کس میخواهد عطا میفرماید لقوله تعالی فی کلامه المجید قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي
الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و شکر نعمت سلطنت و ریاست و حکومت عدالت با رعیت است و نگهداشت
نمودن و بخشیدن و عفو کردن از ایشان است و چون حفظ این بندگان بر خداوند عالمیان
لازم است از بابت وجوب فیض بر او و حفظ با اسباب و بغیر اسباب میشود و از جمله
عمده حفظ بندگان حفظ نظام و تعیش ایشان است لهذا بر خدا لازم است که کسی را برانگیزاند
و در میان بندگان خود علم نماید و او را بزرگ و قوی نماید و رعب و خوف او را به
دل بندگان خود بیندازد تا آنکه بوجود او عالم آرام بگیرد و نظم نظام عالم برقرار شود که کسی

وقف مدرسه مرحوم ملا محمد باقر

برکسی زیادتی وظلم وستم وجور نکند ویکدیگر را بدون جهة نکشند وبپایند ومردمان درمهد
امن وامان خداوند رحیم ورحمن باشند وبمقتضای حکمت الٰهیه وجود سلطانی در
میان مخلوقات لازم است وضرور لهذا هرفرقه وزمرهٔ از مخلوقات سلطانی دارند
مثل حیوانات وپرنده کان ودرمیان اشرف مخلوقات که انسان باشند همین نظام را
قرار فرموده است واین بنده کانرا بوجود مبارک سلطانی محفوظ نموده است لهذا حفظ وجود
مبارک پادشاه برخدا لازم است وبرمردم هم حمایت وتقویت وخدمت ودعای
پادشاه متحتم است لهذا باید بوجود پادشاه دعا نمود ونفرین نباید کرد اگرچه سلطان ستمکار
باشد زیراکه وجود او موجب امنیت بنده کان است واگر ظلم کند خود باعث تخریب
بنیان سلطنت خود شده است واگر عدالت کند بنیان سلطنت خود را محکم نموده است
قلعه وعسکر وحارس ونگهبان ظاهری از برای سلطان ضرور است وهمچنین قلعه و
حصن حصین وحافظ وحارس باطنی هم ضرور است که عبارت از عدالت ونیکی
ودعاء فقراء وضعفاء وبیچاره کان ورعایا باشد وبسا باشد که نفرین یکنفر فقیر در تاثیر از
صدهزار توپ دشمن باثرتر وبیشتر است وبسا هست که دعای یکمومن بیچاره از صدهزار
قلعه ولشکر بهتر است پس خداوند عالمیان سلطان را نگهبان بنده کان خود قرار داده است
واو شبان این گله آدمیان است که اشرف مخلوقات میباشند وشبان باید هوشیار باشد
ودفع مضار ورفع مفاسد را از گله خود نماید ودست گرگان تیزچنگال خون آشام را ودفعهٔ
شیران ودرنده کان بی بنیان را از ایشان نموده کوتاه کند وآب وعلف مناسب آنها را

برساند یا آنکه ایشانرا بآب وعلف برساند ومسکن ومأوای ایشان را نگه بدارد وخراب
نکند ونگذارد که ایشان پراکنده درصحراها وکوهها ودریاها شوند وبچنگال گرگان بیفتند
وپاره پاره کرده شوند وشبان از حال ایشان خبر نداشته باشد وهرگاه غافل شود ودر
صدد جستجوی احوال بنده کان خدا که رعیت او یند درنیاید شکر نعمت سلطنت را نکرده
خواهد بود پس برخدا لازم است که آن شبان را بدل بشبان دیگر نماید تا آنکه حفظ گله بنده کان
او را درست بنماید وهرگاه تقصیری وبدی از بنده کان صادر شود بزرگتر انتقام مؤاخذه
درمیآورند چنانچه مشاهد است درعرف وعادت وشرعاً هم دیه برعاقله مقرر است ووزر
ووبال اعمال سوء برعالمین است وبزرگ که راضی بآنها شود وایشان را منع ورادع نباشد
وهم چنین است اگر دلالت نماید کسی کسی را بشر مثل اوست لقوله ع واگر کسی کسی را دلالت
براه خیر نماید گو تا آن خیر را خود بجا آورده است لقوله ع الدال علی الخیر کفاعله ولهذا
از بابت وجوب فیض وحفظ ورحمت بر خداوند لازم است که کسی را از نیکان واخیار
وخوش طینتان در درخانهٔ سلطان دست بکار نماید که رفع ظلم ظالمین ودفع کید کائدین را
از مظلومین ومقهورین نماید وبسلطان برساند وقضاء حوایج مؤمنین وبنده کان خدا را نماید
خواه آن سلطان جابر وظالم باشد وخواه عادل ونیکوکار باشد وخواه مؤمن وخواه کافر باشد
واگر چنین کسی العیاذ بالله یافت نشود خداوند عالمیان ملکی را بصورت آدمیان مصور فرماید
ودر درخانهٔ سلطان برقرار میدارد بجهة این کار چنانچه درحدیثی وارد شده است وتخصیص
بزمانی دون زمانی ندارد الا اینکه در این زمان مرئی ومسموع نشده است لکن عدم وجدان

دلالت بر عدم وجود نمیکند و شاید بجهة استحقاق ناس این از میان برداشته شده باشد و ایضاً وارد شده است که قَلْبُ السُّلْطَانِ بَیْنَ اِصْبَعَیِ الرَّحْمنِ پس عدالت بهر مذهب و ملت امری است مطلوب و مرغوب و حسن و ممدوح و ظلم شرعاً و عقلاً و عرفاً و عادتاً امری است قبیح و مذموم و مطرود و مردود و عدالت از جند عقل و نور و ظلم از جند جهل و ظلمت و شیطان است و عدالت میانه رویست و ظلم بمعنی تجاوز نمودن از محل و مکان و حد شیئی است پس آنچه به حد خود بماند خوب و صحیح و مطلوبست و آنچه از حد خود بگذرد فاسد و ضایع خواهد بود لهذا هر کس حد خود را بداند و از حد خود تجاوز نکند لقوله علیه السلام رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَهُ یعنی خدا رحمت کند مردی را که قدر خود را بداند و از حد خود تعدی و تجاوز نکند و همچنین است مزاج انسان که بحد اعتدال باقی بماند صحیح و سالم از آفات باشد و از امراض نیز سالم خواهد بود و چون خلطی از اخلاط اربعه غلبه بر باقی نمود و از حد اعتدال و تساوی افتاد و غلبه بر دیگران نمود آن بدن و مزاج علیل و ناخوش خواهد شد و صحت او محتاج به تنقیه و شرب ادویه و اکل اغذیه مناسبه میباشد تا آنکه آنها زیادتی را دفع و رفع نمایند و مزاج را بحد اعتدال برسانند و با باشد که صحت مزاج موقوف بر بریدن بعضی اجزاء و اعضاست پس اگر اعضای انسان هم متساوی خلق شده باشند و اجزاء ظاهره و باطنهٔ او هر یک بحد خود باشند آن شخص کامل خواهد بود و اگر نقصان داشته باشند ناقص است و نقصان ظاهر بشره هم موجب نقصان

باطن انسان است بقاعدهٔ اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ چنانچه در علم قیافه بعضی از حکما تجربیات کرده اند پس میانه روی و اعتدال و عدم تجاوز از حد خود در هر چیز مطلوب و مرغوب است والحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و عترته الطیبین الطاهرین الاخیار الابرار الاطهار و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم و معاندیهم الاشرار ❁ قد فرغت من تسوید هذا الکتاب المستطاب و حُرِّر علی ید الاقل الاحقر خادم الائمة الاطهر علیهم سلام الله الملک الاکبر حکیم تخلص کشمیری فی یوم الثلثا ثامن و عشر ذیقعدة الحرام من شهور سنه واحد و ثلاث مائة بعد الالف من هجرة النبویة المصطفویة صلی الله علیه و آله و سلم

در دار الخلافه طهران صانها الله

عن الطوارق الحدثان الی

مادام الزمان بحق

المنان

تم ❁ تم ❁ تم ❁ تم ❁ تم

باعث و بانی خیر این کتاب مستطاب آقا سید ابو القاسم کتاب فروش خلف خلد آشیان جنت مکان مرحوم مغفور المبرور آقائی آقا میر معصوم خوانساری در بارهٔ تصحیح این نسخه زحمت بسیار کشیده بکمال خوبی توجه تام فرموده اند

اهداء دانشگاه علوم اسلامی رضوی
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابخانه قدس مشهد
شماره ثبت ۲۵۷۴۶۳
تاریخ آبان ۸۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب نور الانوار
مصنف
مؤلف ابن علی اکبر بروجردی
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۱ ه‍ ق عدد اوراق
جزء کتب ادب شماره خصوصی
شماره عمومی شماره قبض
واقف تاریخ وقف
طول عرض شماره صفحات ۳۵۰

زبان: فارسی

هو الله المستعان

در عهد دولت ابد مدت جاوید سلطنت سلطان السلاطین والخاقان

الخواقین السلطان بن السلطان
بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار روحنا
فداه دام الله اقباله و زاد الله اجلاله
بسعی و اهتمام جناب مستطاب سلالة دو
دمان نبوی آقائی آقا سید ابو القاسم اتمام
پذیرفت در کارخانهٔ استاد ماهر کربلائی
محمد حسین با سیمه اتمام یافته هرگاه

غلطی واقع بوده باشد عفو بفرمائید بقدر طاقت سعی در تصحیح نموده ام و برکت و سعت از خدا خواهم

العزیز جل شانه

هو الله المستعان

در عهد دولت ابد مدت جاوید سلطنت سلطان السلاطین والخاقان

الخواقین السلطان بن السلطان
بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار صاحبقران ادام الله اقباله وزاد الله اجلاله
بسعی و اهتمام جناب مستطاب سلالة دودمان نبوی آقائی آقا سید ابوالقاسم اتمام
پذیرفت در کارخانهٔ استاد ماهر کربلائی
محمد حسین باسمه اتمام یافته هر گاه

غلطی واقع بوده باشد عفو بفرمائید بقدر طاقت سعی در تصحیح نموده ام و برکت و وسعت از خدا خواهم

جل شانه العزیز